

فهرست

- 3 نمود استمراری در فارسی دری افغانستان
محمود فضیلت
محمدسرور مولایی - ام فروه موسوی
- ۱۷ ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته در ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة
سید محمد صاحبی
- 51 دو حرف اضافه پیاپی
سجاد آیدنلو
یک ویژگی نادر دستوری در شاهنامه و چند متن دیگر
- ۷۵ «را» نشانه مبتدای ثانویه؟
فرهاد معزی‌پور
- ۱۲۹ نگاهی دوباره به ساخت فعل امر فارسی
جواد محقق نیشابوری
- ۱۳۵ ترکیب مهجور «مرد مردانه»
مهدی سالاری‌نسب
یادداشتی بر مقاله «نگاهی به فرهنگ پسوند در زبان فارسی»
- ۱۴۱ نگاهی در زمانی به نمود کامل در زبان فارسی و کاربرد گواه‌نمای آن
لیلا ضیامجیدی - فریده حق‌بین
- ۱۷۳ «ه/ه» معرفه در متون کهن فارسی
محمود ندیمی هرنندی
تهمینه عطانی کچوئی
- ۱۸۳ الگوهای نوشتار زبان فارسی در پیام‌رسان‌ها (مطالعه موردی پیام‌رسان تلگرام)
عبدالعزیز تاتار
- ۲۱۵ معرفی و نقد کتاب الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی
زهرا زندی‌مقدم
- ۲۲۳ نقدی بر کتاب دستور زبان فارسی ۲
بهرام شعبانی
- ۲۵۱ نقشی از هلیدی (به مناسبت درگذشت زبان‌شناسی شهیر)
محمدرضا رضوی

نمود استمراری در فارسی دری افغانستان

محمود فضیلت (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران)

محمدسرور مولایی (استاد زبان و ادبیات فارسی)

ام فروه موسوی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران)

چکیده: نمود، به عنوان مقوله‌ای دستوری، در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور زبان فارسی افغانستان بحث نشده، تنها در چند دستور زبان به بیان وجه فعل، آن‌هم بسیار کوتاه، پرداخته شده است. اولین بار ناتل خانلری در دستور زبان فارسی به بحث نمود اشاره کرده است و با آنکه این کتاب از مهم‌ترین منابع کتاب‌های دستور افغانستان در دهه‌های اخیر بوده، مقوله «نمود» از توجه دستورنویسان افغانستان به دور مانده است. دستورنویسان افغانستان تفاوت و تمایزی بین نمود و زمان فعل قائل نشده‌اند. مقوله نمود در دو سطح دستوری و واژگانی بررسی می‌شود، که در این مقاله تنها نمود استمراری در زبان فارسی دری افغانستان، در دو سطح دستوری و واژگانی، بررسی می‌شود. در این جستار، ابتدا زمان استمراری در کتاب‌های دستور افغانستانی بررسی شده و سپس، با رویکردی توصیفی، به نمود استمراری پرداخته شده است. همچنین به نظر دستورنویسان در مورد زمان حال استمراری در زبان فارسی دری اشاره کرده‌ایم. در این تحقیق نشان داده شده که دلالت پیشوند «می» بر استمرار در زمان حال استمراری فارسی کابل ضعیف است و باید، در جمله، قید یا قراین دیگری باشد تا دلالت بر استمرار داشته باشد. پیشوند «می»، علاوه بر نمود استمراری، بیانگر مفاهیم نموده‌های دیگر مانند ناقص، تکرار و عادی نیز می‌تواند باشد. همچنین نشان داده شده است که برخی از افعال زبان فارسی مانند افعال ایستا نمی‌توانند در صورت استمراری به کار روند. شیوه‌های بیان زمان استمراری در فارسی دری در گویش‌های افغانستان متفاوت است. این مقاله بر اساس گویش معیار فارسی کابل فراهم آمده است.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان فارسی افغانستان، نمود فعل، نمود استمراری، نمود واژگانی، نمود دستوری.

۱ مقدمه

نخستین بار ناتل خانلری، در تاریخ زبان فارسی، مقوله «نمود» را در مبحث ساختمان فعل در زبان فارسی باستان بیان کرده است (← خانلری ۱۳۶۶). خانلری مقوله نمود را به عنوان مقوله‌ای دیگر در ساختمان فعل مطرح کرده است. با تعریف خانلری در واقع نمود را می‌توان به سه دسته آغازی، استمراری و پایانی تقسیم کرد؛ چنان‌که ابوالحسنی (۱۳۷۵) نیز همین‌گونه انجام داده است. اما خود خانلری افعال را دارای دو نمود تام و غیرتام دانسته است. نمود بیان چگونگی وقوع فعل یا وجود حالتی است، بر حسب آنکه آغاز فعل در نظر باشد یا جریان و دوام آن یا پایان قطعی آن. خانلری (۱۳۶۶: ۱/۱۹۰)، در زبان فارسی معاصر، دو شیوه بیان فعل در زمان‌های اکنون و گذشته را بیان می‌کند و افعال را دارای نمود تام یا غیرتام می‌داند که این مقوله به کلی مستقل از مقوله زمان است و دو ساخت متفاوت در صرف فعل پدید می‌آورد:

اکنون: می‌روم.	دارم می‌روم.
گذشته: می‌رفتم.	داشتم می‌رفتم.

جهان‌پناه تهرانی (۱۳۶۳) نیز، برای نخستین بار، «فعال‌های لحظه‌ای و تداومی» را مطرح کرده و وحیدیان کامیار (۱۳۷۱)، در مقاله‌ای، افعال را به سه دسته لحظه‌ای، تداومی و لحظه‌ای - تداومی تقسیم کرده است. این مبحث همچنین در دستور زبان فارسی ۱ (وحیدیان کامیار و عمرانی ۱۳۸۶: ۴۰) و دستور زبان فارسی ۲ (احمدی گیوی و انوری ۱۳۸۳: ۷۵) بحث شده است.

از دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته می‌توان از پایان‌نامه زهرا ابوالحسنی چیمه (۱۳۷۵) نمود فعل در نظام فعلی زبان فارسی نام برد، که در آن، نمود افعال به سه دسته فعل‌های آغازی، فعل‌های پایانی و فعل‌های استمراری تقسیم شده است.

شهرزاد ماهوتیان نیز افعال نمودی را با عنوان‌های نمود تام، نمود عادی، نمود آغازی، نمود مکرر، نمود لحظه‌ای، نمود استمراری، نمود مستمر، نمود پایانی، نمود منقطع، نمود تداومی مطرح کرده است (ماهوتیان ۱۳۹۳: ۲۲۷-۲۳۱).

پژوهش‌های صورت‌گرفته، به طور کلی، با توجه به ساختار زبان فارسی معاصر ایران انجام شده و به چگونگی آن در زبان فارسی دری افغانستان پرداخته نشده است. وجود تفاوت در مبحث نمود، به‌ویژه نمود استمراری، و گوناگونی شیوه بیان استمراری در گویش‌های مختلف افغانستان و مطرح نشدن مقوله نمود در دستور زبان‌های فارسی افغانستان تحقیق و پژوهش مستقل در این زمینه، به‌ویژه «نمود استمراری» را ایجاب می‌کند.

از میان دستورنویسان افغانستانی تنها خراسانی به بحث نمود اشاره کرده (خراسانی ۱۳۹۰: ۹۵)؛ اما در این بحث به ساختمان فعل در زبان فارسی افغانستان توجهی نشده است. به نظر می‌رسد دلیل آن این بوده باشد که خراسانی کتاب خویش را بر پایه دستور زبان سید اسماعیل عمادی حائری نگاشته است و، به یک تعبیر، کتاب ایشان خلاصه‌ای از کتاب دستور زبان حائری است. به همین دلیل، از زمان‌های ماضی ملوس و مضارع مستمر، که با فعل کمکی «داشتن» ساخته می‌شود صحبت شده و، به این واقعیت اشاره نشده که چنین ساختاری در زبان فارسی افغانستان وجود ندارد. به احتمال زیاد، کاربرد این دو مقوله بیشتر در نوشتار و گفتار مهاجرانی دیده می‌شود که سال‌های بسیاری در ایران زیسته‌اند. به سخن دیگر، کاربرد این ساختار در زبان فارسی افغانستان عمومیت ندارد و آن‌قدر شایع نشده است که بتوان از آن به عنوان مقوله جدید دستوری در زبان فارسی افغانستان یاد کرد. با این حال، بحث درباره این ساختار در دستور زبان‌های دیگر هم که تحت تأثیر دستور زبان‌های فارسی ایران نگاشته شده است کم‌وبیش دیده می‌شود.

نمود مجموعه‌ای از نگرش‌های گوناگون به ظرفیت درونی فعل در انتقال مفهوم زمان است (Comrie 1980: 3). فرشیدورد ویژگی‌های فعل را، به لحاظ دلالتش بر آغاز و دوام و پایان و کمال و نقص وقوع آن و از نظر ارتباطش با زمانی معین، «نمود» یا «حد» آن می‌داند (فرشیدورد ۱۳۹۴: ۲۴۱). وی فعل را به لحاظ نمود به پنج نوع تقسیم می‌کند: ۱) مبهم یا مطلق، ۲) ناتمام یا استمراری، ۳) کامل، ۴) نیمه‌کامل، ۵) آغازی یا آغازین؛ و همچنین نشانه‌های لفظی نمود فعل را به قرار زیر بیان می‌کند:

۱) فعل معین «بودن» برای نمود کامل؛ مانند او خوابیده است.

۲) فعل «داشتن» در زبان محاوره برای نمودِ ناتمام و استمراری و فعلی که در جریان است؛ مانند او دارد غذا می خورد یا او داشت غذا می خورد (ماضی در جریان).

۳) پیشوند صرفی «می» برای نمود تام و استمراری، مانند او حالا غذا می خورد، او دیشب ساعت هشت غذا می خورد.

۴) فعل‌های «گرفتن» و «شروع کردن» و «آغازیدن» و «مشغول شدن» علامت نمود آغازی است؛ مانند باریدن گرفتن، شروع کرد به باریدن، مشغول شد به نوشتن.

۵) کلمات و اصطلاحات زمانی مانند دیروز، امروز، هنوز، آن زمان و ... گاهی نشانه نمود کامل اند؛ مانند هنوز نخوابیده است، حالا خوابیده است.

نمود فعل را می توان در دو سطح دستوری و واژگانی بررسی کرد. نمود دستوری با عنصری تصریفی در فعل نمایان می شود مانند «می» که نشان دهنده استمرار است. نمود واژگانی به صورت مشخصه‌ای معنایی در فعل وجود دارد و بر وضعیت و موقعیت فعل از لحاظ روند انجام گرفتن دلالت دارد (ابوالحسنی ۱۳۹۰). نمود را می توان به وسیله پیشوندها و پسوندها یا با ایجاد تغییرات دیگری در شکل فعل یا با استفاده از فعل های کمکی نشان داد (Richards 2002: 340).

در واقع، مبحث نمود مبحث تمایز بین زمان دستوری با زمان غیردستوری است. مطرح کردن زمان مطلق و زمان نسبی در زبان‌شناسی امروز نشان می دهد که ممکن است زمان دستوری فعل با زمان انجام فعل منطبق نباشد (ماهوتیان ۱۳۹۳: ۲۲۶). زمان دستوری جایگاه وقوع فعل را در یک برش سه شقی گذشته، آینده و حال مشخص می سازد. در حالی که نمود نحوه تحقق رخداد فعل در درون هر یک از زمان های مذکور را بازتاب می دهد (والی رضایی ۱۳۹۱).

نمود دستوری، به وسیله عناصر تصریفی و با فعل های کمکی، به عنوان یک راهکار صوری تظاهر پیدا می کند؛ بنابراین، می توان گفت نمود دستوری یک امر صوری و نمود واژگانی مربوط به خصوصیت معنایی افعال است (همان). از نمود دستوری می توان به نموده های استمراری، کامل، ناقص، عادت، تکرار و...؛ و از نمود واژگانی می توان به نموده های لحظه ای، تداومی، آغازی و پایانی اشاره کرد. در این مقاله، با رویکردی توصیفی، تنها به نمود استمراری خواهیم پرداخت.

۲ نمود استمراری

مفهوم استمراری به شیوه‌های مختلف در زبان فارسی دری بیان می‌شود. دستورهای افغانستانی تعریف روشنی از زمان استمراری به خواننده نمی‌دهد و فقط به ذکر چند فعل به عنوان نمونه بسنده می‌کند. برای ورود به بحث نمود استمراری، ابتدا مروری خواهیم داشت بر زمان استمراری در کتاب‌های دستور زبان فارسی افغانستان و سپس به بررسی نمود استمراری خواهیم پرداخت.

یمین می‌نویسد که ماضی استمراری فعلی است که در گذشته بارها و به تکرار واقع شده و حال استمراری زمانی است که انجام کار یا امری را در حال دوام بیان می‌کند. پیشوند «می» را هم برای ساخت حال ساده و هم برای حال استمراری معرفی می‌کند. او تفاوت این دو زمان را در معنای جمله و تداوم در زمان حال استمراری نسبت به زمان حال ساده می‌داند (یمین ۱۳۹۴: ۱۱۰). او در نمونه‌های زیر تفاوت این دو زمان را نشان داده است:

حال ساده (مطلق): «شب می‌خوانم». عملی است که دوام ندارد (البته اتفاق نیفتاده است تا دوام داشته باشد).

حال استمراری: «باران می‌بارد» یعنی اینکه حالا باریدن باران دوام دارد.
«نامه می‌نویسم» یعنی در حال نوشتن نامه هستم.

کاربرد پیشوند «می» نیز در هیچ‌کدام از کتاب‌های دستور ایران در زمان حال استمراری معرفی نشده است؛ فقط مشکوة‌الدینی یکی از کاربردهای زمان حال ساده را بیان رویداد عادی و استمرار می‌داند و حال ساده اخباری را صورت دیگر حال استمراری می‌داند (مشکوة‌الدینی ۱۳۹۶: ۵۶-۵۷).

دانشجویان هر روز به کتابخانه می‌روند.

حالا کارکنان به سر کار می‌روند.

آنچه به این جملات ماهیت استمراری می‌دهد قیده‌های زمان است، چنان‌که با حذف قیده‌های زمان، جملات به همان حال ساده بدل می‌شود. وحیدیان و عمرانی نیز اشاره کرده‌اند که ضعیف شدن پیشوند «می» در زمان حال بسیار آشکارتر است. در واقع، در

زمان حال، این پیشوند را تنها در جایی که قید خاصی در جمله باشد و یا قرائنی مبنی بر انجام هم‌زمان عمل و بیان جمله وجود داشته باشد می‌توان نشان استمرار دانست. همچنین اینکه یمین نیز تفاوت حال ساده و حال استمراری را در مفهوم جمله می‌داند، در واقع، به بحث نمود واژگانی مربوط می‌شود نه به نمود دستوری (برای مثال‌ها به بخش‌های ۳ و ۴ این مقاله مراجعه شود).

نگهت سعیدی دیگر دستورنویس افغانستانی نیز، هم برای حال ساده و هم برای حال استمراری، پیشوند «می» را یکسان می‌داند و انواع دیگری از شیوه‌های بیان استمراری را در فارسی دری مطرح می‌کند که بیشتر در زبان محاوره کاربرد دارد تا زبان نوشتار (نگهت سعیدی ۱۳۹۲: ۶۹). نگاهت سعیدی اولین دستورنویسی است که بین استمرار و عادت تفاوت قائل شده و از عادت یا حال اعتیادی (که عادت همیشگی را در عملی نشان می‌دهد) نام می‌برد و پیشوند «می» را برای هر سه حال ساده، حال استمراری و حال اعتیادی یکی می‌داند؛ و این مورد را یکی از ویژگی‌های معنوی فعل حال دری معرفی می‌کند (همان: ۷۰). باید گفت سعیدی بین نمود و زمان دستوری دچار خلط شده است؛ زیرا زمان حال عادت یا همان حال ساده است. همان‌طور که اشاره شد، قیدگونه‌های زمان‌اند که به این‌گونه جملات ماهیت عادت می‌دهند نه صرفاً پیشوند «می» به‌تنهایی. مثالی که سعیدی آورده نیز همین گفته را تأیید می‌کند.

حال استمراری: ژاله می‌بارد.

حال اعتیادی: هر روز عصر ساعتی گردش می‌کنم.

ساختارهای دیگری که سعیدی برای بیان زمان استمراری نام می‌برد در گفتار کابل و همچنین در دیگر گویش‌های افغانستان رایج است، در زبان نوشتار و زبان رسانه نیز راه پیدا کرده است؛ مانند گفته راهی است؛ گفته می‌ره؛ کرده می‌رفتند. در مورد این ساخت‌ها، در بخش «شیوه‌های بیان استمراری در فارسی دری»، به طور مفصل بحث خواهد شد.

الهام در زبان فارسی دری نوشتاری به حال استمراری قائل نیست و زمان حال را تنها صورت اخباری و التزامی می‌داند؛ و البته به نمونه‌هایی از حال استمراری در گفتار قائل

است که از هیچ‌کدام نام نمی‌برد. وی با اینکه قائل به حال استمراری نیست، همان پیشنهاد «می» را برای حال استمراری، حال ساده و اعتیادی یکسان می‌داند (الهام ۱۳۹۱: ۱۲۷).

بنا بر تعریف سنا غزنوی، زمان استمراری، فعلی است که در گذشته رخ داده ولی وقوع آن تا مدتی دوام و تکرار یافته. سنا غزنوی هم به حال استمراری در زبان فارسی دری قائل نیست و زمان حال را تنها مضارع اخباری و حال ساده می‌داند (سنا غزنوی ۱۳۹۴: ۶۲).

در نتیجه در زبان نوشتاری فارسی دری، برای زمان حال استمراری، آن ساختی که در زبان فارسی تهران رایج است وجود ندارد. در مورد زمان حال استمراری، دستورنویسان افغانستانی یا به آن قائل نیستند یا آن را با نمود فعل خلط کرده‌اند. آنها همچنین بین زمان حال ساده و استمراری از نگاه دستوری تفاوت و تمایزی قائل نیستند و تنها از گذر معناست که می‌توان پی برد که جمله معنای حال استمراری می‌دهد یا معنای حال ساده که در این صورت می‌توان آن را از مقوله نمود واژگانی دانست؛ زیرا نمود واژگانی به خصوصیات معنایی فعل مربوط می‌شود.

در مورد دستورنویسانی مانند الهام و سعیدی که به استمراری اعتیادی (عادتی) قائل‌اند، باید گفت آنچه به این گونه جملات و افعال ماهیت عادتی می‌دهد قید گونه‌های زمان هستند که، با حذف قیدگونه‌ها، جملات به همان زمان حال ساده تبدیل می‌شود.

نگارنده نیز قائل به زمان حال استمراری در فارسی دری نیست؛ زیرا در فارسی دری ساختار مستقلی به لحاظ ساختمان و ماهیت برای حال استمراری وجود ندارد، اما این ساختار در زبان گفتار به چند شیوه بیان می‌شود. از آنجا که این ساختارها وارد زبان نوشتار و زبان رسانه‌ها شده است و به نظر می‌رسد کم و بیش در حال تعمیم‌پذیری باشد، ناگزیر باید به عنوان مقوله دستوری حال استمراری پذیرفته شود تا هم خلط زمان فعل و نمود صورت بگیرد و هم اینکه نیازی نباشد که با تأثیرپذیری از زبان‌های دیگر دست به ساخت مقوله‌ای جدید در دستور زبان فارسی دری بزنیم.

چنان‌که پیش از این اشاره شد، در این مقاله با رویکرد توصیفی نمود استمراری در فارسی دری معاصر، با تکیه بر گویش فارسی کابل، بررسی می‌شود. فارسی معیار در

افغانستان فارسی کابل است که به زبان نوشتار و گفتار رسمی و همچنین به زبان رسانه نزدیک است.

۳ شیوه‌های بیان استمراری در فارسی دری

مفهوم نمود استمراری در فارسی دری به شیوه‌های صوری و معنایی مختلف تظاهر می‌یابد. در این بخش، ابتدا به بررسی شیوه‌های صوری بیان استمراری، به عبارت دیگر، نمود دستوری استمراری و، پس از آن، به نمود معنایی استمراری در زبان فارسی امروز افغانستان می‌پردازیم.

۳-۱ پیشوند «می»

از پیشوند «می» در دستورهای افغانستان به عنوان پیشوند حال استمراری یاد شده است و، همان‌طور که اشاره شد، فقط سعیدی و الهام به حالت «عادتی» حال استمراری اشاره کرده‌اند. دیدگاه دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی نیز در مورد پیشوند «می» متفاوت است.

فرشیدورد (۱۳۸۳) نشان داده که پیشوند «می»، از قدیم، در زبان فارسی بر استمراری و عمل در جریان دلالت کرده است؛ با این حال، در فارسی امروز معنای استمراری این پیشوند ضعیف شده و، علاوه بر استمراری، بر معانی دیگری نظیر نمود ناقص، تکرار و عادت نیز دلالت می‌کند. ماهوتیان این پیشوند را به عنوان نشانه نمود استمراری، تکراری و عادتی در نظر گرفته است (ماهوتیان ۱۳۹۳: ۲۲۸). مشکوة‌الدینی (۱۳۹۶: ۵۶)، همان‌طور که اشاره شد، پیشوند «می» را در صورتی که بیان رویداد عادتی باشد حال استمراری برمی‌شمارد. طالقانی این پیشوند را نشانه نمود دانسته و از نظر معنایی آن را بیانگر نمود عادتی و تداومی می‌داند (Taleghani 2008: 9). نمونه‌های زیر با قید زمانی که دارند، بر اساس ساختار معنایی، دارای نمود استمراری، عادتی و تکرارند.

نمود استمراری: وقتی تو رسیدی مهمان‌ها نان می‌خوردند.

نمود عادت: همیشه در سفر می‌باشم. دانشجویان هر روز یک درام نو جور می‌کنند.
نمود مکرر: هر روز به وظیفه می‌رفتم.

۲-۳ صفت مفعولی + راهی + فعل «بودن»

در این ساختار، فعل اصلی به صورت صفت مفعولی به کار می‌رود، و «راهی» (در گفتار رایج) که نشان استمرار است، و فعل «بودن» که نشانه‌های صرفی را می‌پذیرد.

جواب را داده راهی است.

بچه همسایه دروازه را زده راهی است.

مهمان‌ها نان خورده راهی استند.

درس خوانده راهی هستم.

۳-۳ صفت مفعولی + روان + فعل «بودن»

فعل اصلی به صورت صفت مفعولی به کار می‌رود، و «روان» که قید بیان حال استمرار است، و فعل «بودن» که نشانه‌های صرفی را می‌پذیرد.

درس خوانده روان است.

همینطور گفته روان است.

کار کرده روان است.

۴-۳ صفت مفعولی + رفتن

فعل اصلی به صورت صفت مفعولی به کار می‌رود، و فعل «رفتن» که نشانه‌های صرفی را می‌پذیرد.

مهمان‌ها را خوشامدگویی کرده می‌رفت.

درس خوانده می‌رود (می‌ره).

مردم هر چقدر دارا تر شوند، خسیس تر شده می‌روند.

در جمله زیر، در بند اول، وجه وصفی و فعل مضارع التزامی و، در بند دوم، وجه وصفی و فعل امری به کار رفته است، اما نمود فعل زمان آینده است. به عبارت دیگر، یعنی کاری

که در آینده به طور مستمر انجام خواهد شد. البته یکی از کاربردها و معانی فعل حال التزامی مفهوم آینده است (مشکوٰۃ‌الدینی ۱۳۹۶: ۵۹)؛ اما در این گونه جملات به کار رفتن وجه وصفی سبب می‌شود که ماهیت استمرار را به فعل حال التزامی بدهد.

من پیسه جمع کرده برم و تو فروخته برو.
خاطره نوشته کرده برو و باز چاپ کن.

۴ شیوه‌های بیان معنایی استمرار

نمود استمرار، علاوه بر شیوه‌های صوری که قبلاً اشاره شد، می‌تواند به صورت دیگری هم بیان شود که به لحاظ صوری، با اینکه نشانه‌های استمرار را ندارند، اما معنا و مفهوم استمرار، تکرار و تداوم را می‌رسانند. در این صورت، فعل به کار رفته در این گونه جملات ممکن است نشانه دستوری و صرفی بر استمرار نداشته باشد، بلکه حضور قید یا عبارتی از نظر معنایی استمرار و تکرار را بیان کند.

۴-۱ تکرار وجه وصفی

یکی از شیوه‌های بیان استمرار و تکرار، که در زبان گفتار بسیار رایج و در فارسی دری بسیار زایاست، تکرار وجه وصفی است که با فعل‌های هر سه زمان آینده، گذشته و حال به کار می‌رود و نشان دهنده استمرار یا تکرار عملی در گذشته، حال یا آینده است. البته تکرار وجه وصفی در این گونه جملات نقش قیدی دارد، که همین تکرار قید به جمله‌های زیر ماهیت و مفهوم استمرار یا تکرار را می‌دهد.

علی کارکرده کارکرده خود را به جایی خواهد رساند.
علی کارکرده کارکرده خود را به جایی می‌رساند.
علی کارکرده کارکرده خود را به جایی رساند.

ساخت دیگری که مفهوم و معنای استمرار دارد وجه وصفی است که نقش قیدی دارد، که با اسم یا صفت و همکرد فعل «کردن» می‌آید. در این ساخت، وجه وصفی تکرار

نمی‌شود. این ساخت نیز در فارسی دری بسیار زایا و پرکاربرد است؛ مانند مثال‌های زیر:

خنده کرده (کده) آمد.

ناز کرده (کده) آمد.

گریه کرده (کده) آمد.

که می‌توان به جای هر یک، به ترتیب، خنده‌کنان/خندان؛ نازکنان/نازان؛ گریه‌کنان/گریان گذاشت.

۴-۲ عبارتهایی با مفهوم استمرار

عباراتی مانند «مصروف...»، «مشغول...»، همراه صورت مصدری فعل و فعل ربطی «بودن»، مفهوم استمرار در جمله را می‌رساند. دبیرمقدم (۱۳۷۶) و فرشیدورد (۱۳۸۳: ۸۷) نیز عنوان کرده‌اند که این عبارت همراه صورت مصدری فعل و فعل ربطی «بودن» جمله‌هایی با مفهوم استمرارند. در فارسی افغانستان، علاوه بر عبارت‌های نام‌برده شده، عبارت «مصروف...» و صورت مصدری فعل به کار می‌رود.

مصروف کار کردن استم.

مصروف نوشته کردن استیم.

۵ افعال فاقد نمود استمراری

افعال ایستا به فعل‌هایی گفته می‌شود که بیانگر کنش خاصی نیستند، یعنی غیرپویا و از نظر زمانی نامحدودند (Pavey 2010) و چون دارای مراحل انجام کار نیستند، معمولاً قابلیت استمرارپذیری ندارند. همچنین افعال ایستا نمود پایانی هم ندارند، یعنی اینکه زمان به پایان رسیدن کار اهمیت ندارد (والی رضایی ۱۳۹۱). فعل‌هایی را که بیشتر بیانگر دوست داشتن، عقیده داشتن، دانستن، خواستن، بودن، و همچنین احساسات درونی، عواطف و شرایط و ویژگی‌هایی که در مورد حالات روان‌شناختی و مالکیت‌اند می‌توان از افعال ایستا شمرد. در میان جمله‌های زیر، در جمله‌های «الف»، فعل «خواندن» فعلی است کنشی و می‌توان این سؤال را پرسید که «او چه کار می‌کند؟» یا «او در حال چه کاری است؟»، که می‌توان با

یکی از جملات الف به آن پاسخ داد؛ اما در مورد جمله‌های دوم «ب» و «ج» فعل «خوش داشتن» (= دوست داشتن) و همچنین عبارت «دلم می‌شود (می‌شه)» (= دلم می‌خواهد) از نوع افعال ایستا است، که نمی‌توان این سؤال را پرسید؛ زیرا قابلیت استمرار ندارند.

(الف)

او در حال کتاب خواندن است.
من کتاب خوانده راهی هستم.
من کتاب خوانده رفته‌ام.

(ب)

* او در حال خوش داشتن است.^۱
* من او را خوش داشته‌ام راهی هستم.

(ج)

دلم می‌شه که موتر (= ماشین) بخرم.
* دلم شده راهی است که موتر بخرم.

۶ نتیجه

مقوله نمود به دو بخش واژگانی و دستوری تقسیم می‌شود. در این جستار، ابتدا به تفاوت نمود فعل با زمان فعل و همچنین تفاوت نمود واژگانی و دستوری پرداخته شد. آنگاه فقط نمود استمراری در زبان فارسی کابل مورد بررسی قرار گرفت و نشان داده شد که در زبان فارسی دری نمود استمراری به دو صورت دستوری و معنایی به کار می‌رود.

در شیوه بیان صوری یا دستوری، به پیشوند «می» و ساختارهایی مانند «کرده رفتند»، «گفته راهی است» اشاره و نشان داده شد که پیشوند «می» به تنهایی نمی‌تواند بر نمود استمراری دلالت کند؛ و با توجه به بافت و مفهوم جمله و همچنین قیدگونه‌های زمان و قراینی از این گونه، که به جمله ماهیت استمرار یا تکرار می‌دهد، می‌توان به آن پی برد. البته پیشوند «می»، در زمان گذشته، به استمرار در گذشته دلالت می‌کند. همچنین به برخی از

۱. جملات ستاره‌دار غیردستوری هستند.

افعال که نمی‌توانند به صورت استمراری به کار روند اشاره کردیم، که مهم‌ترین این فعل‌ها افعال ایستا هستند. در این مقاله، پس از بررسی زمان حال استمراری در کتاب‌های دستور افغانستان، نشان داده شد که در زبان فارسی دری، ساختار «مضارع ملموس» و «ماضی ملموس» که در فارسی تهران رایج است، وجود ندارد. همچنین بیان شد که برخی از دستورنویسان به زمان حال استمراری در فارسی دری قائل نبوده‌اند و برخی دیگر نیز نقش «می» را برای بیان زمان حال استمراری و حال ساده یکسان می‌دانند و تفاوت را در تداوم و معنا و مفهوم جمله ذکر می‌کنند، که در این صورت، این مورد در مبحث نمود واژگانی باید بررسی شود.

در این پژوهش، شیوه‌های بیان معنایی یا واژگانی استمرار نیز بررسی شد. تکرار وجه وصفی که نقش قیدی دارد و همین قید معنای استمرار کاری در گذشته، آینده و حال را به جمله می‌دهد. وجود عبارت‌هایی مانند «مصروف...»، «مشغول...»، به همراه صورت مصدری فعل و فعل ربطی «بودن»، جملاتی با معنا و مفهوم استمرار را تولید می‌کند. با توجه به طبیعت زبان فارسی، افعالی وجود دارند که قابلیت استمرار را ندارند، مانند افعال ایستا؛ زیرا این‌گونه افعال بیانگر کنش خاصی نیستند و دارای مراحل انجام کار، مانند دیگر افعال، نیستند.

منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۷۵)، نمود فعل در نظام فعلی زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۳)، «افعال نمودی در زبان فارسی»، مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی ایران، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- _____ (۱۳۹۰) «انواع نمود واژگانی در افعال فارسی»، ادب فارسی، شماره ۶، تابستان، ص ۱۰۱-۱۲۰.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۸۳)، دستور زبان فارسی ۲، تهران: انتشارات فاطمی.
- الهام، محمدرحیم (۱۳۹۱)، روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری، چاپ دوم، کابل: یوسف‌زاد.
- جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۶۳)، «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱، ش ۲،

- پاییز و زمستان، ص ۱۰۳-۱۶۴.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۶)، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.
- خراسانی، محمد هارون (۱۳۹۰)، دستور زبان دری، کابل: عابد و محمد رفیق.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرگب در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، ش ۲۳-۲۴، ص ۲-۴۶.
- رضایی، والی (۱۳۹۱)، «نمود استمراری در فارسی معاصر»، فنون ادبی (دانشگاه اصفهان)، سال چهارم، ش ۱، بهار و تابستان، ص ۷۹-۹۲.
- سنا غزنوی، محمد اکبر (۱۳۹۴)، دستور زبان دری، کابل: انتشارات اندیشه.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران: نوین.
- عمادی حائری، سید اسماعیل (۱۳۷۱)، دستور زبان عماد، قم: محدث.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۳)، فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران: سروش.
- _____ (۱۳۹۴)، دستور مختصر امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید، تهران: سخن.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۹۶)، دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، تهران: سمت.
- منصوری کوهستانی، محمد ادریس (۱۳۶۵)، نحو زبان دری، کابل: بخش فرهنگی شورای نظارت.
- نگهت سعیدی، محمد نسیم (۱۳۹۲)، دستور معاصر زبان دری، چاپ دوم، کابل: امیری.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱)، «فعل‌های لحظه‌ای، تداومی، لحظه‌ای - تداومی»، مجله زبان‌شناسی، س ۹، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۷۰-۷۵.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی ۱، تهران: سمت.
- یمین، محمد حسین (۱۳۹۴)، دستور معاصر زبان پارسی دری، چاپ هفدهم، کابل.
- Comrie, Bernard (1980), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Pavey, Emma (2010), *The Structure of Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Richards, Jack C. (2002), *Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics*, London: Longman.
- Teleghani, A. H. (2008), *Modality, Aspect and Negation in Persian*, Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.

ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته در ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة

سید محمد صاحبی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة به احتمال بسیار متنی متعلق به قرن ششم یا اوایل سده هفتم هجری و کهن‌ترین بازگردان فارسی از ادعیه شیعه است. ویژگی‌های دستوری نادر، درخور توجه و ارزشمند فراوانی در این اثر وجود دارد که آن را از سایر متون کهن، به خصوص آثار بازمانده از دوره رشد و تکوین زبان فارسی، متمایز می‌سازند. در جستار پیش رو، ویژگی‌های دستوری کمیاب، برجسته و پُربسامد این متن به شیوه آماری، بررسی، واکاوی و تحلیل شده است. در این تحقیق، به‌ویژه برای تحلیل خصایص دستوری، از آموزه‌ها، روش‌ها و دستاوردهای زبان‌شناسی معاصر استفاده شده و شواهدی از دیگر متون قدیم زبان فارسی نقل گردیده است. بخش نخست مقاله پژوهشی است درباره مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری این متن، شامل بسامد چشمگیر رخداد تکواژ دستوری «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌افزافه، و کاربرد تکواژ «فروز» به عنوان پیشوند فعلی (قید پیشوندی)؛ این مشخصه‌ها از برخی تغییر و تحولات تاریخی، عمده و مهم زبان فارسی ناشی می‌شوند و از تجلیات خاص و نمونه‌های ویژه آنها به شمار می‌روند. قسمت دوم مقاله به بحث و بررسی در مورد سایر ویژگی‌های ارزنده و پُرکاربرد این متن در حیطه نحو اختصاص دارد. در بخش سوم نیز از تنها ویژگی صرفی مهم این اثر سخن رفته است. مقاله با جدول بسامد‌نمای ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته و نتیجه‌گیری به اتمام می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة، حرف پیش‌افزافه «مر»، پیشوند فعلی «فروز»، ویژگی‌های نحوی، ویژگی صرفی، کاربرد ضمیر «آن» در جملات مرکب دارای متمم اسمی جابه‌جاشده.

مقدمه

ذخیره الآخرة منتخبی از ادعیه شیعه و کهن‌ترین کتاب روایی - دعایی به زبان فارسی است. مؤلف این اثر علی بن محمد بن ابوالحسن علی بن عبدالصمد تمیمی نیشابوری سبزواری از محدثان و راویان شیعه اثناعشری است. از زندگانی او اطلاعات چندانی در دست نیست؛ تنها می‌دانیم که تا سال ۵۴۰ق در قید حیات بوده است (عمادی حائری ۱۳۸۳: بیست و هفت - سی و دو؛ همو ۱۳۹۶: ۷۲۷).

بازگردان فارسی ادعیه در بیشتر نیایش‌نامه‌های قدیم فارسی به چشم نمی‌خورد، اما در دست‌نویس‌های ذخیره الآخرة، ترجمه فارسی ادعیه در بین‌السطور مندرج است. عمادی حائری، مصحح این اثر، در مقدمه کتاب و در مقاله‌ای که در دانشنامه جهان اسلام منتشر کرده، با قرائن و شواهدی نشان داده که ظاهراً ترجمه ادعیه از خود علی بن محمد تمیمی سبزواری، مؤلف ذخیره الآخرة، نیست و مترجمی دیگر آن را به کتاب افزوده است^۱، اما به گفته او، با توجه به ویژگی‌های سبکی و زبانی، احتمالاً این ترجمه متعلق به سده ششم هجری و کهن‌ترین بازگردان فارسی از ادعیه شیعه است (همو ۱۳۸۳: سی و چهار - سی و پنج؛ همو ۱۳۹۶: ۷۲۹). عمادی حائری، چه در مقدمه کتاب (۱۳۸۳) و چه در مقاله دانشنامه‌ای خود (۱۳۹۶)، دلیلی واضح برای تعلق ترجمه ادعیه به قرن ششم هجری ارائه نکرده؛ او این نکته را بر اساس استنباط کلی خود از خصایص زبانی و سبکی متن ابراز داشته است. در این جستار، با استناد به منابع معتبر، نشان خواهیم داد که بیشتر ویژگی‌های دستوری این بازگردان مربوط به دوران رشد و تکوین زبان فارسی (اواسط قرن چهار تا اوایل قرن هفتم هجری) است؛ در این زمینه به‌ویژه می‌توان به مؤلفه‌های مطرح در بخش‌های ۱-۱، ۱-۲، ۲-۲، ۳-۲، ۶-۲ و ۷-۲ مقاله پیش رو اشاره کرد، که در آثار پس از این عهد بروز چندانی نداشته‌اند. بر این پایه و با عنایت به آنکه مؤلف اصل کتاب در سده ششم هجری می‌زیسته، می‌توان گفت ترجمه فارسی ادعیه ذخیره الآخرة نیز بازمانده از قرن ششم یا حداکثر اوایل سده هفتم و از متون کهن زبان فارسی است.

۱. به همین علت، در مقاله حاضر، کلیه ارجاعات به این اثر به نام کتاب خواهد بود نه به نام نویسنده.

بخشی عمده از متن اصلی ذخیره‌الآخرة به نقل ادعیه عربی اختصاص دارد، اندک‌قسمت‌های فارسی آن نیز به سبک رایج و متداول در قرن ششم هجری نوشته شده و از نظر دستوری، مختصات نادر و برجسته‌چندانی در آن ملاحظه نمی‌شود، اما در ترجمه ادعیه این کتاب، که به احتمال فراوان، اثر شخصی غیر از مؤلف متن اصلی است، ویژگی‌های دستوری ارزشمند و درخور توجه بسیاری وجود دارد که برخی از آنها، در مقایسه با دیگر آثار متعلق به نخستین دوره زبان فارسی (دوره رشد و تکوین)، کمیاب و نادر به شمار می‌روند.

مصحح کتاب در مقدمه خود به مختصات دستوری ترجمه ادعیه ذخیره‌الآخرة پرداخته است (← همو ۱۳۸۳: بیست و هفت - سی و هفت)؛ بنابراین در مقاله حاضر، ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته این متن را بررسی و تحلیل می‌کنیم. مشخصه‌های مطرح در این پژوهش به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ویژگی‌ها و موارد نادر و کمیابی که در سایر متون بازمانده از دوره رشد و تکوین زبان فارسی رخداد و کاربرد چندانی نداشته‌اند.

ب) ویژگی‌هایی که، در این ترجمه، بسامدی بالا و شایان توجه (بیش از بیست مورد) دارند. در مقاله حاضر، ویژگی‌هایی را کمیاب و نادر دانسته‌ایم که در تاریخ زبان فارسی (۱۳۷۷) اثر پرویز ناتل خانلری ثبت نشده یا با شواهدی اندک ثبت شده‌اند و خانلری به کم‌کاربرد بودن آنها اشاره کرده، یا رخداد آنها را محدود به چند متن خاص و مشخص دانسته است. برای اثبات کمیاب بودن این ویژگی‌ها، به دیگر منابع معتبر نیز استناد خواهد شد. به منظور نشان دادن صحت برخی از ویژگی‌های نادر در ترجمه ادعیه و تحلیل دقیق آنها، شواهدی از سایر متون، به‌ویژه آثار مربوط به دوره اول زبان فارسی، نقل خواهد شد؛ پاره‌ای از این شواهد از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی استخراج شده است.^۱

در این تحقیق، به‌خصوص برای تحلیل علمی ویژگی‌های دستوری، از آموزه‌ها، روش‌ها و دستاوردهای زبان‌شناسی معاصر استفاده شده است. پژوهش حاضر به روش آماری و با

۱. از دکتر علی‌اشرف صادقی، مدیر محترم گروه فرهنگ‌نویسی، که امکان استفاده از این پیکره را برای من فراهم کردند، سپاسگزارم.

بهره‌گیری از برنامه اکسل (Excel) انجام شده و، در آن، بسامد دقیق رخداد هر یک از ویژگی‌های دستوری ذکر شده است. به منظور بررسی و شرح برخی از مؤلفه‌های دستوری، به متن عربی دعاها مراجعه شده و اصل عربی عبارات مترجم در میان دو قلاب آمده است. به دلایلی که در ادامه بیان خواهد شد، دو مشخصه مطرح در قسمت نخست جستار پیش رو مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه‌اند؛ بخشی عمده از نوشتار حاضر نیز درباره آنهاست؛ بنابراین مقاله را با تجزیه و تحلیل این دو مؤلفه آغاز می‌کنیم، و سپس به پژوهش درباره سایر ویژگی‌های دستوری خواهیم پرداخت. به غیر از قسمت اول، سایر بخش‌های مقاله با توجه به ترتیب و ساختار رایج در دستورهای زبان‌شناختی، به خصوص دستور زبان فارسی (۱۳۸۷) اثر علی محمد حق‌شناس و جمعی از دیگر زبان‌شناسان، ارائه خواهد شد.^۱ در ادامه مقاله، برای رعایت اختصار، از ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة با عنوان «ترجمه ادعیه» سخن خواهیم گفت.

۱ مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه

رخداد تکواژ دستوری «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌افزافه، و بسامد چشمگیر آن؛ و نیز کاربرد تکواژ «فروز» به عنوان پیشوند فعلی (قید پیشوندی) مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه‌اند؛ این مشخصه‌ها باعث برجستگی و تمایز جدی و آشکار این متن با سایر متون کهن زبان فارسی می‌شوند، از برخی تغییر و تحولات تاریخی و مهم زبان فارسی ناشی می‌گردند و از تجلیات خاص و نمونه‌های ویژه آنها به شمار می‌روند؛ بنابراین، بحث را با بررسی و تحلیل این ویژگی‌ها می‌آغازیم.

۱. بخش ۲-۱ این مقاله مرتبط است با مقوله‌های جمله و گروه فعلی؛ این مقولات در دستور زبان فارسی (۱۳۸۷) فصل‌های اول و دوم از بخش نحو (بخش دوم) را به خود اختصاص داده‌اند. بخش‌های ۲-۲ و ۳-۲ این جستار مربوط به مقوله‌های ضمیر و قید است؛ در کتاب مذکور، به ترتیب، ذیل مبحث سیزدهم فصل سوم، و فصل ششم بخش نحو از این مقولات سخن رفته است. بخش‌های ۲-۴ تا ۷-۲ مقاله نیز به مبحث جملات مرکب ارتباط دارد؛ در کتاب یادشده، این مقوله ذیل فصل هفتم بخش نحو بررسی شده است. در مرتب نمودن بخش‌های ۲-۴ تا ۷-۲، بسامد رخداد ویژگی‌ها نیز در نظر گرفته شده است. مطالب مربوط به صرف در پایان تئ اصلی کتاب مذکور، مطرح گردیده و، به همین دلیل، بخش پایانی این مقاله به بررسی ویژگی صرفی ترجمه ادعیه اختصاص دارد.

۱-۱ رخداد تکواژ دستوری «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌اضافه (بسامد: ۹۹ مورد)^۱ در بسیاری از متون متعلق به دوره رشد و تکوین زبان فارسی، تکواژ دستوری «مر» همراه با «را» در قالب حرف پیرااضافه (حرف اضافه مضاعف) «مر... را» با بسامدی بالا به کار رفته است (خانلری ۱۳۷۷: ۳/۳۸۸-۳۸۹؛ بهار ۱۳۷۶: ۱/۴۳۳-۴۳۴). در این آثار به ندرت رخداد «مر» بدون «را» نیز مشاهده می‌شود (خانلری ۱۳۷۷: ۳/۳۹۰-۳۹۱؛ صادقی ۱۳۸۰: ۲۶۴-۲۶۶). در اینجا چهار شاهد برای این کاربرد، غیر از شواهد خانلری و صادقی، از سده‌های چهار و پنج هجری نقل می‌شود:

قرن چهارم: جاحظ مر این خبر به بعضی از کتب‌های خود یاد کند (تاریخ‌نامه طبری ۱۳۸۰: ۱۰۹۸/۴)؛ و برگرداننده نیست مر سخنان خدای (فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی ۱۳۶۳: شصت و نه).

قرن پنجم: ای گروه پریان و آدمیان، نه به شما آمد رسولانی هم از شما، برمی‌گفتند مر شما نشان‌های من و بیم کردند شما را از وارسیدن وازین روز (سورآبادی نیشابوری ۱۳۳۸: ۲۲۸/۱)؛ و بررسی ز آتش آن که بجارده‌اند مر کافران (ترجمه قرآن ۱۳۶۴: ۶۲).

ظاهراً در فارسی میانه نیز «مر» بدون «را» به کار رفته است؛ در ارداویراف‌نامه «مر» در قالب حرف پیرااضافه «از... مر» مشاهده می‌شود:

"ud pas moγ-mardān ud dastvarān ī dēn any būd hēnd az ān mar andōhōmand ud purr-pīm būd hēnd"^۲

(ارداویراف‌نامه ۱۳۹۴: 71)

رخداد «مر» بدون «را» در متون فارسی - یهودی نیز شواهدی دارد. فارسی - یهودی از لحاظ دستوری «در بسیاری از نکات، همسانی خود را با فارسی میانه به طور کامل و یا تقریبی حفظ

۱. برای انجام این پژوهش، تمامی شواهد مربوط به «مر»، «مر... را» و «را» که مجموعاً شامل ۱۷۷۲ مورد بود، چندبار به دقت بررسی شد که بیست شاهد از مجموع این شواهد مشکوک و مبهم به نظر می‌رسید. از آنجا که این تعداد اندک تأثیری در نتیجه بحث نداشت، از ذکر و شمارش آنها صرف نظر شد؛ دشواری بحث در این زمینه به حدی است که حتی ژیلبر لازار نیز در مقاله «بررسی آماری تحول یک تکواژ؛ حرف نشانه 'را' در فارسی» برخی از شاهدها را مشکوک و مبهم دانسته است (در این مورد ← دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۸۷-۸۸).

۲. «پس مغ مردان و دستوران دین دیگری بودند که از این جهت برخی اندوهمند و پُرم بودند» (ارداویراف‌نامه ۱۳۹۴: ۴۳-۴۴).

کرده است» (لازار ۱۳۸۴: ۱۷۴) و حلقهٔ اتصال فارسی میانه با فارسی نوین کلاسیک دانسته می‌شود (غنی ۱۳۸۸: ۱۲). در متن‌های متقدم این گونهٔ زبانی، «مر» در قالب حرف اضافهٔ مرکب «از مر» بسیار دیده می‌شود و برخی از رخدادهای آن بدون همراهی «را» و به عنوان حرف پیش‌اضافه است (← نوروزی ۱۳۹۲: ۲۸۰-۲۸۳)؛ در اینجا یک شاهد برای این کاربرد از «گزارش مصالحهٔ اهواز» (۴۱۲ق) ذکر می‌شود:

“nibištēm ō dādēm pa dast ī Ḥannah bēt Ēšrāl ben Ya qūb nuho adan tā bawēd azmaraš bōzišt ō hujjat”^۱

(به نقل از غنی ۱۳۸۸: ۳۹-۴۰؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۱؛ نوروزی ۱۳۹۲: همان‌جا).

در بعضی از متون جدیدتر فارسی-یهودی نیز «مر» به عنوان حرف پیش‌اضافه شاهد دارد:

پس آن‌گه دایگان را گفت اگر من به چنگ آرم مر این صندوق دشمن
اگر طفلی در او باشد، چو جانم به شیر و شکر او را پرورانم

(شاهین شیرازی؛ برگرفته از منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران ۱۳۵۲: ۱۸؛ نیز ← همان: ۱۶۹؛ لازار ۱۳۸۴: ۵۱).

شواهد منقول حاکی از آن است که هرچند رخداد «مر» بدون «را» از موارد کمیاب، نادر و کم‌کاربرد است، اما پیشینه‌ای طولانی و قابل توجه دارد. رخداد «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌اضافه از مختصات مهم و پُرکاربرد ترجمهٔ ادعیه است. در اینجا نخست نقش‌های نحوی و موارد رخداد حرف پیش‌اضافهٔ «مر» در این کتاب را، به ترتیب بسامد، برمی‌رسیم و سپس به تحلیل این ویژگی دستوری خواهیم پرداخت:

۱-۱-۱ نشانهٔ وابستهٔ اسمی در گروه اسمی (بسامد: ۴۳ مورد)

در متون کهن، بسیار دیده می‌شود که فرایند فکّ اضافه رخ داده و حرف پس‌اضافهٔ «را»، به

۱. «نوشتیم و دادیم به دست حنه دختر اسرائیل بن یعقوب جنت‌مکان تا از برایش شاهد و حجتی باشد» (غنی ۱۳۸۸: ۳۹-۴۰).

جای کسرهٔ اضافه، به عنوان نشانهٔ وابستهٔ اسمی (مضاف‌الیه) در گروه اسمی به کار رفته است، مانند

ابرهه را چشم (= چشم ابرهه) بر عبدالمطلب افتاد (ترجمهٔ تفسیر طبری، به نقل از خانلری ۱۳۷۷: ۳/۳۹۲).

در این آثار، اغلب وابستهٔ اسمی همراه با «را» (مضاف‌الیه منفک‌شده از مضاف) بر هسته (مضاف) مقدم می‌گردد (خانلری ۱۳۷۷: ۳/۳۹۱-۳۹۲؛ صادقی ۱۳۴۹: ۲۰-۲۱؛ حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۷: ۱۲۲)، اما گاهی نیز این مبتداسازی رخ نمی‌دهد و وابستهٔ اسمی، معمولاً با فاصله، بعد از هسته می‌آید. صدیقیان (← ۱۳۸۳: ۱۴۳) این ویژگی را ذیل مبحث «را به جای کسره در اضافهٔ غیرمقلوب» بررسی کرده و سه شاهد برای آن آورده است؛ یک مورد از این شواهد در اینجا نقل می‌شود:

اینجانب منتظر است مکتوبات عزیز را (= منتظر مکتوبات عزیز است) (رشید و طواط، به نقل از صدیقیان ۱۳۸۳: همان‌جا).

در ترجمهٔ ادعیه، ۴۳ بار از حرف پیش‌اضافهٔ «مر» به مثابهٔ نشانهٔ وابستهٔ اسمی در گروه اسمی استفاده شده است؛ در ۳۳ شاهد، وابسته پس از هسته آمده یا به قول صدیقیان «مر» به جای کسره در اضافهٔ غیرمقلوب به کار رفته است:

خدایا... فرستادی بر پیمبر در این ماه قرآن را، در حالی که هادی^۱ است مر مردمان [لِلنَّاسِ] و دلیل‌های روشن است از حلال و حرام (ذخیرهٔ الآخرة ۱۳۸۳: ۱۸۵).

خدایا، رحمت فرست بر محمد و آل محمد که... کوه‌های بلندند و پیشوایان اند مر بندگان [سَادَةِ الْعِبَادِ] و اطراف و جوانب شهرها به ایشان قائم است (همان: ۲۰۴).

دوستم مر آن کسی [لِمَنْ] که دوست دارد شما را، دشمنم مر آن کسی [لِمَنْ] که دشمن است شما را (همان: ۲۱۵).

خدایا... رحمت فرست بر اسرافیل که یکی از فرشتگان بردارندهٔ عرش است و صاحب صور است و انتظاربرنده است مر حکم تو [لِأَمْرِكَ] و ترسان و خوفناک است از ترس تو (همان:

۱. در این شواهد، برای رفع ابهام، هسته و وابستهٔ اسمی با خط زیرین مشخص شده است.

۲۲۴؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۷۱).

در ده شاهد نیز وابسته اسمی بر هسته مقدم گردیده و فرایند مبتداسازی رخ داده است:

خدایا، باش مر امام خود [لَوْلَيْكَ] محمد مهدی پسر امام حسن در این ساعت و در هر ساعتی دوست و نگه‌دارنده (همان: ۱۸۷).
بگردان مرا مر پیمبر [لَهُ] پیروی‌کننده تا ملاقات کنم تو را در روز قیامت (همان: ۲۳۷؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۹۶، ۲۰۶).

۱-۱-۲ نشانه فاعل دستوری در نقش معنایی بهره‌ور در جملات اسنادی (بسامد: ۳۸ مورد)

بعضی از شواهد این کاربرد در اینجا نقل می‌شود:

نیست انبازی مر تو [لَكَ]، ثنا و ستایش مر پروردگار صبح [لِزَبِّ الصَّبَاحِ]، حمد و ثنا مر شکافنده روز روشن از شب [لِفَالِقِ الْاَصْبَاحِ] (همان: ۱۵۸).
پس هلاکی جاوید مر کسی است [لِمَنْ] که برگردد از تو و ناامیدی خوارسازنده مر آن کسی است [لِمَنْ] که ناامید شد از رحمت تو و بدبختی به‌غایت‌رسیده مر آن کسی است [لِمَنْ] که مغرور شد به کرم تو (همان: ۱۷۸-۱۷۹).
زندگانی من و موت من مر خدایی است [لِلَّهِ] که پروردگار عالمیان است (همان: ۲۵۵).
گواهی می‌دهم آن که نیست معبودی مگر خدا. تنهاست او، نیست شریکی مر او [لَهُ] و گواهی می‌دهم آن که محمد بنده او و رسول اوست (همان: ۲۷۶؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۳۲).

۱-۱-۳ نشانه مفعول بهره‌ور (بسامد: ۸ مورد)

اینک من استاده‌ام در پیش تو، پس بگیر مر ذات خود [لِنَفْسِكَ] از ذات من آنچه موجب خشنودی تو شود تا خشنود شوی (همان: ۱۵۵).
ای آن کسی که بخشید به آدم، شیت را و مر ابراهیم [لِابْرَاهِيمَ]، اسماعیل را و اسحاق (همان: ۲۲۹؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۸۱).

۱-۱-۴ نشانه مفعول صریح (بسامد: ۷ مورد)

پس می‌آموزی مر کسی [لِمَنْ] که می‌خواهی» (همان: ۱۵۳).
پس بیامرز مرا و مر مادر و پدر من [لِوَالِدَيْ] و مر قوم و خویش من [لِأَهْلِي] و فرزند من و هر کس
که رابطه به من داشته باشد (همان: ۲۰۰؛ برای شواهد بیشتر — همان: ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۹).

۱-۱-۵ نشانه مفعول غیر صریح (بسامد: ۳ مورد)

ای خدای من، عرض کردند مر تو [لَكَ]، در این شب عرض کنندگان مطلوب را (همان: ۱۵۱).
راه نمی‌یابد دل‌ها مر نهایت بزرگی او [لِكُنْه عَظْمَتِه] و نمی‌رسد و ادا نمی‌کند عمل‌های نیکو
شکر آن را (همان: ۲۶۶؛ نیز — همان: ۲۴۰).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در اکثر قریب به اتفاق موارد، از حرف پیش اضافه «مر» در
ترجمه «ل» جر استفاده شده است. در بعضی تراجم قدیم قرآن نیز این کاربرد مشاهده
می‌شود (برای نمونه — فرهنگ‌نامه قرآنی ۱۳۷۷: ۳/۱۲۴۸، ۱۲۸۲؛ فرهنگ لغات قرآن خطی آستان
قدس رضوی ۱۳۷۷: همان‌جا؛ سوراآبادی نیشابوری ۱۳۳۸: ۱/۲۴۴؛ ترجمه قرآن ماهان ۱۳۸۳: ۱۰۷؛
ترجمه قرآن ۱۳۶۴: ۲۳۲). این نکته را می‌توان با ترجمه‌های کتاب مقدس به فارسی - یهودی
مقایسه کرد که در آنها نیز «از مر» و «مر» غالباً در ترجمه לְ به کار رفته است (— لازار
۱۳۸۴: ۴۶، ۵۱؛ نوروزی ۱۳۹۲: ۲۸۰).

در ترجمه ادعیه، در مجموع، ۹۹ بار از حرف پیش اضافه «مر» استفاده شده است.
تعداد و درصد حضور این پیش اضافه تقریباً مساوی است. بسامد رخداد «مر» در نقش‌های
نحوی گوناگون در جدول ۱ ارائه می‌شود:

جدول ۱- بسامد رخداد «مر» در نقش‌های نحوی

نقش نحوی	بسامد رخداد
نشانه وابسته اسمی در گروه اسمی	۴۳ مورد
نشانه فاعل دستوری در نقش معنایی بهره‌ور در جملات اسنادی	۳۸ مورد
نشانه مفعول بهره‌ور	۸ مورد

۱. et, نشانه مفعول صریح در زبان عبری (— حییم ۱۳۶۰، ذیل לְ ; Balisan 1992: et).

نشانهٔ مفعول صریح	۷ مورد
نشانهٔ مفعول غیرصریح	۳ مورد

رخداد نسبتاً فراوان حرف پیش‌اضافهٔ «مر» در ترجمهٔ ادعیه و بسامد کاربرد آن در نقش‌های مذکور، از رهگذر مقایسه با بسامد رخداد حرف پس‌اضافهٔ «را» و حرف پیرااضافهٔ «مر... را»، قابل تحلیل است.

حرف پس‌اضافهٔ «را» در مجموع، ۱۴۰۸ مرتبه در ترجمهٔ ادعیه به کار رفته است. در جدول ۲ بسامد و درصد رخداد «را» در نقش‌های نحوی مختلف نشان داده می‌شود:

جدول ۲ - بسامد و درصد رخداد «را» در نقش‌های نحوی

درصد رخداد	بسامد رخداد	نقش نحوی
۷۵/۲%	۱۰۶۰ مورد	نشانهٔ مفعول صریح
۸/۴%	۱۱۹ مورد	نشانهٔ وابستهٔ اسمی در گروه اسمی
۶/۸%	۹۷ مورد	نشانهٔ مفعول بهره‌ور
۵/۶%	۸۰ مورد	نشانهٔ مفعول غیرصریح
۱/۵%	۲۲ مورد	نشانهٔ فاعل در جملات مجهول
۱/۲%	۱۸ مورد	نشانهٔ فاعل دستوری در نقش معنایی بهره‌ور در جملات اسنادی
۰/۸%	۱۲ مورد	نشانهٔ مفعول متممی

در مجموع، ۲۴۵ بار نیز از حرف پیرااضافهٔ «مر... را» در ترجمهٔ ادعیه استفاده شده است. در جدول ۳ بسامد و درصد کاربرد «مر... را» در نقش‌های نحوی گوناگون ارائه می‌شود:

جدول ۳ - بسامد و درصد رخداد «مر... را» در نقش‌های نحوی

درصد رخداد	بسامد رخداد	نقش نحوی
۷۷/۵%	۱۹۰ مورد	نشانهٔ فاعل دستوری در نقش معنایی بهره‌ور در جملات اسنادی
۱۷/۱%	۴۲ مورد	نشانهٔ وابستهٔ اسمی در گروه اسمی
۲/۸%	۷ مورد	نشانهٔ مفعول بهره‌ور
۱/۲%	۳ مورد	نشانهٔ مفعول صریح

نشانه مفعول متممی	۲ مورد	۰/۸%
نشانه مفعول غیرصریح	۱ مورد	۰/۴%

مقایسه جداول ۱ و ۲ نشان می‌دهد که در ترجمه ادعیه، حرف پس‌اضافه «را» در اکثر موارد (۷۵/۲ درصد) به عنوان نشانه مفعول صریح و حرف پیش‌اضافه «مر» در مواردی بسیار اندک (حدود ۷ درصد) به مثابه نشانه مفعول صریح به کار رفته است.

نتیجه تحقیق دبیرمقدم (۱۳۸۸: ۱۱۸، ۱۴۲) حاکی از آن است که تحول و حرکت تدریجی زبان فارسی در جهت تثبیت و یگانه کردن نقش نحوی «را» به عنوان نشانه مفعول صریح و واگذار کردن دیگر نقش‌های «را» به سایر حروف اضافه یا دیگر ساخت‌های دستوری بوده است. کثرت حضور «را» پس از مفعول صریح و فراوانی رخداد «مر» پیش از عناصری غیر از مفعول صریح در ترجمه ادعیه جلوه‌ای از این سیر و تحول تدریجی است. بررسی تخمینی صدیقیان (۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۲) به این نکته اشاره دارد که در نثر سده‌های پنجم و ششم هجری، حرف پیرااضافه «مر... را» غالباً همراه با مفعول صریح به کار نرفته است؛ جدول ۳ مقاله حاضر نیز مؤید این مطلب است. در ترجمه ادعیه، از این پیرااضافه تنها در ۳ مورد (۱/۲ درصد) به مثابه نقش‌نمای مفعول صریح استفاده شده است؛ قلت رخداد «مر... را» به عنوان نشانه مفعول صریح و کثرت حضور آن با عناصری غیر از مفعول صریح را می‌توان نمودی دیگر از دگرگونی تاریخی مذکور دانست؛ بر این پایه، می‌توان گفت، در ترجمه ادعیه، کارکرد و رفتار نحوی حروف پیش‌اضافه «مر» و پیرااضافه «مر... را» شبیه به یکدیگر و متفاوت با حرف پس‌اضافه «را» است.

پیش‌تر گفتیم که در آثار دوره رشد و تکوین زبان فارسی، رخداد حرف پیش‌اضافه «مر» بسیار اندک و محدود بوده است؛ اما در ترجمه ادعیه، کاربرد این پیش‌اضافه بسامدی چشمگیر (۹۹ مورد) دارد، هرچند که حضور آن کمتر از رخداد حرف پیرااضافه «مر... را» است. فراوانی درخور توجه پیش‌اضافه «مر» در این متن با توجه به یکی از تحولات رده‌شناختی نحوی زبان فارسی قابل توجیه است: در زبان فارسی معاصر، مؤلفه‌های زبان‌های فعل‌میانی (VO) قوی بیش از مؤلفه‌های زبان‌های فعل‌پایانی (OV) قوی است؛ به

عبارت دیگر، فارسی معاصر گرایش به سوی زبان‌های فعل‌میانی قوی دارد. بسیاری از تغییر و تحولات تاریخی رده‌شناختی زبان فارسی نیز منجر به رانش به سوی تثبیت بیشتر ویژگی‌های رده فعل‌میانی بودن در این زبان شده‌اند. از بین رفتن تدریجی حروف پیرااضافه که تا قرن هفتم هجری در متن‌های فارسی رواج داشتند، و واگذار شدن نقش و جایگاه آنها به حروف پیش‌اضافه یکی از این تحولات رده‌شناختی است (← دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۱/۱۲۸-۱۴۳). در ترجمه ادعیه نیز حرف پیرااضافه «مر... را»، که کارکرد و رفتار نحوی مشابهی با «مر» دارد، در مواردی قابل اعتنا، جای خود را به حرف پیش‌اضافه «مر» واگذار کرده است. کثرت رخداد «مر» را می‌توان ناشی از این دگرگونی رده‌شناختی و از تجلیات و مصادیق ویژه آن در ترجمه ادعیه دانست، اما از آنجا که تغییر تدریجی یادشده در روزگار نگارش این متن (قرن ۶ یا ۷ ق) هنوز کامل نشده بود، در ترجمه ادعیه، بسامد پیرااضافه «مر... را» بالاتر از بسامد پیش‌اضافه «مر» است.

۱-۲ رخداد تکواژ «فروز» به عنوان پیشوند فعلی (فید پیشوندی) (بسامد: ۲۶ مورد)
ذال معجمه (فارسی) [δ]، که در بسیاری از آثار دوره نخست زبان فارسی مشاهده می‌شود، یک سایشی تیغه‌ای - دندانی ضعیف بوده که به مثابه واج‌گونه همخوان انفجاری تیغه‌ای - دندانی «د» /d/ در جایگاه‌های پس‌واکه‌ای یا میان‌واکه‌ای به کار می‌رفته و با [d] در توزیع تکمیلی بوده است. به عبارت دیگر، در کلمات اصیل فارسی، کاربرد «ذ» نشان‌دهنده تلفظ سایشی /d/ در جایگاه‌های مذکور بوده است (← صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۶؛ نغزگوی کهن ۱۳۸۳: ۳۶۸-۳۷۰). از حدود قرن پنجم هجری، دو تغییر در مورد ذال معجمه [δ] رخ داد:
الف) [δ] در اکثر موارد به صورت واج اصلی /d/ درآمد و نویسه «ذ» به «د» تبدیل شد.
ب) [δ] در مواردی اندک از /d/ انشقاق یافت و با همخوان سایشی تیغه‌ای - لثوی /z/ ادغام گردید. زبان‌شناسان تاریخی این نوع از تغییرات آوایی را انشقاق اولیه می‌نامند. برخی از مصادیق این فرایند در نمونه‌های زیر مشاهده می‌شود:

پذیرفتن: [paδiroftan] ← [paziroftan]

گذشتن: [goðaštan] ← [gozaštan]

بر اثر این تغییرات در سده هفتم، دیگر اثری از تلفظ ذال معجمه [ð] در فارسی معیار بر جای نمانده بود (← صادقی ۱۳۸۰: ۲۶۰؛ نغزگوی کهن ۱۳۹۵: ۲۱۵-۲۱۶). انشقاق اولیه، در اکثر موارد، باعث تبدیل نویسه «ذ» به «ز» نگردیده و در خط فارسی معمولاً موارد انشقاق [ð] از /d/ و ادغام آن با همخوان /z/ با نویسه «ذ» نمایش داده می‌شود، که مانند «ز» نشان‌دهنده همخوان /z/ است (← نغزگوی کهن ۱۳۹۵: ۲۱۶-۲۱۷؛ خانلری ۱۳۷۷: ۷۴-۷۵)؛ اما در پاره‌ای از موارد، انشقاق اولیه سبب تبدیل نویسه «ذ» به «ز» شده است؛ صادقی (۱۳۸۶: ۲۹۰) شواهدی برای این تغییر خطی ارائه کرده است:

جد [joð] ← جز [joz]

آذفداگ [aðfandæg] ← آذفداک [azfandak]

بازنیج [baðnij] ← بازنیج [baznij]

پیشوند فعلی (قید پیشوندی) «فروذ» [foruð] نیز که در برخی از متون شواهدی دارد (برای نمونه ← عطار نیشابوری ۱۳۵۹: ۳۴، ۷۰، ۲۴۴؛ میدی ۱۳۳۱: ۷۰۴/۱)، در بیشتر آثار، جای خود را به «فروذ» [forud] داد، اما این پیشوند فعلی در ترجمه ادعیه بر اثر انشقاق اولیه به «فروز» [foruz] دگرگون شده و این تغییر آوایی باعث تبدیل نویسه «ذ» به «ز» نیز گردیده است. خانلری، بهار و فرشیدورد این پیشوند فعلی را ثبت نکرده‌اند (← خانلری ۱۳۷۷: ۴۱/۳-۵۲؛ بهار ۱۳۷۶: ۳۶۷/۱-۳۷۹؛ فرشیدورد ۱۳۸۳: ۴۴۷-۴۵۵). «فروز» در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن نیز در این معنا و کاربرد ضبط نشده است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل فروز؛ انوری ۱۳۹۰: ذیل فروز). در ترجمه ادعیه، این پیشوند به همراه دو فعل پایه «آمدن» و «آوردن» به کار رفته است:

۱-۲-۱ فروز + آمدن (بسامد: ۱۷ مورد)

خدا، بگردان دل مرا نیکو و روزی مرا فروزآینده بر من (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۳۳).
بازمدار از ما بهتر چیزی که فروزآید در این ایام از آسمان (همان: ۱۹۷).

سلام بر تو ای ابا عبدالله و بر آن روح‌هایی که فروز آمدند به آستانه‌های تو (همان: ۲۱۷).
فرستاده شده است بر ایشان آنچه فروزمی آید در شب قدر (همان: ۲۴۱).
مر تو راست حمد به عدد هر قطره باران که فروزمی آید از آسمان و عدد هر قطره که نازل شود
بر زمین (همان: ۲۵۹؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۱۳،
۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴).

۱-۲-۲ فروز + آوردن (بسامد: ۹ مورد)

پس فروز آور بر من و بر اهل بیت من از برکت آسمان‌ها و زمین روزی فراخ (همان: ۱۵۸).
به تحقیق که واجب گردانیدی مرا از خود رحمت و خشنودی و فروز آوردی مرا در خانه
قرارگاه (همان: ۲۳۷).
اگر باشد روزی من در آسمان، پس فروز آور او را (همان: ۲۶۹؛ برای نمونه‌های بیشتر ←
همان: ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۹۵، ۱۹۷).

پس از جستجو در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی، مشخص شد که برای «فروز آمدن» در
ابومسلم‌نامه طرسوسی (ظ: ۶ق)، ترجمه فارسی مقامات حریری (۷ق)، اشعار شاهین
نخستین شاعر یهودی فارسی‌سرا (۸ق)، حاتم‌نامه (ظ: ۱۲ق)، هفت لشکر (ظ: ۱۳ق) و
فرهنگ‌نامه قرآنی (فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی) شواهدی موجود است؛ «فروز آوردن» نیز شواهدی
در رساله آیت‌های تراش (ظ: ۱۲ق)، یکی از نوشتارهای مندرج در فتوت‌نامه‌ها و رسائل
خاکساریه، و هفت لشکر دارد. در اینجا چند شاهد از این آثار نقل می‌شود:

اسلم بر لشکر خود نگاه کرد، کامل اصغر را در میدان فرستاد. تا در میدان رسیدن، ابراهیم

۱. البته در کتاب بخشی از تفسیری کهن به پارسی که، به احتمال و بنا بر حدس مصحح آن، در حدود قرن چهارم
هجری تألیف شده (← آیه‌الله‌زاده شیرازی ۱۳۷۵: بیست‌وهشت - بیست‌ونه)، این شاهد مندرج است: «اهل دو
سرای در دو سرای فروز آیند» (بخشی از تفسیری کهن به پارسی ۱۳۷۵: ۲۵۰)، اما با توجه به اینکه در دیگر
قسمت‌های این متن، «فروز آید»، «فروز آوردند» و حتی «فروز آید» به کار رفته است (← همان: ۷۲، ۲۵۲، ۲۳۵) و
با عنایت به این نکته که در سایر واژه‌های این اثر ذال معجمه گاهی ثبت شده و گاهی ثبت نشده است، نمی‌توان به
ضبط این کتاب اعتماد کرد؛ بنابراین، این شاهد را نامعتبر شمریم.

مجالش نداد و درآمد و از پشت زینش درُبود و بر هوا انداخت. در فروزآمدن، یک تیغ بر میانش زد که به دو پاره شد (طرسوسی ۱۳۸۰: ۳۷۷/۲).

بشتافتم بدان چو شتافتن ستاره چو فروزآید از بهرِ رجم دیو را (مقامات حریری (ترجمه فارسی) ۱۳۶۵: ۳۳۴).

بگفت این و بجست از چنگ آن ماه فروزآمد شتابان تا به درگاه

(شاهین شیرازی؛ برگرفته از منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران ۱۳۵۲: ۷۹).

سمنانه بالای درخت رفت و جنبانید، آن میوه از درخت ریخت، سمنانه فروزآمد (حاتم‌نامه ۱۳۸۶: ۱۹۶/۲؛ نیز ← همان: ۲۸۸/۲، ۳۸۶، ۴۲۸، ۴۵۵).

سام با سرداران... در منزلی سبز و خرم و شکارگاهی دلگشا فروزآمدند (هفت‌لشکر ۱۳۷۷: ۱۱۷؛ نیز ← همان: ۸۷، ۱۵۵، ۱۹۸).

درویش... در وقت فروزآوردن دستار این آیت بخواند... (فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساربه ۱۳۸۲: ۱۶۰).

نظر سام بر سفره‌ای افتاد که در درخت آویخته بود. سام به نوک نیزه او را فروزآورد (هفت لشکر ۱۳۷۷: ۱۳۵؛ نیز ← همان: ۳۴۱، ۳۵۲).

«فروزآید» و «فروزآید» نیز در فرهنگ‌نامه قرآنی (۱۳۷۷: ۴۰۶/۲، ۱۹۱۹/۴) مندرج است. بیشتر این متون تحت تأثیر گویش‌های محلی و زبان عامیانه بوده‌اند (← رواقی ۱۳۶۵: ۱۳۷۷: سی و چهار؛ نتضر ۱۳۵۲: ۶۷؛ اسماعیلی ۱۳۸۰: ۱۷۶/۱؛ همو ۱۳۸۶: ۵۴/۱؛ افشاری و مداینی ۱۳۷۷: سی و چهار). مصححان برخی از آثار یادشده نیز به گویشی و عامیانه بودن «فروز» اشاره کرده‌اند (← افشاری و مداینی ۱۳۷۷: همان‌جا؛ اسماعیلی ۱۳۸۰: همان‌جا؛ همو ۱۳۸۶: همان‌جا). افزون بر این، پیشوند فعلی (قید پیشوندی) «فروز» [foruz] در گویش درواری به کار می‌رود (← کلباسی ۱۳۸۶: ۴۰) و در گویش خوافی نیز به صورت [faruz] استعمال می‌شود (← ساعدی ۱۳۹۰، ذیل فروز آمین). بنابراین، می‌توان گفت پیشوند فعلی (قید پیشوندی) «فروز»، که مصداق عملکرد فرایند انشقاق اولیه است، تکواژی است گویشی و رخداد آن در ترجمه ادعیه دال بر تأثیرپذیری این متن از گویشی محلی است.

۲ دیگر ویژگی‌های نحوی ترجمه ادعیه

سایر ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه، در قیاس با خصایص مذکور در بخش اول این مقاله، اهمیت کمتری دارند؛ اما این مؤلفه‌ها نیز، در مقایسه با سایر متون کهن، نادر به شمار می‌روند و یا بسامد رخداد آنها در این متن چشمگیر و قابل توجه است و بررسی ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه بدون ذکر آنها ناقص و ابتر خواهد ماند. بنابراین، در ادامه، از دیگر ویژگی‌های نحوی این اثر سخن می‌گوییم.

۲-۱ رخداد جملاتی مجهول با ساختار «فعل مجهول - فاعل - را» (بسامد: ۲۲ مورد) رخداد «را» با فاعل فعل مجهول (نایب فاعل) از ویژگی‌های بعضی آثار متعلق به دوره رشد و تکوین زبان فارسی است (خانلری ۱۳۷۷: ۲/۳۸۱). استعمال «را» در این مورد «عمومیت ندارد و مختص به چند متن است. از اینجا گمان می‌رود که خاص یک یا چند گویش محلی باشد» (همان: ۳/۳۸۵)^۱. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۱/۸۲۹-۸۳۱)، صدیقیان (۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۴۷) و فرشیدورد (۱۳۸۳: ۴۰۳) نمونه‌هایی برای این کاربرد ذکر کرده و آن را از خصایص تاریخ بیهقی دانسته‌اند. در ترجمه ادعیه نیز شواهدی برای این ویژگی دیده می‌شود؛ در این شاهدها، فاعل فعل مجهول، که با «را» همراه است، پس از فعل مجهول می‌آید؛ در واقع، ترتیب واژه‌ها در این جملات بدین صورت است: «فعل مجهول - فاعل - را». در منابع مذکور، تنها یک شاهد با این ساختار یافت شد:

شرح داده آمد این حال را (بیهقی، به نقل از احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱/۸۲۹).

حرکت فاعل به پایان جمله و پس از فعل برای مؤکد کردن فاعل و برجسته‌سازی آن است. استفاده از «را» نیز ممکن است به همین منظور باشد (در این مورد ← ماهوتیان ۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۲۰؛ احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۲/۱۶۱۸). اینک شواهدی از جملات مجهولی که دارای این آرایش واژگانی است، از ترجمه ادعیه نقل می‌شود:

۱. در بعضی از متون کهن، رخداد «را» همراه با فاعل فعل معلوم نیز مشاهده می‌شود (← خانلری ۱۳۷۷: ۳/۳۸۵-۳۸۶).

بزرگ است ذات او، منزّه است از معایب، تعظیم کرده شده او را [مُوقَّرًا] (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۳۳).

ای خدایا، به درستی که من پناه می‌آورم به تو... از نمازی که برداشته نشود او را [مِنْ صَلَوةٍ لَا تُرْفَعُ] و از دعایی که گوش کرده نشود (همان: ۱۴۱).

برگزیدی او را از برای رسالت و گردانیدی او را اول شفاعت‌کننده و اول کسی که قبول کرده شود شفاعت او را [جَعَلْتَهُ إِلَهِي أَوَّلَ شَافِعٍ وَ أَوَّلَ مُشَفِّعٍ] (همان: ۱۹۹).
ای آن کسی که به سوی او طلب کرده می‌شود نیکویی را [يَا مَنْ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ طَلِبٌ] (همان: ۲۲۱).

خدایا، دست‌درزننده‌ام به زنهار تو که استوار و محکم است، آن زنهاری که غلبه کرده نمی‌شود و تغییر داده نمی‌شود او را [الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَ لَا يُحَاوَلُ] (همان: ۲۶۲؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۷۶، ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۷۰).

از اصل عربی این جملات آشکار می‌شود که، در اکثر موارد، تقدیم فعل بر فاعل حاصل تأثیرپذیری از نحو عربی نیست و تنها در دو مورد می‌توان این ساختار را متأثر از زبان عربی دانست:

بزرگی تو بالاتر است از آن که تعیین کرده شود کُنْهِ او را [مَجْدُكَ أَزْفَعُ مِنْ أَنْ يُحَدَّ بِكُنْهِهِ] و نعمت تو بیشتر است از آن که شمرده شود همه او را [وَ نِعْمَتُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى بِأَسْرِهِا]» (همان: ۱۷۹-۱۸۰).

در چهار جمله دارای این ساخت، ویژگی دیگری نیز به چشم می‌خورد؛ در این شواهد، انطباق شناسه با فاعل به لحاظ عنصر شخص صورت نگرفته و برای ضمیر دوم شخص و اول شخص مفرد از فعل سوم شخص مفرد استفاده شده است:

الف) خدایا، به درستی که تو می‌بینی و دیده نمی‌شود تو را [اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى وَ لَا تُرَى] و تو به محل دیدن برتری (همان: ۱۴۳).

ب) خدایا، به سوی تو گشاده شده است چشم‌ها... و خوانده شده است تو را به زبان‌ها [وَ دُعِيَتْ بِاللُّسُنِ] (همان: ۱۵۳).

ج) آب ده مرا از حوض کوثر، آبی... که تشنه نشوم بعد از آشامیدن او و بازداشته نشوم از موضع برداشتن آب و دفع کرده نشود مرا از آن آب [وَ لَا عَنْهُ أَدَاذٌ] (همان: ۱۹۶).

(د) تویی نیازی که ستوده شده توراً [أَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ] و من بنده خوارم (همان: ۲۲۱).

با توجه به اصل عربی ادعیه، نمی‌توان این ویژگی را ناشی از تأثیرگذاری زبان عربی دانست؛ زیرا این عبارت‌ها در «الف» و «ب» به عنوان معادل فعل مجهول مفرد مذکر مخاطب، در «ج» در مقابل فعل مجهول متکلم وحده، و در «د» نیز در برابر صفت «الحمید» به کار رفته است. به علاوه، در این شواهد، مطابقت نداشتن شناسه با فاعل از مقوله حذف شناسه فعل به قرینه فعل ماقبل یا مابعد نیست؛ مشخصه‌ای که در برخی از متون کهن فارسی رایج و معمول بوده است (در این مورد ← خانلری ۱۳۷۷: ۲/۳۸۹-۳۹۰؛ احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱/۱۳۳-۱۳۷).

بهار، خانلری، ابوالقاسمی، احمدی گیوی و جوینی، با آوردن شواهدی اندک و تحت عناوین مختلف، به بررسی جملاتی پرداخته‌اند که به شواهد «الف» تا «د» شباهت دارند و مطابقت نداشتن شناسه با فاعل در آنها ناشی از حذف شناسه‌ها به قرینه یکدیگر نیست (← بهار ۱۳۷۶: ۱/۴۰۰؛ خانلری ۱۳۷۷: ۲/۳۸۸-۳۸۹؛ ابوالقاسمی ۱۳۹۲: ۱۹۳؛ احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱/۱۳۷-۱۳۸؛ جوینی ۱۳۹۰: ۲۹-۳۰). تحلیل ابوالقاسمی از این ساخت فعلی علمی و منطقی به نظر می‌رسد؛ احمدی گیوی و جوینی نیز در این باره با وی هم‌عقیده‌اند. به گفته ابوالقاسمی (۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۴) در فارسی نو، چهار نوع فعل به کار رفته که به روش فعل‌های ماضی متعدی ایرانی میانه غربی ساخته شده‌اند؛ این گونه از ساخت‌های فعلی بازمانده ساخت کُنایی (ارگتیو) دوره میانه به شمار می‌روند^۱ و با الگوبرداری از این ساخت و به قیاس با آن ایجاد شده‌اند. «فعل‌هایی که، به جای شناسه، ضمیر منفصل کننده آنها را مشخص می‌کند» دومین گونه از این افعال است (همان: ۱۹۳). در اینجا چهار شاهد از متون کهن برای این ساخت فعلی نقل می‌شود؛ دو شاهد آخر دارای فاعل همراه با «را» است:

اگر ما او را بیافتی، بر وی مهربان‌تر از مادر و پدر بودی (سورآبادی نیشابوری ۱۳۳۸: ۱/۴۶۷).

اگر نه من آمده بودی، کار شما بر خلل بودی (سمک عیار، به نقل از احمدی گیوی ۱۳۸۰:

۱. فعل ماضی اخباری متعدی در ایرانی میانه غربی «همان ماده ماضی متعدی است که برای همه شخص‌ها و شماره‌ها به کار می‌رود؛ از روی کننده منطقی آن... شخص و شمار فعل دانسته می‌شود» (ابوالقاسمی ۱۳۹۲: ۱۶۶). ساختمان ماضی متعدی اصطلاحاً کُنایی نامیده می‌شود (آموزگار و تفضلی ۱۳۹۵: ۷۷).

(۱۳۷/۱).

این قیل کافر گفت که شما را هیچ اندوه قوم خویش ندارد (ترجمه تفسیر طبری ۱۳۹۳: ۱۱۸۵/۳؛ نیز ← احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱۲۴۸/۲).

اگر رای عالی بیند، ما را به بندگی پذیرفته آید (بیهقی، به نقل از احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۸۳۰/۱).

در جملات دارای این ویژگی، فعل برای همه شخص‌ها و شمارها به صیغه سوم شخص مفرد به کار رفته و ضمیر جدا نقش شناسه را بر عهده دارد و مشخص می‌سازد که فعل باید با چه شناسه‌ای استعمال می‌شد. ظاهراً شواهد منقول از ترجمه ادعیه، جمله‌های «الف» تا «د»، نیز از این گونه جملات است و تحت همین فرایند قیاسی ایجاد شده است. افزون بر این، با توجه به مجهول بودن این جملات، می‌توان گفت که ممکن است ساخت فعلی این شواهد با الگوبرداری و به پیروی از فعل ماضی نقلی مجهول در ایرانی میانه غربی پدید آمده باشد؛ این فعل فقط یک صیغه دارد و «از ماده ماضی متعدی با *ištēd* و *ēstēd* ساخته می‌شود، که هر دو فعل مضارع سوم شخص مفردند از *-ēst* و *-išt* [و] شخص و شمار فعل از کننده منطقی آن دانسته می‌شود» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵-۱۳۷۶: ۵۶/۲؛ نیز ← همو ۱۳۹۲: ۱۶۸).

۲-۲ کاربرد ضمائر جدا به جای ضمیر مشترک (بسامد: ۴۹ مورد)

در برخی از متون متقدم زبان فارسی، هنگامی که قواعد دستوری مقتضای کاربرد ضمیر مشترک است یا خواننده، بر اساس بافت سخن و با توجه به موارد مشابه، انتظار رخداد ضمیر مشترک را دارد، گاهی از ضمیر جدا استفاده شده است. به گفته خانلری (۱۳۷۷: ۲۰۵/۳-۲۰۶)، این مشخصه غالباً در ترجمه آیات قرآن به چشم می‌خورد؛ از آنجا که در زبان عربی، ضمیر مشترک وجود ندارد، گهگاه، در ترجمه آیه‌ها، ضمیر شخصی به جای آن می‌آورده‌اند. این ویژگی حاصل تأثیرپذیری زبان فارسی از عربی است (← همان: ۴۷۶/۳-۴۷۷). همچنین صدیقیان و نیز انوری و احمدی گیوی شواهدی برای این کاربرد ارائه کرده‌اند (← صدیقیان ۱۳۸۳: ۱۱۳-۱۱۴؛ انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۱: ۳۶۶-۳۶۷). در تعداد نسبتاً زیادی از جملات ترجمه ادعیه، این ویژگی ملاحظه می‌گردد؛ در اینجا برخی از این گونه جمله‌ها را نقل می‌کنیم:

خدایا، بگشا مر مرا درهای رحمت خود و فراخ گردان بر من از روزی حلال تو [حَلَالِ رِزْقِكَ] (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۴۶).

می‌خواهم از تو، ای محل هر شکایتی و ای شنونده هر رازی و ای بیننده هر پیدا و ای داننده هر پنهانی، آن‌که... خشنود باشی بر چیزی که فرض کردی بر ما از فرمان‌برداری خود و فرمان‌برداری رسول خود و اهل محبت تو [وَأَهْلِ وِلَايَتِكَ] (همان: ۱۹۷).
می‌خوانم من تو را مثل خواندنِ خضوع‌کننده خوار ترسنده از عذاب ترسان ترسنده سختی‌رسیده خوارشده... زاری‌کننده نزد پروردگار او [الْمُسْتَكِينِ لِرَبِّهِ] (همان: ۲۲۸-۲۲۹).
خدایا، بگردان پیمبر را شفاعت‌کننده و شافع‌سازنده مر مرا و بگردان او را راهی به سوی تو [إِلَيْكَ] (همان: ۲۳۷).

ای بهترین انعام‌کنندگان، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مگردان تغییر نعمت خود بر دست یکی جز تو [سِوَاكَ] (همان: ۲۷۱؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۳۹، ۲۵۲).

۲-۳ کاربرد مصدر در نقش قید (بسامد: ۲۲ مورد)

در تعدادی از آثار دوره نخست زبان فارسی، مصدری که معمولاً با فعل هم‌ریشه بود، اغلب همراه با نشانه نکره «ی»، در نقش قید به کار می‌رفت. قیودی از این دست معادل مفعول مطلق عربی در زبان فارسی بودند و به‌خصوص در تراجم کهن قرآنی کاربرد داشتند. رخداد این قیدها نشان‌دهنده نفوذ قواعد عربی در فارسی است (← خانلری ۱۳۷۷: ۳/۴۷۵؛ بهار ۱۳۷۶: ۲/۵۶۴-۵۶۵؛ صدیقیان ۱۳۸۳: ۲۰۹؛ فرشیدورد ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶). در برخی از قسمت‌های ترجمه ادعیه نیز این گونه از قیود را می‌توان یافت:

بزرگ دار او را بزرگ داشتی [كَبْرَهُ تَكْبِيرًا] (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۳۶).
باز می‌گردم به سوی او بازگشتن [أَتُوبُ إِلَيْهِ تَوْبَةً] بنده خضوع‌کننده بیچاره (همان: ۱۶۳).
خالص می‌شود به او دین حق خالص شدنی [يَمْحَصُ الْحَقُّ مَحْضًا]، و بریده می‌شود دین باطل بریدنی [يَرْفُضُ الْبَاطِلَ رَفْضًا] (همان: ۱۹۶).
جز این نیست که می‌خواهد خدا تا ببرد از شما گناه را ای اهل بیت پیمبر و پاک‌گرداند شما را از معاصی پاک‌گردانیدنی [يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا] (همان: ۲۰۷؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۷۲).

۲-۴ کاربرد ضمیر «آن» در جملات مرکبی که دارای متمم اسمی جابه‌جاشده‌اند (بسامد: ۱۳۶ مورد)

در جملات مرکب حاوی متمم (پیرو) اسمی، در صورتی که عناصر اسمی از درون بند متمم به جمله اصلی (پایه) ارتقاء نیافته باشند، ضمیر «این»، گاهی به اجبار و گاهی به طور اختیاری، بلافاصله یا بافاصله، قبل از متمم اسمی ظاهر می‌شود: اگر گشتار اختیاری «جابه‌جایی بند متمم» بر این جملات مرکب عمل نکند، حضور ضمیر «این» اجباری است، مانند الف) من این را که متمم [علی کتاب را به مینا داد] می‌دانستم.

اما اگر گشتار یادشده بر این جمله‌ها عمل کند و متمم اسمی تغییر مکان یابد، حفظ یا حذف ضمیر «این» اختیاری است، مانند

ب) من (این را) می‌دانستم که متمم [علی کتاب را به مینا داد] ← دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۲۶-۲۷). در ترجمه ادعیه، جمله‌هایی مانند جمله «ب»، که تمامی مؤلفه‌های ذیل نیز در آنها وجود دارد، فراوان به کار رفته است:

- در همه آنها، از ضمیر «آن» به جای «این» استفاده شده است.

- در همه آنها، ضمیر «آن»، با وجود اختیاری بودن ابقای این ضمیر، حفظ شده است.

- در همه آنها، «که» بلافاصله بعد از «آن» آمده است.

- در همه آنها، فعل اصلی بر «آن که» مقدم شده است.

خانلری از جملاتی با این ساختار و مختصات سخن نگفته است، اما فرشیدورد با ارائه شاهدهی از سعدی، به این گونه جمله‌ها اشاره کرده و، در این موارد، بند متمم اسمی را در حکم بدل ضمیر «آن» دانسته است ← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۲۸۷-۲۸۸). در متون متقدم فارسی، شواهد دیگری نیز با این ساختار و ویژگی‌ها موجود است:

نمی‌بینی تو آن که خدای - عز و جل - درآورد شب را در روز و درآورد روز را در شب

(ابوالفتح رازی ۱۳۶۹: ۲۹۴/۱۵؛ برای نمونه‌های بیشتر ← سوراآبادی نیشابوری ۱۳۸۰:

۳۱۶/۱؛ اسفراینی ۱۳۷۵: ۴۱۴/۱).

اینک چند نمونه از این قسم جملات را از ترجمه ادعیه نقل می‌کنیم:

می‌خواهم از تو ای معبود به حق آن که [أَنْ] قبیح نگردانی بنیه و بدن مرا به آتش دوزخ و آن که [أَنْ] بکنی با من آن چیزی که تو سزاوار آنی (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۴۰).
گواهی می‌دهم آن که [أَنْ] نیست هیچ معبودی مگر خدا. تنهاست، نیست انبازی مر او و گواهی می‌دهم آن که [أَنْ] محمد بنده خداست (همان: ۱۶۵).
اگر باشد در لوح محفوظ، که نزد تو است، آن که من [أَنْ] بدبختم و محروم از لطف تو... پس محو و نابود نما از لوح محفوظ بدبختی و محرومی مرا (همان: ۱۷۴).
خدایا، به درستی که من طلب می‌کنم از تو، به حق محمد و آل محمد، آن که [أَنْ] رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و آن که [أَنْ] دور گردانی از رحمت خود آن کسی را که انکار کند حق این روز را (همان: ۲۰۶).

می‌دانم آن که تو [أَنْتَ] از برای خواننده خود به محل اجابتی (همان: ۲۳۲).
گواهی می‌دهم آن که [أَنْ] موت حق است و آن که [أَنْ] از قبر برانگیزانیدن حق است و آن که [أَنْ] حساب اعمال حق است و آن که ترازوی اعمال بندگان حق است و آن که [أَنْ] بهشت حق است و دوزخ حق است (همان: ۲۵۴-۲۵۵؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۱).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این متن، اغلب، عبارت «آن که» در برابر حروف «أَنْ» یا «أَنَّ» عربی واقع شده است.

به نظر می‌رسد ابقای ضمیر «آن» برای تأکید بر محتوای بند متمم صورت گرفته است؛ در بیشتر شواهد دارای ویژگی‌های چهارگانه مذکور، فعل جمله اصلی از نوع بیانی یا طلبی است و مترجم ادعیه با حذف نکردن ضمیر «آن» قصد داشته است باور یا درخواستی را که بند متمم حاکی از آن است، به گونه‌ای مؤکد ابراز دارد.

۲-۵ کاربرد ضمائر و شناسه‌های سوم شخص راجع به منادا در بند موصولی وابسته بدان
(پسامد: ۹۴ مورد)

جمله‌های ندایی برای خطاب به دوم شخص به کار می‌روند و در آنها منطقی راجع به منادا از ضمائر و شناسه‌های دوم شخص استفاده می‌شود. در جملات ندایی منقول در تاریخ زبان

فارسی نیز این اصل رعایت گردیده است (← خانلری ۱۳۷۷: ۳/۲۸۸-۲۹۱). اما در ترجمه ادعیه بارها دیده می شود که در بندهای موصولی وابسته به منادا شناسه های مرتبط با منادا و ضمائر راجع به آن از نوع سوم شخص است.^۱ صدیقیان (← ۱۳۸۳: ۴۹)، تحت عنوان «التفات از دوم شخص مفرد به سوم شخص مفرد»، دو شاهد برای این کاربرد ذکر کرده است، که یکی از آنها را در اینجا می آوریم:

شاد باش ای مردی که چنین زخمی زند (سمک عیار، به نقل از صدیقیان: همان جا).

اینک شواهدی برای این ویژگی از ترجمه ادعیه نقل می شود:

ای آن کسی که باز نمی دارد او را [لا یَسْغَلُهُ] شنیدنی از شنیدن دیگر، ای آن کسی که در غلط نمی اندازد او را [لا تُغْلَطُهُ] مسأله های مختلفه، ای آن کسی که ملول نمی گرداند او را [لا یُیرِمُهُ] مبالغه مبالغه کنندگان، بچشان مرا خنکی آمرزش خود (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۳۸).
ای آن کسی که نمی چشد [لا یَدُوُق] مرگ و نمی ترسد [لا یَخَاف] از هلاکت، ای آن کسی که مضرت نمی رساند او را [لا تَضُرُّه] گناهان بندگان... رحمت فرست بر محمد و آل محمد (همان: ۱۴۶).

ای آن کسی که امیدوارم به او [أَرْجُوهُ] از برای هر نیکویی و ایمنم از خشم او [سَخَطُهُ] نزد هر گناهی. ای آن کسی که می بخشد [یُعْطِي] گناه بسیار را به معذرت اندک... رحمت فرست بر محمد و اهل بیت محمد (همان: ۱۷۴).

سلام بر تو... ای یگانه که قصاص کرده نشده قاتل او را [الْمَوْتُور] (همان: ۲۱۳).
ای آن که زایل می گرداند [یُزِيلُ] به اندک دوایی آنچه بسیار شده از درد، ای آن کسی که چون وعده کند [وَعَدَ]، وفا کند [وَفَا] (همان: ۲۴۳).

ای آن کسی که نژاد از او کسی [یا صمد] (همان: ۲۶۹؛ برای نمونه های بیشتر ← همان: ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۷۴).

با مراجعه به اصل عربی ادعیه مشخص می شود که، در بیشتر شواهد، افعال و ضمائر سوم شخص فارسی در برابر افعال و ضمائر سوم شخص عربی آمده اند. این امر نشانه ای

۱. در دو جمله ساده ترجمه ادعیه نیز از ضمیر «او» راجع به منادا استفاده شده است (← ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۷۴، ۱۹۳). به علت کمی شواهد از ذکر این خصیصه چشم پوشی شد.

است از تأثیرگذاری قواعد زبان عربی بر این متن فارسی.

۲-۶ مطابقت مسند صفتی بند موصولی با موصوف جمع ساخت موصولی از نظر شمار (بسامد: ۴۸ مورد)

گهگاه، در متون بازمانده از نخستین دوره زبان فارسی، صفت، بر اثر مطابقت با موصوف، به صورت جمع می‌آمده است (خانلری ۱۳۷۷: ۱۲۲/۳-۱۲۴). در ترجمه ادعیه نیز گونه‌ای خاص از هماهنگی صفت و موصوف دیده می‌شود؛ در برخی از جمله‌های مرکب دارای بند موصولی، هنگامی که صفت در نقش مسند بند موصولی به کار رفته، با موصوف جمع جمله پایه از نظر شمار مطابقت می‌کند؛ شواهدی برای این ویژگی:

می‌خواهم از تو حوران بهشت که فراخ‌چشمان‌اند [الْحُورِ الْعَيْنِ] (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۴۳).

می‌خواهم از تو آن که... دور گردانی غم را از من همچنان که دور گردانیدی از پیمبران تو و فرستاده‌های تو و بندگان تو که نیکوکاران‌اند [عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] (همان: ۱۶۹).
خدایا، رحمت فرست بر محمد و آل محمد که امامان‌اند و پیشوایان‌اند و خوانندگان‌اند بر راه راست و بزرگان‌اند [آلِ مُحَمَّدٍ الْأَيْمَةِ وَالْقَادَةِ وَالِدُّعَاةِ وَالسَّادَةِ] (همان: ۲۰۴).
پناه می‌گیرند به خدا فرشتگان خدا که مقربان‌اند [مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ] و پیمبران خدا که فرستاده‌شدگان‌اند [أَنْبِيَاءُ اللَّهِ الْمُرْسَلُونَ] (همان: ۲۷۰؛ برای نمونه‌های بیشتر ← همان: ۱۵۰، ۱۶۷، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۸۲).

شواهد دالّ بر آن است که غالباً مطابقت صفت با موصوف جمع به تبعیت از اصل عربی ادعیه و حاصل پیروی از سیاق زبان عربی بوده است.

۲-۷ حذف نکردن ضمیر فاعلی از بند موصولی (بسامد: ۲۱ مورد)

۱. البته در ترجمه ادعیه، مطابقت صفت با موصوف جمع در ساخت ترکیب وصفی و مطابقت مسند با مسندالیه جمع در جملات ساده در هفت جا به چشم می‌خورد (برای نمونه ← ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۲۳۳، ۱۵۶). به علت کمبود شواهد و مشکوک بودن برخی از آنها از ذکر این ویژگی صرف نظر شد.

حذف ضمیر غیر مؤکد فاعلی از قواعد مشهور زبان فارسی است. بر طبق این قاعده، اگر فاعل دستوری به صورت ضمیر شخصی باشد، از جمله حذف می‌گردد، مگر آنکه تأکید خاصی بر آن ضمیر مورد نظر باشد. بر مبنای همین اصل، در ساخت‌های موصولی، ضمیر فاعلی هم‌مرجع با موصوف از بند موصولی حذف می‌شود (← دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۴۰-۴۴). اما در بعضی از آثار دوره اول زبان فارسی، به ندرت دیده می‌شود که ضمیر فاعلی هم‌مرجع با موصوف ساخت موصولی در بند موصولی حفظ و ابقا شده است. خانلری دو شاهد از تفسیر سوراآبادی و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو برای این ویژگی آورده و حذف نشدن ضمیر را به علت تأکید دانسته است. یک شاهد از این دو را در اینجا نقل می‌کنیم:

به حق آن خدای که شما را او بیافرید (سوراآبادی نیشابوری، به نقل از خانلری ۱۳۷۷: ۱۹۴/۳).

در ترجمه ادعیه، شواهدی با این ویژگی وجود دارد. در بندهای موصولی ده مورد از آنها، مشخصه مطرح شده در بخش ۲-۱ نیز مشاهده می‌شود. همان‌گونه که در آن قسمت اشاره کردیم، مؤخر ساختن فاعل فعل مجهول و کاربرد «را» بعد از آن برای تأکید بر فاعل بوده است؛ پس، در این موارد، حذف نشدن ضمیر فاعلی منطقی به نظر می‌رسد:

پناه می‌آورم به تو... از نمازی که برداشته نشود او را [مِنْ صَلَوةٍ لَا تُرْفَعُ] و از دعایی که گوش کرده نشود (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۱۴۱).

صبح کردم من در محارم خدا، آن محارمی که مباح کرده نشده او را [أَصْبَحْتُ فِي حِمَى اللَّهِ الَّذِي لَا يُسْتَبَاحُ] و در عهد خدا، آن عهدی که شکسته نمی‌شود و در ریسمان خدا، آن ریسمانی که بریده نمی‌شود و در جوار خدایی که ظلم کرده نمی‌شود بر او و در بازداشتن خدایی که دیده نمی‌شود او را [وَفِي مَنْعِ اللَّهِ الَّذِي لَا يُدْرَكُ] (همان: ۲۵۲؛ برای شواهد بیشتر ← همان: ۱۷۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴).

در مابقی شواهد، ویژگی ۲-۱ ملاحظه نمی‌شود. مراجعه به اصل عربی ادعیه نشان می‌دهد که، در پنج مورد، حذف نشدن ضمیر فاعلی ناشی از تأثیر زبان عربی نیست:

ای آن کسی که او اختیار می‌کند و می‌گزیند اندک چیزی که تحفه آورده شده او را [إِذَا مَنْ

يَجْتَبِي صَغِيرًا مَا يُتَّحَفُ... ای آن کسی که او زایل نمی‌گرداند نعمت را [یا مَنْ لَا يُعَيِّرُ النِّعْمَةَ]... ای آن کسی که او بسیار می‌گرداند نیکی را [یا مَنْ يُثْمِرُ الْحَسَنَةَ]... مر تو راست برتری (همان: ۱۷۷).

ای آن کسی که بود او پیش از همه چیز [یا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ]... مر تو راست ثنا (همان: ۱۸۶؛ نیز ← همان: ۲۰۰).

ظاهراً در این جملات، حفظ ضمیر فاعلی با هدفی گفتمانی انجام شده است؛ در شواهد مذکور از اعمال و صفات الهی سخن رفته و ضمیر فاعلی، برای تأکید بر فاعلیت خدا و تکبیر و تعظیم او، ابقا شده است. اما در شش مورد دیگر، ضمیر فاعلی در برابر ضمیر موجود در اصل عربی آمده و حذف نشدن ضمیر نتیجه تأثیر پذیری از قواعد عربی بوده است:

ای آن کسی که او بر آنچه می‌خواهد تواناست [یا مَنْ هُوَ عَلِيٌّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ]... رحمت فرست بر محمد و آل محمد (همان: ۲۲۸).

به نام خدایی که او تدبیرکننده کارهاست [بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مَدْبِرُ الْأُمُورِ] (همان: ۲۷۰؛ نیز ← همان: ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۴۴).

۳ ویژگی صرفی: بسامد درخور توجه صفت‌های مفعولی مشتق از مجهول‌های افعال مرکب (بسامد: ۲۲ مورد)

فعل مجهول از ترکیب اسم مفعول + فعل کمکی مجهول‌ساز ساخته می‌شود و گونه‌ای از افعال مرکب است. در برخی از افعال مجهول، صورت‌های اسم مفعول خود برگرفته از افعال مرکب‌اند؛ مانند ارسال کرده شدن، اطلاع داده شدن (← دبیرمقدم ۱۳۸۸: ۱۷۳). در ترجمه ادعیه، ۲۲ صفت مفعولی مشتق از این نوع افعال مجهول وجود دارد، که عبارت‌اند از:

«آزاد کرده شده‌ها» [عُتْقَاءُ]؛ «امید داشته شده» [مَرْجُوٌّ]؛ «بزرگ گردانیده شده» [مُجَلَّلَةٌ]؛ «پاک کرده شده» [مُطَهَّرَةٌ]؛ «تهمت کرده شده» [مُتَّهَمٌ]؛ «توفیق داده شده» [مَوْفَّقٌ]؛ «شناخته شده» [حَمِيدٌ]؛ «حلال کرده شده» [مُبَاحَةٌ]؛ «حمدگفته شده» [حَمِيدٌ]؛ «خلاص ساخته شده‌ها» [طُلُقَاءُ]؛ «خلاص کرده شده‌ها» [طُلُقَاءُ]؛ «راه راست نموده شدگان» [مَهْدِيَّيْنَ]؛ «راه راست یافته شده» [مَهْدِيٌّ]؛ «رغبت کرده شده» [مَرْغُوبٌ]؛ «زهر داده شده» [مَسْمُومٌ]؛ «شهادت یافته شده» [شَهِيدٌ]؛ «ظلم کرده شده» [مَظْلُومٌ]؛ «رد کرده شده»

[مَرْدُودَة]؛ «نامیدگردانیده شده» [مُحَيَّيَّة]؛ «فراخ کرده شده» [مُوسَع]؛ «معین کرده شده» [مُقَدُّور]؛ «وصیت کرده شده» [وَصِي] (ذخیره الآخرة ۱۳۸۳: ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۸۵، ۲۷۷، ۱۸۳، ۱۷۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۱۸۷، ۲۶۴، ۱۹۸، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۸۰، ۲۲۶، ۲۷۰، ۲۷۹).

بیشتر این صفات مفعولی فارسی به عنوان برابر نهاد اسم مفعول‌های عربی به کار رفته‌اند. به غیر از این مورد، در ترجمه ادعیه، ویژگی صرفی قابل اعتنای دیگری یافت نمی‌شود. در این مقاله، ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه، بر اساس میزان اهمیت و نیز با توجه به نظم و ترتیب رایج در دستورهای زبان‌شناختی، مرتب و ارائه شدند. از آنجا که، در تحقیقات دستوری و سبک‌شناختی، بررسی و در نظر داشتن بسامد رخداد ویژگی‌ها اهمیت بسیاری دارد، و به منظور جمع‌بندی مطالب، در جدول ۴ ویژگی‌های دستوری این متن به ترتیب بسامد رخداد ارائه می‌شود:

جدول ۴ - بسامد نامی ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته در ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة

ردیف	ویژگی دستوری	بسامد رخداد
۱	کاربرد ضمیر «آن» در جملات مرکب دارای متمم اسمی جابه‌جاشده	۱۳۶ مورد
۲	رخداد تکواژ دستوری «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌اضافه	۹۹ مورد
۳	کاربرد ضمایر و شناسه‌های سوم‌شخص راجع به منادا در بند موصولی وابسته بدان	۹۴ مورد
۴	کاربرد ضمایر جدا به جای ضمیر مشترک	۴۹ مورد
۵	مطابقت مسند صفتی بند موصولی با موصوف جمع ساخت موصولی، از نظر شمار	۴۸ مورد
۶	رخداد تکواژ «فروز» به عنوان پیشوند فعلی (قید پیشوندی)	۲۶ مورد
۷	رخداد جملاتی مجهول با ساختار «فعل مجهول - فاعل - را»	۲۲ مورد
۸	کاربرد مصدر در نقش قید	۲۲ مورد
۹	بسامد درخور توجه صفت‌های مفعولی مشتق از مجهول‌های افعال مرکب	۲۲ مورد
۱۰	حذف نکردن ضمیر فاعلی از بند موصولی	۲۱ مورد

۴ نتیجه‌گیری

مهم‌ترین ویژگی‌های دستوری ترجمه ادعیه ذخیره الآخرة عبارت‌اند از: رخداد تکواژ دستوری «مر» بدون «را» به عنوان حرف پیش‌اضافه و بسامد درخور توجه آن در مقایسه با دیگر متون متعلق به دوره رشد و تکوین زبان فارسی؛ و فراوانی نسبی کاربرد تکواژ «فروز» به عنوان پیشوند فعلی (قید پیشوندی). در این متن، حرف پیش‌اضافه «مر» در بیشتر موارد (حدود ۹۲ درصد) همراه با نقش‌هایی غیر از مفعول صریح به کار رفته است. بسامد رخداد حرف پیرااضافه «مر... را» با عناصری غیر از مفعول صریح نیز ۹۸/۸ درصد است؛ اما در مقابل، بسامد حضور حرف پس‌اضافه «را» با این عناصر نحوی ۲۴/۸ درصد است. کثرت رخداد «را» با مفعول صریح و قلت چشمگیر کاربرد «مر» و «مر... را» با این عنصر جلوه و نمودی است از دگرگونی و سیر تدریجی زبان فارسی در جهت تثبیت و یگانه نمودن نقش نحوی «را» به عنوان نشانه مفعول صریح و واگذاری سایر وظایف نحوی آن به دیگر حروف اضافه یا سایر ساخت‌های دستوری. به علاوه، ارقام مذکور نشان می‌دهند که در ترجمه ادعیه، حروف پیش‌اضافه «مر» و پیرااضافه «مر... را» کارکرد و رفتاری همگون با یکدیگر و متفاوت با حرف پس‌اضافه «را» دارند.

بسامد نسبتاً بالای رخداد حرف پیش‌اضافه «مر» در ترجمه ادعیه را می‌توان بر اساس یکی از دگرگونی‌های رده‌شناختی نحوی زبان فارسی توجیه کرد: برخی از تحولات تاریخی زبان فارسی به رانش بیشتر آن به سمت زبانی با مشخصه‌های رده‌شناختی فعل‌میانی (VO) منجر شده‌اند؛ محو شدن تدریجی حروف پیرااضافه و محول شدن نقش و جایگاه آنها به حروف پیش‌اضافه یکی از این تغییرات رده‌شناختی است. در ترجمه ادعیه نیز پیرااضافه «مر... را»، در مواردی قابل توجه، جای خود را به پیش‌اضافه «مر» سپرده است. فراوانی رخداد «مر» ناشی از این دگرگونی رده‌شناختی و از تجلیات ویژه آن در این متن است.

در ترجمه ادعیه، پیشوند فعلی (قید پیشوندی) «فروز» [foruz] همراه با فعل‌های پایه «آمدن» و «آوردن» به کار رفته است. این پیشوند مصداقی است از عملکرد فرایند انشقاق اولیه‌ای که طی آن واج‌گونه سایشی تیغه‌ای - دندانی ذال معجمه [ð] از همخوان انفجاری تیغه‌ای - دندانی /d/ انشقاق یافت و با همخوان سایشی تیغه‌ای - لثوی /z/ ادغام گردید؛ این

تغییر آوایی با تبدیل نویسه «ذ» به «ز» نیز توأم بود. «فروز» تکواژگونه گویشی «فروذ» به شمار می‌رود و حضور آن در ترجمه ادعیه دالّ بر تأثیرپذیری این متن از گویشی محلی است.

حضور جملاتی مجهول با ساختار «فعل مجهول - فاعل - را» از دیگر ویژگی‌های نحوی مهم این اثر است. در این جمله‌ها، حرکت فاعل به پایان جمله، و کاربرد «را» پس از آن به منظور مؤکد کردن و برجسته‌سازی فاعل بوده است. همچنین، در تعدادی از این گونه جملات مجهول، مطابقت نداشتن شناسه با فاعل از نظر عنصر شخص و آوردن فعل سوم‌شخص مفرد برای ضمیر دوم‌شخص یا اول‌شخص مفرد مشاهده می‌شود. احتمالاً این ساخت فعلی تحت فرایندی قیاسی و با الگوبرداری از ساخت ماضی متعدی فارسی میانه (ساخت کُنایی) و یا به روش ماضی نقلی مجهول فارسی میانه پدید آمده است.

در ترجمه ادعیه، شواهدی نسبتاً فراوان برای کاربرد ضمائر جدا به جای ضمیر مشترک، و کاربرد مصدر در نقش قید به چشم می‌خورد. این کاربردها نتیجه پیروی از اصل عربی ادعیه و حاصل تأثیرپذیری از قواعد زبان عربی است.

کاربرد ضمیر «آن» در جملات مرکبی که حاوی متمم اسمی جابه‌جاشده‌اند پُربسامدترین ویژگی این متن است. در همه شواهد دارای این مشخصه، ضمیر «آن»، با وجود اختیاری بودن حذف یا ابقای آن، حفظ شده؛ در همه آنها، «که» بدون فاصله بعد از «آن» آمده؛ و فعل اصلی بر «آن که» مقدم گردیده است. ظاهراً ابقای ضمیر «آن» در این قسم جملات برای تأکید بر مدلول بند متمم بوده است.

دیگر ویژگی‌های نحوی ترجمه ادعیه عبارت‌اند از: کثرت کاربرد ضمائر و شناسه‌های سوم‌شخص راجع به منادا در بند موصولی وابسته بدان؛ و مطابقت مسند صفتی بند موصولی با موصوف جمع ساخت موصولی از نظر شمار. این دو ویژگی ناشی از نفوذ قواعد زبان عربی در فارسی است. افزون بر این، در صفحاتی از این متن، حذف نکردن ضمیر فاعلی هم‌مرجع با موصوف ساخت موصولی از بند موصولی مشاهده می‌شود. در بیشتر موارد، این ابقای ضمیر فاعلی با هدفی گفتمانی و برای تأکید بر فاعل انجام شده است.

بیشتر ویژگی‌های کمیاب، برجسته و ارزنده این متن به حیطة نحو ارتباط دارند. بسامد

درخور توجه صفت‌های مفعولی مشتق از مجهول‌های افعال مرکب تنها مشخصه مهم آن در حوزه صرف است.

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۹۵)، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، چاپ نهم، تهران: معین.
- آیه‌الله‌زاده شیرازی، سیدمرتضی (۱۳۷۵)، «مقدمه» بر بخشی از تفسیری کهن به پارسی بخشی از تفسیری کهن به پارسی ← بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ۱۳۷۵.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد (۱۳۶۹)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵-۱۳۷۶)، راهنمای زبان‌های باستانی ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- _____ (۱۳۹۲)، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ نهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰)، دستور تاریخی فعل، تهران: نشر قطره.
- ارداویراف‌نامه (۱۳۹۴)، به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفورین طاهر (۱۳۷۵)، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم*، به تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسماعیلی، حسین (۱۳۸۰)، «مقدمه» بر ابو مسلم‌نامه ← طرسوسی، ۱۳۸۰.
- _____ (۱۳۸۶)، «مقدمه» بر حاتم‌نامه ← حاتم‌نامه، ۱۳۸۶.
- افشاری، مهران و مهدی مدائنی (۱۳۷۷)، «مقدمه» بر هفت لشکر ← هفت لشکر، ۱۳۷۷.
- انوری، حسن (۱۳۹۰)، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ هفتم، تهران: سخن.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی ۲، چاپ دوم، تهران: فاطمی.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، تحقیق و تصحیح سیدمرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله و دفتر نشر میراث مکتوب.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۶)، سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، چاپ نهم، تهران: مجید.

تاریخ‌نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی) (۱۳۸۰)، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: سروش.

ترجمه تفسیر طبری (۱۳۹۳)، به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
ترجمه قرآن (نسخه مورخ ۵۵۶ق) (۱۳۶۴)، به تصحیح محمدجعفر یاحقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

ترجمه قرآن ماهان (۱۳۸۳)، به تصحیح محمود مدبری، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
تمیمی سبزواری، علی بن محمد بن علی بن عبدالصمد (۱۳۸۳)، ذخیره الآخرة (همراه با کهن‌ترین ترجمه از ادعیه شیعه)، به تصحیح و تحقیق سیدمحمد عمادی حائری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

جوینی، عزیزالله (۱۳۹۰)، «مقدمه» بر تفسیر نسفی ← نسفی.

حاتم‌نامه (۱۳۸۶)، به تصحیح حسین اسماعیلی، تهران: معین.

حق‌شناس، علی محمد و دیگران (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی، تهران: مدرسه.

حییم، سلیمان (۱۳۶۰)، فرهنگ عبری-فارسی، چاپ دوم، تهران: انجمن کلیمیان تهران.

خانلری، پرویز ناتل (۱۳۷۷)، تاریخ زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: فردوس.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۸)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

رواقی، علی (۱۳۶۵)، «مقدمه»، بر مقامات حریری ← مقامات حریری، ۱۳۶۵.

ساعدی، احمدقلی (۱۳۹۰)، فرهنگ، تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف ۱، مشهد: نشر شاملو.

سورآبادی نیشابوری، ابوبکر عتیق (۱۳۳۸)، ترجمه و قصه‌های قرآن، تصحیح یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «را در زبان فارسی امروز»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۹۳، ص ۹-۲۲؛

_____ (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

_____ (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران: سخن.

- _____ (۱۳۸۶)، «درباره بازگار»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۱، ص ۲۹۰.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۳)، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۸۰)، ابومسلم‌نامه، به تصحیح حسین اسماعیلی، تهران: انتشارات معین و نشر قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۵۹)، الهی‌نامه، به تصحیح هلموت ریتر، تهران: توس.
- عمادی حائری، سید محمد (۱۳۸۳)، «مقدمه» بر ذخیره‌الآخرة ← تمیمی سبزواری.
- _____ (۱۳۹۶)، «سبزواری، علی بن محمد بن علی بن عبدالصمد تمیمی»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۲۲، ص ۷۲۶-۷۳۰.
- غنی، ناهید (۱۳۸۸)، بررسی چند متن کهن فارسی - یهودی، تهران: نشر دانش ایران.
- فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه (سی رساله) (۱۳۸۲)، به تصحیح مهراڻ افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، جمله و تحول آن در زبان فارسی، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۸۳)، فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران: سروش.
- فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی (شماره ۴ با ترجمه فارسی کهن) (۱۳۶۳)، به کوشش احمدعلی رجائی بخارایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فرهنگ‌نامه قرآنی (فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی) (۱۳۷۷)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۶)، وندهای اشتقاقی فعلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی و کاربرد آنها در واژه‌سازی، ضمیمه شماره ۲۸ نامه فرهنگستان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۹۰)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.
- مقامات حریری (ترجمه فارسی) (۱۳۶۵)، پژوهش علی رواقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران (۱۳۵۲)، گردآوری و تحقیق و تصحیح آمنون نتضر، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۱)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: مطبعه مجلس.

نتنصر، آمنون (۱۳۵۲)، «مقدمه» بر منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران ← منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان.

نسفی، ابوحفص نجم الدین عمر بن محمد (۱۳۹۰)، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، چاپ دوم، تهران: سروش.

نفرگویی کهن، مهرداد (۱۳۸۳)، «نقش فرایندهای ادغام و انشقاق در تغییر نظام واجی فارسی»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۶، ص ۳۶۱-۳۷۲.

_____ (۱۳۹۵)، زبان فارسی در گذر زمان (مجموعه مقالات)، تهران: کتاب بهار.

نوروزی، حامد (۱۳۹۲)، «پژوهشی درباره برخی لغات فارسی در متون فارسی - عبری»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۵ و ۶، ص ۲۷۱-۲۹۵.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷)، به تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Baltsan, Hayim (1992), *Webster's New World Hebrew Dictionary*, Cleveland, Ohio: Wiley Publishing.

دو حرفِ اضافه‌ی پایی

(یک ویژگیِ نادرِ دستوری در شاهنامه و چند متن دیگر)

سجاد آیدنلو (دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور ارومیه)

چکیده: در شاهنامه و بعضی متون فارسی گونه‌ی خاصی از کاربرد حرف اضافه و متمم دیده می‌شود که در پژوهش‌های مربوط به دستور تاریخی، سبک‌شناسی و تاریخ زبان فارسی به صورت کامل و دقیق مورد توجه قرار نگرفته است. این ویژگی آمدن دو حرف اضافه‌ی پایی پیش از یک متمم در قالب الگوی حرف اضافه + حرف اضافه + متمم است. در حدود بررسی‌های انجام‌گرفته شش حرف اضافه‌ی متوالی «با بر»، «بر به»، «در اندر»، «در به» و «ز در» به این شکل استعمال شده است، که از میان آنها دو حرف «بر با» و «ز در»، به دلیل داشتن یک شاهد، باید با تردید و احتیاط تلقی شود. هدف اصلی از این نوع کاربرد تأکید و تقویت معنای حروف اضافه بوده، که در شواهد متأخرتر، به وسیله‌ای برای تکمیل وزن ابیات نیز تبدیل شده است. نمونه‌های استفاده از دو حرف اضافه‌ی پایی از سده پنجم تا روزگار معاصر در متون وجود دارد و بیشترین گواهی‌های آن هم از حرف «بر به» و در شعر یغمای جندقی است. سابقه این قاعده نحوی به زبان و متون پهلوی می‌رسد و در تصحیح و شرح آثار منظوم و منثور فارسی حتماً باید به آن توجه کرد.

کلیدواژه‌ها: حرف اضافه، متمم، دستور تاریخی، شاهنامه، متون فارسی.

در دستور سنتی فارسی، «متّم» واژه یا واژه‌هایی است که پس از حرف اضافه می‌آید (← طباطبائی ۱۳۹۵: ۴۶۸، ۴۶۹) و الگوی اصلی آن چنین است: حرف اضافه + واژه (متّم). در متون نظم و نثر کهن — و به تقلید از آنها برخی آثار متأخر به‌ویژه در دوره قاجار — «متّم»، به جای یک حرف اضافه، با دو حرف اضافه در پیش و پس آن و در این قالب به کار رفته است: حرف اضافه + واژه (متّم) + حرف اضافه. برای نمونه، در دو بیت زیر از شاهنامه، به + سر + بر و به + دز + در از شواهد این قاعده است:

ستاره به سر بر شگفتی نمود به خاک اندرون روشنایی فزود

(فردوسی ۱۳۹۳: ۱/۳، ب ۴۹)

به دز در هر آن کس که بُد مهتری وُزان جنگیان رنج دیده سری

(همان: ۲/۴۲۴، ب ۸۱)

شاید جالب‌ترین و پر نمودترین گواهی این نوع استعمال دو حرف اضافه مقلّم و موخّر برای یک متّم، قصیده پنجاه و سه بیتی ادیب صابر ترمذی باشد که در آن، ردیف شعر حرف اضافه «اندر» است و ناگزیر، در قافیۀ همه ابیات، دو حرف اضافه قبل و بعد از متّم آمده است. مطلع قصیده این است:

چه حلقه‌هاست بدان زلف تابدار اندر چه غمزه‌هاست بدان چشم پرخمار اندر

(ادیب صابر ترمذی ۱۳۸۵: ۱۳۵)

این ویژگی نحوی قدیمی در بسیاری از کتاب‌های دستور، تاریخ زبان و سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی مورد توجه محققان بوده و آن را با نام‌هایی چون حرف اضافه مضاعف، تکرار حرف اضافه، حرف اضافه مکرر، حرف اضافه دوگانه، حرف اضافه تأکیدی، گروه‌های گسسته حرف اضافه و حرف اضافه زاید نامیده و شواهد متعددی آورده‌اند (از جمله ← رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۱۷۶؛ شمیسا ۱۳۹۳: ۳۱۰-۳۱۳؛ غلامرضایی ۱۳۹۴: ۲۹-۳۰؛ فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹؛ محجوب [بی‌تا]: ۴۶، ۴۷، ۲۵۱-۲۵۳؛ خانلری ۱۳۷۷: ۱/۲۶۸؛ ۳/۳۰۲-۳۰۵).

در کنار این قاعده معروف، الگوی دیگری نیز برای کاربرد حروف اضافه و متّم در شاهنامه و بعضی متون فارسی وجود دارد که، در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات مربوط به دستور تاریخی،

سبک‌شناسی و تاریخ زبان فارسی، از توجه لازم به دور مانده و آن آمدن دو حرف اضافه پیاپی برای یک متمم است (حرف اضافه + حرف اضافه + متمم)؛ یعنی در این قالب، برخلاف ویژگی مشهور یادشده، دو حرف اضافه، به جای اینکه قبل و بعد از متمم بیاید، پشت سر هم و به صورت متوالی پیش از آن قرار گرفته است. نگارنده، در محدوده جستجوهای خویش، شش مورد برای این گونه از حروف اضافه پیاپی یافته است، که در این مقاله آنها را بررسی و، به دلیل نادر و کمتر شناخته بودن این قاعده، همه شواهد به دست آمده را ذکر می‌کند تا در تدوین منابع جامع‌تر مربوط به دستور تاریخی و سبک‌شناسی در اختیار پژوهندگان باشد. این نکته را هم حتماً باید خاطر نشان کرد که بیش از نیمی از شواهد این مقاله از جستجو در پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی استخراج شده است.^۱

۱ با بر

نگارنده، برای این دو حرف اضافه پیاپی، سه گواهی یافته که کهن‌ترین آنها از کوش‌نامه (قرن ۵ ق) است:

بدان لشکر اندر پیامیختند ببردند با بر هم آویختند

(ایرانشان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷: ۴۵۹، ب ۵۸۹۰)

ضبط مصراع دوم در یگانه نسخه فعلاً موجود این منظومه چنین است که مصحح آن را با علامت تردید (؟) نشان داده‌اند و احتمال دارد سروده اصلی ناظم «ببردند با هم برآویختند» باشد، ولی در هر حال، طبق نگاشته دست‌نویس، دو حرف اضافه «با بر» پیش از «هم» آمده است.

نمونه دوم در روح‌الارواح سمعانی (قرن ۶ ق) است:

عادتی و مجازی آورده با بر روی حقیقت گرد می‌باشد (سمعانی ۱۳۸۴: ۵۶).

شاهد سوم هم این بیت مثنوی مولوی است:

خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان خشم ابراهیم با بر آفلان

۱. از دوست دانشمند شاهنامه‌شناسم، جناب آقای دکتر ابوالفضل خطیبی بسیار سپاسگزارم که شواهد حروفی را که تقاضا کرده بودم از این پیکره غنی در اختیارم گذاشتند.

(مولوی ۱۳۷۸: ۲/۲۰۵، ب ۵۶۶)

۲ بر با

در حدیقه سنایی چاپ مرحوم استاد مدرّس رضوی این بیت آمده است:

چه شماری حروف را قرآن چه حدیثِ حَدَثِ کُنی بر با آن

(سنایی ۱۳۷۴: ۱۷۴، ب ۷)

که در مصراع دوم، حرف اضافه متوالی «بر با» پیش از «آن» به کار رفته. در تصحیح دکتر حسینی، ضبط تغییر یافته و به جای «بر با آن»، «برخوان» آمده است (← سنایی ۱۳۸۲: ۴۷، ب ۸۰۰). چون «بر با» فعلاً یک شاهد دارد، که ضبط آن نیز در دو چاپ حدیقه متفاوت است، تا به دست آمدن نمونه یا نمونه‌های محتمل دیگر، باید آن را، با تردید و احتیاط، جزو حروف اضافه پیاپی فارسی به شمار آورد.

۳ بر به

در شاهنامه، در داستان بهرام چوبین و شیر کپی، در توصیف این پتیاره شگفت می‌خوانیم:

همی سنگ را درکشیدی به دم شده روز از او بر به ترکان دژم

(فردوسی ۱۳۹۳: ۲/۹۶۹، ب ۲۲۹۲)

در مصراع دوم، دو حرف اضافه «بر به» به صورت پیاپی برای یک متمم (ترکان) به کار رفته است، که چون بعضی از کاتبان و خوانندگان متوجه این نکته ظریف دستوری نشده‌اند، ضبط آن را در شماری از نسخ شاهنامه به صورت‌هایی مانند «همیشه دل چینان زو به غم»، «شده روز از او بر بزرگان دژم» و «دل جنگیان زو شده پر ز غم» (← فردوسی ۱۳۸۶: ۸/۱۷۶، پانویشت ۳۰؛ همو ۱۳۸۹: ۹۲۵) تغییر داده‌اند، تا دو حرف «بر» و «به» پشت سر هم نیامده باشد.

ظاهراً نخستین بار زنده‌یاد دکتر خطیب‌رهبر، در کتابی که درباره حروف اضافه و ربط نوشته‌اند، ذیل بحث «صورت‌های تأکیدی بر»، به حرف اضافه متوالی «بر به» توجه کرده و هشت شاهد برای آن آورده‌اند (← خطیب‌رهبر ۱۳۷۹: ۲۲۲، ۲۲۳)^۱، که چهار نمونه (موارد

۱. شواهد، برای توجه و دقت خوانندگان ارجمند، در اینجا آورده می‌شود (تأکیدها از نگارنده است):

شماره ۳، ۶، ۷ و ۸) درست نیست و در آنها دو حرف اضافه پیش و پس از یک متمم آمده است. از گواهی‌های دیگر هم بیت منوچهری در دیوان مصحح این شاعر (به کوشش دکتر دبیرسیاقی) به صورتی است که در آن دو حرف اضافه نیامده است. شاهد مذکور از لیلی و مجنون فقط در خمسه نظامی چاپ شادروان استاد وحید دستگردی هست و در چاپ‌های دیگر (مسکو - باکو، دکتر برات زنجانی و مرحوم دکتر ثروتیان) نیست. بیت ادیب صابر را هم نگارنده در تصحیح تازه دیوان این گوینده (به اهتمام دکتر احمدرضا یلمه‌ها) نیافت، از این رو، تنها یک شاهد (نمونه نخست از التفهیم) درست و مستند است. روان‌شاد دکتر فرشیدورد هم، برای این حرف، نمونه التفهیم ابوریحان بیرونی و بیت ادیب صابر را - احتمالاً به نقل از کتاب دکتر خطیب‌رهبر - آورده است (← فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۹۸).

تا جایی که نگارنده بررسی کرده، «بر به» پرشاهدترین حرف اضافه متوالی در ادب فارسی است و، غیر از بیت شاهنامه و جمله التفهیم بیرونی، نمونه‌های متعددی دیگری از قرن پنجم تا دوران معاصر دارد که در ادامه می‌آوریم:

تو خورشیدی از بهر تو بر به گردون گران که گذارد ز بالای محور

(فرخی سیستانی ۱۳۸۵: ۱۴۸)

پارسیان او را مردگیران خوانند زیراک زنان بر به شوهران اقتراح‌ها کردند و آرزویهای خواستندی از مردان (بیرونی ۱۳۶۲: ۲۶۰).

(۱) «پنجم روز است از اسفندارمذ ماه و پارسیان او را مردگیران خوانند زیراک زنان بر به شوهران اقتراح‌ها کردند و آرزوها خواستندی از مردان» (ابوریحان، التفهیم).

(۲) اندام شما بر به لگد خرد بسایم زیرا که شما را به جز این نیست سزاوار (منوچهری، دیوان)

(۳) اگر عیسی مریم باز دادی به افسون پر، به بی‌جان کالبد جان (ناصرخسرو، دیوان)

(۴) ای رحم نکرده بر تن خویش و آتش زده بر به خرمن من (نظامی، لیلی و مجنون)

(۵) سماک اعزل گرفته بر گردون چو نسر طایر بر به واقع پر (ادیب صابر، دیوان)

(۶) یکی را بدارد به بر پر، به ناز برآید بر او روزگاری دراز

(فردوسی، شاهنامه، به نقل از راحة‌الصدور)

(۷) بدان عزیمت و اندیشه‌ام که تا ننهد قضا به دست اجل پر، به حنجرم خنجر (انوری، دیوان)

(۸) شنیدم که جمشید فرخ‌سرشت به سرچشمه‌ای پر، به سنگی نوشت (سعدی، بوستان)

... از خداوند خانه هشتم و از تحت شعاع دلیل کنذ بر به بوذن (شهمردان بن ابی الخیر ۱۳۸۲: ۱۷۴).

- دو پاره ز یاقوت رخشان به رنگ فزون هر یک از نیم من بر به سنگ
(ایران‌شاه بن ابی الخیر ۱۳۷۰: ۵۵۲، ب ۹۴۹۹)
- از آن جای بر آر وی را کنون دلش باز ده بر به خیمه درون
(ربیع ۱۳۸۹: ۴۶۴، ب ۱۰۴۰۲)
- تو ماه روزگاری و او میر روزگار
چون او و چون تو بر به زمین ماه و مهر نیست
(قطران ۱۳۶۲: ۴۵۸)
- نمانند یک دم تو را بر به تخت شود کشور و لشکرت شوربخت
(زّین قبانامه ۱۳۹۳: ۱۸۵، ب ۵۰۰)
- چه بود آنکه آمد مرا بر به سر نیندم به مردی دگر من کمر
(همان: ۲۰۹، ب ۵۰۷)
- نشستند گودرزبان بر به زین جهانند بر روی میدان کین
(همان: ۲۴۰، ب ۱۱۳۱)
- درانداخت بر روی آن پهلوان بدزدید سر آمدش بر به ران
(همان: ۲۶۹، ب ۱۷۳۸)
- جهانی رها کرده از زور و ننگ چه عفریت آمد تو را بر به چنگ
(همان: ۲۹۶، ب ۲۳۰۲)
- رساندند او را به درگاه شاه شهش داد جا پیش خود بر به گاه
(شهریارنامه ۱۳۷۷: ۸۷)
- گریز به‌هنگام و سر بر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای
(منسوب به فردوسی به نقل از رستم‌الحکما ۱۳۸۲: ۱۴۸)
- چون بر به کمان سخن نهم تیر گردون نتواند کشد کمانم
(صفای اصفهانی ۱۳۶۲: ۷۹)
- ور طلبی جنت وصال حقایق باید زد بر به پای جنت و نیران
(همان: ۱۰۳)

- برگزیدن این و آن را بر به او باشد شبیه
بر شبه آوردن و هم‌سنگ گوهر داشتن
(همان: ۱۰۶)
- از شجرِ طورِ دل، تجلیِ انوار
گر زندی بر به کوه وقت دمیدن
(همان: ۱۱۵)
- بانگی که بر به گوش کلیم آمد از درخت
بود از زبان مهدی بر تیغ کوهسار
(همان: ۱۴۱)
- گل را هزارستان زد بر به پای بوس
رویی مراست بی توبه کردار سندروس
(همان: ۱۴۵)
- بگرفته تیغ روشن بنشسته بر به توسن
تازد به خون عاشق نازم سمند قاتل
(همان: ۲۴۰)
- دوستان بر به تخت دارایی
دشمنان بر فرازِ دار بود
(قآنی: ۱۳۳۶: ۱۸۹)
- تا میان در به صلیب است و سیو بر به سر است
مر مرا تاج ز خورشید و ز جوزا کمر است
(یغمای جندقی: ۱۳۸۴: ۱۱۲/۱)
- غیر چشمت که همی می‌زندم بر به خدنگ
نشندم که به مردم زند آهوبره تیر
(همان: ۱۵۳/۱)
- امام شهر کزین پیش بر به حکم شریعت
ز ننگ دامنِ تر راه می‌نداد به کویم
(همان: ۱۶۶/۱)
- باده بذر است و تودهقان و قدح‌نوشان خاک
تخم جز بر به دلِ خاک مکار ای ساقی
(همان: ۱۸۳/۱)
- چنان می‌کوفتندی بر به فرقاش
که می‌شد بر ثریا شرق شرقش
(همان: ۲۱۳/۱)
- وز زمین بر به فلک گر همه خود تیر دعاست
خون هدر مال هباست
(همان: ۲۸۹/۱)
- عرش رحمان بر به خاک تیره پامال سمند
بر فرازِ نی نشانِ تیرِ قرآن مجید
(همان: ۲۹۴/۱)

- چه زخم گر نزنم بر به ثری سقف سپهر
چه برم گر نبرم خاک گذر
(همان: ۳۰۳/۱)
- نظری بر به رخت رخصه نفرمود اجل
غالب آن است که با سابقه حکم ازل...
(همان: ۳۲۵/۱)
- خواهی جنتِ دگر بر به جحیم ما گذر
کوثر تو سرشک ما دیده ما قصور تو
(همان: ۳۴۰/۱)
- در آن خیمه کز خرگه مه بر است
مه خرگهی بر به بند اندر است
(همان: ۱۱/۲)
- شدم بر به بالینِ بندی فراز
بکردم روان بندش از پای باز
(همان: ۱۲/۲)
- نه بر من و بر بندگی من بخشای
نه بر به پرستندگی من بخشای
(همان: ۲۹۵/۲)
- نک همانند مریضی است به نزع اندر
که نفسهاش همی بر به به شمار آید
(ادیب‌الممالک فراهانی ۱۳۸۴: ۱۵۳/۲)
- نوبت اضحات باد فترخ و میمون
ایزد یکتات بر به هر دو جهان یار
(همان: ۲۱۶/۲)
- بر زبر شاخ گر به بید چو بر بام
شیخان پیچیده بر به خویش طیالس
(همان: ۲۶۶/۲)
- ز ابرِ مهرِ ولیعهدِ آسمان‌عهدت
همیشه بادا گسترده بر به فرق، طلال
(همان: ۲۸۵/۲)
- تعدیل وزن و گردش خاک از جبال شد
تا بر به یک وتیره کند سیر و انتقال
(همان: ۲۹۳/۲)
- خدای را نقشان خون دیده بر دامان
که دامن تو نیالوده بر به هیچ گناه
(همان: ۲۹۶/۲)
- چو فرمان من بر به دست آیدت
همان لحظه اجرای آن بایدت
(همان: ۶۵۸/۲)
- گرزها می‌زنند بر به سرش
خسته روزگار را ماند

(همان: ۸۳۲/۲)

این ز تو شایان و بر به ماست سزاوار
أَقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ

(همان: ۸۶۴/۲)

وز آنجا بر انداختش بر به خاک
که اعضایش از هم شود چاک چاک

(ادیب قاسمی کرمانی ۱۳۷۲: ۸۷)

چو یک نیزه بُد تا شود بر به خاک
برافراشتم نعره هولناک

(همان: ۱۰۲)

نشسته بدو دایه‌اش پیش رو
که افتادش آن توبره بر به رو

(همان: ۱۱۷)

یکی مشت می‌کوفتش بر به فرق
یکی بر بناگوش هی دَرَق دَرَق

(همان: ۲۶۱)

زین خجالت که هدیه لایق نیست
بر به پیشانیش نشسته عرق

(همان: ۲۸۱)

او چو سگ بر به خانه و من
چون خر مرده در کف سلاخ

(همان: ۳۵۹)

صفی‌زادگان بر به تخت شهی
دو صد سال کردند شاهنشهی

(همان: ۳۵۹)

مگر زین حکایت تو را نیست باک
که تیرت سراسر خورد بر به خاک

(همان: ۴۳۴)

بزند بر به مُلک چین خرگاه
بکشد سوی باختر لشکر روم

(ایرج میرزا به نقل از محبوب ۱۳۵۶: ۲۰)

چو آگاه شد زود بسپرد راه
به شام آمد و کرد جا بر به گاه

(شاهدنامه الهامی کرمانشاهی به نقل از نرم‌افزار دُرُج ۴)

وزان بی‌وفایانِ نستوده‌رای
نماندند جز چند تن بر به جای

(همان)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بسامد کاربرد حرف اضافه متوالی «بر به» در شعر شاعران سده‌های سیزدهم و چهاردهم بیشتر از گویندگان قرون پیشین است (به ترتیب، یغمای جندقی:

۱۳ بار؛ ادیب‌الممالک فراهانی: ۹ بار؛ ادیب قاسمی کرمانی: ۸ بار؛ و صفای اصفهانی: ۷ بار) و این احتمالاً به دلیل توجه این کسان به ویژگی‌های سبکی گذشتگان به‌ویژه شعر سبک خراسانی است، که اصطلاحاً مکتب بازگشت نامیده می‌شود و در این مورد خاص (استعمال حرف اضافه پیاپی «بر به»)، به سبب تقلید و تکرار فراوان و نمایان، باستان‌گرایی نحویِ برساخته‌ای نیز در شعر آنها ایجاد کرده است. البته در استفاده از حرف اضافه «بر به»، غیر از تشبیه به اشعار روزگار سامانی و غزنوی، پر کردن وزن ابیات نیز مورد نظر شاعران دوره قاجار بوده است.

۴ در اندر

در شاهنامه دو حرف اضافه «در» و «اندر» به صورت پشت سر هم (در اندر) در پنج بیت به کار رفته است:

مر آن پادشا را در اندر سرای یکی بوستان بُد گرانمایه جای

(فردوسی ۱۳۹۳: ۱/۲۵، ب ۱۰۶)

بهاری است خرم در اندر بهشت همه خاک عنبر همه زر خشت

(همان: ۱/۷۹، ب ۷۳۱)

در اینجا کاتبان و خوانندگانی که وجه دستوری «در اندر» برای آنها ناشناخته بوده است آن را در بعضی نسخه‌ها به صورت‌هایی چون «در اردیبهشت» و «دل اندر بهشت» دگرگون کرده‌اند (← فردوسی ۱۳۸۶: ۱/۱۳۴، پانوش ۲۵).

یکی بوستان بُد در اندر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت

(همان: ۱/۲۷۰، ب ۲۲۷)

در این بیت هم ضبط‌های «دید در در بهشت»، «بوستانی بُد اندر بهشت» و «در ایدر بهشت» (← همان ۱۳۸۶: ۲/۱۳۵، پانوش ۱) حاصلِ تصرفِ نسخه‌نویسان است.

یکی باغ بُد کش در اندر سرای جوان اندر آمد بدان سبز جای

(همان: ۲/۳۸۱، ب ۲۰۴)

در این نمونه کاتبان و خوانندگان، برای حلّ دشواری ضبط «در اندر»، دخالت‌های بیشتری کرده و آن را به چندین صورت مختلف تغییر داده‌اند تا دو حرف اضافه در پی هم نیامده باشد. این وجوه چنین است: «خرم اندر سرای»، «گلشن اندر سرای»، «خوش دید در در

سرای»، «گشن در در سرای»^۱، «کشتش اندر سرای» (همان: ۲۰۷/۶، پانویشت ۲۲).
بهارى است گویى در اندر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت

(همان: ۱۱۰۳/۲، ب ۵۴۴)

در این بیت نیز، همچون شواهد قبلی، ضبط‌های ساده‌شده «در اردیبهشت» و «در ایدر بهشت» در دست‌نویس‌ها دیده می‌شود (همان: ۴۵۷/۸، پانویشت ۲۷).

در حدود جستجوهای نگارنده، ظاهراً اولین بار مرحوم دکتر محمد شفیعى، در کتاب شاهنامه و دستور، به حرف اضافه متوالی «در اندر» توجه کرده و سه شاهد برای آن عرضه کرده‌اند (شفیعی ۱۳۷۷: ۳۹۷). پس از ایشان، روان‌شاد دکتر شعار و دکتر انوری در توضیحات داستان «رستم و سهراب»، با قید احتمال، به کاربرد این حرف اضافه پیاپی در بیتی از داستان (نمونه سوم) اشاره کرده‌اند. پس از انتشار چاپ نخست شرح آنها و نامه دکتر خالقی مطلق در تأیید این احتمال و ذکر شواهدی دیگر، این نکته قطعی شده است (شعار و انوری ۱۳۶۸: ۸۸، ۱۸۶؛ همو ۱۳۷۸: ۱۰۱). خارج از شروح و تحقیقات مربوط به شاهنامه نیز دکتر شمیسا در کتاب کلیات سبک‌شناسی به حرف اضافه «در اندر» در سخن فردوسی دقت کرده‌اند (شمیسا ۱۳۹۳: ۳۱۲). اما در بین محققان، بیش از همه، دکتر خالقی مطلق به این موضوع پرداخته‌اند و در توضیح بیت نخست از گواهی‌های شاهنامه، افزون بر آوردن دو نمونه دیگر از شاهنامه و یک شاهد از گرشاسپ‌نامه برای «در اندر»، به حرف اضافه «در به» در بیتی از داستان الحاقی «رستم و پیل سپید» هم اشاره کرده‌اند (خالقی مطلق ۱۳۹۱: بخش یکم، ص ۶۱). نوشته پنج سطریشان در یادداشت‌های شاهنامه، تا پیش از این مقاله، طولانی‌ترین توضیحی است که درباره موضوع دو حرف اضافه پیاپی و شواهد آن در متون فارسی وجود دارد که البته با تردید و احتیاط نیز همراه است، زیرا دکتر خالقی مطلق، پس از توضیح و دادن نمونه‌ها، یادآور شده‌اند: «شاید هم «اندر سرای» به معنی «اندرونی» باشد و آنجا که «در اندر بهشت» آمده است، «در اندر» قید مرکب تکراری در بیان تأکید باشد

۱. در این ضبط و ضبط ماقبل، «در» نخست را اسم و به معنای «باب» می‌دانسته‌اند: در آن باغ در سرای بود (به سرای باز می‌شد).

به معنی سراسر، تماماً، بکلی» (همان‌جا). اما نمونه‌های دیگری که در ادامه خواهیم آورد نشان خواهد داد که جایی برای تردید نیست و «در اندر» نیز به سان موارد دیگر از حروف اضافه پیاپی در متون فارسی است.

به رغم توجه هوشیارانه شادروان دکتر شفیع‌ی به حرف اضافه «در اندر» در پنجاه و دو سال پیش^۱ و توضیحات دکتر شعاع، دکتر انوری و دکتر خالقی مطلق، بیشتر شارحان شاهنامه، ذیل پنج بیتی که این حرف اضافه در آنها آمده است، یا درباره آن توضیحی نداده‌اند و یا دچار سهو شده و اغلب «در» را اسم و به معنای «باب» دانسته و «در اندر سرای» و «در اندر بهشت» را به صورت «دری که به سرای یا بهشت باز می‌شد»، «رو به بهشت» و «پیوسته به بهشت» معنا کرده‌اند (برای نمونه ← رستگار فسایی ۱۳۷۳: ۱۲۸؛ طاهری مبارکه ۱۳۷۹: ۱۱۷؛ فردوسی ۱۳۸۵: ۱/۳۳۲؛ کزازی ۱۳۷۹: ۲۸۰؛ همو ۱۳۸۷: ۵۵۵؛ یاحقی ۱۳۶۸: ۹۵؛ همو ۱۳۹۴: ۷۱). برخی نیز «اندر سرای» را در ترکیب «در اندر سرای» روی هم به معنای «اندرونی» گرفته‌اند (← امیدسالار: بخش سوم، ص ۶۴؛ بهفر ۱۳۹۱: ۲۰۷).

حرف اضافه متوالی «در اندر» غیر از شاهنامه در چند متن دیگر نیز شواهد کاربرد دارد:

یکی باغ بودش در اندر سرای بر قصر شه چون بهشتی به جای

(اسدی ۱۳۱۷: ۲۲۰، ب ۶۸)

یکی کوشک بودش در اندر سرای مر آن ماه را اندر او کرد جای

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر ۱۳۷۰: ۵۶، ب ۶۸۰)

شبروان در شب مگر خورشید رخشان دیده‌اند

یا به تاریکی در اندر آب حیوان دیده‌اند^۲

(کاتب ۱۳۹۰: ۱۶۵، ب ۱۶۶۳)

۱. چاپ نخست کتاب شاهنامه و دستور در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است.

۲. در اینجا «در اندر»، برخلاف نمونه‌های دیگر، به صورت حرف اضافه پسین/ موخر آمده و با این وجه تأکیدی (دو حرف پیاپی) حرف اضافه پیشین/ مقدم (به) را در الگوی معروف دو حرف اضافه قبل و بعد برای یک متمم موکدتر کرده است. دکتر شفیع کدکنی نوشته‌اند: «صورت 'به تاریکی در اندر' اگر درست ضبط شده باشد، از نوادر کاربردهاست» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۰: صفحات پنجاه و هشت، پنجاه و نه مقدمه).

مرا بود در عنفوان شباب دو تعلیم و هر دو در اندر صواب
(نزاری قهستانی ۱۳۷۱: ۲۷۰)
این خانه را کی هست در اندر ثنای تو هم تو تمام کن کی تو بنیاد کرده‌ای
(شمس سجاسی ۱۳۶۸: ۱۶۸)

در اندر کاخ بستانی است سرتاسر گل و ریحان
رضای دل گل خندان و طیب خلق ریحانش
(جامی ۱۳۸۹: ۶۳)

لطف وی از دجله خون بر کنار کشتیم آورد در اندر کنار
(اهلی شیرازی ۱۳۶۹: ۶۵۰)

به استناد این گواهی‌ها، «در اندر» را در شاهنامه هم باید دو حرف اضافه پیاپی برای یک
متمم دانست و هم به عنوان ضبط اصلی و دشوارتر در متن نهایی حماسه ملی ایران برگزید.

۵ در به

به هنگام رفتن رستم به غار دیو سپید و نبرد او با جادوگران نگهبان آنجا در خان هفتم، این
بیت آمده است:

نیستاد کس پیش او در به جنگ نجُستند با او کسی نام و ننگ
(فردوسی ۱۳۹۳: ۲۲۱/۲، ب ۵۶۲)

قرائت و گزارش غالب این است که، در مصراع نخست، حرف اضافه «در» متعلق به
«پیش» است که به ضرورت وزن پس از آن آمده (در پیش او ← پیش او در) و یا اینکه «در»
حرف اضافه دوم/ موخر است که حرف اضافه مقدم آن (به) بنا بر همان ضرورت حذف شده
است (به پیش او در). این نکته از نحوه نگارش «اودر» به صورت نزدیک به هم و بی فاصله
در ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق و توضیح دکتر کزازی برمی آید (← کزازی ۱۳۸۱:
۴۳۰)؛ اما به نظر نگارنده این احتمال را هم نباید نادیده گرفت که شاید «در به» دو حرف
اضافه پیاپی برای «جنگ» باشد و می‌توان مصراع را به گونه «نیستاد کس پیش او، در به جنگ»

نیز خواند و معنا کرد.

«در به» حرف اضافه مکرری است که گویا بارِ نخست مرحوم دکتر محجوب به آن اشاره کرده و پیتی از فرّخی را، که در ادامه ذکر خواهیم کرد، شاهد آورده‌اند (← محجوب [بی‌تا]: ۲۵۳). پس از ایشان، شادروان دکتر خطیب‌رهبر به این حرف اضافه پیاپی توجه کرده و هفت نمونه به دست داده‌اند^۱ (← خطیب‌رهبر ۱۳۷۹: ۳۴۴، ۳۴۵) که از آنها مواردِ اول (بیت فرّخی) و پنجم (بیت ناصر خسرو) درست است، ولی در گواه دوم دو حرف اضافه پیش و پس (به + صورت + در) به کار رفته است و ابیات سوم و چهارم را می‌توان به وجه دیگری هم خواند و معنی کرد که در آن «در» اسم و به معنای «باب» باشد. شاهد ششم در دیوان لُنبانی نیست و بیت هفتم در دیوان این شاعر با ضبط متفاوتی آمده است که دو حرف اضافه متوالی ندارد.

«در به» هم مانند «بر به» از حروف اضافه پیاپی و پرکاربرد در متون فارسی است و معروف‌ترین شاهد آن در پیوند با شاهنامه در این بیت از داستان الحاقی «کشتن رستم زال، پیل سپید را» در برخی دست‌نویس‌ها و چاپ‌هاست:

می لعل‌گون در به جام بلور بخوردند تا در سر افتاد شور

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱/ ۲۷۶، ب ۵ در زیرنویس)

دیگر نمونه‌های آن از دوره فردوسی (سده پنجم) تا روزگار معاصر عبارت است از:

نکورویی نکوخویی نکوطبعی نکوخواهی تو را پرهیز پیران داد یزدان در به برناهی

(فرّخی سیستانی ۱۳۸۵: ۴۱۸)

۱. شواهد مورد نظر اینهاست (تأکیدها از نگارنده است):

نکورویی نکوخویی نکوطبعی نکوخواهی	تو را پرهیز پیران داد یزدان در به برناهی	(فرّخی، دیوان)
مکن ز بهر گلو خویشتن هلاک و مرو	به صورت بشری در، به سیرت مگسی	(ناصر خسرو، دیوان)
در به زنجیر کن تو را گفتم	تا چو زنجیر یان نیا شستم	(نظامی، هفت پیکر)
به چاره‌گری نامد آن در به چنگ	که پوینده یابد زمانی درنگ	(نظامی، اقبال‌نامه)
در به نبات اندرون فریشتگانند	هر یک در بیخ و دانه‌ای شده مفتون	(ناصر خسرو، دیوان)
حریف حادثه یعنی که خصم او اینک	فتاده مهره جان در به ششدر ذقنش	(رفیع‌الدین لُنبانی، دیوان)
لاجرم فتاده با مقام گردون	مهره آئید در به ششدر حرمان	(رفیع‌الدین لُنبانی، دیوان)

از آب جیلیم از آن روی کارزار به هم	خزینۀ ملکان بُوَد در به هم نغز (عنصری ۱۳۶۳: ۱۳۶)
چَهِی ژرف دیدند صد باز راه	یکی چرخِ گردنده بُد در به چاه (اسدی ۱۳۱۷: ۱۸۴، ب ۱۷)
خوش باشد در به ساره‌ها می خوردن	وز بام به ساره‌ها گل‌افشان کردن (همو ۱۳۹۰: ۵۱۱) ^۱
نهان کرد تن در به زیر زره	ز کینه فکنده بر ابرو گره (ربیع ۱۳۸۹: ۲۸۷، ب ۶۳۸۸)
ز آب جود او بگردد آسیا در بادیه	ز آب تیغ او بگردد در به هامون آسیا (قطران ۱۳۶۲: ۲۰)
در به نبات اندرون فریشتگانند	هر یک در بیخ و دانه‌ای شده مفتون (ناصرخسرو ۱۳۷۸: ۴۹۱)
زو پیرسیدند کاخر تا کجا	گفت روزی در به صحرا می‌روم (منسوب به عطار ← عطار ۱۳۸۶: ۴۸۰) ^۲
هر روز صد هزار زبان در به مدح تو	در بندگی چو سوسن آزاده باد (ظهیرالدین فاریابی ۱۳۸۱: ۲۴۰)
نه حدّ شمع زبان‌آوری است تا کلکم	شکسته در به لسانِ دعوی را (حزین لاهیجی ۱۳۷۴: ۵۹۰)
گر جز مدحش گذشت گردِ ضمیرم	خاک مرا در به کام و چاک مرا تن (سروش اصفهانی ۱۳۴۰: ۴۸۶/۱)
تا میان در به صلیب است و سبوبر به سر است	مر مرا تاج ز خورشید و ز جوزا کمر است (یغمای جندقی ۱۳۸۴: ۱۱۲/۱)
آسمان طوفان خون انگیخت گیرم در به چاک	ز آن سفینۀ نوح پاک

۱. این بیت در لغت فرس، تصحیح دکتر فتح‌الله مجتبابی و دکتر علی‌اشرف صادقی (خوارزمی، تهران: ۱۳۶۵) نیامده است.
۲. این بیت در تصحیح تازه دیوان عطار، به کوشش آقایان مهدی مدائنی و مهران افشاری و نظارت دکتر علیرضا امامی (چرخ، تهران: ۱۳۹۲) نیست.

- (همان: ۲۹۸/۱) در به خرم بوستانی کش همی با باک و بیم در حریم جنبش آوردی نسیم
- (همان: ۳۰۵/۱) کودکان بسته زنجیر و زنان خسته بند دختران در به کمند
- (همان: ۳۲۰/۱) خیل حرامی از شره رانده برون ز چار سو پشت به حرمت نبی در به حرم نهاده رو
- (همان: ۳۲۸/۱) در به بقیع بی خبر خفته تو و به کربلا مال هبا و خون هدر با تنِ پاره پور تو
- (همان: ۳۴۰/۱) گر نه در خوابی از آن زن [....] چشم نیم مست در به گیتی فتنه آخر زمان بیدار بین
- (همان: ۳۸۸/۱) من از این مردم زن [....] نیم در به نهاد نکته ای هست که بر صورت اینان زادم
- (همان: ۳۹۵/۱) وان شعله که از توپ تو افتاد به مجلس زودا که برافروخته ات در به خيام است
- (ادیب الممالک فراهانی ۱۳۸۴: ۱۰۷/۲) همه چو ماه و چو ابریم در سپهر و هوا همه نهنگ و هژبریم در به بحر و به بر
- (همان: ۱۹۹/۲) شکسته بازویم از سنگ منجنیق قضا فتاده حیران چون مور لنگ در به لگن
- (همان: ۹۲۹/۲) نوک مشکین خامه او در به چشم دشمنان همچو تیر رستم است و دیده اسفندیار
- (فرصت شیرازی ۱۳۷۷: ۸/۱) همه در به کف، انگلیسی تفنگ ز باروت پر کرده هی دنگ دنگ
- (ادیب قاسمی کرمانی ۱۳۷۲: ۱۰۰) این قصیده بدیبه بسرودم در به گرمابه ای روان اوبار
- (بهار ۱۳۶۸: ۲۴۸/۱)

نکته جالب این است که حرف اضافه «در به» نیز مانند «بر به»، بیش از همه، در شعر

یغمای جندقی (۸ بار) و ادیب‌الممالک فراهانی (۳ بار) به کار رفته است.

۶ ز در

در منظومه کُک کوه‌زادنامه — که روایت کوتاهی از داستان «رستم و کُک کوه‌زاد» است — این بیت آمده:

بدان تا هم‌آواز باشم تو را ز در کوشش انباز باشم تو را

(هفت منظومه حماسی ۱۳۹۴: ۱۹۵، ب ۵۶)

در اینجا «ز در» (احتمالاً به معنای «در باره، نسبت به، در موضوع») دو حرف اضافه پیاپی برای «کوشش» است، اما چون نگارنده به سان حرف اضافه «بر با» گواهی دیگری برای آن نیافته است، فعلاً باید آن را با احتیاط تلقی کرد.

حروف اضافه در دستور زبان فارسی از نظر ساختمان به دو نوع ساده و مرکب تقسیم‌بندی شده است.

حرف اضافه مرکب از دو یا سه واژه تشکیل می‌شود ... در همه این حروف اضافه یک حرف اضافه ساده وجود دارد و، بسته به اینکه حرف اضافه ساده در آغاز یا پایان حرف اضافه مرکب قرار می‌گیرد، حرف اضافه مرکب به دو دسته تقسیم می‌شود: (۱) اسم/قید + حرف اضافه، مثال: بعد از، بنا به، علاوه بر. (۲) حرف اضافه + اسم + کسره اضافه، مثال: از بهر، با وجود، بر اثر، به رغم، درباره (طباطبائی ۱۳۹۵: ۲۵۱ و ۲۵۲).

با توجه به اینکه در ساختار حروف اضافه پیاپی مورد بحث هم دو واژه به کار رفته است شاید بتوان این الگو (حرف اضافه + حرف اضافه) و شواهد آن را نیز بر انواع حروف اضافه مرکب فارسی افزود.

دکتر ابوالقاسمی درباره آمدن دو حرف اضافه پیش و پس از متمم نوشته‌اند:

این روش در اصل برای تأکید بوده، اما به تدریج شعرا، به‌ویژه مثنوی‌سرایان، از کاربرد دو حرف اضافه برای یک اسم استفاده کردند تا با هجا یا هجاهایی که معنی خاصی ندارند وزن شعر خود را مراعات کنند (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۸۴).

این تحلیل درباره حروف اضافه پیاپی هم صادق است و اگر در شواهد کهن‌تر (مانند

ابیات فردوسی، فرّخی، عنصری و...) تأکید و تقویت معنا مورد نظر بوده باشد، در نمونه‌های متأخرتر به‌ویژه گواهی‌های باستان‌گرایانه دوره قاجار، عموماً مقصود شاعران تقلید از پیشینیان و پر کردن وزن بیت بوده است. این موضوع هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که دقت بکنیم همه شواهد دو حرف اضافه متوالی که در این مقاله آمده، غیر از سه جمله از التفهیم بیرونی، روضة المنجمین شهردان بن ابی‌الخیر رازی و روح‌الارواح سمعانی، شعر است. یعنی این قاعده نادر نحوی، به دلیل ویژگی متمیم وزن، مورد توجه و استفاده شعرا بوده است.

نکته دیگر اینکه در الگوی مشهور حرف اضافه + متمم + حرف اضافه در متون منظوم و منثور، به لحاظ معنایی، غالباً حرف اضافه دوم/ پسین در نظر گرفته می‌شود و مثلاً «به سر بر» و «به دز در» به صورت «بر سر» و «در دز» معنی می‌شود، اما در ساخت مورد بحث در این مقاله (حرف اضافه + حرف اضافه + متمم)، چون مراد از توالی دو حرف تقویت و تأکید معنای هر یک از آنهاست، هر کدام از حروف را که در گزارش بیت یا جمله با متمم بیاوریم معنا و زنجیره نحوی سخن ایرادی نخواهد داشت. برای نمونه در مصراع «شده روز از او بر به ترکان دژم» هم می‌توان گفت «روز از او بر ترکان دژم شده» و هم «روز از او به ترکان دژم شده»؛ یا «بهاری است خرم در اندر بهشت» به دو صورت «بهاری خرم در بهشت است» و «بهاری خرم اندر بهشت است»؛ یا «یکی باغ بُد کش در اندر سرای» به دو صورت «باغی کش (زیبا) در سرای بود (وجود داشت)» و «باغی کش اندر سرای بود»؛ یا «می لعل‌گون در به جام بلور» به دو صورت «می لعل‌گون در جام بلور» و «می لعل‌گون به جام بلور»؛ و

با توجه به اینکه سابقه کاربرد دو حرف اضافه مقدم و موخر برای یک متمم به زبان‌های ایرانی میانه می‌رسد و در زبان پهلوی، بلخی و خوارزمی شواهدی برای آن وجود دارد (در این باره ← رضایی باغبیدی ۱۳۸۸: ۹۱؛ ۱۹۱؛ MacKenzie 1992: 519)، باید دید که آیا احتمالاً

۱. برای نمونه، در این جمله از کارنامه اردشیر بابکان، دو حرف «پد/ به» و «اندر» پیش و پس از «شکم» آمده: ter/ tir tâ/ tâk par **pad/ pat** aškamb **andar** šud/ šut
تیر تا پر به شکم اندر شد (کارنامه اردشیر بابکان ۱۳۸۲: ۱۶؛ نیز ← ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۸۱).

ویژگی دو حرف اضافه پیاپی برای یک متمم نیز پیشینه و نمونه‌ای در زبان‌های ایرانی قبل از فارسی دری دارد یا خیر؟ نگارنده در حدود جستجوهای خویش، چند مورد از حروف اضافه متوالی در زبان و آثار فارسی میانه یافته است که در اینجا می‌آورد و از متخصصان می‌خواهد تا اگر شواهد دیگری در این زبان یا سایر زبان‌های ایرانی بیابند، حتماً عرضه بکنند تا سابقه و گستره یک ویژگی کمتر شناخته شده دستوری بیشتر معلوم شود:

۱) *abar andar* (بر اندر) - این دو حرف اضافه پیاپی در جمله‌ای از دینکرد هفتم به معنای «در» یا «بر» به کار رفته و دقیقاً مفهوم تأکیدی دارد:

u-š če an hōm dīd ka rust ēstād pad an wan abar andar asnamag

و او چون آن هوم را دید که بر آن درخت اندر آشیانه رسته بود (دینکرد هفتم ۱۳۸۹: ۴۴۹؛ نیز

← منصوری ۱۳۹۴: ۱/ ۱۷۹؛ ۲/ ۲۲: ۲۰۰۳: Nyberg).

۲) *abar bad* (بر به) - این مورد در جمله‌ای از بندش آمده و همان «بر به» در متون

فارسی است که بیشترین شاهد حروف اضافه پیاپی را دارد:

čiyōn gōwēd kū yazēm wizrī hu-niwixm ī abar bad kamāī dēwan

چنین گوید ستایم گرز نیکو نواخت را بر سر ناپاک دیوان (← بررسی دستنویس م. او ۲۹،

۱۳۷۸: ۹۷ پیشگفتار).

۳) *abar o* (بر به) - *o* در فارسی میانه به معنای «به» هم هست (← مکنزی ۱۳۸۳: ۱۱۴) و

abar o به معنای «به» - که نمونه‌ای دیگر برای «بر به» در زبان پهلوی است - در

اردویراف‌نامه دیده می‌شود (← مزدپور ۱۳۹۰: ۳۱۲؛ نیز ۲۰۰۳: ۲/ ۲۲: Nyberg).

۴) *andar o* (اندر در/ در در) - یک معنای دیگر *o* در پهلوی «در» است (← مکنزی

۱۳۸۳: ۱۱۴) و *andar o* در این شاهد معادل «در اندر» شاهنامه و چند متن دیگر است:

Andar o ab ofted در اندر آب افتد (← لازار ۱۳۸۴: ۲۱۵؛ نیز، ← ۲۰۰۳: ۲/ ۱۸: Nyberg

. (Brunner 1977: 133

۵) *be abar* (به بر) - نیبرگ این شاهد را ذکر کرده است:

be apar (abar) Zartuxšt nīšan drayīt (Nyberg 2003: 2/ 46).

۶) *bē o* (به به) - در چند متن پهلوی دو حرف اضافه *be* (به) و *o* (به) پشت سر هم و در

معنای «به» استعمال شده است:

... az dađ ī wēhīh bē ō dađ ī wattarih awurd

از قانون بهی به قانون بدی می آوردند (ارداویرافنامه)

... bē ō gannag mēnōg nimud

... به روح خبیث نشان داد (بندش)

... az ēn zamīg ... bē ō dušox ōftend

از این زمین به دوزخ می افتند (روایت پهلوی)^۱

به نظر لازار «آغاز پیدایش این شیوه بیانی خاص به سنگ نوشته های قرن سوم می رسد،

که نمونه ای از آن را در روایت پارتی کتیبه بزرگ شاپور می بینیم:

hawar datgirw kard ud bēh ō pars anīd ahend

همگی دستگیر و به پارس تبعید شدند (لازار ۱۳۸۴: ۲۱۶).

بر پایه این شواهد، می توانیم بگوییم که ویژگی نادر دو حرف اضافه پیاپی برای یک متمم در متون فارسی ادامه یک قاعده نحوی از زبان پهلوی/فارسی میانه است و اتفاقاً دو نمونه از این حروف («بر به» و «در اندر») در نوشته های پهلوی استفاده شده است.

دکتر علی اشرف صادقی درباره قاعده حرف اضافه + متمم + حرف اضافه نوشته اند: «استعمال حروف اضافه مضاعف از نظر رده شناسی زبان (تیپولوژی) خاص گروهی از زبان های دنیاست. زبان شناسان آن را circumposition می نامند» (صادقی ۱۳۸۵: ۵۳۵). از این رو، لازم است در زبان های هم خانواده با فارسی (اصطلاحاً زبان های هندواروپایی) بررسی دقیق و جامعی صورت بگیرد که آیا احیاناً در آنها نمونه مشابهی برای الگوی حرف اضافه + حرف اضافه + متمم وجود دارد یا نه؟ نگارنده در این باره هیچ دانش، اطلاع و صلاحیتی ندارد و فقط به حرف اضافه مرکب و متوالی into در زبان انگلیسی اشاره می کند که از دو حرف in و to ساخته شده است و روی هم در معنای «به» کاربرد دارد؛ برای مثال:

Translate it into French. (جعفری ۱۳۹۵: ۶۹۷)

The rain changed into snow. (حق شناس و دیگران ۱۳۸۳: ۸۴۳/۱)

۱. سه شاهد اخیر از لازار (۱۳۸۴: ۲۱۵) نقل شده است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- ادیب صابر ترمذی (۱۳۸۵)، دیوان، به تصحیح احمدرضا یلمه‌ها، تهران: نیک‌خرد.
- ادیب قاسمی کرمانی (۱۳۷۲)، کلیات آثار، به کوشش ایرج افشار، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- ادیب‌الممالک فراهانی (۱۳۸۴)، دیوان، تنقیح: سید علی موسوی گرمارودی، تهران: قدیانی.
- اسدی، ابونصر (۱۳۱۷)، گرشاسپ‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
- _____ (۱۳۹۰)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۱) ← خالقی مطلق (۱۳۹۱).
- اهلی شیرازی، محمد (۱۳۶۹)، دیوان، به تصحیح حامد ربّانی، چ ۲، تهران: سنایی.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷)؛ کوش‌نامه، به تصحیح جلال متینی، تهران: علمی.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، ویراسته رحیم عقیقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بررسی دستنویس م. او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس، جمشید گلشاه و متن‌های دیگر) (۱۳۷۸)، آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی: کتابیون مزداپور، تهران: نشر آگه.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۶۸)، دیوان، چاپ پنجم، تهران: توس.
- بهر، مه‌ری (۱۳۹۱) ← فردوسی (۱۳۹۱).
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲)، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- پیکره‌زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۸۹)، دیوان، به تصحیح محمد روشن، تهران: نگاه.
- جعفری، محمدرضا (۱۳۹۵)، فرهنگ فشرده نشر نو، ویراست سوم، تهران: نشر نو.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۴)، دیوان، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب با همکاری نشر سایه.
- حق‌شناس، علی‌محمد و حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۳)، فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی - فارسی)، تهران: فرهنگ معاصر.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۱)، یادداشت‌های شاهنامه، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، چاپ دوم، تهران: دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۷)، تاریخ زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: فردوس.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی (حروف اضافه و ربط)، چاپ چهارم، تهران: مهتاب.
- دینکرد هفتم (۱۳۸۹)، تصحیح، آوانویسی و نگارش فارسی: محمدرضا راشد محصل، تهران: پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ربیع (۱۳۸۹)، علی‌نامه، به تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۳)، حماسه رستم و سهراب، تهران: جامی.
رستم‌الحکما (محمد هاشم آصف) (۱۳۸۲)، رستم‌التواریخ، به کوشش میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.

رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸)، تاریخ زبان‌های ایرانی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
زرین‌قیانامه (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویّه) (۱۳۹۳)، به تصحیح سجّاد آیدنلو، تهران: سخن.

سروش اصفهانی، میرزا محمدعلی خان (۱۳۴۰)، دیوان، به اهتمام محمدجعفر محبوب، تهران: امیرکبیر.
سمعانی، احمد (۱۳۸۴)، روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.

سنایی، ابوالمجد (۱۳۷۴)، حدیقة‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه، به تصحیح مدرّس رضوی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۲)، حدیقة‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه، به تصحیح مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شعار، جعفر و حسن انوری (۱۳۶۸)، غننامه رستم و سهراب، چاپ سوم، تهران: علمی.

_____ (۱۳۷۸)، غننامه رستم و سهراب، تهران: پیوند معاصر.

شفیعی، محمود (۱۳۷۷)، شاهنامه و دستور، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «مقدمه» بر دیوان قائمیات ← کاتب، حسن محمود (۱۳۹۰).

شمس سجاسی (۱۳۶۸)، فراندالسلوک، به تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران: پاژنگ.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۳)، کلیات سبک‌شناسی، ویراست دوم (چاپ چهارم)، تهران: میترا.

شهریارنامه (۱۳۷۷)، به تصحیح غلامحسین بیگلری، تهران: پیک فرهنگ.

شهمردان بن ابی‌الخیر رازی (۱۳۸۲)، روضة‌المنجّمین، به تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: کتابخانه مجلس و مرکز نشر میراث مکتوب.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۵)، «درباره سبک‌شناسی بهار»، ارج‌نامه ملک‌الشعرا بهار، به کوشش علی میر انصاری، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ص ۵۲۱-۵۴۸.

صفای اصفهانی (۱۳۶۲)، دیوان، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران: اقبال.

طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۷۹)، رستم و سهراب، تهران: سمت.

طباطبائی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
ظهیرالدین فاریابی (۱۳۸۱)، دیوان، تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.
عطار، فریدالدین (۱۳۸۶)، دیوان، به اهتمام و تصحیح محمدتقی تفضلی، چاپ دوازدهم، تهران: علمی و فرهنگی.

عنصری بلخی (۱۳۶۳)، دیوان، به تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: سنایی.
غلامرضایی، محمد (۱۳۹۴)، سبک‌شناسی نثر پارسی از قرن چهارم تا قرن سیزدهم، تهران: سمت.
فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۸۵)، دیوان، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چاپ هفتم، تهران: زوار.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به اهتمام توفیق ه. سبحانی، تهران: روزنه.

_____ (۱۳۸۶)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

_____ (۱۳۸۹)، شاهنامه (نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.

_____ (۱۳۹۱)، شاهنامه، ج ۱، به تصحیح و شرح مهری بهفر، تهران: نشر نو.

_____ (۱۳۹۳)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۷)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: زوار.
فرصت شیرازی، محمدنصیر بن جعفر (۱۳۷۷)، آثار عجم، به تصحیح و تحشیة منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.

قآنی شیرازی (۱۳۳۶)، دیوان، به تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران: امیرکبیر.

قطران تبریزی (۱۳۶۲)، دیوان (از روی نسخه محمد نخجوانی)، تهران: دنیای کتاب.

کاتب، حسن محمود (۱۳۹۰)، دیوان قائمیات، به تصحیح سید جلال حسینی بدخشانی، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۸۲)، ترجمه، آوانویسی و واژه‌نامه: بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.

کزّازی، جلال‌الدین (۱۳۷۹)، نامه باستان، ج ۱، تهران: سمت.

_____ (۱۳۸۱)، نامه باستان، ج ۲، تهران: سمت.

_____ (۱۳۸۷)، نامه باستان، ج ۹، تهران: سمت.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، «حرف اضافه پ (d) pa و بی (أ) (ō) bē در فارسی و پهلوی»، شکل‌گیری زبان

فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس، ص ۲۰۹-۲۲۱.
محبوب، محمدجعفر [بی تا]، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: فردوس و جامی.
_____ (۱۳۵۶)، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، چاپ چهارم، تهران: نشر اندیشه.
مزدایور، کتابون (۱۳۹۰)، واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
منصوری، بدالله (۱۳۹۴)، فرهنگ زبان پهلوی (پهلوی - فارسی - انگلیسی)، ج ۱، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸)، مثنوی معنوی (بر اساس نسخه قوثیه)، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
ناصرخسرو (۱۳۷۸)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
نزاری قهستانی (۱۳۷۱)، دیوان، به تصحیح مظاهر مصفا، تهران: علمی.
هفت منظومه حماسی (۱۳۹۴)، به تصحیح رضا غفوری، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۸)، سوکنامه سهراب، توس، تهران؛
_____ (۱۳۹۴)، چنین گفت دهقان (کوتاه‌شده شاهنامه فردوسی)، مشهد: به‌نشر (آستان قدس رضوی).
یغمای جندقی، ابوالحسن (۱۳۸۴)، مجموعه آثار، به تصحیح و اهتمام سید علی آل‌داوود، چاپ سوم، تهران: توس.

Brunner, C. J. (1977), *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York: Delmar, Carvan Books.
MacKenzie, D.N. (1992), "The Chorasmian Language", *Encyclopedia Iranica*, E. Yarshter (ed.), Costa Mesa, California: Mazda Publishers, vol. 5, pp. 517- 520.
Nyberg, H. S. (2003), *A Manual of Pahlavi*, Tehran: Asatir.

منابع دیجیتال:

نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
نرم‌افزار تراث ۲، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
نرم‌افزار دُرَج ۴ (بزرگ‌ترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نثر ادبی) (۱۳۹۰)، تهران: موسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.

نرم افزار عرفان ۳، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

«را» نشانه مبتدای ثانویه؟

فرهاد معزی پور (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه صنعتی شاهرود)

چکیده: رفتار «را» در زبان فارسی معنایی است که همواره ذهن زبان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. اختصاص نقش‌های نحوی، معنایی و کاربردشناختی گوناگون از جانب زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی خود مبین پیچیدگی‌های رفتاری این نقش‌نمای رمزآلود است. در این مقاله برآنم که، با طرح این پرسش که آیا «را» در زبان فارسی نشانه مبتدای ثانویه است، به واکاوی دوباره آن بپردازم و، با کمک گرفتن از بازنمایی صوری ساخت اطلاع‌کمپرکت در انگاره دستور نقش و ارجاع، تنوع نقشی «را» در زبان فارسی را به تصویر کشم. از این رهگذر، درمی‌یابیم که گرچه ارتباط «را» با مفهوم مبتدا اجتناب‌ناپذیر است، نمی‌توان نقش ساخت اطلاعی آن را منحصر به مبتدای ثانویه دانست. «را» می‌تواند با نقش‌های ساخت اطلاعی شامل مبتدای اولیه، مبتدای ثانویه، کانون و نیز تقابل در سطح جمله همراه شود، گرچه وجه اشتراک رخدادهای «را» را می‌توان مفهوم تشخیص‌پذیری به عنوان مقوله‌ای کلامی در نظر گرفت.

کلیدواژه‌ها: را، ساخت اطلاع، مبتدای ثانویه، دستور نقش و ارجاع.

۱ مقدمه

مطالعات پیشینه «را» بس غنی است، اما به جرئت می‌توان مقاله «پیرامون 'را' در زبان فارسی» را یکی از ماندگارترین پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان فارسی دانست که در آن

دکتر محمد دبیرمقدم می‌کوشند تا گره از تار و پود این نقش‌نمای دستوری بگشایند. از دستاوردهای ارزشمند این مقاله می‌توان به نقش کلامی «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه اشاره کرد که «فصل مشترک تمامی موارد رخداد 'را' در زبان فارسی امروز است و این وظیفه کلامی پیامد مستقیم و طبیعی تثبیت و یگانه شدن نقش نحوی 'را' به عنوان مفعول صریح است» (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۸۴). به بیان دیگر، «را» محل تلاقی یک نقش نحوی (مفعول صریح بودن) و یک نقش گفتمانی (مبتدای ثانویه بودن) است.

دکتر دبیرمقدم خاطر نشان می‌کنند که تقطیع مبتدا - خبری جمله متمایز است از تقطیع آن به اطلاع کهنه - نو؛ نیز می‌فرمایند که لازمه مبتدا شدن این نیست که عنصر مبتدا حتماً حامل اطلاع کهنه در جمله باشد، بلکه بسته به بافتی که جمله در آن منعقد می‌شود مبتدا می‌تواند حامل اطلاع نو باشد. مثال (۱) که برگرفته از مقاله مذکور است خود مبین این ادعاست.

(۱) الف. کی بود در زد؟

ب. رضا بود.^۱ (همان: ۱۲۳)

از منظر وی، رضا که تکیه اصلی جمله را به دوش می‌کشد مبتدای جمله به شمار می‌رود، در حالی که حامل اطلاع نو است؛ اما تحلیل ساخت اطلاعی همین مثال از منظر نظریه ساخت اطلاع لمبرکت^۲ (۱۹۹۴) - که در بخش ۳ به آن خواهیم پرداخت - برعکس به گونه‌ای است که در آن رضا، که در بافت گفتگو همه او را می‌شناسند، حامل اطلاع کهنه است و نقش کانون جمله را بر عهده دارد. به بیانی دیگر، علت تکیه دار شدن رضا را می‌توان در کانونی بودن آن جست نه در نو بودن آن، چراکه وضعیت شناختی^۳ آن در زمان گفتگو برای مشارکان کلام، اعم از گوینده و شنونده، قابل تشخیص و متعاقباً کهنه است.

در این مقاله، به پیروی از نظریه ساخت اطلاع لمبرکت، می‌پرسیم که اگر مبتدا همان سازه‌ای است که زمینه‌ساز اعلام خبر است و به مفروضات گوینده و شنونده تعلق دارد و

۱. قلم برجسته (bold) واژه «رضا» در مثال (۱) قراردادی است برای مشخص کردن برجستگی آوایی آن.

2. K. Lambrecht

3. cognitive status/ state

الزاماً جایگاه نخست جمله را به خود اختصاص نمی‌دهد، آیا حقیقتاً می‌توان تمامی رخدادهای «را» را ذیل عنوان مبتدای ثانویه قرارداد؟ پاسخ این پرسش را پس از بررسی پیشینه «را» در بخش ۲، معرفی نظریه ساخت اطلاع لمبرکت و به کارگیری آن در دستور نقش و ارجاع در بخش ۳، و سرانجام ارائه شواهد و تحلیل داده‌ها در بخش ۴ می‌یابیم.

۲ «را» از معرفگی تا تشخیص‌پذیری

پیش‌تر به غنای پیشینه «را» اشاره شد. دکتر دبیرمقدم در دو مقاله به تفصیل به بررسی این پیشینه پرداخته‌اند (← دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف؛ همو ۱۳۸۴ ب) و آخرین اثری را که در مقاله «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی» از نظر گذرانده‌اند مطالعه گفتمانی «را» در فارسی است که شکوهی و کیپکا آن را در سال ۲۰۰۳ نگاشته‌اند. ایشان در مقاله‌ای دیگر به سال ۱۳۹۰ به نقد و بررسی کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی به قلم رابرتز^۱ و همکاران که در سال ۲۰۰۹ منتشر شده پرداخته‌اند. در آنجا نیز بر نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه تأکید کرده و پرسش‌هایی را مطرح نموده‌اند که تأمل‌برانگیز است. از این رو، ابتدا در زیربخش ۱ به ذکر یافته‌های آثاری می‌پردازم که تا سال ۲۰۰۹ در خصوص رخدادهای «را» منتشر شده‌اند. در زیربخش ۲ آثاری ذکر می‌شوند که بعد از سال ۲۰۰۹ منتشر شده‌اند و تاکنون توجهی به آنها معطوف نشده است.

۲-۱ پیشینه «را» تا سال ۲۰۰۹

آنچه در مطالعات پیشینه «را» به وضوح به چشم می‌خورد از یک سو تلاش محققان برای گنجانیدن رخدادهای «را» ذیل یک عنوان دستوری است که منجر به دوقطبی شدن آن می‌شود و از سوی دیگر نگاهی است که، به موجب آن، «را» پدیده‌ای چندنقشی یا پیوستاری پنداشته می‌شود.

معرفگی از جمله نقش‌هایی است که دستورنویسان سنتی و برخی از زبان‌شناسان برای

«را» در نظر گرفته‌اند (از جمله ← صادقی ۱۳۴۹؛ Lambton 1984). حضور «را» در کنار مفعول‌هایی که با نشانه «ی» همراه می‌شوند زمینه‌ساز مفهوم دیگری در توجیه رخدادهای «را» می‌شود که مشخص‌بودگی^۱ نام دارد و نخستین بار در مقاله براون^۲ (۱۹۷۰) مطرح می‌شود. این مشخصه معنایی در رساله کریمی (۱۹۸۹) نیز عنوان و، در کنار مشخصه ساختاری غیرفاعلی^۳، در تبیین رخدادهای «را» به کار گرفته می‌شود. از جمله ایرادات وارد به این تحلیل حضور «را» در کنار اسامی جنس است که به مصداق مشخصی در جهان خارج ارجاع داده نمی‌شوند (مثال ۲).

(۲) سرکه شیر را می‌برد. (دبیرمقدم ۱۹۹۲: ۵۵۷)

مقاله «پیرامون 'را' در زبان فارسی» ابتدا در سال ۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م در مجله زبان‌شناسی انتشار یافت، که دکتر دبیرمقدم آن را در مجموعه مقالات پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی که در سال ۱۳۸۴ انتشار یافت می‌گنجاند. ذکر این تاریخچه از آنجا مهم می‌نماید که تا قبل از سال ۱۹۹۰ م، یعنی تاریخ اولیه انتشار مقاله ایشان، آثار انگشت‌شماری را می‌توان یافت که به مبتدای ثانویه به عنوان مقوله‌ای دستوری اشاره کنند، گرچه ایشان در نسخه انگلیسی مقاله (همان: ۵۶۴) در مورد کاربرد این اصطلاح خود را وامدار ویندفور (Windfuhr 1979: 56) می‌دانند.^۴ دکتر دبیرمقدم در مقاله مذکور ابعاد مختلفی از رخدادهای «را» را بررسی کرده‌اند که به برخی از آنها در این مجال اندک اشاره می‌شود: حضور «را» در کنار مفعول‌های مستقیم در جملات ساده بنیادی/ بی‌نشان (به لحاظ ترتیب واژه)؛ حضور «را» در کنار غیرمفعول‌ها در جملات ساده غیربنیادی، شامل ساخت مبتداساز ضمیرگذار و ساخت مبتداساز ضمیرناگذار؛ حضور «را» در جملات مرکب متممی و موصولی. آنچه فصل مشترک رخدادهای «را» در موارد فوق به شمار می‌رود نقش آن به عنوان نشانه مبتدای ثانویه است.

1. specificity

2. W. BROWN

3. oblique

۴. فیلمور (Fillmore 1968) و گیون (Givón 1984) از جمله زبان‌شناسانی هستند که تا قبل از انتشار مقاله دکتر دبیرمقدم (۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م) از مبتدای ثانویه در آثار خود استفاده کرده‌اند. لمبرکت (Lambrecht 1994)، پُلینسکی (Polinsky 1995) و سپس نیکولایوا (Nikolaeva 2001) از دیگر زبان‌شناسانی هستند که می‌توان در آثار آنها رد پای مبتدای ثانویه را جستجو کرد.

ایشان نیز تک داده‌ای را برای نخستین بار معرفی می‌کنند که از ذهن محققان به دور مانده است و در آن سه رخداد «را» مشاهده می‌شود. رخداد سه‌گانه «را» در مثال ۳ – که در حاشیهٔ چپ^۱ آن دو مالک بیرونی^۲ قرار دارند – به باور ایشان، از طیفی بودن مبتدای ثانویه حکایت دارد.

(۳) بچه زُ، پیرهن شُ، دگمه شُ بدوز. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۹)

از جمله مواردی که موجب تشکیک در نقش «را» به عنوان نشانهٔ مبتدای ثانویه می‌شود رفتار غیرقابل پیش‌بینی (اختیاری بودن) آن در تعمیم‌های ارائه‌شده در مقالهٔ ایشان است. دکتر دبیرمقدم (همان: ۱۳۹) بیان می‌کنند که «در سطرهٔ یک جملهٔ ساده، هر اسم مبتدای غیر از فاعل 'را' می‌گیرد»؛ حال آنکه جملاتی را می‌توان یافت که مالک از درون گروه اسمی غیرفاعلی تحت تأثیر فرایند مبتداسازی قرار گرفته ولی حضور «را» در کنار این مالک اختیاری است. مثال (۴ب) – که خود گویندهٔ آن بوده‌ام – از این قبیل است.

(۴) الف. مقالهٔ دکتر کریمی زُ خوندم.

ب. دکتر کریمی (زُ)، مقاله شُ خوندم.

دکتر دبیرمقدم می‌نویسند: «در سطرهٔ یک جملهٔ مرکب که فاعل جملهٔ پایهٔ آن یک عنصر قاموسی است هر عنصر نحوی از جمله فاعل جملهٔ متمم را می‌توان مبتدای ثانویه قرارداد» (همان: ۱۳۹-۱۴۰). در جایی دیگر به ضروری بودن حضور «را» در کنار سازهٔ مبتدای اشاره می‌کنند (همان: ۱۲۹). مثال (۵ب) – که دکتر درزی نیز به آن استناد کرده‌اند – به درستی بر اختیاری بودن کاربرد «را» صحه می‌گذارد.

(۵) الف. من فکر می‌کنم گوشت در تهران گران شود.

ب. گوشت/ گوشتُ، من فکر می‌کنم در تهران گران شود. (درزی ۱۳۸۵: ۱۷۶)

و سرانجام می‌گویند که حضور اجباری «را» در کنار موصوفِ یک ساخت موصولی منفک‌شده منوط است به نقش غیرفاعلی آن موصوف در درون بند موصولی (دبیرمقدم

1. left periphery

2. external possessor

۱۳۸۴ الف: ۱۳۴). مثال (۶ب)، که پاکت در آن نقش غیرفاعلی (مضاف‌الیه) دارد، اختیاری بودن و نه اجباری بودن «را» را نشان می‌دهد.^۱

(۶) الف. ته پاکتی که توش غذا می‌گذاری پاره است.

ب. پاکتی (رُ) که توش غذا می‌گذاری، تهش پاره است. (همان‌جا)

جملات (۴) تا (۶) آشکارا نشان می‌دهند که رفتار «را»، در برخی از موارد، غیرقابل‌پیش‌بینی است؛ و پرسشی که این داده‌ها پیش روی این نگارنده قرار می‌دهند آن است که اگر حضور «را» مثلاً در جمله (۴ب) مبین مبتدای ثانویه بودن سازهٔ دکتر کریمی است، پس نقش ساخت اطلاعی همین سازه زمانی که بدون «را» ظاهر می‌شود چیست؟ اگر بگوییم مبتدای ثانویه است و ضمیر محذوف اول شخص مبتدای اولیه، پرسش بعدی آن است که چرا با «را» همراه نشده است؟ به اعتقاد نگارنده، نقش ساخت اطلاعی این سازه ارتباطی با بودن یا نبودن «را» ندارد و در هر صورت تنها مبتدای جمله است، اگر انگیزهٔ گفتمان - نقشی ساخت مبتداساز (← بخش ۴) در نظر گرفته شود. اما ممکن یا ناممکن بودن کاربرد «را» را شاید بتوان با ملاحظات کلامی توجیه کرد، که در زیربخش ۲-۲ به آن خواهیم پرداخت.^۲

مفهوم تشخیص‌پذیری^۳ نخستین بار در مقالهٔ شکوهی و کپیکا (۲۰۰۳) ارائه شده است. آنها معتقدند که «را» علامتی است از سوی گوینده که به کمک آن ردیابی مصداق مفعول توسط شنونده انجام می‌پذیرد. غیبت «را» نیز علامتی است که ردیابی مصداق مفعول از جانب شنونده انتظار نمی‌رود، خواه به این دلیل باشد که بازایی مصداق مفعول مهم نیست یا مصداق مفعول اساساً تشخیص‌پذیر نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962). بررسی داده‌بنیاد رابرتز و همکاران (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد که حضور «را» در کنار مصداق نو، قابل دسترس و مفروض/کهنه مشخصه‌ای است گفتمانی که بر تشخیص‌پذیر بودن مصداق سازه‌ای دلالت دارد که با «را»

۱. دکتر دبیرمقدم از یک طرف بر الزامی بودن «را» و از طرفی دیگر بر اختیاری بودن آن در جملاتی چون مثال (۷) اشاره می‌کنند (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۴، ۱۴۳).

۲. دکتر دبیرمقدم خود نیز اذعان دارند که بدون داشتن اطلاعات بافتی و تنها با اتکا بر ساخت جملهٔ منتزع و منفک‌شده از بافت نمی‌توانیم همهٔ موارد حضور یا عدم حضور «را» را پیش‌بینی کنیم (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۸).

3. identifiability

همراه شده است (Roberts, et al 2009: 187). شکوهی و کیپکا خاطر نشان می‌کنند که پیامد وجود رابطه تشخیص‌پذیری و حضور «را» «نشانه‌گذاری نحوی اجباری یک مشخصه کاربردشناختی دوارزشی» نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962)؛ یعنی مفعول‌هایی را می‌توان یافت که تشخیص‌پذیرند ولی بدون «را» ظاهر شده‌اند، گرچه شواهدی از این دست در متن مقاله ارائه نمی‌شوند. این مسئله تنها شامل حال مفعول‌ها نمی‌شود؛ مصداق سازه‌هایی که در شق دوم جملات (۴) تا (۶) آمده‌اند بدون حضور «را» همچنان تشخیص‌پذیرند و بدون اطلاعات بافتی لازم، پاسخی درخور درباره چرایی حضور «را» در آنها نمی‌توان یافت.

در ادامه، به معرفی آثار زبان‌شناسانی می‌پردازم که «را» را پدیده‌ای چندنقشی پنداشته‌اند. قُمِشی^۱ (۱۹۹۷) حضور «را» را به عواملی چون معرفگی، جاننداری و مبتدایبودگی متکی می‌داند. به اعتقاد ایشان، به جای اینکه حضور یا عدم حضور «را» را منوط به مشخصه‌های دوارزشی بدانیم، نقش آن را به نشاندار کردن مفعول‌هایی محدود می‌سازیم که از ویژگی‌های فاعل چون معرفگی، جاننداری و مبتدایبودگی برخوردارند. به عبارتی دیگر، نشانه‌گذاری صوری مفعول مستقیم در زبان فارسی نمونه‌ای از فرایند مطابقت مفعولی است که، به تناسب بالا رفتن میزان گذرایی^۲ (Hopper & Thompson 1980) مصداق آن در گفتمان فارسی، امکان حضور «را» در کنار آن نیز بیشتر می‌شود؛ این رویکرد پیش‌تر در لازار^۳ (۱۹۸۲) و بعداً در ایسن^۴ (۲۰۰۳) به چشم می‌خورد. ماهوتیان و گبهارت^۵ (۱۹۹۷) «را» را پدیده‌ای چندنقشی و پیوستاری می‌پندارند. به اعتقاد آنها، عاملی که از وزن بیشتری در توجیه رخدادهای «را» برخوردار است معرفگی به عنوان مؤلفه‌ای پیوستاری و غیردوارزشی است که، به موجب آن، هرچه مصداق مفعول از قابلیت تشخیص‌پذیری بیشتری در گفتمان جاری برخوردار باشد، امکان همراهی «را» با آن نیز افزایش می‌یابد. گرچه ماهوتیان و گبهارت گام کوچکی در نمایش پیوستاری بودن رخدادهای «را» برداشته‌اند، این پیوستار و

1. J. GHOMESHI

2. transitivity

3. G. LAZARD

4. J. AISSIN

5. Sh. MAHOOTIAN & L. Gebhardt

نقاط مصور بر روی آن جزئیات بیشتری می‌طلبند، که در آثار بعد از سال ۲۰۰۹ به آن پرداخته می‌شود.

۲-۲ پیشینه «را» بعد از سال ۲۰۰۹

دالریمل و نیکولایووا^۱ (۲۰۱۱)، در صفحاتی از کتاب مفعول‌ها و ساخت اطلاع، به مقوله ساخت اطلاع و چگونگی تأثیر آن بر حضور «را» در کنار مفعول‌ها و غیرمفعول‌ها پرداخته‌اند. از نظر آنها، نقش «را» را می‌توان با تجمیع مفاهیم معرفی و مبتدایبودگی تبیین کرد. حضور «را» در کنار مبتداهای شناور و چارچوبه‌نماها^۲، به پیروی از دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف)، مؤید نقش آن به عنوان نشانه مبتدای ثانویه است.

نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه در مقاله مذکور، به پیروی از لمبرکت، نتیجه ایجاد یک رابطه کاربردشناختی مفروض میان مصداق مبتدای اولیه و مصداق اسمی است که با «را» همراه شده است. در مثال (۷)، مبتدای اولیه ضمیر اول شخص و مبتدای ثانویه سازه تابستون است. نه تنها مصداق هر یک از این مبتداهای بلکه رابطه کاربردشناختی میان آن دو نیز مفروض است. مصداق سازه تابستون، برای اینکه در نقش مبتدای ثانویه قرار بگیرد بایستی در میان مفروضات گوینده و شنونده باشد و حضور «را» در کنار این سازه مبتدای شده مهر تأییدی است بر این حقیقت که مصداق آن مبتدا به مفروضات گوینده و شنونده تعلق دارد. طبیعتاً پاسخ (۷ب) در بافت پرسش بالاخره کی استراحت می‌کنی؟ مناسب نمی‌نماید، زیرا مصداق تابستون در این حالت بخشی از مفروضات گوینده و شنونده در زمان گفتگو نیست (یعنی به مصداق آن در بافت بلافصل گفتمان اشاره نشده است)، لذا حضور «را» — که مانند پلی میان مفروضات مشترک گوینده و شنونده عمل می‌کند — در صورت تحقق، تناقضی آشکار را به دنبال خواهد داشت؛ از این رو، این سازه بدون «را» ظاهر و نقش کانون

1. M. Dalrymple & I. Nikolaeva

۲. مبتداهای شناور (floating topics) و چارچوبه‌نماها (frame-setters)، به ترتیب، همان ساخت‌های مبتداساز ضمیرگذار و ضمیرناگذار در مقاله دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) هستند.

جمله را عهده‌دار می‌شود. مثال (۸) این بافت پرسش و پاسخ را نشان می‌دهد.

(۷) الف. برنامه‌ت واسه تابستون چیه؟

ب. تابستون، استراحت می‌کنم.

(۸) الف. بالاخره کی استراحت می‌کنی؟

ب. تابستون استراحت می‌کنم. (Dalrymple & Nikolaeva 2011: 108-109)

دالریمپل و نیکولایووا بیان می‌کنند که ساخت اطلاع‌گرچه نقش بسزایی در همراهی «را» با غیرمفعول‌های مبتدأ شده ایفا می‌کند، ولی حضور «را» در کنار مفعول‌های مستقیم معرفه ارتباطی با ساخت اطلاع‌جمله ندارد (ibid: 110). به عبارتی دیگر، مفعول‌های معرفه می‌توانند هم نقش مبتدأ و هم نقش کانون را بر عهده بگیرند. بنابراین، از آنجا که «را» بر مفروض بودن مصداق اسم همراه آن دلالت دارد، شرط لازم، نه کافی، را برای مبتدأ واقع شدن آن مصداق فراهم می‌آورد، یعنی حضور «را» به‌تنهایی نشان‌دهنده مبتدأبودگی سازه‌ای که با آن همراه شده است نیست. در مثال (۹)، مفعول مستقیم جمله الزاماً با «را» همراه می‌شود، اما مفعول نقش کانون، نه مبتدای جمله، را بر عهده دارد.

(۹) الف. چی داری می‌خوری؟

ب. این سیب می‌خورم. (ibid → Karimi 1990: 148)

دالریمپل و نیکولایووا معتقدند که «را» همیشه نشانه مبتدای ثانویه نیست؛ از جمله در مثال (۱۰) که در آن دو گروه اسمی حضور دارند؛ گروه اسمی‌ای که جانشین پرسش‌واژه «کی» بشود نقش کانون دارد، که در این صورت تنها گروه اسمی باقی‌مانده، یعنی کتابی، تنها مبتدای جمله در نظر گرفته می‌شود.

(۱۰) کی کتابی را خرید؟ (ibid)

از دیگر مواردی که باز هم مبتدأبودگی همراهی «را» را رقم می‌زند می‌توان به مفعول‌های نکره مشخص اشاره کرد. دالریمپل و نیکولایووا، به تأسی از دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) و قُمِشی (۱۹۹۷)، حضور «را» در کنار این مفعول‌ها را منوط به توضیحی می‌دانند که در قالب یک بند موصولی بعد از مفعول تجلّی می‌یابد. تبیین ساخت اطلاعی بند موصولی چنین است:

مفعولی که با نشانه نکره «ی» ظاهر می‌شود برای نخستین بار به گفتمان معرفی شده و حامل اطلاع نو است، لذا نمی‌تواند به خودی خود در نقش مبتدا ظاهر شود، زیرا پیش شرط مبتدابودگی مفروض بودن مصداق آن مفعول است. از طرفی دیگر، حضور بند موصولی در کنار مفعول باعث ایجاد یک بازنمایی ذهنی می‌شود که پیامد آن مفروض پنداشته شدن آنی مصداق مفعول در ذهن مخاطب است.^۱ حال که مصداق مفعول مفروض است و در کانون آگاهی شنونده قرار دارد، حضور «را» در کنار مفعول از منظر کاربردشناختی صحیح است و زمینه لازم برای مبتدای ثانویه واقع شدن آن را مهیا می‌کند (ibid: 111).

حسینی فاطمی (۲۰۱۳)، در رساله کارشناسی ارشد خود، از تحلیل‌هایی که تنها نقش «را» را مشخص‌بودگی برشمرده‌اند انتقاد کرده و چهار نمونه از مصادیقی را که موجب تشکیک در نقش «را» به عنوان نشانه مشخص‌بودگی می‌شوند مطرح می‌کند که در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود: ۱) عدم حضور «را» در کنار مفعول مشخص؛ ۲) حضور «را» در «جملات خر»^۲.

مثال (۱۱) از جمله مواردی است که مفعول مصداق مشخصی در ذهن گوینده دارد و می‌تواند با واژه‌بست مفعولی جایگزین شود، اما بدون «را» ظاهر می‌شود. این نکته را پیش‌تر دبیرمقدم (۱۹۹۲: ۵۵۷) و قُمِشی (۱۹۹۷: ۱۳۹) ذکر کرده‌اند. «را» نیز می‌تواند در کنار ضمیری قرار گیرد که مرجع آن ضمیر اسمی باشد که خود در دنیای واقع مرجعی ندارد؛ به جملاتی از این دست جملات خر اطلاق می‌شود، که در مثال (۱۲) نمونه‌های آن را می‌توان دید.

(۱۱) ژیان می‌خواست به قلمی پیدا کنه و [اون] پیداش کرد. (Ghomeshi 1997: 139, fn. 9)

(۱۲) اگه سارا کتاب داشت، اون می‌خوند. (Hosseini Fatemi 2013: 29)

حسینی فاطمی رخدادهای «را» را در چهار بافت نحوی بررسی می‌کند، که عبارت‌اند از: ۱) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم مفرد؛ ۲) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم جمع؛ ۳)

۱. از این فرایند با عنوان انطباق کاربردشناختی (pragmatic accommodation)، که واضح آن رابرت استالکر (Robert Stalnaker) است، نام برده می‌شود.

2. donkey sentences

«را» در کنار پرسش‌واژه‌ها؛ ۴) «را» در کنار مبتداهای تقابلی. نقش‌های «را» در این چهار بافت نحوی به سه نقش معناشناختی محدود می‌شود، که به شرح ذیل‌اند:

۱) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم نقش معرفگی دارد؛

۲) «را» در کنار اسامی جمع نقش سور عمومی^۱ دارد؛

۳) «را» در کنار پرسش‌واژه‌ها و مبتداهای تقابلی نقش عملگر انحصاری^۲ دارد.

البته فصل مشترک این نقش‌ها، از دیدگاه نظریه مجموعه‌ها، نقش «را» به عنوان عملگر بیشینه^۳ است، یعنی «را» عضو بیشینه مجموعه‌ای را که اسم همراه آن تداعی می‌کند برمی‌گزیند (ibid: 31). جمله «من کتاب‌ها را خریدم» را در نظر بگیرید که فرضاً در بافتی منعقد شده است که اسم کتاب می‌تواند سه مرجع انفرادی^۴ داشته باشد (یعنی به سه نوع کتاب اشاره کند). مجموعه حاصل از ترکیب این سه عضو مجموعه‌ای است چهارعضوی که عضو چهارم آن برآیند اعضای آن مجموعه است، و حضور «را»، در کنار اسم جمع کتاب‌ها، به آن عضو چهارم ترکیبی^۵ اشاره می‌کند. این همان نقش سور عمومی «را» است. حضور «را» در کنار مفعول‌های صریح مفرد در جمله‌ای مانند کتاب خریدم چنین توجیه می‌شود: «را» عضو بیشینه مجموعه‌ای را برمی‌گزیند که تنها عضو آن، همان تک کتابی است که در بافت پیشین گفتگو ذکر آن رفته است. از این رو، نقش «را» مانند the در زبان انگلیسی است که دو مشخصه معنایی جهان‌شمولی^۶ (که یادآور همان نقش سور عمومی «را» است) و یگانگی^۷ را در بر می‌گیرد.

نقش «را»، به عنوان عملگر انحصاری، به گونه‌ای است که اسمی که در نقش مبتدای تقابلی قرار گرفته و یا جایگزین پرسش‌واژه می‌شود عضو بیشینه از یک مجموعه محدود^۸ که اعضای آن برای مشارکان کلام مشخص است، به شمار می‌رود، که منحصرأ^۹ می‌تواند گزاره باز^{۱۰} تداعی شده در جمله را کامل کند. به عنوان مثال، موقعیتی را تصور کنید که در آن تارا دو کتاب با ارزش‌های الف و ب را خوانده است و حال این پرسش مطرح می‌شود که تارا کدام

1. universal quantifier

2. exhaustive operator

3. maximality operator

4. atomic

5. non-atomic

6. universality

7. uniqueness

8. restricted set

9. Exhaustively

10. open proposition

کتاب‌ها رُخوند؟. گزاره باز در این جمله چنین است: 'تارا x خواند'. ارزشی که این گزاره باز را تکمیل می‌کند از یک مجموعه سه‌عضوی انتخاب می‌شود که اعضای آن عبارت‌اند از {تارا الف خواند، تارا ب خواند، تارا الف و ب خواند}. عضو بیشینه این مجموعه همان عضو ترکیبی سوم است که منحصراً گزاره باز تداعی شده را کامل می‌کند. مراد از منحصراً آن است که فقط اعضای موجود در این مجموعه محدود می‌توانند گزاره باز جمله را تکمیل و آن را به پاسخی صحیح تبدیل کنند. حضور «را» در حقیقت نشانه‌ای است که نه تنها اسم همراه آن به عنوان ارزش صحیح به یک مجموعه با اعضای مشخص و محدود تعلق دارد، بلکه آن اسم عضو بیشینه و اطلاع‌رسانی^۱ است که گزاره باز را به پاسخ صحیح تبدیل می‌کند. این تحلیل در مورد مبتداهای تقابلی نیز صادق است، از جمله در مثال (۱۳). گزاره باز در جمله مذکور گزاره 'من با x رقصیدم' است و علی عضو بیشینه مجموعه‌ای با اعضای مشخص به شمار می‌رود که منحصراً این گزاره باز را کامل می‌کند.

(۱۳) علی رُ باهاش رقصیدم. (Ibid: 38)

حسینی فاطمی معتقد است که حضور بند موصولی به دنبال مفعول نکره مشخص با نقش «را» به عنوان عملگر بیشینه همسو است. مثال (۱۴) را در نظر بگیرید:

(۱۴) کتابی رُ که دیروز درباره‌ش حرف می‌زدیم خریدم.

از یک طرف، نشانه «ی» مجموعه‌ای باز را معرفی می‌کند که مصداق مشخصی برای کتاب در آن مجموعه نمی‌توان یافت. از طرفی دیگر، نقش «را» در کنار اسامی مفرد، برگزیدن عضو بیشینه یک مجموعه تک‌عضوی است؛ لذا توصیف مفعول در قالب بند موصولی از جانب گوینده با این نیت انجام می‌گیرد که شنونده توانایی برگزیدن تنها مفعولی را پیدا کند که مصداق آن از طریق بند موصولی فردیت یافته و تحدید می‌شود.

صدرایی (۲۰۱۴) در رساله دکتری خود مسئله «را» را دوباره در کانون توجه قرار داده و تلاش می‌کند که رخدادهای «را» را از منظر ساخت اطلاعی تبیین کند. صدرایی معتقد است

که درک صحیح از رفتار «را» در زبان فارسی منوط است به اتخاذ رویکردهایی که گفتمان‌محورند. رویکرد گفتمان‌محور این امکان را برای محقق فراهم می‌سازد که فراتر از مؤلفه‌های ساده دوارزشی حرکت کند و بتواند رفتار دستوری «را» در زبان فارسی را بر روی پیوستاری از مؤلفه‌های دستوری چندارزشی به تصویر کشد. صدرایی خاطر نشان می‌کند که تلاش شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳)، به عنوان مطالعه‌ای گفتمان‌محور، خود به دوارزشی شدن نقش «را» در ارتباط با مفهوم تشخیص‌پذیری منجر می‌شود (Sadrai 2014: 61)؛ یعنی مفعول‌های تشخیص‌پذیر «را» می‌گیرند و مفعول‌های تشخیص‌ناپذیر بدون «را» ظاهر می‌شوند. اثر ماهوتیان و گبهارت (۱۹۹۷)، از نظر صدرایی، تنها اثری است که نگاهی پیوستاری به معرفگی و تعامل آن با «را» داشته است، گرچه از نقاط مصور بر روی پیوستار معرفگی سخنی به میان نیاورده است. صدرایی با استفاده از سلسله‌مراتب مفروضات^۲ (Gundel et al 1993) — که شامل وضعیت شناختی مصادیق گفتمان در حافظه و آگاهی شنونده است — بر آن است که پیوستاری بودن «را» را در ارتباط با مفهوم معرفگی نشان دهد. در اینجا ابتدا لازم است که سلسله‌مراتب مفروضات و وضعیت‌های شناختی موجود در آن را معرفی کنیم.

(۱۵) سلسله‌مراتب مفروضات:

در کانون توجه < فعال < آشنا < منحصرأ تشخیص‌پذیر < ارجاعی < نوعاً تشخیص‌پذیر^۳

اسمی که مصداق آن در کانون توجه شنونده قرار دارد از بالاترین میزان معرفگی

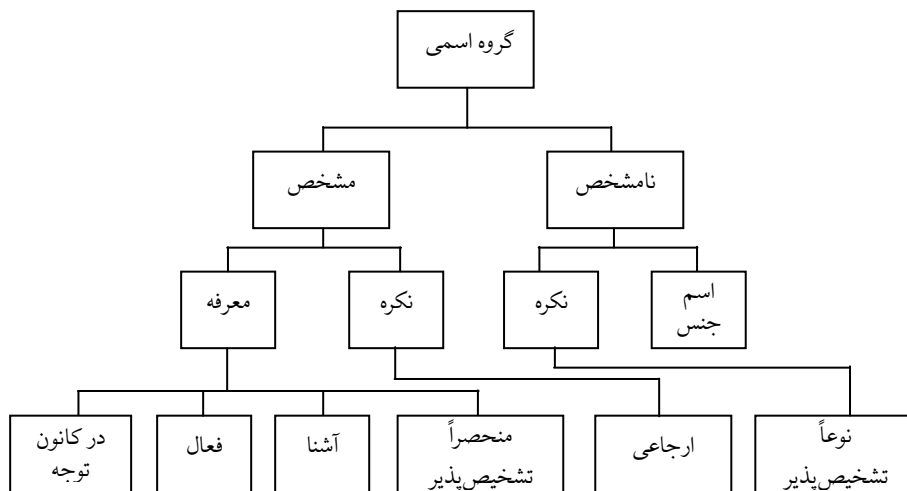
۱. البته این انتقاد درست نیست. گرچه در مطالعه شکوهی و کیپکا درصد قاطعی از رخدادهای «را» با مفهوم تشخیص‌پذیری مرتبط است، حضور «را» صرفاً «نشانه‌ای مکانیکی از یک گروه اسمی تشخیص‌پذیر» نیست؛ به عبارتی دیگر، نمی‌توان انتظار یافتن رابطه‌ای یک‌به‌یک را میان نشانه‌گذاری «را» و مؤلفه تشخیص‌پذیری داشت، گرچه می‌دانیم میان این دو رابطه‌ای انکارناپذیر وجود دارد (Shokouhi & Kipka 2003: 962). در این مطالعه تصویری تک‌بعدی از مفهوم تشخیص‌پذیری ارائه می‌شود به گونه‌ای که مصداق اسمی که با «را» همراه می‌شود برای مخاطب تشخیص‌پذیر است، در صورتی که میزان تشخیص‌پذیری مصادیق اسم‌هایی که با «را» آمده‌اند می‌تواند در ذهن شنونده متفاوت و پیوستاری باشد. این مسئله آن چیزی است که در مطالعه صدرایی (۲۰۱۴) به چشم می‌خورد.

2. givenness hierarchy

3. in focus > activated > familiar > uniquely identifiable > referential > type identifiable

برای تعریف دقیق و معیارهای تشخیص این وضعیت‌های شناختی ← Sadrai 2014: 78-79.

برخوردار است و اگر مصداق اسمی فرضاً برای شنونده آشنا باشد، آن مصداق برای شنونده «منحصراً تشخیص‌پذیر»، «ارجاعی» و «نوفاً تشخیص‌پذیر» هم خواهد بود. ارتباط میان مفهوم معرفگی با سلسله‌مراتب مفروضات در نمودار ۱ نمایش داده شده است:



نمودار ۱ - ارتباط معرفگی و سلسله‌مراتب مفروضات (Sadrai 2014: 67)

مطالعه صدرایی یک مطالعه گفتمان‌محور است که داده‌های آن از چهار منبع مختلف شامل داستان کوتاه، مقالات چاپ‌شده در روزنامه‌ها، داستان‌های خردسالان و یک مکالمه تلفنی پانزده دقیقه‌ای گردآوری شده است. این پیکره از ۱۷,۶۱۲ واژه تشکیل شده است که، از آن میان، ۴۰۷ رخداد برای «را» ثبت شده است. از این تعداد، ۱۵ مورد کنار گذاشته شده و ۱۴ مورد دیگر به همراه «ی» ظاهر شده‌اند؛ و وضعیت شناختی ۳۷۸ مورد دیگر، پس از به کار گرفتن سلسله‌مراتب مفروضات و معیارهای تعیین هر یک از آنها، در جدول ۱ لحاظ شده است.

جدول ۱ - وضعیت شناختی رخدادهای «را» در مطالعه صدرایی (Ibid: 133)

در کانون توجه	فعال	آشنا	منحصراً تشخیص‌پذیر
۱۱۹	۵۷	۴۵	۱۵۷

نکته حائز اهمیت در آمار ارائه شده این است که، در همه موارد، وضعیت شناختی اسم‌هایی که با «را» همراه شده‌اند حداقل «منحصراً تشخیص‌پذیر»ند. با در نظر گرفتن نمودار ۱، نقش اصلی «را» در زبان فارسی نشانه معرفگی به عنوان یک مؤلفه پیوستاری و نه دوارزشی است، چراکه در کنار اسم‌هایی قرار می‌گیرد که وضعیت شناختی آنها از «منحصراً تشخیص‌پذیر»، به عنوان کمترین درجه معرفگی، تا «در کانون توجه»، به عنوان بالاترین درجه معرفگی، تغییر می‌کند.

جاسبی (۲۰۱۴، ۲۰۱۷) تصریح می‌کند که نقش «را» در زبان فارسی، نمایش پیش‌انگاره وجودی^۱ است. او در توضیح پیش‌انگاره وجودی می‌نویسد: «یک گروه اسمی نشانه‌گذاری شده با 'را' چنین مفروض می‌دارد که مجموعه‌ای را که آن گروه اسمی تداعی می‌کند تهی نیست ($(NP \geq 1)$)» (Jasbi 2014: 36). حضور «را» در کنار مفعول مفرد معرفه پدیده ثانویه دیگری را نیز به همراه می‌آورد که پیش‌انگاره یگانگی^۲ نام دارد و بدین معنی است که مجموعه غیر تهی تداعی شده تنها یک عضو دارد ($(NP=1)$). نکته درخور توجه اینجاست که حضور «را» در کنار مفعول مفرد نکره نیز نشان می‌دهد که مجموعه تداعی شده توسط آن مفعول غیر تهی است (یعنی پیش‌انگاره وجودی برقرار است). تفاوت در این است که پیش‌انگاره یگانگی با پیش‌انگاره چندگانگی^۳ جایگزین می‌شود ($(NP > 1)$)؛ به عبارتی دیگر، نه تنها آن مجموعه تهی نیست، بلکه اعضای آن از یک بیشترند. در مثال (۱۶ الف)، هردو پیش‌انگاره وجودی و یگانگی برقرارند، در صورتی که در مثال (۱۶ ب) پیش‌انگاره وجودی برقرار و پیش‌انگاره یگانگی با چندگانگی جایگزین می‌شود.^۴

(۱۶) الف. علی کتاب خرید.

ب. علی یه کتاب خرید. (idem 2017)

1. presupposition of existence
2. presupposition of uniqueness
3. presupposition of non-uniqueness

۴. به‌کارگیری مفهوم پیش‌انگاشتگی (presuppositionality) در توجیه رخدادهای «را» مسبق به سابقه است. در مقاله قمیشی (۱۹۹۷) این اصطلاح معادل مفعول‌های معرفه و اطلاع کهنه به کار رفته است. گنجوی نیز معتقد است که گروه‌های اسمی نشانه‌گذاری شده با «را» پیش‌انگاشته‌اند، به این معنی که مصادیق آنها در زمان گفتگو بخشی از گفتمان جاری به شمار می‌روند (Ganjavi 2007: 141).

نقش «را» در نمایش پیش‌انگاره وجودی را می‌توان در جملات (۱۷) و (۱۸) به وضوح دید. در مثال (الف ۱۷) و در بند نخست آن، مجموعه‌ای که اسم کار تداعی می‌کند به واسطه منفی‌ساز «ن» تهی است، در حالی که حضور «را» مولد پیش‌انگاره وجودی و مجموعه‌ای غیرتهی است. این دو با یکدیگر در تناقض‌اند و منجر به نادستوری شدن جمله می‌شوند. از طرفی دیگر، در مثال (ب ۱۷)، بند نخست جمله به صراحت بر غیرتهی بودن مجموعه‌ای دلالت دارد که اسم کار تداعی می‌کند، از این رو، کاربرد «را» کاملاً صحیح است. حضور «را» در کنار اسامی خاص نیز از همین طریق توجیه می‌شود. در مثال (الف ۱۸)، هدف گوینده از طرح پرسش این است که آیا شخصی به نام علی صبوری وجود دارد، حال آنکه در مثال (ب ۱۸) گوینده از وجود شخصی با چنین نامی مطلع است و هدف او از طرح پرسش سنجش آگاهی مخاطب خود نسبت به وجود آن شخص است.

(۱۷) الف. *علی امروز کاری نداشت، واسه همین کاری انجام نداد.

ب. علی امروز خیلی کار داشت ولی کاری انجام نداد.

(۱۸) الف. علی صبوری می‌شناسی؟

ب. علی صبوری می‌شناسی؟ (ibid)

جاسبی در ادامه می‌نویسد که «را» صرفاً نشانه مشخص‌بودگی نیست. او مشخص‌بودگی را با سه معیار می‌سنجد. اگر منظور از مشخص‌بودگی این باشد که گوینده مصداق مشخصی را در ذهن دارد، به آن مشخص‌بودگی معرفتی^۱ گفته می‌شود. از نظر جاسبی شواهدی را می‌توان یافت که گرچه در آنها مفعول مصداق مشخصی در ذهن گوینده ندارد (به لحاظ معرفتی مشخص نیست)، ولی با «را» همراه شده است. بافتی را تصور کنید که خواهرزاده سه‌ساله شما بر حسب تصادف عکسی را از روی حافظه گوشی همراه شما حذف می‌کند و شما، در واکنش به خواهر خود، جمله (الف ۱۹) را می‌گویید که در آن «را» در کنار اسمی ظاهر شده است که مصداق مشخصی در ذهن شما ندارد؛ و به عکس می‌توان شرایطی را متصور شد که گرچه مفعول برای گوینده مصداق مشخصی دارد، بدون «را» ظاهر می‌شود، که نمونه آن را

می‌توان در مثال (۱۹ب) دید.

(۱۹) الف. این شیطان یه عکسی رُ پاک کرده. (idem 2014: 32)

ب. دیروز یه خونه دیدیم تو فرشته. (idem 2017)

اگر مصداق مفعول عضوی از یک مجموعه برجسته در گفتمان و آشنا برای گوینده/ شنونده باشد، به آن مشخص‌بودگی قسمی^۱ گفته می‌شود، مانند مثال (۲۰) که در آن مصداق مفعول به مجموعه سه‌عضوی تعلق دارد. در این حالت نیز «را» می‌تواند به دنبال مفعولی بیاید که خوانش قسمی ندارد، از جمله در مثال (۲۱)؛ و به عکس مفعولی که خوانش قسمی دارد ولی بدون «را» ظاهر می‌شود، مانند مثال (۲۲) – که برای حصول به خوانش قسمی آن، «یه» باید تکیه‌بر شود. بافت مشترک در مثال‌های (۲۰) تا (۲۲) «سه تا کیک توی یخچال بود» است.

(۲۰) من یه کیکِ تنهایی خوردم.

(۲۱) من یه کیکِ تنهایی خوردم ولی اونی که روی میز بود.

(۲۲) من یه کیک تنهایی خوردم. (idem 2014: 34-35)

شکل دیگر مشخص‌بودگی سیطره‌ای^۲ نام دارد که، در آن، مصداق مفعول در جمله سیطره گسترده و خوانش محدود دارد. در این حالت نیز نمی‌توان ارتباط دقیقی میان «را» و سیطره مصداق مفعول دید. مثال (۲۳الف) نشان می‌دهد که مفعول همراه شده با «را» الزاماً سیطره گسترده نداشته و خوانش جمله محدود به مصداق مشخصی نمی‌شود. مثال (۲۳ب) خلاف این موضوع را نشان می‌دهد، جایی که مصداق مفعول سیطره گسترده و خوانش محدود دارد، در حالی که از همراهی «را» معاف شده است.

(۲۳) الف. هر پسری یه دخترِ انتخاب کرد (∃>∇).

ب. اینجا همه یه غذا سفارش می‌دن (∃>∇). (idem 2017)

شواهد ارائه شده در پژوهش‌های جاسبی (۲۰۱۴، ۲۰۱۷) و شواهدی دیگر از جمله

1. partitive specificity

2. scopal specificity

حضور «را» در کنار اسامی جنس (دبیرمقدم ۱۹۹۲) و حضور آن در جملات خر (حسینی فاطمی ۲۰۱۳)، در مجموع، حاکی از آن است که نقش «را» در زبان فارسی، بر خلاف ادعای کریمی (۱۹۸۹)، مشخص بودگی نیست، گرچه به طور کامل نیز نمی‌توان این ارتباط را انکار کرد. جاسبی معتقد است که اگر مفهوم معرفگی را تجمیع پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی در نظر بگیریم، نقش «را» در حقیقت نمایش معرفگی به عنوان مقوله‌ای پیوستاری است؛ همان نتیجه‌ای که رد پای آن را در آثار پژوهشگرانی چون ماهوتیان و گبهارت (۱۹۹۷) و صدرایی (۲۰۱۴) می‌توان جست‌وجو کرد. در یک سوی این پیوستار مفعول‌هایی قرار دارند که حضور «را» به تنهایی و بدون حضور نشانه‌های «یک» و/یا «ی» در کنار مفعول، مؤلّد پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی می‌شود؛ این مفعول‌ها از بالاترین میزان معرفگی برخوردارند و به اصطلاح معرفه نام دارند. در سوی دیگر این پیوستار مفعول‌هایی قرار می‌گیرند که در کنار آنها نشانه‌های «یک» و/یا «ی» بدون همراهی «را» قرار می‌گیرند و فاقد پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی‌اند؛ این مفعول‌ها از کمترین میزان معرفگی برخوردارند و به اصطلاح نکره‌اند. در این میان، مفعول‌هایی وجود دارند که «را» به همراه نشانه‌های «یک» و/یا «ی» در کنار مفعول ظاهر می‌شود. این مفعول‌ها تنها، به دلیل حضور «را»، مؤلّد پیش‌انگاره وجودی و، به دلیل حضور نشانه‌های «یک» و/یا «ی»، فاقد پیش‌انگاره یگانگی می‌باشند و به اصطلاح نکره پیش‌انگاشته^۱ (Jasbi 2014: 49) نام می‌گیرند.^۲ این پیوستار را نگارنده در نمودار ۲ به تصویر می‌کشد.

باید تأکید کرد که مفعول‌های نکره پیش‌انگاشته در حقیقت به نوعی نیز معرفه‌اند و دیگر لازم نیست مفهوم معرفگی را به صورت یک مؤلفه دوارزشی تعریف کنیم، بلکه می‌توان پیوستاری از معرفگی را تصور کرد که، مطابق آن، یک اسم نکره، به دلیل اینکه عضوی از یک مجموعه آشنا/ معرفه برای مشارکان کلام است، معرفه تعبیر می‌شود. به عنوان مثال،

1. presuppositional indefinite

۲. پیوستاری بودن «را» را ابتدا لازار (۱۹۸۲) (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۸۹) مطرح کرده است. دکتر دبیرمقدم (همان: ۱۴۳) پیامد چهارم رفتار «را» را دالّ بر طیفی بودن و نه قطبی بودن ویژگی‌های زبان می‌داند.

اسم گلابی در نمودار (۲) از یک طرف با سور وجودی «یه» همراه شده، پس نکره است و از طرفی دیگر با نشانه «را» همراه شده که مولد پیش‌انگاره وجودی است، یعنی مصداق آن به مجموعه‌ای تعلق دارد که اعضای آن مجموعه برای گوینده و شنونده آشنا و قابل تشخیص‌اند، پس به‌نوعی معرفه است. زمانی که گوینده جمله 'من یه گلابی رُ خوردم' را ادا می‌کند، منظور این است که گلابی مورد بحث^۱ به مجموعه‌ای تعلق دارد که اعضای آن برای گوینده و شنونده آشنا هستند؛ این تفسیر نتیجه حضور «را» است. اما اینکه کدام گلابی دقیقاً مورد مصرف گوینده قرار گرفته مشخص نیست، که این امر نتیجه حضور سور وجودی و نکره «یه» در کنار مفعول است.



نمودار ۲- ارتباط پیوستار معرفگی و نشانه‌گذاری صوری مفعول

به اعتقاد جاسبی (۲۰۱۷)، وجه مشترک رویکردهای ساخت اطلاعاتی (دبیرمقدم، ۱۳۸۴ الف؛ Shokouhi & Kipka 2003; Dalrymple & Nikolaeva 2011) و رویکردهای دیگری که نشانه‌گذاری «را» در فارسی را با مفهوم معرفگی به عنوان مقوله‌ای پیوستاری (Mahootian →) (Gebhardt 1997) یا مفهوم پیش‌انگاشته‌گی (Ghomeshi 1997) مرتبط دانسته‌اند مفهوم زمینه مشترک^۲ (Stalnaker 1974) است که به صورت اطلاعات متقابلاً تسهیم‌شده میان گوینده و شنونده تعریف می‌شود. پیش‌تر نگارنده در زیربخش ۲-۲ اشاره نمود که «را» چون پلی میان مفروضات گوینده و شنونده عمل می‌کند که این نوع نگرش به «را» منطبق و همسو است با آنچه جاسبی زمینه مشترک می‌خواند. به طور کلی، حضور «را» در کنار گروه‌های اسمی مفعولی بیانگر این حقیقت است که مصادیق آنها در ذهن مشارکان کلام

1. at-issue

2. common ground

پیش‌انگاشته، آشنا و تشخیص‌پذیرند.

آخرین اثری که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد رساله کارشناسی ارشد کلیر^۱ (۲۰۱۶) است. او در این رساله به پیامدهای مفعول‌نمایی افتراقی فارسی بر سلسله‌مراتب برجستگی^۲ (Aissen 2003: 407) می‌پردازد. سلسله‌مراتب برجستگی، خود، متشکل از سلسله‌مراتب معرفگی و جاننداری است که در (۲۴) آمده است.

(۲۴) الف. سلسله‌مراتب معرفگی:

ضمیر شخصی < اسم خاص > گروه اسمی معرفه < نکره مشخص > نکره نامشخص

ب. سلسله‌مراتب جاننداری:

انسان < جاندار > بی‌جان

ارتباط سلسله‌مراتب برجستگی و مفعول‌نمایی افتراقی چنین است که هرچه مفعول از رتبه بالاتری بر روی سلسله‌مراتب معرفگی و جاننداری برخوردار باشد، احتمال بیشتری را برای نشاننداری صوری کسب می‌کند. کلیر معتقد است که مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی را نمی‌توان با نقاط مصور بر روی سلسله‌مراتب معرفگی در شکل کنونی آن توجیه کرد، چراکه حضور «را» در کنار نکره‌های مشخص شواهدی را مطرح می‌کند که کارآمدی سلسله‌مراتب معرفگی را به تدقیق و گنجاندن نقاط بیشتری بر روی آن منوط می‌سازد. از جمله این شواهد می‌توان به تمیز میان نکره‌های مشخص معرفتی و قسمی اشاره کرد. از نظر کلیر، «را» امکان حضور در کنار مفعولی را می‌یابد که مشخص قسمی است، درحالی‌که گوینده مصداق مشخصی برای آن مفعول در ذهن خود ندارد؛ به عبارت دیگر، آن مفعول مشخص معرفتی نیست. پیامد نخست این امر آن است که نکره‌های مشخص بایستی دو نقطه متمایز را بر روی سلسله‌مراتب معرفگی به خود اختصاص دهند به گونه‌ای که مفعول نکره مشخص قسمی فراتر از مفعول نکره مشخص معرفتی قرار بگیرد. مثال (۲۵) به درستی نشان می‌دهد که مصداق مفعول، به دلیل تعلق به مجموعه‌ای آشنا برای مشارکان کلام، ضرورتاً با «را» همراه می‌شود، در صورتی که گوینده هویت آن مصداق را در ذهن خود آشکارا انکار می‌کند.

1. N. W. Clair

2. prominence hierarchies

(۲۵) کیهان مجبوره یکی از اون کتابا بُ بخونه، ولی نمی‌دونه کدوم. (Clair 2016: 33)

مشخصه دیگری که کلر آن را در مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی دخیل دانسته و آن را نیز از مشخص‌بودگی مجزا می‌داند تشخیص‌پذیری است. یک مفعول آن هنگام تشخیص‌پذیر پنداشته می‌شود که یک ارزش منحصربه‌فرد برای مصداق آن در گفتمان جاری وجود داشته باشد (Ibid: 17). اما مفعول‌های تشخیص‌پذیر از نگاه کلر به دو دسته تقسیم می‌شوند. در دسته نخست مفعول‌هایی قرار می‌گیرند که مصداق آنها از میزان تشخیص‌پذیری قوی^۱ برخوردارند؛ بدین معنی که مصداق آنها در نخستین رخدادشان در گفتمان جاری برای شنونده اساساً تشخیص‌پذیرند، اما گوینده برای تثبیت هویت آن مصداق در ذهن شنونده به صحبت کردن درباره آنها در گفتمان آتی می‌پردازد. در دسته دوم مفعول‌هایی قرار دارند که تشخیص‌پذیری ضعیف^۲ دارند. مصداق این مفعول‌ها نیز اساساً تشخیص‌پذیرند، با این تفاوت که گوینده به تثبیت هویت آنها در گفتمان آتی مبادرت نمی‌ورزد، چراکه آن مصداق دغدغه مشترک گوینده و شنونده در گفتمان آتی نبوده است؛ از این رو، گوینده تمایلی برای صحبت کردن درباره آن مصداق از خود نشان نمی‌دهد. مثال (۲۶) مفعولی را نشان می‌دهد که تشخیص‌پذیر قوی است. مصداق مفعول در جمله حاضر اساساً تشخیص‌پذیر است و گوینده، با افزودن بند موصولی به دنبال آن، از نیت خود برای تعیین هویت دقیق مصداق مفعول در گفتمان آتی پرده برمی‌دارد. این تمایل از طریق مفعول‌نمایی افتراقی نمایانده می‌شود. مثال (۲۷) مفعولی با تشخیص‌پذیری ضعیف را نشان می‌دهد که مصداق آن در گفتمان جاری اساساً تشخیص‌پذیر است، ولی دغدغه مشترک گوینده و شنونده در گفتمان آتی نیست، از این رو، بدون «را» ظاهر می‌شود. حضور بند موصولی در مثال (۲۷) نیت گوینده را در تشریح محتوای مقالات و نه تعیین هویت خود مقالات نشان می‌دهد.

(۲۶) مارک یه مقاله رُ راجع به این موضوع نوشته که به خاطرش مشهور شد. (Ibid: 24)

1. strong identifiability
2. weak identifiability

(۲۷) من سه مقاله دیگه خوندم که همین می گفتند. (Ibid: 30)

با توجه به شواهد ارائه شده، کلر نتیجه می گیرد که سلسله مراتب معرفگی به تدقیق و استقرار چهار نقطه دیگر بر روی آن نیاز دارد تا بتواند جوابگوی مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی باشد. سلسله مرتبه معرفگی غنی شده در (۲۸) معرفی می شود. کاربرد (۲۸) در زبان فارسی این است که مفعول‌نمایی افتراقی زمانی حادث می شود که مصداق مفعول حداقل تشخیص‌پذیر قوی بوده و یا جایگاه‌های بالاتری را بر روی سلسله مراتب معرفگی به خود اختصاص دهد (ibid: 36):

(۲۸) ضمیر شخصی < اسم خاص > گروه اسمی معرفه < گروه اسمی نكرة مشخص قسمی > گروه اسمی نكرة مشخص معرفتی < گروه اسمی تشخیص‌پذیر قوی > گروه اسمی تشخیص‌پذیر ضعیف < گروه اسمی تشخیص‌ناپذیر

شایان ذکر است که شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳)، در مطالعه گفتمان‌محور خود، سه مورد از رخدادهای «را» را در کنار مفعول‌هایی می‌یابند که مصادیق آنها تشخیص‌ناپذیر گزارش شده‌اند. با وجود این، اظهار می‌کنند که در هر سه مورد، تلاش گوینده در گفتمان آتی به سمتی سوق داده می‌شود که مصادیق آن سه مفعول در گفتمان آتی برای شنونده تشخیص‌پذیر شوند. این امر خود همسو با مفهوم تشخیص‌پذیری قوی در رساله کلر است و خدشه‌ای به سلسله مراتب معرفتی شده در (۲۸) وارد نمی‌کند. در همین راستا، پیش‌تر رحیمیان و حاجیانی (۲۰۰۹) حضور «را» در کنار مفعول را به درجه بالای ارجاع^۱ مربوط دانسته‌اند، به گونه‌ای که حضور آن ابزاری است گفتمانی در اختیار گوینده تا مصداق گروه اسمی همراه شده با «را» را دغدغه مشترک خود با شنونده در گفتمان آتی سازد.

آنچه به طور عمده در مطالعات پیشینه «را» بعد از سال ۲۰۰۹ به چشم می‌خورد نقش آن به عنوان نشانه تشخیص‌پذیری — به عنوان مقوله‌ای پیوستاری — است. طبق مطالعات پیشینه «را» تا قبل از سال ۲۰۰۹، مقاله شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳) نخستین اثری است که در آن از تشخیص‌پذیری برای تبیین رخدادهای «را» استفاده شده است. اما با نگاهی منصفانه

1. high degree of reference/ concern

و دقیق درمی‌یابیم که برنارد کامری (۱۹۷۸، ۱۹۸۱) نخستین بار نه تنها معادل تشخیص‌پذیری را برای مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی به کار گرفته است بلکه تصریح می‌کند:

غیبت حالت مفعولی توصیه‌ای است برای شنونده که خود را درگیر شناسایی مصداق آن نکند، درحالی‌که حضور این پسوند توصیه‌ای است برای شنونده که مصداق آن گروه اسمی با آنچه در گفتمان آتی می‌گذرد ارتباط پیدا می‌کند (Comrie 1981: 136).

کامری در جایی دیگر می‌نویسد:

در مثال [۲۹] [۴۲])، پسوند «ی» نشانه آشکارِ ضرورت بالای شناسایی مصداق [مفعول] است (گرچه به معنی دقیق کلمه با معرفگی سنخیت ندارد)؛ پسوند «را» مضافاً به نوعی ضرورت بالای شناسایی مصداق [مفعول] را تقویت می‌کند... توجه کنید که افزودن بند موصولی بافت مشخصی را فراهم می‌سازد که در آن مصداق گروه اسمی «یه کتابی» در گفتمان آتی پس از نخستین رخدادش مورد بحث قرار می‌گیرد (idem 1978: 13).

(۲۹) حسن یه کتابی رُ خرید که به مفت نمی‌آرزه. (idem)

حال می‌توان آنچه را بدان در زیربخش ۲-۱ تحت عنوان رفتار غیرقابل‌پیش‌بینی «را» در شق دوم مثال‌های (۴) تا (۶) اشاره شد، با توجه به مفهوم تشخیص‌پذیری قوی/درجه بالای ارجاع و نیز دو نقل قول برگرفته از کامری چنین توضیح داد که کاربرد اختیاری «را» از سوی گوینده شنونده را ترغیب می‌کند که مصداق گروه اسمی‌ای که با «را» همراه شده است را در ذهن خود، با کمک جملاتی که درباره آن مصداق در گفتمان آتی جاری می‌شود، ثبات بخشد. در اینجا به توضیح مثال (۶ب) - که در (۳۰) تکرار می‌شود - می‌پردازم.

(۳۰) پاکتی (ز) که توش غذا می‌گذاری، تهش پاره است. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۴)

ابتدا باید توجه کرد که حضور بند موصولی مصداق پاکت را، چه زمانی که با «را» و چه زمانی که بدون «را» ظاهر می‌شود، اساساً تشخیص‌پذیر می‌سازد. در شکل بدون «را»، مصداق پاکت تنها به واسطه بند موصولی فردیت یافته، ولی هنوز از ثبات کافی برای اینکه موضوع گفتمان آتی قرار بگیرد برخوردار نیست. حضور «را»، از طرفی، این امکان را به

گوینده می‌دهد تا بازنمایی تداعی و تحدیدشده به وسیلهٔ بند موصولی را در گفتمان آتی ثبات بخشد و آن را برای شنونده منحصراً تشخیص‌پذیر کند؛ این امر از طریق موضوعیت بخشیدن به مصداق پاکت در گفتمان آتی محقق می‌شود. کلر در این باره چنین می‌نویسد:

ما نمی‌توانیم بگوییم که مفعول‌نمایی افتراقی بر مفعول‌هایی حادث می‌شود که عموماً هستهٔ بندهای موصولی را می‌سازند. به‌عکس، مفعول‌نمایی افتراقی به همراه نکره‌های مشخص زمانی به وقوع می‌پیوندد که نیت گوینده بر آن است تا زیرمجموعه‌ای از شرایط بافتی را فراهم سازد که در آن مصداق مفعول شناسایی شود، که این امر در نهایت به پیوستن مصداق مفعول به زمینهٔ مشترک [مفروضات گوینده و شنونده] می‌انجامد (Clair 2016: 30).

و اما سخن آخر در زیربخش ۲-۲ مربوط می‌شود به نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی به قلم جان رابرتز و همکاران (۲۰۰۹) که دکتر دبیرمقدم آن را در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده‌اند. در بخشی از این مقاله که مضمون اصلی آن باز هم نقش «را» در زبان فارسی است، ایشان از نقش «را» به عنوان نشانهٔ مبتدای ثانویه دفاع کرده و، با کمک گرفتن از فرایند مبتداسازی و با استناد به مثال‌هایی از لازار – که در اینجا به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنم – تشخیص‌پذیری را پیش‌شرط مبتداسازی در نظر گرفته‌اند (دبیرمقدم ۱۳۹۰: ۲۷۷-۲۸۳)؛ همچنان‌که در مقالهٔ «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی» می‌نویسند:

اصلی بودن مفهوم مبتدایی بودن در تبیین رخداد «را» بیشتر قوام می‌یابد، وقتی به این نکته می‌اندیشیم که در موارد فک اضافه... پیش از حرکت سازه تشخیص‌پذیر است. بنابراین، انگیزهٔ حرکت چیز دیگری است. به نظر می‌رسد مبتداسازی به طور خودکار تشخیص‌پذیری را در برمی‌گیرد. قاعدتاً، گوینده سازه‌ای را به منزلهٔ نقطهٔ حرکت و عزیمت خود قرار می‌دهد که بر این باور باشد که برای شنونده قابل تشخیص و تفکیک است (همو ۱۳۸۴: ب: ۲۵۰).

مثال (۳۱الف) نمونه‌ای از فرایند مبتداسازی ضمیرگذار است که در آن سازهٔ پرتقال از درون ساخت اضافی – که شکل کانونی آن در (۳۱ب) آمده است – منفک شده و نقش مبتدای جمله را بر عهده می‌گیرد.

(۳۱) الف. پرتقال، باید پوستش کند و بعد خورد.

ب. باید پوست پرتقال کند و بعد خورد. (همو ۱۳۹۰: ۲۷۸)

پرسش نخست ایشان این است که آیا مصداق پرتقال در جمله (۳۰ب)، که بدون «را» ظاهر شده است، دیگر تشخیص‌پذیر نیست؟ به اعتقاد نگارنده، مصداق پرتقال در هر دو جمله تشخیص‌پذیر است، چراکه اسم جنس است و مصداق اسم جنس برای مخاطب در زمان گفتگو قابل دسترس و تشخیص‌پذیر است (Van Valin & LaPolla 1997: 200). مصداق پوست نیز، به سبب برقراری رابطه ملکی جزء به کل، قابل استنباط و طبیعتاً تشخیص‌پذیر است. تردیدی نیست که انگیزه نقشی انفکاک پرتقال در شق نشاندار (۳۰الف)، همان‌گونه که دکتر دبیرمقدم می‌گویند، مبتداسازی مصداق پرتقال است و گوینده سازه‌ای را در مقام مبتدا قرار می‌دهد که مصداق آن برای مخاطب تشخیص‌پذیر باشد. اما نکته‌ای که نگارنده ذکر مختصر آن را در این بخش ضروری می‌داند و توضیح مفصل آن را به بخش ۴ موکول می‌کند این است که حضور «را»، به پیروی از نظریه ساخت اطلاع لمبرکت، از بدو امر نشانه تشخیص‌پذیر بودن مصداق سازه همراه آن است، یعنی مصداق آن سازه به زمینه مشترک گوینده و شنونده یا همان مفروضات میان آن دو تعلق دارد. تشخیص‌پذیری یک مصداق تنها شرط لازم، نه کافی، برای مبتدابودگی آن است. «را» تنها شرط لازم تشخیص‌پذیری را فراهم می‌سازد، ولی برای مبتدا شدن اسمی که آن را همراهی می‌کند دو شرط دیگر نیز باید احراز شود، که در زیربخش ۳-۱ به آن می‌پردازم. باید به خاطر سپرد که مبتدا الزاماً اسمی است که مصداق آن مفروض است، اما این بدین معنی نیست که هر اسمی با مصداق مفروض مبتداست.

پرسش دوم ایشان مربوط است به رخدادهای سه‌گانه «را» در یک جمله ساده که نمونه‌های آن را می‌توان در مثال (۳) دید. ایشان می‌پرسند که چگونه مفاهیم مفعول صریح بودگی و تشخیص‌پذیری حضور سه‌گانه «را» در یک جمله ساده را توجیه می‌کند؟ در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که مفهوم تشخیص‌پذیری باز هم وجه مشترک رخدادهای «را» در مثال (۳) است، ولی نقش ساخت اطلاعی این سه سازه از منظر لمبرکت متفاوت از یکدیگر است، که در زیربخش ۴-۲ به آن پرداخته می‌شود. دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۲۶۳) معتقدند که پیامد

رخداد سه‌گانه «را» در زبان فارسی برای نحو‌زایی به تأسی از ریتزی^۱ (۱۹۹۷) این است که گروه مبتدا قابلیت تکرار دارد و در زبان فارسی این امکان مهیاست که با پدیده چند مبتدایی مواجه شویم، از جمله در مثال (۳) که به ادعای ایشان با طیفی از مبتدای ثانویه روبه‌رو هستیم به‌گونه‌ای که دو سازه منفک شده از بند — که با ویرگول مشخص شده‌اند — مبتدای ثانویه نشاندارند و سازه سوم که در درون بند قرار گرفته مبتدای ثانویه بی‌نشان است.

قابلیت تکرارپذیری مبتدا در آثار نقش‌گرایان نیز به چشم می‌خورد، اما آنچه این نحله زبان‌شناسی بر آن اتفاق نظر ندارد تعداد مبتداهایی است که در یک جمله ساده می‌توانند حضور داشته باشند. راینهارت^۲ (۱۹۸۲) از جمله زبان‌شناسانی است که معتقد است در هر جمله ساده تنها یک مبتدای دربارگی^۳ وجود دارد. پیروان «نظریه مرکزها»^۴ نیز به یگانه بودن مبتدا در یک جمله ساده اعتقاد دارند؛ اما در این میان، زبان‌شناسانی را می‌توان یافت که تنها به حضور دو مبتدا در یک جمله ساده باور دارند که شاخص‌ترین آنها لمبرکت (۱۹۹۴) است که حضور یک مبتدای اولیه و یک مبتدای ثانویه را در یک جمله ساده مجاز می‌داند. نیکلایووا و دالریمل نیز، به پیروی از لمبرکت، بر همین باورند (Nikolaeva 2001, Dalrymple & Nikolaeva 2011 →). آنها وجود مبتداهای متوالی و چندگانه را فراتر از قوای شناختی ذهن انسان می‌دانند، بدین معنی که ذهن انسان در زمان انعقاد یک جمله ساده نمی‌تواند مصادیق این مبتداها را یکباره در ذهن خود حفظ کند. از جمله زبان‌هایی که حضور مبتدای اولیه و ثانویه در آنها به ثبت رسیده است می‌توان به انگلیسی (Chomsky 1977 ← دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف)، کاتالان (Vallduví 1995)، فرانسه (Lambrecht 2001a) و چیچوا^۵ (Bresnan & Mchombo 1987) اشاره کرد. ادعای دکتر دبیرمقدم مبنی بر حضور سه مبتدای ثانویه در مثال (۳) می‌تواند بدعتی در این حوزه باشد^۶، اما نگارنده در زیربخش ۴-۲ نشان خواهد داد که زبان فارسی نیز از قاعده دومبتدایی در یک جمله ساده مستثنا نیست. ایمولو در رساله دکتری خود می‌نویسد: «در گفتمان طبیعی، بندها به قدری کوتاه‌اند که نمی‌توان انتظار وقوع یک مبتدای اولیه، یک مبتدای ثانویه و یک

1. L. Rizzi

2. T. Reinhardt

3. aboutness topic

4. centering theory

5. Chichewa

۶. نیکلایووا مثالی از زبان اُستیاک (Ostyak) می‌آورد، که در آن دو رخداد مبتدای ثانویه دیده می‌شود (Nikolaeva 2001: 33).

کانون را داشت» (Temmolò 2011: 46). او به مطالعه تامپسون و هاپر^۱ (۲۰۰۱) اشاره می‌کند که نشان می‌دهند اکثریت بندها در پیکره‌ای از انگلیسی محاوره‌ای تنها حاوی یک موضوع‌اند. بنابراین، گرچه شواهدی از زبان‌های مختلف، از جمله فارسی، حضور دو مبتدا در جمله را تأیید می‌کند، اما یافتن داده‌هایی شامل چندین مبتدا در یک جمله ساده بعید به نظر می‌رسد. ناگفته نماند که فرضیه تکرارپذیری مبتدا (Rizzi 1997) توسط زبان‌شناسانی از همان نحله زایشی به چالش کشیده شده است. فراسکارلی و هینترهولتسل^۲ (۲۰۰۷) معتقدند که تکرارپذیری مبتدا در حاشیه چپ بند ایتالیایی، آن‌گونه که ریتزی اظهار می‌کند، آزادانه نیست و به ازای هر جمله ساده تنها یک مبتدای دربارگی وجود دارد.

پرسش سوم دکتر دبیرمقدم به مثالی برگرفته از رابرتز و همکاران مربوط می‌شود:

(۳۲) می‌گویند آن حیوانی که گندم‌ها را خورد گرفت؟ (Roberts, et al 2009: 256)

ایشان می‌پرسند که مگر نه این است که بند موصولی مصداق آن حیوان را تشخیص‌پذیر می‌کند، پس چرا بدون «را» ظاهر می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید به خاطر داشت، چنان‌که شکوهی و کیپکا بیان می‌کنند، پیامد وجود رابطه تشخیص‌پذیری و حضور «را» «نشانه‌گذاری نحوی اجباری یک مشخصه کاربردشناختی دوارزشی» نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962)، یعنی هر مفعول تشخیص‌پذیری الزاماً با «را» همراه نمی‌شود. شاید بتوان، با استناد به مفعول تشخیص‌پذیری قوی (Clair 2016)، پاسخی برای این پرسش یافت. حضور اختیاری «را» به دنبال نکره مشخصی که با بند موصولی تحدید می‌شود از نیت گوینده در موضوعیت‌بخشی به مصداق مفعول در گفتمان آتی حکایت دارد. از آنجا که «را» در مثال فوق ظاهر نشده است، پس باید انتظار داشت که مصداق گروه اسمی آن حیوانی در گفتمان آتی مورد بحث قرار نگیرد. اما گفتمان آتی مثال مذکور به گونه‌ای رقم می‌خورد که مصداق آن حیوانی در سطور بعدی، بر خلاف انتظار و پیش‌بینی ما، مورد بحث قرار می‌گیرد. خرده‌گفتمان آتی مثال (۳۲) در (۳۳) آمده است. بنابراین، پرسش سوم دکتر دبیرمقدم به نحوی موازنه برقرار شده در مورد حضور اختیاری «را» را —

1. S. THOMPSON & P. HOPPER
2. M. FRASCARELLI & R. HINTERHÖLZL

که کلر (۲۰۱۶)، رحیمیان و حاجیان (۲۰۰۹)، و کامری (۱۹۷۸، ۱۹۸۱) ذیل عنوان مشترک درجهٔ ارجاع بالا به مصداق مفعول در گفتمان آتی توجیه کرده بودند. — برهم می‌زند.

(۳۳) می‌گوید/ آری/ او را گرفتم/ یک اسب خیلی خوشگل بود/ موهای تنش یکی طلایی و یکی نقره‌ای بود. (Roberts et al 2009: 475)

دکتر دبیرمقدم در انتقادی بر چارچوب نظری اتخاذشده در کتاب رابرتز و همکاران — که دستور نقش و ارجاع است — می‌نویسند:

رابرتز، با مبنا قرار دادن نظریهٔ نقش و ارجاع، مشخص نکرده است که چگونه این نظریه توانسته به شناخت ما از نقش «را» در زبان فارسی کمک کند. این مطلب از آن جهت حائز اهمیت است که این پس‌اضافه، هم از لحاظ توصیفی و هم از لحاظ نظری، به تفصیل کاویده شده است و بنابراین، مقایسهٔ میان دیدگاه دستور نقش و ارجاع که رابرتز اتخاذ کرده و دیدگاه‌های دیگر می‌توانست مبحثی جدی و آموزنده باشد. رابرتز حتی از سازوکارهای موجود در دستور نقش و ارجاع به قدر کافی استفاده نکرده است (دبیرمقدم ۱۳۹۰: ۲۸۱).

این انتقاد کاملاً بجاست و رابرتز و همکاران او تنها در صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹ به ترسیم نمودار برای برخی از رخدادهای «را» پرداخته‌اند. در بخش ۴ مقاله تلاش می‌کنم تعامل ساخت اطلاع و ساخت نحوی و «را» را با استفاده از بازنمایی‌های صوری دستور نقش و ارجاع به تصویر کشم. لازم به ذکر است که مثال (۳) پیامدهای نحوی و کاربرشناختی‌ای به همراه دارد که انگارهٔ دستور نقش و ارجاع در شکل کنونی خود از توجیه آنها بازمی‌ماند.

۳ چارچوب نظری

۳-۱ ساخت اطلاع لمبرکت

در زبان‌شناسی امروز نقش ساخت اطلاع در شکل دادن به دستور جمله از اصولی است که در هر دو نحلهٔ زبان‌شناسی صورت‌گرا و نقش‌گرا بدیهی پنداشته می‌شود (Fery & Ishihara 2016 →). ساخت اطلاع به صورت یک الگو یا یک نظریه توسط زبان‌شناسانی از هر دو نحله معرفی و در تبیین ساخت‌های دستوری زبان‌های مختلف به کار گرفته شده است (از جمله Halliday 1967؛

Chafe 1976؛ Prince 1981؛ Vallduí 1992؛ Lambrecht 1994؛ Erteschik-Shir 2007؛ اما به نظر می‌رسد که نظریه ساخت اطلاع لمبرکت از مقبولیت بیشتری در مقایسه با دیگر نظریه‌ها یا الگوها بهره می‌برد، که از دلایل آن می‌توان به کاربرد آن در نظریه‌های مختلف دستوری از جمله دستور نقش و ارجاع (Van Valin & Lapolla 1997)، دستور ساختمانند (Leino 2013)؛ و دستور واژی - نقشی (Dalrymple & Nikolaeva 2011) اشاره کرد. از این رو، برای شروع، شایسته است که به تعریف ساخت اطلاع و مقوله‌های آن از نگاه لمبرکت به شکلی مختصر و مفید پردازیم. لمبرکت در تعریف ساخت اطلاع چنین می‌نویسد:

ساخت اطلاع مؤلفه‌ای از دستور جمله^۱ است که گزاره‌ها در آن به عنوان بازنمایی‌هایی ذهنی از حالات امور، به کمک ساخت‌های واژی - دستوری نظیرشان، مطابق با وضعیت ذهنی مشارکان کلام که این ساخت‌ها را به عنوان واحدهای اطلاعی در بافت‌های گفتمانی معین به کار می‌گیرند و تفسیر می‌کنند، بیان می‌شوند (Lambrecht 1994: 5).

ساخت اطلاع جمله، در این چارچوب، از سه بخش تشکیل می‌شود که به ترتیب عبارت‌اند از پیش‌انگاره در برابر تصریح، تشخیص‌پذیری و وضعیت مصادیق گفتمان در ذهن شنونده، و سرانجام مبتدا در برابر کانون. پیش‌انگاره کاربردشناختی^۲ مجموعه گزاره‌هایی است که گوینده، آگاهی شنونده خود را نسبت به آنها مفروض می‌داند و تصریح کاربردشناختی^۳ آن گزاره‌ای است که شنونده از محتوای آن حین مکالمه مطلع می‌شود. از نگاه لمبرکت، پیش‌انگاره کاربردشناختی تنها شکلی از انواع پیش‌انگاره‌هایی است که در این رویکرد معرفی می‌شود. علاوه بر پیش‌انگاره کاربردشناختی، پیش‌انگاره‌های تشخیص‌پذیری، آگاهی و مبتدابودگی نیز مطرح می‌شوند که در سطور زیرین به آنها می‌پردازیم:

پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری^۴: تشخیص‌پذیری یک هستار [مصدق] زمانی پیش‌انگاشته تلقی می‌شود که گوینده، در زمان گفتگو، حضور یک بازنمایی متعلق به آن مصداق را که از پیش در حافظه طولانی مدت شنونده ذخیره شده است مفروض بداند (idem 2000: 613).

۱. تأکید از نگارنده است.

2. pragmatic presupposition
4. identifiability presupposition

3. pragmatic assertion
5. consciousness presupposition

پیش‌انگاره آگاهی^۱: یک هستار یا گزاره در آگاهی شنونده پیش‌انگاشته تلقی می‌شود آن هنگام که گوینده، در زمان گفتگو، بازنمایی ذهنی متعلق به آن هستار را در حافظه کوتاه مدت شنونده مفروض بداند (ibid).

پیش‌انگاره مبتدایبودگی^۲: یک هستار یا گزاره آن هنگام مبتدا واقع می‌شود که گوینده آن هستار یا گزاره را، کانون علاقه‌مندی مشترک خود با شنونده و در نتیجه نقطه‌ای برای خبررسانی بداند (ibid).

از آنجا که ذهن انسان انباره‌ای از هستارها و گزاره‌هاست، نمی‌توان انتظار داشت که بازنمایی‌های ذهنی متعلق به آنها، در زمان گفتگو، شرایط یکسانی داشته باشند. برای تعیین وضعیت شناختی مصادیق و گزاره‌ها، لمبرکت از معیارهای چیف^۳ (۱۹۸۷) بهره می‌گیرد. اگر، در زمان گفتگو، شنونده بازنمایی ذهنی برای یک مصداق گفتمانی نداشته باشد، آن مصداق تشخیص‌ناپذیر است؛ اما اگر حضور یک بازنمایی ذهنی برای یک مصداق در ذهن شنونده از جانب گوینده پیش‌انگاشته تلقی شود (یعنی پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری برقرار باشد)، آن بازنمایی ذهنی می‌تواند یکی از سه وضعیت فعال^۴، نیمه‌فعال^۵ و غیرفعال^۶ را داشته باشد. بازنمایی مربوط به مصداق فعال در زمان گفتگو کاملاً در ذهن مخاطب برجسته است و در کانون آگاهی او قرار دارد. بازنمایی مربوط به مصداق نیمه‌فعال در حاشیه ذهن مخاطب قرار دارد و شنونده، در زمان گفتگو، بر آن متمرکز نیست. بازنمایی مربوط به یک مصداق غیرفعال نه در کانون آگاهی و نه در حاشیه ذهن شنونده قرار دارد، البته آن بازنمایی در حافظه بلندمدت او حضور دارد. نگارنده، به منظور صرفه‌جویی در فضا، خواننده را، برای آگاهی از جزئیات این مفاهیم و مثال‌های مربوط، به بخش سه از کتاب لمبرکت (۱۹۹۴) ارجاع می‌دهد. مبتدا در نظریه ساخت اطلاع لمبرکت یک رابطه کاربردشناختی، نه نحوی، است و، بر خلاف مفهوم آغازگر هلیدی، بر پایه جایگاه نخست یک سازه نحوی در درون بند تعریف نمی‌شود. لمبرکت، به پیروی از گوندل (۱۹۸۸)، در تعریف مبتدا چنین می‌نویسد:

یک واحد زبانی (E) مبتدای جمله است اگر و تنها اگر هدف گوینده از به‌کارگیری آن در

جمله افزایش آگاهی مخاطب، مطالبه اطلاعات، یا ایجاد واکنش از جانب شنونده نسبت به آن واحد زبانی باشد. یک گزاره (P) خبر جمله است اگر و تنها اگر هدف گوینده برقراری ارتباط میان آن گزاره و مبتدای جمله باشد (Lambrecht 1994: 210).

باید خاطر نشان کرد که پیش‌انگاره کاربردشناختی و مبتدا دو مفهوم مستقل و، در عین حال، مرتبط در ساخت اطلاع لمبرکت به شمار می‌روند. گاه مبتدا برابرنهادی برای پیش‌انگاره کاربردشناختی یا، به تسامح، همان اطلاع کهنه در نظر گرفته می‌شود، حال آنکه مبتدا بخشی از پیش‌انگاره کاربردشناختی را تشکیل می‌دهد. درک ناصحیح و تساوی مفاهیم مبتدا و پیش‌انگاره کاربردشناختی در مطالعات پیشینه «را» نیز به چشم می‌خورد، که به ارائه تحلیل‌های نادرستی از نقش آن در زبان فارسی می‌انجامد. حال، بار دیگر به مثال (۱) – که در (۳۴) تکرار می‌شود – نگاه کنیم:

(۳۴) الف. کی بود در زد؟

ب. رضا بود. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۳)

پیش‌انگاره کاربردشناختی در پرسش (۳۴) الف، 'x' در زد' است. رضا اسم خاص معرفه‌ای است که مصداق آن برای مخاطب در زمان گفتگو تشخیص‌پذیر است؛ اما همین مصداق تشخیص‌پذیر مفروض در بافت پرسش و پاسخ (۳۴)، به واسطه رابطه کاربردشناختی جدیدی که با پیش‌انگاره 'x' در زد' ایجاد می‌کند، بخشی از تصریح جمله و مشخصاً کانون آن را تشکیل می‌دهد. از این رو، تصریح می‌کنم که مفروض بودن یک مصداق در بافت گفتگو الزاماً به منزله مبتدا بودن آن نیست؛ این مصداق مفروض متناسب با شرایطی که بافت گفتگو بر ساختار جمله اعمال می‌کند می‌تواند بخشی از پیش‌انگاره کاربردشناختی باشد و نقش مبتدا را بر عهده گیرد یا همان مصداق مفروض در بافتی دیگر می‌تواند در جمله بخشی از تصریح و کانون آن باشد. پس اگر «را»، مطابق با نظر غالب در آثار بعد از سال ۲۰۰۹ و نیز باور نگارنده، نشانه تشخیص‌پذیری مصداق اسم همراه آن است، این بدین معنی است که مصداق آن اسم تنها در میان مفروضات گوینده و شنونده قرار دارد؛ به عبارتی دیگر، مصداق آن اسم، به موجب همراهی با «را»، دربرگیرنده پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری است و برای اینکه بتواند مبتدای جمله واقع شود

بایستی دو شرط دیگر پیش‌انگاره آگاهی و مبتدایبودگی را نیز احراز کند. پس، همان‌گونه که دکتر دبیرمقدم اظهار داشته‌اند، تشخیص‌پذیری پیش‌شرط مبتدایبودگی است اما هر مصداق تشخیص‌پذیر الزاماً مبتدا نیست. کانون در این رویکرد «واحد معنایی از یک گزاره کاربردشناختی است که قابلیت تمیز پیش‌انگاره از تصریح را فراهم می‌سازد» (Lambrecht 1994: 213).

از دیگر مؤلفه‌های این نظریه طبقه‌بندی انواع کانون است که شامل کانون محمولی^۱، کانون محدود^۲ و کانون جمله‌ای^۳ می‌شود. در ساخت کانون محمولی، فاعل در نقش مبتدا ظاهر می‌شود و محمول جمله، که می‌تواند فعل به‌تنهایی یا فعل به همراه مفعول باشد، کانون جمله است. در ساخت کانون محدود یکی از موضوع‌ها یا غیرموضوع‌ها یا حتی خود محمول/فعل به‌تنهایی حوزه کانون^۴ جمله را تشکیل می‌دهد. در ساخت کانون جمله‌ای، فاعل به همراه محمول کانون جمله را می‌سازند. لمبرکت (۱۹۸۶) کانون محدود را به دو مقوله دیگر بی‌نشان و نشاندار تقسیم می‌کند، که بر اساس جایگاه تعریف می‌شوند. به عنوان مثال، در پاسخ به پرسش (۳۵ الف)، می‌توان با قرار دادن سازه کانونی در جایگاه بی‌نشان خود، یعنی جایگاه پیش از فعل در گونه (ب)، ساخت کانون محدود بی‌نشان داشت و یا با پیش‌اند کردن آن به جایگاه نخست جمله و قبل از فاعل در گونه (ج)، ساخت کانون محدود نشاندار به وجود آورد، که در نتیجه این جابه‌جایی، جمله معنی تقابلی نیز به خود می‌گیرد. گهگاه کانون محدود بی‌نشان و نشاندار، به ترتیب، کانون اطلاعی^۵ (Kiss 1998) / کانون تکمیلی^۶ (Van Valin 2005) و کانون تقابلی^۷ خوانده می‌شوند.

۳۵ الف. دیروز از دست‌فروشه چی خریدی؟

ب. اون دستکش‌ها ز خریدم. (کانون اطلاعی)

ج. اون دستکش‌ها ز من خریدم^۸. (کانون تقابلی)

1. predicate focus

۲. کانون محدود (narrow focus) در حقیقت معادلی است که وَن‌وَلین و لاپولا (۱۹۹۷) برای کانون موضوعی (argument focus) لمبرکت (۱۹۹۴) برگزیده‌اند، چراکه سازه‌ای که کانون محدود جمله می‌شود می‌تواند یک غیرموضوع مثلاً یک افزوده باشد.

3. sentence focus

4. focus domain

5. information focus

6. completive focus

7. contrastive focus

۸. در شواهد، از قلم برجسته (bold) توأمان برای برجستگی آوایی و کانون محدود بی‌نشان/ کانون اطلاعی/ کانون تکمیلی استفاده کرده‌ایم. خط زیر عبارت نیز برای نمایاندن مفهوم تقابل است.

پیش‌تر اشاره شد که مبتدا از نگاه لمبرکت و پیروان او (Nikolaeva 2001; Dalrymple & Nikolaeva →) (2011) مفهومی است دوگانه شامل مبتدای اولیه و مبتدای ثانویه. آنچه وجه اشتراک هر دو نوع است احراز سه پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری، آگاهی و مبتدابودگی از جانب مصادیق این مبتداهاست. اما باید توجه داشت که مصداق مبتدای ثانویه در پیش‌انگاره کاربردشناختی با مصداق مبتدای اولیه در ارتباط است و بخش تصریح جمله حامل خبری نه‌تنها درباره هر یک از دو مبتدا، بلکه در مورد رابطه میان آن دو نیز می‌باشد. باید افزود که این تمایز به برجستگی مصداق مبتدای اولیه نسبت به مصداق مبتدای ثانویه در سطح گفتمان مربوط می‌شود (Lambrecht 1994: 150).

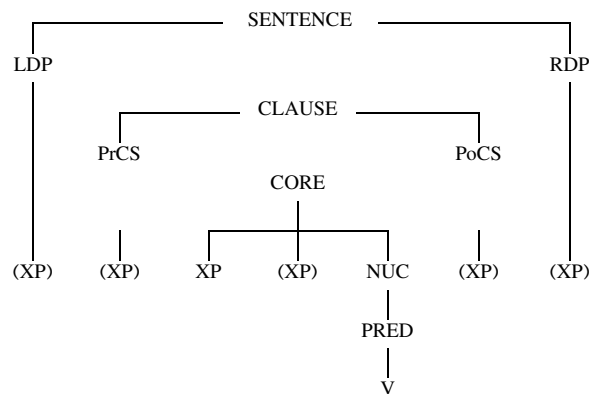
۲-۳ ساخت اطلاع در دستور نقش و ارجاع

دستور نقش و ارجاع — که بنیان‌گذار اصلی آن رابرت ون‌ولین است (Van Valin & Lapolla →) (1997; Van Valin 2005) — از جمله دستورهای نقش‌گراست که به کمک تعامل میان حوزه‌های نحو، معناشناسی و گفتمان — کاربردشناسی به تحلیل فرایندهای دستوری زبان‌های مختلف می‌پردازد. از آنجا که ساخت اطلاع از اهمیت ویژه‌ای در این نظریه برخوردار است، ون‌ولین (۱۹۹۳) ساخت اطلاع لمبرکت را در انگاره خود به کار گرفته تا بر کفایت کاربردشناختی آن بیفزاید. با توجه به اینکه تمرکز نگارنده در بخش ۴ بیشتر بر تعامل میان حوزه‌های نحو و کاربردشناسی در رخدادهای «را» خواهد بود، در این بخش تنها به معرفی مختصر ساخت لایه‌ای بند^۱ در این انگاره خواهیم پرداخت.

ساخت لایه‌ای بند بر مفاهیم معناشناختی بنیاد می‌شود و ساختاری سلسله‌مراتبی دارد. محمول، به عنوان مفهومی معناشناختی، هسته^۲ را می‌سازد. ترکیب هسته و موضوع‌ها منجر به شکل‌گیری مرکز^۳ می‌شود. ترکیب مرکز و غیرموضوع‌ها، که حاشیه^۴ مرکز را می‌سازند، نیز منجر به شکل‌گیری بند در جمله می‌شود. شایان ذکر است که هسته، مرکز و حاشیه عناصر جهان‌شمول ساخت لایه‌ای بند به شمار می‌روند. در عین حال، در ساختار بند جایگاه‌های نحوی دیگری وجود دارند که انگیزه‌های گفتمان — نقشی موجب پیدایش آنها می‌شود و زبان‌ویژه

1. layered structure of the clause (LSC) 2. nucleus (NUC) 3. Core 4. periphery

هستند. این جایگاه‌ها عبارت‌اند از جایگاه پیشین مرکز^۱، جایگاه پسین مرکز^۲، جایگاه گسسته چپ^۳ و جایگاه گسسته راست^۴. جایگاه پیشین مرکز میزبان پرسش‌واژه‌ها در زبان‌هایی چون انگلیسی و ایتالیایی و نیز میزبان کانون‌های پیش‌پسین‌شده در زبان‌هایی چون انگلیسی و فارسی است. مثلاً در مثال (ج ۳۵) سازه^۵ 'اون دستکش‌ها' کانون پیش‌پسین‌شده‌ای است که در جایگاه پیشین مرکز قرار می‌گیرد. جایگاه پسین مرکز در زبان فارسی می‌تواند مثلاً مفعول‌های غیرمستقیمی را میزبانی کند که بعد از فعل قرار می‌گیرند، مانند جمله کتاب دادم سامان. جایگاه گسسته چپ و راست می‌توانند، به ترتیب، میزبان سازه‌هایی باشند که تحت تأثیر فرایندهای چپ‌چین‌شدگی^۶ و راست‌چین‌شدگی^۷ قرار می‌گیرند. مثال (ب ۷) نمونه‌ای از فرایند چپ‌چین‌شدگی در فارسی است که، همان‌گونه که در زیربخش ۳-۴ شرح خواهیم داد، مبتداسازی تنها انگیزه گفتمان - نقشی پیدایش آنها در زبان فارسی نیست؛ بیان تقابل نیز می‌تواند دیگر انگیزه گفتمان - نقشی در پیدایش آنها باشد. به خاطر داشته باشیم که جایگاه‌های پیشین مرکز و پسین مرکز، در ساخت لایه‌ای بند، خارج از مرکز و در درون بند قرار دارند، درحالی‌که جایگاه‌های گسسته چپ و راست بیرون از بند و درون جمله قرار دارند. نمودار ۳ ساخت لایه‌ای بند را به تصویر می‌کشد.



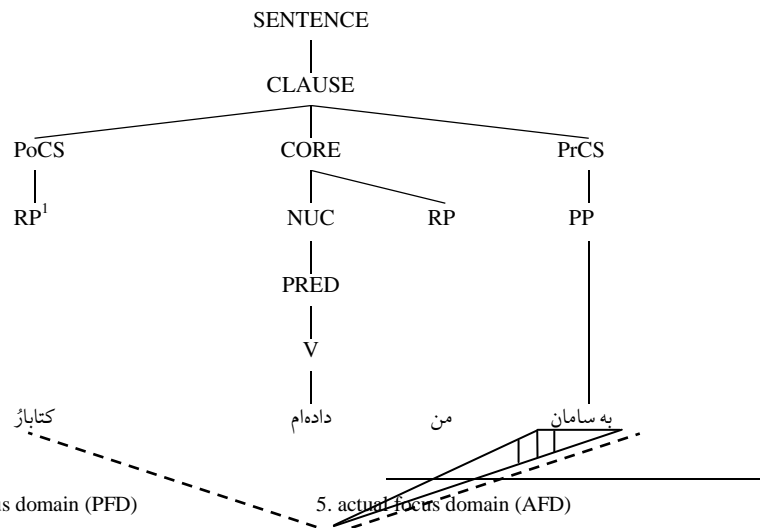
نمودار ۳ - ساخت لایه‌ای بند (Van Valin 2005: 12)

- | | | |
|----------------------------------|--------------------------|---------------------------------|
| 1. pre-core slot (PrCS) | 6. post-core slot (PoCS) | 7. left-detached position (LDP) |
| 4. right-detached position (RDP) | 2. right-dislocation | |
| 5. left-dislocation | | |
۷. شایان ذکر است که در این مقاله، استفاده از برابرها^۸ «چپ‌چین‌شدگی» به عنوان یک فرایند دستوری واحد مطابق با خط لاتین است.

بازنمایی صوری ساخت اطلاع در دستور نقش و ارجاع تنها شامل بازنمایی ساخت کانون می‌شود. بازنمایی صوری ساخت کانون نیز شامل محدوده کانون بالقوه^۱ و محدوده کانون بالفعل^۲ می‌شود. محدوده کانون بالقوه در فارسی تمامی بند را شامل می‌شود، چراکه هر سازه‌ای در این محدوده می‌تواند کانون بالفعل آن باشد. محدوده کانون بالقوه به صورت خط چین و محدوده کانون بالفعل به صورت مثلی که رئوس آن با خطوط پیوسته به هم متصل شده‌اند نمایش داده می‌شوند. ون‌ولین (۲۰۰۵) از قرارداد دیگری در بازنمایی ساخت کانون محدود پرده برمی‌دارد که، به موجب آن، کانون محدود بی‌نشان — آنچه که او کانون تکمیلی می‌خواند — با خطوط افقی و کانون محدود نشاندار با خطوط عمودی در درون مثلث بازنمایی می‌شوند. برای روشن شدن این مطالب، ساخت کانون در مثال (۳۶) در نمودار ۴ نمایش داده می‌شود. سامان یکی از سه موضوع مرکز است که به جایگاه نخست بند به عنوان کانون محدود نشاندار/ کانون تقابلی پیش‌بینی شده است. کتابا نیز به عنوان موضوع مستقیم مرکز، به دلیل اینکه حامل اطلاع کهنه است، به جایگاه پسین مرکز منتقل شده است، زیرا جایگاه بی‌نشان مفعول مستقیم کانونی در زبان فارسی به عنوان یک زبان فعل پایانی بلافاصله پیش از فعل است.

(۳۶) الف. کتاباُرُ به کی دادی؟

ب. به سامان من دادم کتاباُرُ.



1. potential focus domain (PFD)

5. actual focus domain (AFD)

SPEECH ACT

نمودار ۴ - بازنمایی صوری کانون محدود نشاندار^۱

در بخش ۴، تمرکز نگارنده بر جمله‌هایی خواهد بود که نشانه‌گذاری با «را» در حاشیه چپ بند حادث می‌شود. حاشیه چپ بند از منظر ساخت اطلاعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این محدوده نحوی از ساختار جمله جایگاه بروز نقش‌های ساخت اطلاعی شامل مبتدا، کانون و تقابل است. در دستور نقش و ارجاع که ساخت نحوی لایه‌ای دارد، حاشیه چپ بند دربرگیرنده دو جایگاه برون‌مرکزی جایگاه پیشین‌مرکز (PrCS) و جایگاه گسسته چپ (LDP) است و نباید آن را با بخش حاشیه مرکز، که محل قرار گرفتن افزوده‌هاست، اشتباه گرفت.

۴ ساخت چپ‌چین شده: بازتحلیل

چپ‌چین‌شدگی از جمله ساخت‌های دستوری در زبان فارسی است که محققان پیش‌تر ذیل عنوان‌های مبتداسازی ضمیرگذار (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف)، ساخت‌های مقیدکننده واژه‌بست (Karimi 1989) و مبتدای شناور (Dalrymple & Nikolaeva 2011) از آن نام برده‌اند. بررسی چپ‌چین‌شدگی در زبان فارسی نیازمند شناختی عمیق از «را» است، چراکه در اکثر مواقع این فرایند دستوری با حضور «را» در کنار سازه چپ‌چین‌شده محقق می‌شود. دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) تعریفی صوری از این فرایند به دست داده‌اند که، به موجب آن، چپ‌چین‌شدگی حرکت یک سازه از درون ساخت متممی یا اضافی به ابتدای جمله است که با حضور یک واژه‌بست در جایگاه اصلی آن سازه در درون بند همراه می‌شود. چنان‌که از نام‌گذاری ایشان برمی‌آید، انگیزه گفتمان - نقشی در این فرایند مبتداسازی است. لمبرکت در رده‌شناسی ساخت‌های گسسته^۲ چنین می‌نویسد:

۱. جهت نمودارهای فارسی برای سهولت در خوانش، مطابق با خط فارسی، از راست به چپ تنظیم شده است.

2. detachment constructions

[ساخت گسسته] ساختاری از جمله است که در آن سازه‌ای ارجاعی که می‌تواند به عنوان یک موضوع یا افزوده در درون یک ساخت محمول - موضوعی انجام وظیفه کند، خارج از مرزهای بندی که حاوی محمول است در سمت چپ یا راست قرار می‌گیرد. نقش مصداق سازه چپ‌چین شده به عنوان موضوع یا افزوده محمول در درون بند توسط یک عنصر ضمیری که هم‌نمایه با گروه چپ‌چین شده است، نمایش داده می‌شود (Lambrecht 2001b: 1050).

پیرو این تعریف، می‌توان چهار مشخصه‌ی صوری را برای ساخت‌های گسسته در نظر گرفت: (۱) جایگاه برون‌بندی سازه چپ‌چین شده؛ (۲) امکان بازگشت سازه چپ‌چین شده به درون بند؛ (۳) هم‌نمایی ضمیری؛ (۴) مشخصه زیرزن‌جیری معین.

ساخت چپ‌چین شده در فارسی هر چهار ویژگی نام‌برده را داراست. مثال‌های (۳۷) و (۳۸) نمونه‌هایی از چپ‌چین‌شدگی در فارسی هستند. در مثال (۳۷) سازه غزل به عنوان یکی از سه موضوع مرکز از درون بند خارج شده و جایگاه آن را واژه‌بست ضمیری در درون بند می‌گیرد. این خروج، طبق سلسله‌مراتب دسترسی کینان و کامری^۱ (۱۹۷۷) ← دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف)، با همراهی «را» مواجه می‌شود. در مثال (۳۸) مضاف‌الیه/ مالک چپ‌چین می‌شود با این تفاوت که مالک، چه قبل از خروج از درون ساخت اضافی و چه بعد از انفکاک از بند، یکی از موضوع‌های مرکز نیست؛ به چنین جملاتی گاه ساخت ملکی بیرونی اطلاق می‌شود (Payne & Barshi 1999). پس تنها وجه افتراق ساخت ملکی بیرونی به عنوان نمونه‌ای از چپ‌چین‌شدگی در فارسی با تعریف لمبرکت در این است که سازه چپ‌چین شده می‌تواند یک غیرموضوع در ساخت محمول - موضوعی باشد.

(۳۷) غزل، کتاب بهش دادم.

(۳۸) غزل، کتابش پیدا کردم.

آگاهی از انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های چپ‌چین شده می‌تواند ما را به شناخت عمیق‌تری از رخداد‌های «را» در حاشیه چپ بند رهنمون سازد. لمبرکت ساخت گسسته را ابزاری دستوری می‌داند که، به کمک آن، مصداق یک گروه اسمی با درجه مشخصی از

1. KEENAN and COMRIE's accessibility hierarchy

دسترس‌پذیری شناختی^۱، در جایگاهی مستقل از بند متناسب با مقیاس دسترسی مبتدا^۲، به عنوان مبتدا انتخاب می‌شود (Lambrecht 1994: 182). آنچه بعد از بند می‌آید خبری است که گوینده دربارهٔ مصداق مبتدا به شنونده منتقل می‌کند. برای درک مفهوم دسترس‌پذیری شناختی و نقش آن در ساخت‌های گسسته، مثال (۳۹) را در نظر بگیرید.

(39) Once there was a wizard. He was very wise, rich, and was married to a beautiful witch. They had two sons. The first was tall and brooding, he spent his days in the forest hunting snails, and his mother was afraid of him. The second was short and vivacious, a bit crazy but always game. Now the wizard, he lived in Africa (Givón 1976 → Ibid 177).

جملهٔ آخر در مثال (۳۹) یک ساخت چپ‌چین شده است. سازهٔ the wizard در جایگاه بیرون از بند قرار گرفته و نقش آن به عنوان فاعل را ضمیر بازیافتی he در درون بند ایفا می‌کند. مصداق این سازه نخستین بار توسط یک ساخت وجودی به گفتمان معرفی می‌شود که نشانهٔ دستوری آن کاربرد a است. به محض معرفی این مصداق به گفتمان، یک بازنمایی ذهنی برای آن در ذهن خواننده شکل می‌گیرد. این بازنمایی در ذهن او فعال است که نتیجهٔ آن، ارجاع به مصداق wizard به صورت ضمیری در جایگاه فاعل در جملهٔ دوم است. از جملهٔ سوم تا جملهٔ ماقبل آخر مصادیق جدید دیگری به گفتمان معرفی می‌شوند که می‌توان به two sons، snails و his mother اشاره کرد. حضور این مصادیق در طول گفتمان منجر به تغییر وضعیت شناختی wizard از فعال به نیمه‌فعال می‌شود، چراکه دیگر از کانون آگاهی خواننده به حاشیهٔ ذهن او منتقل می‌گردد. این تغییر وضعیت در ذهن شنونده گوینده را بر آن می‌دارد که برای ارجاع دوباره به مصداق wizard در جملهٔ آخر، ابتدا آن را دوباره به صورت گروه اسمی معرفی یعنی the wizard، در ابتدای جمله و خارج از بند، کدگذاری کرده و نقش آن را در درون بند ضمیر بازیافتی بر عهده گیرد. پس در حقیقت انگیزهٔ گفتمان - نقشی در کاربرد ساخت‌های گسسته فعال‌سازی دوبارهٔ یک مصداق نیمه‌فعال برای مبتدا(ی جمله) شدن است. حال منظور از

1. cognitive accessibility

3. topic accessibility scale

مطابق با مقیاس دسترسی مبتدا، مصادیقی که وضعیت شناختی آنها در ذهن شنونده نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیر و فعال است بهترین گزینه برای مبتدا شدن هستند (Lambrecht 1994: 165).

«درجه مشخصی از دسترس‌پذیری شناختی» در سطور فوق را می‌توان فهمید؛ مراد وضعیت نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیرِ مصداقِ سازه چپ‌چین‌شده قبل از انفصال از بند است. به محض انفصال، این وضعیت به فعال تغییر می‌کند؛ زیرا آن مصداق دوباره در کانون آگاهی مخاطب قرار می‌گیرد.^۱ لمبرکت (۱۹۹۴) انگیزه گفتمان - نقشی در استفاده از ساخت‌های گسسته را اصلی کاربردشناختی می‌پندارد و از آن ذیل عنوان «اصل جدایی ارجاع و نقش»^۲ نام می‌برد که گوینده را از معرفی یک مصداق و صحبت کردن درباره آن در یک بند واحد بر حذر می‌دارد. حال که انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های گسسته از جمله چپ‌چین‌شدگی به عنوان یک اصل کاربردشناختی - که قابلیت تعمیم به داده‌های زبان فارسی را نیز داراست - آشکار شد، در ادامه مشخصاً به تحلیل ساخت اطلاعی «را» در حاشیه چپ بند فارسی می‌پردازم. تنها ذکر یک نکته در اینجا باقی می‌ماند. پیش‌تر مختصراً اشاره شد که، به باور نگارنده، چپ‌چین‌شدگی در زبان فارسی تنها مبتداساز نیست. نگارنده نشان خواهد داد که این فرایند تقابل‌ساز نیز می‌تواند باشد. از این رو، ساخت‌های چپ‌چین‌شده در فارسی متناسب با نقش سازه چپ‌چین‌شده به دو دسته ساخت‌های چپ‌چین‌شده مبتداساز و تقابل‌ساز تقسیم می‌شوند.

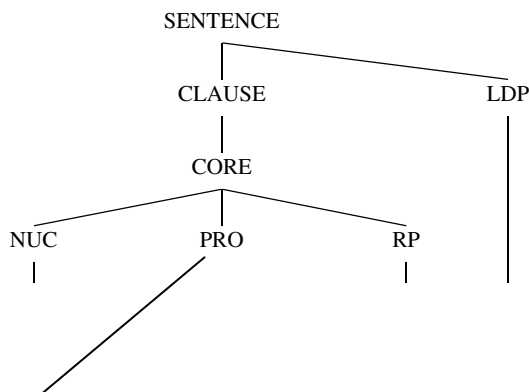
۴-۱ «را» به همراه تنها مبتدای جمله

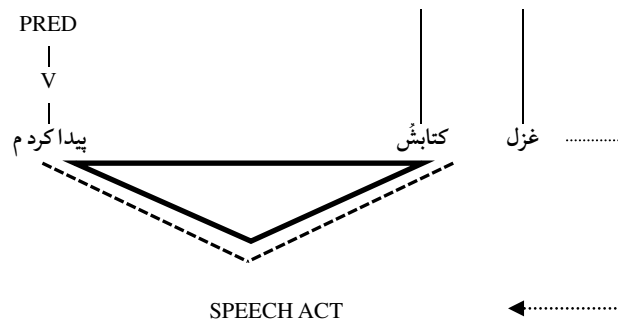
در این بخش تنها به نمایش ساخت نحوی و تعامل آن با ساخت اطلاع در مثال (۳۸) می‌پردازم. در ساخت لایه‌ای بند، جایگاه سازه‌های چپ‌چین‌شده جایگاه گسسته چپ (LDP) است. سازه‌هایی که یکی از موضوع‌های محمول را تشکیل می‌دهند، در صورت قرار گرفتن در این جایگاه، توسط یک عنصر ضمیری در درون بند که نقش دستوری سازه چپ‌چین‌شده را نشان می‌دهد نمایه می‌شوند. این مطلب همسو است با اصل جدایی ارجاع و نقش، به این معنی که ابتدا ارجاع کاربردشناختی به مصداق سازه چپ‌چین‌شده به عنوان مبتدای جمله در جایگاه

۱. گرگوری و مایکلایس (2001) GREGORY & MICHAELIS و گلوکینز (1992) GELUYKENS چپ‌چین‌شدگی را نمونه‌هایی از فرایند گفتمانی تعویض مبتدا (topic shift) یا ارتقاء مبتدا (promotion topic) می‌دانند. این بدان معنی است که مصداق سازه منفک‌شده از بند پس از وقته‌ای در گفتمان پیشین دوباره به عنوان مبتدای جمله انتخاب می‌شود و باعث تغییر موضوع مورد بحث در گفتمان آتی می‌گردد.

2. principle of separation of reference and role (PSRR)

بیرون بند صورت می‌گیرد و سپس نقش دستوری آن سازه در درون بند توسط یک ضمیر بازیافتی تقبل می‌شود. با توجه به انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های گسسته - که فعال‌سازی مجدد یک مصداق نیمه‌فعال در کانون آگاهی شنونده برای مبتدا شدن است - می‌توان استنباط کرد که حضور «را» به همراه سازه‌ی غزل در حقیقت علامتی است از جانب گوینده که وجود یک بازنمایی ذهنی برای مصداق غزل را در ذهن شنونده مفروض می‌داند؛ به عبارتی دیگر، گوینده می‌داند که مخاطب مشکلی در بازیابی مصداق غزل در ذهن خود ندارد (یعنی پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری برقرار است) و نیز می‌داند که این بازنمایی ذهنی هم‌اکنون در کانون آگاهی مخاطب قرار ندارد (یعنی پیش‌انگاره آگاهی برقرار نیست)، پس نمی‌تواند آن را مبتدای جمله قرار دهد مگر اینکه به شکلی بتواند این مصداق نیمه‌فعال را دوباره فعال کند. به این منظور، سازه‌ی غزل را در جایگاه بیرون از بند قرار داده تا مصداق آن در کانون آگاهی مخاطب قرار بگیرد (یعنی پیش‌انگاره آگاهی نیز برقرار می‌شود). حال که هر دو پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری و آگاهی، به ترتیب، به کمک «را» و انفصال غزل از بند برقرار شده‌اند، گوینده می‌تواند مصداق غزل را نقطه‌ای برای خبررسانی قرار دهد (یعنی پیش‌انگاره مبتدایبودگی نیز برقرار می‌شود). پیامد کاربردشناختی این فرایند این است که مصداق غزل یگانه مبتدای جمله است و حضور «را» تنها نشانگر تشخیص‌پذیر بودن مصداق آن. نکته دیگری در این رابطه درخور توجه است. محدوده کانون بالقوه در فارسی تمام بند است، بنابراین سازه‌هایی که خارج از بند واقع می‌شوند خارج از این محدوده‌اند و در سیطره گره کنش‌گفتار قرار نمی‌گیرند و طبیعتاً نمی‌توانند کانون یا بخشی از آن را تشکیل دهند. نمودار ۵ تعامل ساخت نحوی و اطلاع در مثال (۳۸) را نشان می‌دهد.





نمودار ۵ - «را» به همراه تنها مبتدای جمله

باید توجه کرد که در مثال (۳۸) نیز دو رخداد «را» مشاهده می‌شود: رخداد نخست آن به همراه سازهٔ چپ‌چین شده است که مبتدای جمله به شمار می‌رود؛ رخداد دوم آن به دنبال مفعول مستقیم کتاب است که در حوزهٔ کانونِ بالفعل جمله واقع شده است. حضور «را» در هر دو مورد نشانهٔ تشخیص‌پذیری است. علت تشخیص‌پذیری غزل را انگیزهٔ گفتمان - نقشی چپ‌چین‌شدگی توضیح می‌دهد: سازه‌ای را می‌توان چپ‌چین کرد که مصداق آن نیمه‌فعال و طبیعتاً تشخیص‌پذیر برای شنونده باشد. مصداق کتاب نیز برای شنونده تشخیص‌پذیر می‌شود به این علت که در ذهن شنونده به مصداق دیگری پیوند می‌خورد که آن مصداق، یعنی غزل، پیش‌تر برای شنونده تشخیص‌پذیر بوده است. حضور واژه‌بست «ش» به دنبال سازهٔ کتاب، بازنمایی دستوری تشخیص‌پذیری مصداق آن برای شنونده است. مصداق کتاب، به رغم تشخیص‌پذیری، نمی‌تواند بر خلاف مصداق غزل مبتدای جمله واقع شود، زیرا تشخیص‌پذیری تنها یکی از سه پیش‌شرط لازم برای مبتدا بودن است و دو پیش‌شرط پیش‌انگارهٔ آگاهی و مبتدابودگی را احراز نمی‌کند؛ به همین علت در محدودهٔ کانونِ بالفعل بند قرار می‌گیرد.

۲-۴ «را» به همراه مبتدای اولیه و ثانویه

حال به بررسی ساخت ملکی بیرونی دوگانه^۱ مانند مثال (۳) - که در (۴۰) تکرار می‌شود - می‌پردازیم که در آن دو مالک از درون بند به بیرون آن چپ‌چین می‌شوند.

1. double external possession construction

(۴۰) بچه رُ، پیره‌ن شُ، دگمه شُ بدوز. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۹)

جملاتی چون (۳۹) بسامد بالایی در گفتمان فارسی ندارند، از این رو، پیدا کردن گفتمانی طبیعی برای چنین جملاتی دشوار می‌نماید. اما می‌توان بافتی را مجسم کرد که کاربرد جمله (۴۰) در آن صحیح باشد. بافتی را تصور کنید که زوجی، صاحب فرزند، شب‌هنگام در صدد تدارک مقدمات کار برای روز آینده‌اند. همسر به شوهر خود می‌گوید:

(۴۱) بین/ غذا رُ آماده کردم/ گذاشتم توی یخچال/ فقط من فردا زودتر باید برم سر کار/
لطفاً آگه تونستی/ بچه رُ، پیره‌ن شُ، دگمه شُ بدوز/ فردا جشن دارن.

برای پاسخ به پرسش دوم دکتر دبیرمقدم — که در پایان زیربخش ۲-۲ مطرح شد — باید دوباره به انگیزه گفتمان — نقشی ساخت‌های گسسته رجوع کرد. مصداق‌های دو سازه بچه و پیره‌ن برای چپ‌چین‌شدن باید نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیر و طبیعتاً تشخیص‌پذیر برای شنونده باشند. بدیهی است برای زوجی صاحب فرزند، مصداق بچه تشخیص‌پذیر است، ولی همسر، با علم به این مطلب که مصداق آن در زمان گفتگو و در بافت موقعیت در کانون آگاهی شوهر خود قرار ندارد، آن را خارج از بند و در جایگاه نخست جمله قرار می‌دهد تا وضعیت شناختی مصداق آن از حالت نیمه‌فعال به فعال ارتقا یابد. مصداق سازه پیره‌ن نیز، به واسطه پیوند با مصداق بچه، تشخیص‌پذیر می‌شود؛ حضور دو واژه‌بست که مرجع آنها، به ترتیب، بچه و پیره‌ن است، نشانه دستوری این تشخیص‌پذیری است. طبعاً همسر انتظار ندارد که مصداق پیره‌ن در زمان گفتگو در کانون آگاهی شوهر قرار داشته باشد، بنابراین، با ترفند چپ‌چین‌شدگی، سازه پیره‌ن را مانند بچه در بیرون از بند و بعد از بچه قرار داده تا وضعیت نیمه‌فعال آن نیز به فعال تغییر یابد. اکنون مصادیق بچه و پیره‌ن هر دو تشخیص‌پذیرند و در کانون آگاهی شوهر قرار دارند (یعنی برقراری پیش‌انگاره‌های تشخیص‌پذیری و آگاهی)، پس همسر می‌تواند درباره هر یک از این دو مصداق و رابطه آنها خبری را به شوهر منتقل کند و خبر این است: دگمه‌ی پیره‌ن بچه رُ بدوز. پس می‌توان نتیجه گرفت که مصادیق پیره‌ن و بچه، بر پایه اصل جدایی ارجاع و نقش، به ترتیب، مبتدای اولیه و ثانویه‌اند. به خاطر داشته باشیم که مطابق با تعریف گوندل از مبتدا — که در بخش ۳-۱ ارائه شد — مبتدا می‌تواند هستاری باشد که خبر درباره آن، واکنشی

از جانب شنونده باشد؛ پس نیروی منظوری امری در جمله (۳۹) خدشه‌ای بر مبتدا بودن دو سازه بچه و پیرهن وارد نمی‌کند.

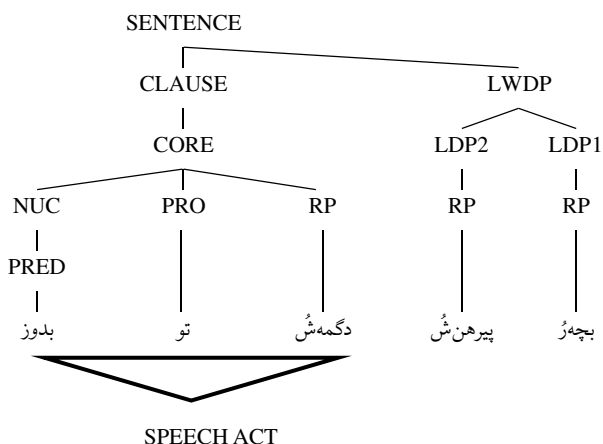
برتری کاربردشناختی مبتدای اولیه نسبت به مبتدای ثانویه، به دلیل برجستگی مصداق مبتدای اولیه در مقایسه با مصداق مبتدای ثانویه، در سطح گفتمان است. بافت (۴۱) نشان می‌دهد که گرچه هر دو مصداق بچه و پیرهن در بافت مورد نظر و قبل از ادای جمله (۴۰) نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیرند، اما مصداق بچه در بافت گفتگو از دسترس‌پذیری بیشتری برخوردار است. طبیعی است که همسر می‌داند که مصداق بچه برای شوهرش از مصداق پیرهن دسترس‌پذیرتر است؛ از این رو، اولین جایگاه بیرون بند را به بچه و دومین جایگاه بیرون بند را به پیرهن اختصاص می‌دهد. مصداق دگمه نیز به سبب برقراری رابطه شناختی جزء به کل (دگمه جزئی از پیرهن است) نیمه‌فعال و تشخیص‌پذیر است، اما به دلیل عدم احراز دو پیش‌انگاره آگاهی و مبتدا بودگی، در درون بند و به عنوان بخشی از کانون بالفعل کدگذاری می‌شود.

برای ترسیم بازنمایی‌های نحوی جمله (۴۰)، ساخت لایه‌ای بند در دستور نقش ارجاع به مشکل برمی‌خورد. در ساخت ملکی بیرونی دوگانه دو سازه چپ‌چین شده وجود دارند، در حالی که در ساخت لایه‌ای بند تنها یک جایگاه گسسته چپ وجود دارد. نگارنده در پایان‌نامه دکتری خود (← معزی‌پور ۲۰۱۵) پیشنهاد کرده است که، در چنین شرایطی، جایگاه گسسته چپ بایستی با جایگاه گسسته چپ‌رو جایگزین شود. این جایگاه، در واقع، گره مادر بلافصل دو جایگاه گسسته چپ نخستین و دومین است. بدین ترتیب، مالک بیرونی اول در جایگاه گسسته چپ نخستین و مالک بیرونی دوم در جایگاه گسسته چپ دومین قرار می‌گیرند، که در نمودار ۶ نمایش داده می‌شوند.

۳-۴ «را» به همراه سازه گسسته تقابلی

در مطالعات پیشین مواردی از رخداد‌های «را» را می‌توان دید که، در آنها، این عنصر به عنوان نشانه مبتدای تقابلی در نظر گرفته شده است. مثال (۴۲) از این قبیل است.

(۴۲) الف. ساسانُ باهاسُ رقصیدم (نه رامینُ). (Karimi 1989: 74)



نمودار ۶- «را» به همراه مبتدای اولیه و ثانویه

این جملات را می‌توان، با توجه به چهار معیار استخراج‌شده از تعریف لمبرکت – که در بخش ۴ به آنها اشاره شد – نمونه‌هایی از چپ‌چین‌شدگی قلمداد کرد. هر دو سازه ساسان و سپیده از درون بند خارج شده‌اند و امکان بازگشت آنها به درون بند امکان‌پذیر است. به علاوه، واژه‌بست درون بند با سازه چپ‌چین‌شده هم‌نمایه است و سازه چپ‌چین‌شده مشخصه زبرزنجیری معینی دارد. اما سؤال اینجاست که آیا خوانش ساخت اطلاعی در جمله‌های مذکور به گونه‌ای است که سازه‌های چپ‌چین‌شده نقش مبتدا دارند؟ خانم دکتر کریمی در ترجمه‌های انگلیسی مثال (۴۲) از ساخت چپ‌چین‌شده مبتداساز استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال، ترجمه انگلیسی مثال (۴۲) چنین است: *Sasan, I danced with him*. نگارنده بر این باور است که این ترجمه در صورتی می‌تواند پذیرفته باشد که ابتدا وضعیت آوایی سازه گسسته تعیین شود. اگر خوانش مبتدایی مد نظر باشد به این معنی که خبری درباره ساسان به شنونده منتقل شود (یعنی ساسان مبتدای دربارگی باشد)، با توجه به انگیزه گفتمان – نقشی ساخت‌های گسسته (یعنی فعال‌سازی دوباره یک مصداق نیمه‌فعال در جایگاه خارج از

بند)، این سازه با تکیه فعال‌سازی^۱ (Lambrecht 1994) و مکث (به صورت ویرگول در نوشتار) از بند جدا می‌شود و تکیه اصلی در درون بند و بر روی فعل جمله قرار می‌گیرد. این خوانش مبتدایی و مشخصه‌های آوایی آن در (۴۳) نمایش داده می‌شود. طبق این خوانش، ترجمه خانم دکتر کریمی صحیح است.

(۴۳) ساسان، باهاش رقصیدم.

اما اگر خوانش تقابلی باشد یعنی تقابل دو مصداق ساسان و رامین نسبت به یک گزاره مدّ نظر باشد، آنگاه باید سازه ساسان بدون مکث (طبیعتاً بدون ویرگول در نوشتار) ادا شود به گونه‌ای که تکیه اصلی جمله بر روی همین سازه قرار بگیرد، که می‌توان در (۴۴) مشاهده کرد. طبق این خوانش، ترجمه دکتر کریمی ناصحیح است و باید به جای آن، ترجمه *it was Sasan that I danced with* را آورد. در این خوانش تقابلی می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد که مصداق ساسان در تقابل با مصداق رامین قرار می‌گیرد.

(۴۴) ساسان باهاش رقصیدم (نه رامین).

به نظر می‌رسد که تلقی دکتر کریمی مبنی بر نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای تقابلی در مثال (۴۲) از همان باور غلط تساوی مبتدا با اطلاع کهنه نشئت می‌گیرد. با توجه به اینکه مصداق ساسان در مثال (۴۲) برای شنونده کهنه است و در تقابل ضمنی با مصداق رامین قرار می‌گیرد، این امر، به باور نگارنده، موجب تلقی مبتدای تقابلی بودن آن شده است. برای تعیین وضعیت ساخت اطلاعی این مثال، به تحلیل آن از منظر لمبرکت می‌پردازم. نخست لازم است که بافتی را تداعی کنیم که جمله (۴۲) در آن یک پاره‌گفتار باشد. بافت (۴۵) را در نظر بگیرید.

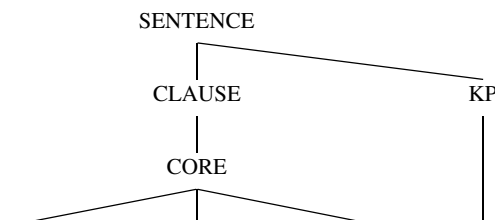
(۴۵) الف. دیشب تو عروسی با کی رقصیدی، ساسان یا رامین؟

ب. ساسان باهاش رقصیدم.

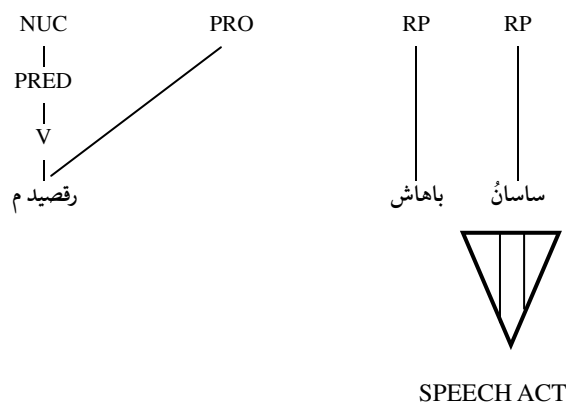
پاره‌گفتار (الف ۴۵) پیش‌انگاره شنونده با X رقصید را تداعی می‌کند. بنابراین، هر مصداقی که

1. activation accent

در جایگاه X قرار بگیرد، چون این گزاره باز را تکمیل می‌کند، به عنوان کانون جمله در نظر گرفته می‌شود. نکته مهم اینجاست که پاره‌گفتار (۴۵ الف)، در پیش‌انگاره تداعی شده، این امکان را برای شنونده مهیا می‌کند که ارزش صحیح X را از مجموعه‌ای تشخیص‌پذیر با اعضای مشخص (ساسان و رامین)، که مصادیق آنها در بافت بلافصل گفتمان آمده‌اند، انتخاب کند. بنابراین، مصداق ساسان را باید در درجه اول کانون و در درجه دوم تقابلی دانست، چراکه با انتخاب آن به عنوان ارزش صحیح، مصداق رامین از گردونه رقابت برای تکمیل گزاره باز تداعی شده خارج می‌شود. پس، ساسان یک کانون تقابلی در بافت (۴۵) است و حضور «را» باز هم تنها به مثابه علامتی است که نشان می‌دهد مصداق هر اسمی که در جایگاه کانون جمله قرار بگیرد به زمینه مشترک گوینده و شنونده تعلق دارد. این نگارنده (معزی‌پور ۲۰۱۵)، به پیروی از مونلر (Monlár 2006: 224)، پیشنهاد کرده است که در حاشیه چپ بند فارسی می‌توان نوعی از کانون محدود را تصور کرد که تنها برای بیان تقابل میان اعضای یک مجموعه، که مصادیق آنها پیش‌تر در گفتمان ذکر شده‌اند و یا در موقعیت گفتگو برای شنونده کاملاً برجسته هستند، مورد استفاده قرار گیرد. این جایگاه نحوی در حاشیه بند جایگاه تقابل^۱ خوانده می‌شود. تصریح می‌کنم جایگاه تقابل می‌تواند میزبان سازه‌هایی باشد که مصادیق آنها کانونی باشند، تنها به این شرط که آن مصادیق به مجموعه‌ای تشخیص‌پذیر با اعضای مشخص تعلق داشته باشند. بنابراین، سازه ساسان در (۴۵ ب) در جایگاه تقابل واقع می‌شود. حال می‌توان تعامل نحو و ساخت اطلاع در مثال (۴۵ ب) را در نمودار ۷ به نمایش گذاشت.



1. kontrast-position (KP)



نمودار ۷ - «را» به همراه سازه گسسته تقابلی

۴-۴ «را» به همراه کانون پیشاینده شده

در این بخش به بررسی همراهی «را» در کنار کانون جمله می پردازیم. مثال (۴۶) را در نظر بگیرید.

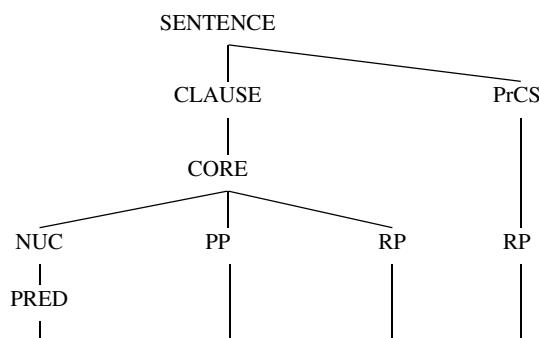
(۴۶) الف. برای روز زن چی کادو گرفتی؟

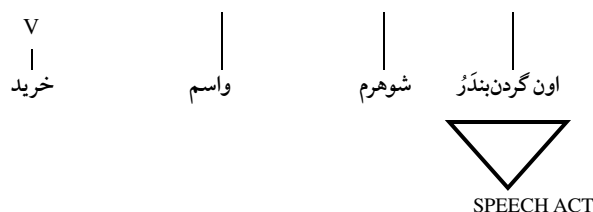
ب. اون گردن بند ز شوهرم واسم خرید.

ابتدا به تحلیل ساخت اطلاع جمله پردازیم. مصداق سازه مرکب 'اون گردن بند ز' جایگزین ارزش مجهولی می شود که پرسش واژه چی در ساخت پیش انگاره جمله (الف) تداعی می کند، پس کانون محدود جمله است و تکیه اصلی جمله بر روی آن می نشیند. از طرفی مصداق شوهرم، به دلیل فعال سازی چارچوبه روز زن، از طریق تکیه فعال سازی برای شنونده قابل تشخیص و دسترس پذیر می شود و باید آن را بخشی از پیش انگاره ای دانست که جمله (ب) تداعی می کند. نکته جالب توجه در این مثال ارتباطی است که میان وزن واژشناختی یک اسم، وضعیت شناختی و نقش ساخت اطلاعی آن در جمله می توان دید. مفعول مستقیم در مثال مذکور به صورت یک گروه اسمی کدگذاری شده است که پیش از آن یک اشاره نما و بعد از آن نشانه مشخص بودگی «ـه» و نشانه تشخیص پذیری «را» اضافه شده است. پرسش اینجاست که چرا گوینده جمله (ب) برای کدگذاری مصداق مفعول نه تنها به

یک گروه اسمی (مانند گردن‌بند به‌تنهایی) اکتفا نکرده، بلکه از عناصر دیگری چون اون، «ت» و «را» نیز استفاده کرده است. پاسخ این پرسش را در وضعیت شناختی مصداق مفعول در ذهن شنونده می‌توان یافت. گوینده جمله (ب) می‌داند که مصداق گردن‌بند برای شنونده‌اش در زمان گفتگو تشخیص‌پذیر است؛ به فرض، چند روز پیش، این گردن‌بند را، به هنگام عبور، در ویتترین مغازه‌ای دیده و چند ثانیه‌ای را به تماشای آن مشغول شده‌اند. اما گوینده می‌داند که، در زمان ادای جمله (ب)، مصداق آن گردن‌بند در ذهن شنونده‌اش، به دلیل گذشت زمان، غیرفعال است؛ از این رو، استفاده از «را» در کنار سایر ابزارهای ساخت‌واژی حربه‌ای است از سوی گوینده تا تشخیص‌پذیر بودن مصداق آن گردن‌بند را برای شنونده یادآوری کند. طبق سلسله‌مراتب دسترسی مبتدا (Lambrecht 1994: 165)، مصادیق فعال و نیمه‌فعال بهترین گزینه برای مبتدا شدن هستند و عناصر غیرفعال به سمت کانونی شدن گرایش دارند. به همین دلیل است که مصداق گردن‌بند، به رغم تشخیص‌پذیر بودن، در مثال فوق نقش کانون جمله را بر عهده می‌گیرد.

در نمایش ساخت لایه‌ای بند در جمله (۴۶ب)، سازه پیش‌آیندشده به عنوان یکی از موضوع‌های مرکز در جایگاه پیشین مرکز قرار می‌گیرد، چراکه پیش از فاعل واقع می‌شود و در درون مرکز از خود شکافی بر جای می‌گذارد. تعامل ساخت نحوی و اطلاع در این جمله در نمودار ۸ ترسیم شده است. در این شکل می‌توان دیگر بار دید که «را» در کنار سازه‌ای قرار گرفته که مصداق آن تشخیص‌پذیر بوده و نقش کانون جمله را ایفا می‌کند.





نمودار ۸ - «را» به همراه کانون محدود نشاندار

۵ نتیجه

در بررسی پیشینه «را» کفه ترازو برای تعیین نقش «را» در زبان فارسی بیشتر به سمت مفهوم تشخیص‌پذیری است، از نخستین اظهار نظر برنارد کامری (۱۹۷۸) گرفته تا آخرین اظهار نظر جاسبی (۲۰۱۷). نگارنده نیز، با توجه به همین پیشینه و با ارائه شواهدی در بخش ۴ مبتنی بر نظریه ساخت اطلاع لمبرکت، نشان داد که «را» در زبان فارسی قابلیت همراهی با هر سه مقوله مبتدا، کانون و تقابل در سطح جمله را داراست. ولی وجه مشترک رخدادهای «را» را باید مفهوم تشخیص‌پذیری به عنوان مقوله‌ای فراجمله‌ای و گفتمانی در نظر گرفت. بدین منظور، از تعامل میان ساخت نحوی و اطلاع در دستور نقش و ارجاع استفاده کردیم تا بتوانیم تنوع ساخت اطلاعی سازهایی را که در حاشیه چپ بند فارسی واقع شده و با «را» همراه می‌شوند را به تصویر کشیم.

نگارنده (← معزی پور ۱۳۹۳) در تأیید نقش «را» به عنوان نشانه تشخیص‌پذیری از نگاهی تاریخی، با استناد به سلسله‌مراتب مبتدابودگی (SIEWIERSKA 2004: 149) نشان داده است که این پس‌اضافه از دوره میانه تا دوره معاصر حساسیت خود را نسبت به مفهوم مبتدابودگی و مؤلفه‌های مرتبط با آن چون جاننداری و معرفگی از دست داده، به گونه‌ای که امروزه می‌توان «را» را در کنار اسم‌هایی به کاربرد که اسم جنس غیرجاندارند و می‌توانند کانون جمله واقع شوند، مانند جمله 'صدقه بلا را دفع می‌کند'، که می‌تواند پاره‌گفتار خبررسانی درباره اهمیت صدقه باشد.^۱ از بین رفتن این حساسیت پدیده ثانویه‌ای به همراه دارد و آن این است که «را»

۱. برای آگاهی بیشتر از دگردیسی‌های تاریخی «را» در ارتباط با مفاهیم مبتدابودگی، معرفگی و جاننداری ← BOSSONQ 1985; Hopper & Traugott 2003: 165-168; Paul 2003, 2008; Key 2008; Haiq 2008: 152-160; Dalrymple &

می‌تواند در فارسی امروز در ساخت اطلاع جمله نه تنها در کنار مبتدا بلکه در کنار سازهایی قرار بگیرد که مصادیق آنها کانونی یا تقابلی اند.

منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴ الف)، «پیرامون 'را' در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، ص ۸۳-۱۴۶، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۴ ب)، «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۳۰-۲۶۷.
- _____ (۱۳۹۰)، «معرفی و نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی»، دستور، ش ۷، ص ۲۲۳-۲۹۳.
- درزی، علی (۱۳۸۵)، «ضرورت تمایز میان فرایند ارتقاء و مبتداسازی»، دستور، ش ۲، ص ۱۶۱-۱۸۷.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «'را' در زبان فارسی امروز»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۹۳، ص ۹-۲۲.
- معزّی‌پور، فرهاد (۱۳۹۳)، «نگاهی نقش‌گرا - ساخت‌گرا به مفعول رایبی و نمایه‌ای در زبان فارسی»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۱۹۳-۱۲۱۲.
- Aissen, J. (2003), "Differential Object Marking: Iconicity vs. Economy", *Natural Language and Linguistic Theory*, 21 (3), pp. 435-483.
- Bosson, G. (1985), *Empirische Universalienforschung: Differentielle Objektmarkierung in den neuiranischen Sprachen*, Tübingen: Narr.
- Bresnan, J. and S. Mchombo (1987), "Topic, Pronoun, and Agreement in Chicheŵa", *Language*, 63 (4), pp. 741-782.
- Brown, W. (1970), "More on Definiteness Markers: Interrogatives in Persian", *Linguistic Inquiry*, 1 (3), pp. 359-363.
- Chafe, W. (1976), "Givenness, Contrastiveness, Definiteness, Subjects, Topics, and Point of View", *Subject and Topic*, Ch. Li (ed.), New York: Academic Press, pp. 25-55.
- _____ (1987), "Cognitive Constraints on Information Flow", *Coherence and Grounding in Discourse*, R. Tomlin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 21-51.
- Chomsky, N. (1977), "On Wh-movement", *Formal Syntax*, P. Culicover, Th. Wasow and A.

- Akmajian (eds.), New York: Academic Press, pp. 71-132.
- Clair, N. W. (2016), *Differential Object Marking in Spoken Persian: Towards an Enriched Typology*, PhD dissertation, Santa Cruz: University of California.
- Comrie, B. (1978), "Definite Direct Objects and Referent Identification", *Pragmatics Microfiche*, 3.1.D3.
- (1981), *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*, Chicago: University of Chicago Press.
- Dabir-Moghaddam, M. (1992), "On the (In)dependence of Syntax and Pragmatics: Evidence from the Postposition *-ra* in Persian", *Cooperating with Written Texts: The Pragmatics and Comprehension of Written Texts*, D. Stein (ed.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 549-573.
- Dalrymple, M. and I. Nikolaeva (2011), *Objects and Information Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Erteschik-Shir, N. (2007), *Information Structure: The Syntax-Discourse Interface*, Oxford: Oxford University Press.
- Fery, C. and Sh. Ishihara (2016), *The Oxford Handbook of Information Structure*, Oxford: Oxford University Press.
- Fillmore, Ch. (1968), "The Case for Case", *Universals in Linguistic Theory*, E. Bach and R. Harms (eds.), London: Holt, Rinehart and Winston, pp. 1-25: available at <http://linguistics.berkeley.edu/~syntaxcircle/syntaxgroup/spr08/fillmore.pdf>
- Frascarelli, M. and R. Hinterhölzl (2007), "Types of Topics in German and Italian", *On Information Structure, Meaning and Form*, S. Winkler and K. Schwabe (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 87-116.
- Ganjavi, Shadi (2007), *Direct Objects in Persian*, PhD dissertation, University of Southern California.
- Geluykens, R. (1992), *From Discourse Process to Grammatical Construction: On Left-Dislocation in English*, Amsterdam: John Benjamins.
- Ghomeshi, J. (1997), "Topics in Persian VPs", *Lingua*, 102 (2-3), pp. 133-167.
- Givón, T. (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, vol. 1, Amsterdam: John Benjamins.
- Gregory, M and L. Michaelis (2001), "Topicalisation and Left-Dislocation: A Functional Opposition Revisited", *Journal of Pragmatics*, 33 (11), pp. 1665-1706.
- Gundel, J. (1988), "Universals of Topic-Comment Structure", *Studies in Syntactic Typology*, M. Hammond, E. Moravcsik and J. Wirth (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 209-239.

- Gundel, J., N. Hedberg and R. Zacharsky (1993), "Cognitive Status and the Form of Referring Expressions in Discourse", *Language*, 69 (2), pp. 274-307.
- Haig, G. (2008), *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Halliday, M. (1967), "Notes on Transitivity and Theme in English: Part 2", *Journal of Linguistics*, 3 (2), pp. 199-244.
- Hopper, P. and S. Thompson (1980), "Transitivity in Grammar and Discourse", *Language*, 56 (2), pp. 251-299.
- Hopper, P. and E. Traugott (2003), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hosseini Fatemi, M. (2013), *The Semantics of Persian Object Marker '-ra'*, MA thesis, Carlton University.
- Iemmolo, G. (2011), *Towards a Typological Study of Differential Object Marking and Differential Object Indexation*, PhD dissertation, University of Pavia.
- Jasbi, M. (2014), Semantics of Differential Object Marking in Persian, qualifying paper, Stanford University, available at https://web.stanford.edu/~masoudj/persian_dom_semantics_draft.pdf
- (2017), "The Semantics of *ra*: Let's Be More Specific", Presented at "The First North American Conference in Iranian Linguistics", Stony Brook University, April 2017.
- Karimi, S. (1989), *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, PhD dissertation, University of Washington.
- (1990), "Obliqueness, Specificity, and Discourse Functions: -*Ra* in Persian", *Linguistic Analysis*, 20 (3-4), pp. 139-191.
- Keenan, E. and B. Comrie (1977), "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar", *Linguistic Inquiry*, 8 (1), pp. 63-99.
- Key, G. (2008), "Differential Object Marking in a Persian Medieval Text", *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi, V. Samiian and D. Stilo (eds.), London: Cambridge Scholars Publishing, pp. 227-247
- Kiss, K. E. (1998), "Identificational Focus Versus Information Focus", *Language*, 74 (2), pp. 245-274.
- Lambrecht, K. (1986), *Topic, Focus and the Grammar of Spoken French*, PhD dissertation, Berkeley: University of California.
- (1994), *Information Structure and Sentence Form: Topic, Focus, and the Mental Representation of Discourse Referents*, Cambridge: Cambridge University Press.
- (2000), "When Subjects Behave Like Objects", *Studies in Language*, 24 (3), pp. 611-

682.

- (2001a), "A Framework for the Analysis of Cleft Constructions", *Linguistics*, 39 (3), pp. 463-516.
- (2001b), "Dislocation", *Language Universals and Language Typology: An International Handbook*, M. Haspelmath et al. (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp 1050-1078.
- Lambton, A. (1984), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lazard, G. (1982), "Le morpheme *-ra* en Persan et les relations actancielles", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 77 (1), pp. 177-208.
- Leino, J. (2013), "Information Structure", *The Oxford Handbook of Construction Grammar*, Th. Hoffmann and G. Trousdale (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 329-344.
- Mahootian, Sh. and L. Gebhardt (1997), *Persian*, London: Routledge.
- Monlár, V. (2006), "On Different Kinds of Contrast". *Architecture of Focus*, V. Molnár and S. Winkler (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 197-233.
- Moezzi-pour, Farhad, (2015), *A Functional Characterization of the Persian Left Periphery in an RRG-Constructional Account*, PhD dissertation, Trinity College Dublin.
- Nikolaeva, I. (2001), "Secondary Topic as a Relation in Information Structure", *Linguistics*, 39 (1), pp. 1-49.
- Paul, L. (2003), "Early Judaeo-Persian in a Historical Perspective: The Case of the Prepositions *be*, *u*, *pa(d)*, and the suffix *-ra*", *Persian Origins: Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, L. Paul (ed.), Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, pp. 177-194.
- (2008), "Some Remarks on the Persian Suffix *-ra* as a General and Historical Linguistic Issue", *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi, V. Samiian and D. Stilo (eds.), London: Cambridge Scholars Publishing, pp. 329-337.
- Payne, D. and I. Barshi (1999), "External Possession: What, Where, How, and Why", *External Possession*, D. Payne and I. Barshi (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 1-31.
- Polinsky, M. (1995), "Double Objects in Causatives: Towards a Study of Coding Conflict", *Studies in Language*, 19, pp. 129-221.
- Prince, E. (1981), "Towards a Taxonomy of Given-new Information", *Radical Pragmatics*, P. Cole (ed.), New York: Academic Press, pp. 223-254.
- Rahimian, J. and F. Hajiani (2009), "Semantic-Pragmatic Functions of *ra* in Persian: a Diachronic and Synchronic Study", *Journal of Indo-European Studies*, 37 (3/4), pp. 399-420.
- Reinhart, T. (1982), "Pragmatics and Linguistics: An Analysis of Sentence Topic", *Philosophica*, 27

- (1), pp. 53-94.
- Rizzi, L. (1997), "The Fine Structure of the Left Periphery", *Elements of Grammar. Handbook in Generative Syntax*, L. Haegeman (ed.), Springer, pp. 281-337.
- Roberts, J., B. Delforooz and C. Jahani (2009), *A Study of Persian Discourse Structure*, Acta Universitatis Upsaliensis.
- Sadrai, M. (2014), *Cognitive Status and `ra`-Marked Referents of Nominal Expressions in Persian Discourse*, PhD dissertation, The University of Minnesota.
- Shokouhi, H. and P. Kipka (2003), "A Discourse Study of Persian -ra", *Lingua*, 113 (10), pp. 953-966.
- Siewierska, A. (2004), *Person*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stalnaker, R. (1974), "Pragmatic Presupposition". *Semantics and Philosophy*, M. Munitz and P. Unger (eds.), New York University Press, pp. 197-214.
- Thompson, S. and P. Hopper (2001), "Transitivity, Clause Structure and Argument Structure", *Frequency and the Emergence of Linguistic Structure*, J. Bybee and P. Hopper (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 27-60.
- Vallduví, E. (1992), *The Informational Component*, Garland Publishers.
- (1995), "Structural Properties of Information Packaging in Catalan", *Discourse Configurational Languages*, K. É. Kiss (ed.), pp. 122-152.
- Van Valin, R. (1993), "A Synopsis of Role and Reference Grammar", *Advances in Role and Reference Grammar*, R. Van Valin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 1-164.
- (2005), *Exploring the Syntax-Semantics Interface*, Cambridge: Cambridge University Press.
- (2008), "RPs and the Nature of Lexical and Syntactic Categories in Role and Reference Grammar", *Investigations of the Syntax-Semantics-Pragmatics Interface*, R. Van Valin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 161-178.
- Van Valin, R. and R. LaPolla. (1997), *Syntax: Structure, Meaning and Function*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Windfuhr, G. (1979), *Persian Grammar. History and State of Its Study*, Berlin: Mouton de Gruyter.

نگاهی دوباره به ساخت فعل امر فارسی

جواد محقق نیشابوری (عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید بهشتی مشهد)

چکیده: همه دستورنویسان زبان فارسی به دو ساخت از فعل امر، یعنی دوم شخص مفرد و جمع، اشاره کرده‌اند و برخی از آنها به دو ساخت دیگر، یعنی سوم شخص مفرد و جمع (امر غایب)، هم توجه کرده‌اند.

فعل امر در متکلم، یعنی اول شخص مفرد و جمع، در کتاب‌های دستور به رسمیت شناخته نشده و نمونه‌ای برای آن نیامده است.

نگارنده، در این مقاله، در صدد اثبات وجود فعل امر در متکلم است و شواهد و نمونه‌های آن را در متون ادبی و نیز زبان گفتاری ارائه می‌دهد. اشاره به ساخت دیگری از فعل امر در دوم شخص مفرد (امر حاضر)، و نیز صورت آوایی این فعل از دیگر مطالب این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: فعل امر، امر متکلم، آواشناسی امر، امر حاضر.

۱ فعل امر از نظر دستورنویسان

در دستور تاریخی زبان فارسی آمده است: «فعل امر، از پیوستن شناسه‌های فعل امر به ماده مضارع ساخته می‌شود» (ابوالقاسمی ۱۳۹۲: ۱۹۲). در دو جای دیگر از این کتاب به شناسه‌ها و ساخت

این فعل اشاره شده است. یک جا فقط دوم شخص مفرد و جمع به رسمیت شناخته شده است (همان: ۱۹۹). این نظر در کتاب تاریخ زبان فارسی از همین نویسنده نیز بیان و بر آن تأکید شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۳۰۰). در هیچ‌یک از این موارد، فعل امر در اول شخص، یعنی متکلم، موجودیت و موضوعیت پیدا نکرده است.

در دستور پنج استاد آمده است: «امر حاضر دو صیغه بیش ندارد یکی مفرد، دیگر جمع» (قریب و دیگران ۱۳۶۶: ۱۰۹). وحیدیان کامیار نیز بر همین موضع تأکید دارد و برای وجه امری دو ساخت قائل است (وحیدیان کامیار ۱۳۸۲: ۵۶). خانلری به وجه امری از زاویه‌ای دیگر نگریده است و، از نظر داشتن یا نداشتن پیشوند، چهار حالت را استقصا کرده است. او به صیغه‌های فعل امر از نظر شخص و مفرد و جمع بودن اشاره‌ای نکرده، اما در ذیل مثال‌هایی که آورده، نشانی از فعل امر در اول شخص دیده نمی‌شود و این نشان می‌دهد که این ساخت از نظر وی محلی از اعراب ندارد (خانلری ۱۳۷۲: ۱۰۷). در دستور زبان فارسی (۱) از احمدی گیوی و انوری نیز آمده است: «برای فعل امر غالباً دو ساخت به کار می‌رود: دوم شخص مفرد و جمع» (احمدی گیوی و انوری ۱۳۷۲: ۶۰)؛ اما در دستور زبان فارسی (۲) از همین مؤلفان آمده است: «در برخی دستورها برای متکلم و غایب و به‌خصوص برای غایب نیز، امر قائل شده‌اند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۶۷: ۶۴). مثال‌هایی که برای این بخش آمده مربوط به امر غایب و حاضر است و نمونه‌ای از امر متکلم در آن دیده نمی‌شود. تأکید جمله، با عبارت «به‌خصوص برای غایب» نشان می‌دهد که همان «برخی دستورها» در امر متکلم دقیق نشده‌اند.

۲ فعل امر در واقعیت

فعل امر و طبعاً فعل نهی (امر منفی) مانند بقیه فعل‌ها دارای شش صیغه است، اما چون کاربرد دوم شخص آن بسامد بالایی دارد، نسبت به ساخت‌های دیگر آن مسامحه‌ای صورت گرفته است. با کمی دقت، می‌توان به ساخت سوم شخص آن نیز دست یافت: علی برود/ آنها بروند. اما تصور امر و نهی به خود، چه مفرد و چه جمع، کمی غریب می‌نماید و نمونه‌های آن هم، در زبان، به تعداد چهار صیغه دیگر نیست. اما کم بودن نمونه‌ها به معنی نبود آنها

نیست. وقتی می‌گوییم 'بروم؛ نیازی به من نیست' یا 'برویم؛ دیر شد'، در هر دو مثال، فعل امر متکلم به کار برده‌ایم. باید توجه کرد که در این دو جمله با مضارع التزامی روبه‌رو نیستیم. بروم و برویم هیچ التزامی به جمله بعدی ندارند و می‌توانند به تنهایی هم به کار روند و، به همین دلیل، پس از ادای آنها توقف می‌کنیم و این نشانه عدم التزام آنهاست. نمونه‌های این ساخت فعل را هم در شعر کلاسیک می‌توان دید و هم در شعر معاصر. در یک نگاه گذرا به هشت کتاب سهراب سپهری، به این موارد برمی‌خوریم:

آب را گل نکنیم

در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب (سپهری ۱۳۶۰: ۳۴۵)

یا

یاد من باشد فردا بروم باغ حسن گوجه و قیسی بخرم

یاد من باشد هرچه پروانه که می‌افتد در آب زود از آب درآرم (همان: ۳۵۴)

یا

رخت‌ها را بکنیم

آب در یک قدمی ست

روشنی را بچشیم...

و بیاریم سبد

ببریم این همه سرخ، این همه سبز (همان: ۲۹۲)

در این مصرع‌ها از شعر «صدای پای آب» تا حدود پنجاه مصرع بعد، این ساخت فعل امر ده‌ها بار استفاده شده است. در شعر «سایبان آرامش ما، مائیم»، از دفتر آوار آفتاب تعداد افعال امر و نهی متکلم، به رقم ۴۴ می‌رسد:

بیابید از سایه روشن‌ها برویم

بر لب شبنم بایستیم، در برگ فرود آییم

برگردیم و نه‌راسیم...

عطش را بنشانیم، پس به چشمه رویم

برخیزیم و دعا کنیم: لب ما شیار عطر خاموشی باد (همان ۱۳۶۰: ۱۷۲-۱۷۴)

نمونه‌های کلاسیک این ساخت فعل را می‌توان در این رباعی از خیام نیشابوری دید:

تا دست به اتفاق بر هم نزنیم پای ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی ز نیم پیش از دم صبح کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

(← ذکاوتی قراگزلو ۱۳۷۷: ۲۱۱)

به نظر می‌رسد افعال رباعی زیر نیز باید ساخت امری داشته باشند، چرا که التزامی خواندن آنها آسیب جدی به بلاغت رباعی وارد می‌کند.

برخیزم و قصد باده ناب کنم رخساره خود به رنگ عناب کنم
وین عقل ستیزه‌روی را مستی می بر روی چنان زنم که در خواب کنم

(← میرافضلی ۱۳۸۲: ۲۷۲)

۳ ساخت دوم شخص مفرد امر (امر حاضر)

همه دستورنویسان بر این باورند که در دوم شخص مفرد از فعل امر، شناسه ظاهر نمی‌شود و، به تعبیر دیگر، ضمیر «تو» در فعل مستتر است. این سخن درست است اما کامل نیست. یک نوع ساخت از دوم شخص مفرد امر وجود دارد که در آن شناسه ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، هم «برو» و هم «بروی» می‌توانند دوم شخص مفرد امر باشند. در زبان محاوره و گفتاری، چنین ساختی از فعل امر یا نهی مرسوم است:

می‌روی کوه، لباس گرم بپوشی.

آب سرد نخوری، مریض می‌شوی.

بپوشی و نخوری به معنی «بپوش» و «نخور» است و التزامی در کار نیست.

در ادبیات کلاسیک ما هم چنین نمونه‌هایی وجود دارد:

قصد جفاها نکنی و بکنی با دل من وادل من، وادل من، وادل من، وادل من

(مولوی ۱۳۶۳: ۱۱۵/۴)

«قصد جفاها نکنی» یعنی قصد جفاها نکن، نه اینکه قصد جفاها نباید بکنی یا نمی‌کنی.

این ساخت از فعل امر معمولاً زمانی استفاده می‌شود که مخاطب می‌خواهد در آینده به

آن عمل کند. بنابراین، می‌توان به آن «فعل امر در زمان آینده» لقب داد.

- ب (ن، م) + بن مضارع فعل (امر و نهی در زمان حال)
- ب (ن، م) + بن مضارع فعل + شناسه «ی» (امر و نهی در زمان آینده)

۴ نکته آوایی فعل امر

در آواشناسی، دو مقوله تکیه و آهنگ مطرح می‌شود، که می‌تواند وجه ممیزه در تلفظ کلمات باشد و در نتیجه بار معنایی یا دستوری کلمه را تغییر دهد. گفته شده است که تکیه وسیله‌ای است که واژه را در جمله برجسته می‌کند و معمولاً مستلزم وقوع هم‌زمان تغییر زیر و بمی و امتداد و شدت روی هجای مناسب واژه تکیه‌دار است (وحیدیان کامیار ۱۳۷۹: ۲۰). آهنگ نیز طرحی از تکیه‌ها که خود ترکیبی از زیر و بمی، شدت و دیرش است معنا شده است (همان: ۸۸).

اگر به تلفظ فعل «نکنیم» در جمله «آب را گل نکنیم» توجه شود و نحوه تلفظ آن با همین کلمه در جمله «شاید آب را گل نکنیم» مقایسه گردد، تغییر در تلفظ آشکار می‌شود. «نکنیم» در جمله اول فعل امر و در جمله دوم مضارع التزامی است. تکیه بر پیشوند «ن» در فعل امر از شدت و امتداد بیشتری برخوردار است و در فعل مضارع این شدت اندکی کمتر است. یکی از راه‌های تشخیص تفاوت امر با مضارع التزامی همین توجه به تفاوت اندک در تکیه یا آهنگ هجای اول است. البته آنچه در اینجا بیان می‌شود بر اساس یک مقایسه از طریق گوش است و جزئیات این مطلب باید در آزمایشگاه‌های زبان‌شناسی راستی‌آزمایی شود. آنچه مسلم است یک تغییر جزئی در تلفظ این دو به گوش می‌رسد که می‌تواند ماهیت آنها را از یکدیگر متمایز کند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.
_____ (۱۳۹۲)، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ نهم، تهران: سمت.
احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۲)، دستور زبان فارسی ۱، چاپ یازدهم، تهران: فاطمی.

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی ۲، چاپ دوم، تهران: فاطمی.
خانلری، پرویز (۱۳۷۲)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: توس.
ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۷۷)، عمر خیام، تهران: طرح نو.
سپهری، سهراب (۱۳۶۰)، هشت کتاب، چاپ سوم، تهران: طهوری.
قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۶۶)، دستور زبان فارسی (بنج استاد)، چاپ چهارم، تهران: اشرفی.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، کلیات شمس، ج ۴، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
میر افضلی، سیدعلی (۱۳۸۲)، رباعیات خیام در منابع کهن، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: سمت.
_____ (۱۳۷۹)، نوای گفتار در فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی.

ترکیبِ مهجور «مردِ مردانه»

یادداشتی بر مقاله «نگاهی به فرهنگِ پسوند در زبان فارسی»

مهدی سالاری نسب (پژوهشگر ادبیات و فلسفه)

چکیده: زبان اصلی‌ترین جلوه‌گاه فرهنگ و نمایشگاه صورت‌های مختلف و حامل معانی گوناگون است. برای شناخت کامل یک زبان، باید دستور تاریخی و صورت‌های مهجور و متروک آن را نیز بشناسیم. در مقاله «نگاهی به فرهنگ پسوند در زبان فارسی» چاپ‌شده در مجله دستور، شماره ۱۳، برخی افتادگی‌های فرهنگ مذکور از مقالات شمس یادآوری شد. گردآورندگان فرهنگ مذکور به درستی اشاره کرده‌اند که واژه «-انه» دار به عنوان صفت برای موصوف جاندار به‌ویژه انسان هیچ‌گاه به کار نرفته و از این نظر کوچک‌ترین انحرافی دیده نشده است. در مقاله یادشده، تنها مورد استثناء این قاعده، که تا به حال به نظر رسیده، از مقالات شمس نقل شد. در این نوشته، ابتدا سابقه کاربرد ترکیب مورد نظر، در برخی متون متقدم بر مقالات شمس و برخی متون بعد از آن، برشمرده می‌شود و سپس ریشه‌های شکل‌گیری این ساختار، به اختصار، در متون قرون چهارم تا ششم هجری بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مردِ مردانه، صفت «-انه‌دار»، پسوند در زبان فارسی.

در شماره سیزدهم مجله دستور (اسفند ۱۳۹۶، ص ۱۸۷-۱۹۵)، مقاله‌ای از نگارنده به چاپ

رسید، با عنوان «نگاهی به فرهنگِ پسوند در زبان فارسی و پیشنهاد مداخلی از مقالات شمس». در آن مقاله، چند نمونه از جا افتادگی‌های کتاب فرهنگِ پسوند (← منابع: رواقی) از مقالات شمس سراغ داده شد. یکی از آن موارد صفتِ «مردانه» بود.

تدوین‌کنندگان فرهنگِ پسوند روش‌های ساخته شدنِ ترکیبات «-انه» دار را در چند بخش تدوین کرده‌اند، و به موارد شاذ و منحرف از قاعده هم اشاره کرده و آنها را در بخشی جداگانه آورده‌اند. در مقدمهٔ بخشِ مربوط به موارد «-انه» دار می‌خوانیم: «به هر حال، هیچ‌گاه واژهٔ «-انه» دار به عنوان صفت برای موصوفِ جاندار به‌ویژه انسان نیامده و از این نظر کوچک‌ترین انحرافی دیده نشده است» (رواقی ۱۳۸۸: ۷). منظور این است که در زبان فارسی هیچ‌گاه نمی‌گوییم: مردِ شجاعانه، بچهٔ مؤدبانه، زنِ موقرانه و از این قبیل. با این حساب، یک موردِ انحراف از قواعد مربوط به این پسوند را، که احتمالاً مهم‌ترین انحراف به شمار خواهد آمد، در استعمالِ صفت یا قیدِ «مردانه» در برخی متون فارسی می‌یابیم. در فرهنگِ پسوند دو مدخلِ مردانه و مردِ مردانه، همراه با مثال‌هایی از کاربردهای معمولشان، دیده می‌شوند. در آنجا مردِ مردانه به‌عنوان صفت مرکب آمده، مانند وقتی که می‌گوییم: «مردِ مردانه (یا: مرد و مردانه) راستش را بگو». اما یک مورد کاملاً استثنائی در این باره وجود دارد که در مقالهٔ یادشده دو مورد از مقالاتِ شمس شاهد آورده شد:

آن مرد مردانه، او را گفتند که... (شمس تبریزی ۱۳۷۷: ۸۰۲)

ما هفتصد مرد مردانه بودیم. (همان: ۸۲۵)

اما بی‌فایده نیست اضافه کنم که این کاربردِ مهجور از ترکیبِ وصفیِ مردِ مردانه پیش از شمس هم سابقه داشته است.

در آثار میبدی و سنایی، که شمس به آثار هر دو نظر داشته و نشان آن در مقالات شمس قابل ردیابی است، ترکیبِ مردِ مردانه دیده می‌شود. برای مثال، در جلد آخر کشف‌الاسرار در نوبهٔ ثالثهٔ تفسیر سورهٔ مزمل می‌خوانیم:

مرد مردانه آن است که در نعمت صبر کند... (میبدی ۱۳۷۱: ۲۷۵/۱۰)

در کشف‌الاسرار شواهد دیگری هم از این کاربرد وجود دارد، از جمله در همین جلد

آخر در نوبهٔ ثالثهٔ تفسیر سورهٔ حشر آمده است:

مردِ مردانه آن است که در گوهرِ در بیداری یافته متقی شود. (همان: ۶۲)

در بخشی از باب ششمِ حدیقهٔ سنایی، طی سه صفحه، سه بار این ترکیب را می‌بینیم:

مردِ مردانه کم‌ضرر باشد دودِ تیره ز چوبِ تر باشد

(سنایی غزنوی ۱۳۷۴: ۳۸۶)

تیغ در خوردِ مردِ مردانه‌ست وز جَبان، تیغِ تیز بیگانه‌ست

(همان: ۳۸۸)

مردِ مردانه همچو کُنه باشد که ازو بادها سته باشد

(همان‌جا)

سنایی در مکاتیب خویش هم، در نامه‌ای به حکیم عمر خیام — که چنین نامه‌ای، از این بزرگ بدان بزرگ، در جای خود از جهات گوناگون ارزش فوق‌العاده دارد — این ترکیب را در سخن آورده است:

ای جوهرِ یگانه و ای مردِ مردانه مترس و بترسان که ترسانیدن را رفته‌ای نه ترسیدن را.^۱ (سنایی

۱۳۷۹: ۱۰۴)

سنایی در قصایدش نیز مرد را صفتِ مرد قرار داده است:

راه با هم‌ره روی، هم‌ره‌نگویی تا کجاست دین اگر با یار داری، مردِ مردا، یار کو؟

(همو ۱۳۸۸: ۵۷۳)

ترکیبِ مردِ مردانه، از رهگذرِ مقالاتِ شمس یا به تأثیر از سنایی و دیگر پیشینیان، به زبانِ مولانا و اعقابِ او هم راه یافته است:

خرس هم از اژدها چون وارheid و آن کرم زآن مردِ مردانه بدید^۲

(مولانا ۱۳۹۶: ۲/۲۰۱۲)

در مناقب العارفین هم — که در شرح زندگانی و آرای بزرگانِ مولویه نوشته شده — این

۱. البته این جملهٔ سنایی به خیام نیست، بلکه در نامه، این پیغام از رسولِ عالم معنا به سنایی خطاب شده است.

۲. مولانا در جاهای دیگر «مردانه» را صفتِ انسان قرار داده است (← مولانا ۱۳۹۶: ۳/۳۹۳۴ و ۴/۳۲).

ترکیب آمده که بی تردید متأثر از زبان شمس و مولانا است:

... فرمود اگر بایزید و جنید در این عهد بودندی، غاشیه این مردِ مردانه را برگرفتندی. (افلاکی

۱۳۸۵: ۱/ ۳۶۰؛ همچنین ← ص ۴۵۹، ۴۶۸)

اما دلیل ساخته شدن این ترکیب احتمالاً آن است که واژه مرد، در زبان فارسی، هم کاربرد

اسمی دارد و هم به طور مجازی کاربرد وصفی؛ برای مثال وقتی رودکی می گوید:

نی که حاتم نیست با جود تو راد نی که رستم نیست در جنگ تو مرد

(به نقل از نفیسی [بی تا]: ۴۹۶)

مرد، در اینجا، نقش صفت گرفته، به معنای «دلیر و جنگاور»؛ از این رو، ترکیبِ مردِ مرد را

نیز می توان متصور شد چنان که مرد اول اسم و مرد دوم صفت باشد. این صورتِ وصفی، در

ترکیبِ مردانِ مرد، بارها در شاهنامه به کار رفته است. نمونه را از سخن اسفندیار به رستم

می آوریم که در یک صحنه دو بار گفته می شود:

بدانی که پیگارِ مردانِ مرد چگونه بود روز ننگ و نبرد...

چو فردا بیایی به دشت نبرد ببینی تو آوردِ مردانِ مرد

(فردوسی ۱۳۸۹: ۵/ ۳۶۵)

ترکیبِ مردانِ مرد را، بعد از شاهنامه، در گرشاسب نامه اسدی هم داریم:

زنان اند در پیشِ مردانِ مرد بود اسپشان گاو روزِ نبرد

(همان: ۹۳)

پر از ازدها گشت گردون ز گرد پر از شیر هامون ز مردانِ مرد

(همان: ۹۸)

سپس در اسکندرنامه نظامی و بوستان سعدی، که هر دو بر وزن شاهنامه اند:

زوارو برآمد ز راه نبرد هزارهز درآمد به مردانِ مرد

(نظامی ۱۳۸۸: ۱۹۹)

به اسبان تازی و مردانِ مرد برآر از نهادِ بداندیش گرد

(سعدی ۱۳۸۹: ۷۳)

مردانِ مرد را در نامه‌های عین‌القضات هم می‌بینیم:

و به حقیقت بدان که مردانِ مرد که در علم‌های دیگر هزار هزار منزل ببرند در هر نفسی، چون در وادی علمِ تبتوت قدم زند از دشواریِ ره سرگردان شوند. (عین‌القضات همدانی ۱۳۷۳: ۴۸۶/۲)

این ترکیب در آثار عطار هم، چه در مثنویات و غزلیات و چه در تذکرة‌الاولیا، به تکرار دیده می‌شود:

کار آمد حصّه مردانِ مرد حصّه ما گفت آمد، اینت درد

(عطار ۱۳۸۳: ۴۳۸)

مردانِ مرد و راهنمایانِ روزگار زین پیش بوده‌اند، در این روزگار کو؟

(همو ۱۳۹۰ ب: ۵۷۲)

در تذکرة‌الاولیا، در ذکر بایزید بسطامی، از او نقل شده:

یگانگی او بسیار مردانِ مرد را عاجز گرداند و بسی عاجزان را به مردی رساند.^۱ (همو ۱۳۸۸: ۲۲۴)

عطار در قصایدش شیرمردانِ مرد هم می‌گوید:

شیرمردانِ مرد را اینجا در پس دوکدان همی یابم

(همو ۱۳۹۰ ب: ۷۹۵)

اما با این همه، گرچه «مرد» به طور مجازی وجه وصفی هم داشته و، از این راه، در جای صفت برای همین اسم به کار رفته است؛ اما همچنان کاربرد استثنائی واژه «مردانه» و انحراف از قاعده گفته شده در کتاب فرهنگ پسوند، یعنی آمدنِ يك واژه «انه» دار به عنوان

۱. محمد استعلامی، در اینجا، تعبیر مردانِ مرد را در متن نیاورده است: «یگانگی او بسیار مرد را عاجز کند و...» (عطار ۱۳۹۰ الف: ۱۶۵)؛ چنان‌که در ذکر سهل تستری هم چنین کرده است؛ اما ضبط نیکلسون از این جمله بدین صورت است: آن مردانِ مرد بر سرِ بالینِ او بودند (همان: ۳۴۳) و ضبط استعلامی چنین است: آن مریدان بر بالینش بودند (همو ۱۳۸۸: ۲۷۹). البته در جاهای دیگری این ترکیب که در تصحیح نیکلسون آمده در تصحیح استعلامی هم دیده می‌شود، از جمله در ذکر حسن بصری و یوسف اسباط (← همان: ۸۲، ۵۲؛ همو ۱۳۹۰ الف: ۴۳۷، ۳۲).

صفت برای موصوف جاندار، به جای خود باقی و شایسته توجه است.

منابع

- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۸۵)، مناقب‌العارفین، دو جلد، به کوشش تحسین یازجی، چاپ چهارم، تهران: چاپ افست دنیای کتاب.
- رواقی، علی (۱۳۸۸)، فرهنگ پسوند در زبان فارسی (بررسی دوازده پسوند)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۸۹)، بوستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، تهران: خوارزمی.
- سنایی غزنوی (۱۳۷۴)، حدیقة‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۷۹)، مکاتیب، به کوشش نذیر احمد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____ (۱۳۸۸)، دیوان اشعار، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران: سنایی.
- شمس تبریزی، محمد بن علی بن ملک داد (۱۳۷۷)، مقالات شمس، به تصحیح و تعلیق از محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸)، تذکرة‌الاولیاء، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۹۰ الف)، تذکرة‌الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، چاپ بیست و دوم، تهران: زوار.
- _____ (۱۳۹۰ ب)، دیوان اشعار، به تصحیح تقی تفضلی، چاپ سیزدهم، تهران: علمی - فرهنگی.
- عین‌القضات همدانی (۱۳۷۳)، نامه‌های عین‌القضات، ج ۲، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه، دفتر پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۹۶)، مثنوی معنوی، دو جلد، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و هرمس.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار، ج ۱۰، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۸)، شرف‌نامه، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران: نشر قطره.

نفیسی، سعید [بی‌تا]، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

نگاهی در زمانی به نمود کامل در زبان فارسی و کاربرد گواه‌نمای آن

لیلا ضیامجیدی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا)*

فریده حق‌بین (دانشیار دانشگاه الزهرا)

چکیده: تغییر نمود کامل در زبان فارسی از ترکیبی به تحلیلی تغییری است که از دوره فارسی میانه رخ داده است. در زبان‌های ایرانی باستان، نمود کامل به صورت تصریفی یا با تکرار هجای اول ریشه فعل صورت می‌گرفته است. در زبان فارسی میانه، این صورت‌ها جای خود را با نظام کنایی عوض کردند و، در دوره فارسی نو، نمود کامل با استفاده از ستاک کامل که از نمود متکامل و پسوند /e/ ساخته می‌شود و با افزودن فعل معین «بودن» شکل می‌گیرد. در این پژوهش، ما ساخت کامل را به صورت نمودی در نظر گرفته‌ایم که در مرز بین دو یا چند زمان دستوری اتفاق می‌افتد. در ارتباط با نمود کامل و زمان دستوری غیرگذشته، می‌توان از چهار نقش ساخت کامل جهانی، تجربی، نتیجه‌ای و اخبار داغ نام برد؛ و در ارتباط با ساخت کامل و ارتباط آن با زمان دستوری گذشته و رویداد غیرمستقیم، می‌توان کاربردهای پیشینی، استنباطی و گواه‌نمایی را ذکر کرد. ویژگی گواه‌نمای ساخت کامل در فارسی نتیجه دستوری‌شدگی این ساخت برای کاربرد وجهی جدید است که، در تمام زمان‌های دستوری، با ویژگی‌های نمودی مختلف به صورت یک الگوی تصریفی خاص صورت می‌گیرد. کلیدواژه‌ها: نمود کامل، ستاک کامل، نتیجه‌ای، استنباطی، گواه‌نمایی.

* بر خود واجب می‌دانم از استاد ارجمندم، دکتر ویت بوبنیک (Vít Bubník) به دلیل راهنمایی‌ها و بحث‌های سازنده‌شان با بنده در مورد نمود کامل در زبان‌های ایرانی باستان و فارسی میانه، سپاسگزاری کنم.

۱ مقدمه

ساخت دستوری‌ای که در زبان‌های غربی تحت عنوان «کامل»^۱ شناخته شده، در زبان فارسی نیز دیده می‌شود، ولی در سنت دستورنویسی ایرانی ذیل عنوان ماضی نقلی و ماضی بعید و مشتقاتشان از آن نام برده شده است. ساخت کامل مقوله پیچیده معنایی - دستوری است که درباره پیچیدگی‌های آن چندان بحث نشده است. به دلیل تداخل زمان‌های دستوری (گذشته و غیرگذشته) و نیز چندمعنایی^۲ که در تشکیل این ساخت دخیل است، این ساخت دستوری پیچیده‌تر از برخی دیگر ساخت‌ها می‌نماید. با نگاهی در زمانی به زبان فارسی درمی‌یابیم که این ساخت، همچون برخی دیگر از ساخت‌های دستوری فارسی، در طول زمان دچار تغییرات و تحولات شگرفی شده است. در این مقاله به بررسی ابعاد گوناگون ساخت کامل در زبان فارسی می‌پردازیم و آن را صرفاً از منظر نمودی بررسی می‌کنیم. در این پژوهش، ضمن ارائه خلاصه‌ای از تغییرات تاریخی صورت گرفته در نحوه بیان این مقوله در زبان فارسی و نیز بسط‌های معنایی و کاربردی‌ای که یافته است، برای طبقه‌بندی انواع گوناگون آن تلاش خواهیم کرد و به جنبه‌های گوناگون تغییرات آن خواهیم پرداخت. شایان ذکر است که ما در این مقاله ساخت کامل را نمود دستوری می‌دانیم و نه زمان دستوری، چرا که به تقسیم‌بندی دوشقی زمان دستوری (گذشته و غیرگذشته) پایبندیم. در واقع، در اینجا برآنیم، صرف‌نظر از اصطلاحات و معادل‌های دستوری به کاررفته در مورد این ساخت، در مورد ماهیت نمودی آن و ارتباطش با زمان‌های دستوری مختلف بحث کنیم. یکی از کاربردهای ساخت کامل در فارسی امروز ساخت گواه‌نمای^۳ آن است که گوینده، در آن، درباره امری نادیده سخن می‌گوید. این نقش در زبان فارسی نسبتاً جدید است و، از این رو، در بحث نمود کامل به صورت جداگانه مطرح خواهد شد. در ادامه، ابتدا به ذکر پیشینه‌ای از پژوهش‌های انجام‌شده در این مورد می‌پردازیم و، پس از ذکر دیدگاه‌های نظری درباره نمود، سرانجام نمود کامل را در دوره‌های مختلف زبان فارسی بررسی خواهیم کرد و به‌ویژه به ویژگی‌های آن در فارسی نو معاصر خواهیم پرداخت.

1. Perfect

2. polysemy

3. evidential

۲ تحقیقات پیشین

در کتاب‌های دستور، دستورنویسان همواره ساخت دستوری ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید مستمر و مانند آن را توصیف کرده‌اند. شماری از زبان‌شناسان و پژوهشگران در مورد کاربرد صورت‌های گواه‌نما در زبان فارسی اشاره‌هایی داشته‌اند و برخی به ریشه‌ها و خاستگاه‌های آن نیز پرداخته‌اند (از جمله ← صادقی و ارژنگ ۱۳۵۸: ۳۴؛ احمدی گیوی ۱۳۸۴: ۱۲۷؛ والی رضایی ۱۳۹۳: ۲۰۲، ۱۹۸۲: ۲۵۷، ۱۹۸۹: ۲۵۷، ۱۹۸۲: ۲۵۷، ۱۹۷۹: ۹۰، ۱۹۸۵: ۲۶۳؛ Lazard 1985؛ Lenepveu-Hotz 2012: 230؛ Jahani 2000: 185؛ Perry 2000: 229؛ 32، 2000: 210، 2001: 263؛ Windfuhr & Perry 2009: 453؛ Skjærvø 2009a: 46).

خانلری (۱۳۸۰: ۳۴)، در اشاره به ماضی نقلی، می‌گوید: در جمله «حسن به مدرسه رفته است» گفتگو از فعلی است که در گذشته واقع شده، اما اثر یا نتیجه آن تا زمان حال نیز باقی است: حسن به مدرسه رفته است (و هنوز آنجاست)؛ من این کتاب را خوانده‌ام (و هنوز مطالب آن به یادم هست).

صادقی و ارژنگ (۱۳۵۸: ۶۰)، نقش‌های ماضی کامل (ماضی نقلی) را به این شرح برشمرده‌اند: (۱) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و نتیجه آن در حال حاضر مورد نظر است به کار می‌رود: نامه را نوشته‌ام؛ پرویز آمده است. در این کاربرد، زمان وقوع فعل به زمان حال نزدیک است و گاهی تا زمان حال نیز ادامه پیدا می‌کند. (۲) برای بیان وقایعی که در گذشته کامل سپری شده به کار می‌رود. این گذشته معمولاً گذشته‌ای دور است: این کتاب در قرن ششم نوشته شده است؛ من سال‌ها پیش در این مورد تحقیق کرده‌ام. (۳) برای بیان مطلبی به کار می‌رود که گوینده خود ناظر آن نبوده، بلکه آن را از قول دیگران نقل می‌کند: شنیدم که احمد دیروز به سفر رفته است. نقل گاهی از شخص نیست و از قراین استنباط می‌شود: ظاهراً او به خانه ما رفته است.

ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۹۷)، در مورد زبان فارسی باستان چنین می‌نویسد: ماده نقلی غالباً از مضاعف کردن ریشه به دست می‌آید. در هجای آغازین ریشه، که برای مضاعف کردن به کار برده می‌شود، غالباً تغییراتی داده می‌شود. در مورد فارسی میانه، وی افعال ماضی نقلی لازم و ماضی نقلی مجهول را ذیل افعالی که از ماده ماضی ساخته می‌شوند آورده است. همچنین وی در مورد فارسی دری آورده است که برای ساخت مجهول، ماضی نقلی ساده و

استمراری، ماضی بعید، ماضی بعید نقلی، ماضی ابعاد و ماضی التزامی، به ماده ماضی و مضارع، ماده دیگری نیز افزوده می‌شود. این ماده صفت فاعلی گذشته و صفت مفعولی گذشته و ماده نقلی نامیده می‌شود (همان: ۱۹۷).

از طرفی، لازار (۱۹۸۹: ۲۶۸) ساخت کامل «رفته است» را در برابر «می‌رود» قرار می‌دهد و می‌گوید: در حالی که «می‌رود» به رویدادی در جریان در زمان حال می‌پردازد، «رفته است» وضعیتی را در زمان حال بیان می‌کند که در نتیجه عملی که پیش از این انجام شده رخ داده؛ مثلاً مسابقه را برده‌ام. می‌توان، به همین طریق، «رفته است» را در برابر «رفت» قرار داد. در حالی که «رفت» نشان‌دهنده عملی است که در گذشته بلافصل کامل شده، «رفته است» به وضعیت ادامه‌داری اشاره دارد که در نتیجه یک فرایند تکمیل شده در زمانی نسبتاً دور رخ داده است. لازار به کاربرد دیگری از «رفته است» اشاره کرده که در آن «می‌رفته است»، «داشته می‌رفته است»، و «رفته بوده است» معنایی را بیان می‌کنند که در تقابل با «رفت»، «می‌رفت»، «داشت می‌رفت»، و «رفته است» قرار می‌گیرند. ویژگی مشترک در ساخت‌های این کاربرد این است که رویدادهای گذشته به کاربردی که در ساخت‌های دارای ستاک «رفت» می‌بینیم اشاره ندارند، بلکه اشاره به رویدادی دارند که از طریق شنیده‌ها مطلع شده‌اند که آن رویداد در زمانی بسیار طولانی و دور رخ داده است. لازار این کاربرد را به چهار دسته معجزاً تقسیم کرده است^۱:

- ۱) امور شناخته‌شده از طریق گزارش دیگران: بعد ننه دیده بودش باز هم جلوی خانه راه می‌رفته.
- ۲) امور آشنا از طریق استنباط: اعلامیه وزارت کشور یا دیاگرام‌های علمی نشان داد که تیر از میان دو ردیف دندان وارد دهان ملوکانه شده و داشته به طرف ستون فقرات همایونی می‌رفته است ولی به یکباره تغییر مسیر داده.
- ۳) اموری مربوط به زمان‌های دور: در قدیم بشر ساده‌تر و افتاده‌تر بوده و بیشتر به معجزه اعتقاد داشته.
- ۴) نگاه پس‌نگرانه: در این سرزمین همیشه باران‌های سیل‌آسا می‌باریده.

۱. مثال‌ها از لازار است.

ویندفور (۱۹۸۹: ۲۵۹) معتقد است بسیاری از گویش‌های نو نوعی ساخت استنباطی را در زبان‌های ایرانی نو ایجاد کرده‌اند. به سخن دیگر، این ساخت‌های استنباطی تحت تأثیر زبان ترکی بیانگر صورت‌هایی هستند که نتیجه، اطلاعات دست دوم، یادآوری و مانند آن را نشان می‌دهند. این نه‌تها در مورد لهجه‌های مرتبط با فارسی (مانند دزفولی و شوشتری در خوزستان) صدق می‌کند، بلکه برای زبان‌های تصریفی مانند تاتی جنوبی، که یک نظام تصریفی کامل را برای صورت گواه‌نمایی به وجود آورده، نیز صدق می‌کند. در حالی که این زبان و دیگر گویش‌های ایرانی ساخت استنباطی خود را بر اساس ساخت کامل ایجاد کرده‌اند، تالشی تنها با یک نشانگر واحد (ban)، که مشتق از صورت صرف‌شده سوم شخص جمع فعل «بودن» است، این ساخت را ایجاد کرده و بنابراین کاملاً از ترکی تقلید کرده است. در ترکی نیز یک جزء تصریفی برای مقوله گواه‌نمایی وجود دارد (Johanson 2000: 61) → همچنین، ویندفور و پری (۲۰۰۹: ۴۲۰) بر این باور است که همزیستی ترکی و ایرانی موجب نوآوری‌های دستوری فراوانی در زبان فارسی شده است، از جمله ضرورت ایجاد مقوله گواه‌نما در نظام فعلی زبان فارسی در قرن نوزدهم.

جهانی^۱ (۲۰۰۰: ۱۸۵) نیز، در مقاله‌ای با عنوان «اصطلاحات بیان غیرمستقیم در زبان فارسی گفتاری»^۲، به بررسی مفصلی در مورد ساخت کامل و انواع مختلف معنایی آن می‌پردازد، و با مثال‌های متعدد، در نهایت نشان می‌دهد که تمایز میان کامل و گذشته ساده در تفاوت منظر گوینده ریشه دارد.

پری (۲۰۰۰: ۲۲۹)، در مقاله‌ای با عنوان «صورت‌های افعال معرفتی در زبان فارسی ایران، افغانستان و تاجیکستان»^۳، به بررسی ساخت‌های کامل در این گویش‌های فارسی می‌پردازد و آنها را، به لحاظ بافتی؛ به چهار دسته تقسیم می‌کند: (۱) اعلام می‌کنم که...؛ (۲) به تازگی فهمیده‌ام که...؛ (۳) شنیده‌ام که...؛ (۴) استنباط می‌کنم که...، فرض می‌کنم که...، حدس می‌زنم که... . خود وی اذعان می‌کند که در این پژوهش پاسخی به مسئله گواه‌نمایی در زبان فارسی

1. C. JAHANI

2. Expressions of Indirectivity in Spoken Modern New Persian

3. Epistemic Verb Forms in Persian of Iran, Afghanistan and Tajikistan

نداده است، ولی سؤال‌های مهمی مطرح می‌کند که ما در این مقاله به آن می‌پردازیم. پری (همان‌جا) پرسشی را این‌گونه مطرح می‌کند که طبیعت زمانی، نمودی، و نقش معنایی «زمان دستوری» کامل و مشتقات آن چیست؟ و چگونه می‌توانیم ویژگی‌های چندمعنایی و چندنقشی^۱ آنها را تفکیک کنیم و ارتباط نحوی و معنایی آنها را با هم و با دیگر صورت‌های نمودی-زمانی افعال فارسی تعیین کنیم؟ مرز بین نقش‌های سنتی و واقعی آنها به عنوان افعال نتیجه‌ای^۲ و افعال پس‌پایانی^۳ و نقش‌های شرح‌پذیر^۴ به عنوان نشانه‌های معرفتی چیست؟

اوتاس^۵ (۲۰۰۰: ۲۵۹)، در مقاله‌ای با عنوان «نشانه‌هایی از گواه‌نمایی در فارسی نو آغازین»^۶، به جستجوی ساخت‌های کامل و کاربرد گواه‌نما در فارسی کلاسیک می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که هیچ نشانه دستوری و یا معنایی در فارسی نو آغازین وجود ندارد که نشان دهنده کاربرد استنباطی و یا گزارش در مورد انجام گرفتن یک رویداد باشد. در صورت نیاز کاربردی به اشاره به چنین مفهومی در متن، شیوه‌های معنایی متنوعی به چشم می‌خورد که گوینده/ نویسنده می‌تواند منظور خود را، از این منظر، به طور واضح بیان کند، ولی هیچ ساخت قاعده‌مند یا واحد واژگانی یا جزء دستوری، قید، و از این قبیل که به طور مشخص برای این منظور به کار رود مشاهده نمی‌شود. صورت‌های کامل پیچیده (می+ کامل و کامل مضاعف^۷) که چنین کاربردی در فارسی امروز دارند به شدت در متون کلاسیک نادرند و به نظر نمی‌رسد که به طور مشخص این معنا را داشته باشند. این در حالی است که کامل ساده^۸ نقش‌هایی را می‌پذیرد که شامل موارد آشکاری از استنباط و گزارش هم می‌شود. به طور قطع، این کاربرد ساخت کامل در متون کلاسیک نشانه‌ای از آغاز این کاربرد در مسیرگسترش نظام‌مند آن در دوره‌های بعدی زبان است.

کلباسی (۱۳۸۳: ۶۷)، در مقاله‌ای با عنوان «گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، به بررسی ساخت‌های گذشته ساده و گذشته نقلی در شصت لهجه و گویش ایرانی پرداخته است و فهرستی از ساخت‌های مختلف آن را به دست داده است. به زعم وی، برخی از لهجه‌ها و

1. Portmanteau 2. resultative 3. post-terminal 4. demonstrable
5. B. Uras 6. Traces of Evidentiality in Classic New Persian
7. double perfect / pluperfect 8. simple perfect

گویش‌های ایرانیِ امروز، مانند فارسی میانه، برای ساخت گذشته نقلی از صورت‌های فعل «ایستادن» استفاده می‌کنند. در حالی که فارسی میانه تنها دو ساخت برای گذشته و دو ساخت برای گذشته نقلی دارد، لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی امروز یازده ساخت برای گذشته، سی و یک ساخت برای گذشته نقلی و پنج ساخت مشترک بین گذشته و گذشته نقلی دارند.

رضایتی کیشه‌خاله و غیوری، در مقاله‌ای با عنوان «نوع خاصی از ماضی نقلی در شاهنامه»، چنین بیان می‌کنند:

ساخت‌های متعددی از ماضی نقلی از دوره ایرانی باستان تا زبان‌ها و لهجه‌های فارسی معاصر وجود دارد. آنچه در شاهنامه فردوسی به عنوان ماضی نقلی بررسی شد نشان می‌دهد نوعی از ماضی نقلی در شاهنامه هست که با صورت‌های مستعمل آن در فارسی میانه، سغدی و خوارزمی و گویش‌های حاشیه دریای خزر منطبق است. مانند: «میان بسته دارید و بیدار بید، همه در پناه جهاندار بید»، «چنین گفت رستم بایرانیان، که من جنگ را بسته دارم میان» (رضایتی کیشه‌خاله و غیوری ۱۳۹۱: ۲).

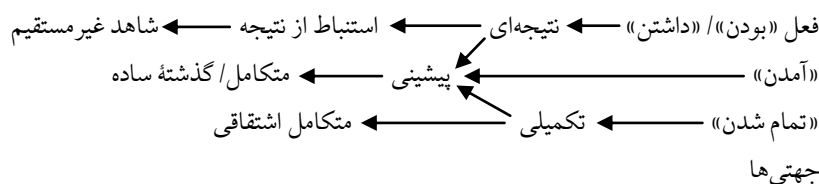
لونوو- اُتُر (۲۰۱۲: ۲۱۲) درباره ساخت کامل و سیر تحول آن در زبان فارسی می‌گوید: ساخت کامل، از همان قرون آغازین، نشانه‌هایی از دلالت بر گذشته دور، امور گزارش شده توسط دیگران، استنباط، نگاه پس‌گرا و بیان نتیجه عمل از خود نشان داده است. این کاربردها در دوره‌های مختلف به چشم می‌خورند، تا آنجا که صورت‌های صرفی پیچیده این فعل در زبان باقی مانده است. لونوو - اُتُر به تفصیل در مورد ساخت گواه‌مدار و پیدایی آن در فارسی بحث می‌کند و فرضیه‌ای را که ویندفور در مورد وام‌گیری آن از زبان ترکی مطرح کرده نیز به محک می‌گذارد.

رضایی (۱۳۹۳: ۱۹۱)، در مقاله‌ای با عنوان «گواه‌نمایی در زبان فارسی امروز»، به بررسی این مشخصه در زبان فارسی معاصر از دیدگاه رده‌شناختی پرداخته و نتیجه گرفته است که در زبان فارسی نیز، همانند دیگر زبان‌ها، ساخت‌هایی که کارکرد اصلی آنها گواه‌نمایی نیست معنای ثانوی گواه‌نمایی یافته و به عنوان راهکارهای گواه‌نمایی به کار می‌روند. وی ساخت‌های مختلفی را برای کاربرد گواه‌نمایی در فارسی نام می‌برد: ۱) ماضی نقلی، ۲) فعل‌های ادراکی و شناختی، ۳) فعل‌های اظهاری غیرشخصی، ۴) ساخت مجهول، ۵) نقل قول و ... به زعم وی، زبان فارسی در گواه‌نمایی دستوری دارای تمایزی دوگانه شامل دسته

دیداری و حسی غیردیداری شامل استنباطی، حدسی، شایعه و نقل قول است. امیدواری و گلفام (۱۳۹۶: ۷۹)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی گواه‌نمایی در زبان فارسی؛ رویکردی رده‌شناختی»، بر اساس آراء آبخنوالد^۱ (۲۰۰۴) به بررسی گواه‌نمایی در فارسی پرداخته‌اند. آنها در مقاله خود آورده‌اند که زبان فارسی از زبان‌هایی است که به لحاظ ساختاری فاقد گواه‌نمای دستوری است و، همچون بیشتر زبان‌های هندواروپایی، دارای عناصر زبانی‌ای است که، علاوه بر نقش و جایگاه اولیه خود در زبان، نقش گواه‌نما را نیز ایفا می‌کنند. آنها برخی ساخت‌های گواه‌نما را در فارسی مجهول‌های غیرشخصی، مقولات وجه‌نما، مشخصه‌های زمان و نمود، نقل قول و گزارش و نیز افعال حسی و ادراکی معرفی کرده‌اند. به زعم ایشان، این ساختارهای صوری دربرگیرنده قالب‌های معنایی گواه‌نماهای مستقیم و غیرمستقیم و نیز، در برخی موارد، مشخص‌کننده انواع منابع اطلاعات است.

۳ ملاحظات نظری

تحقیق‌های بین‌زبانی در مورد ساخت کامل چندان پرتعداد نیستند و دست‌نویسان، به طور سنتی، ساخت کامل را در چارچوب نظام زمان دستوری و نمود به صورت زبان‌ویژه بررسی کرده‌اند. یکی از تحقیقات مهم در این زمینه را بایبی و همکارانش در اثر کلاسیک خود، با عنوان تحول دستور: زمان، نمود و وجهیت در زبان‌های جهان، انجام داده‌اند (Bybee et al 1994 →). آنها در این اثر چارچوبی را در زبان‌های جهان بر اساس مسیرهای قابل پیش‌بینی و جهانی دستوری‌شدگی به دست می‌دهند.



نمودار ۱ - مسیرهای تغییر برای ساخت پیشینی و ساخت‌های وابسته (برگرفته از Bybee et al 1994)

در توضیح مقولات مرتبط به بیان واقعه‌ای در گذشته، آنها به ساخت‌های تکمیلی^۱، نتیجه‌ای^۲، پیشینی^۳، متکامل^۴ و گذشته^۵ اشاره کرده‌اند و مسیرهای دستوری‌شدگی در زبان‌های مختلف را در این ساخت‌ها بررسی کرده‌اند. در زیر، به توضیح مختصری درباره اصطلاحات به کاررفته می‌پردازیم:

ساخت تکمیلی: اشاره به رویدادی دارد که به طور کامل انجام شده است، در حدی که موضوع به طور کامل تحت تاثیر عمل/کنش متأثر یا مصرف شده است (مثال برگرفته از Drinka 2019).

- 1) a. He mopped up the water.
- b. She thought through every possibility.

زبان‌هایی که این نوع تکمیلی را دارند به طور معمول صورت دستوری‌شده‌ی واژه «تمام شدن»^۶ و یا فعل پویای دیگری را دارند و یا دارای یک واژه بیانگر جهت (مانند up در انگلیسی) برای اشاره به معنای تکمیلی‌اند. صورت‌های تکمیلی، به لحاظ معناشناختی، شباهت بسیاری به متکامل‌ها دارند، ولی به طور دقیق‌تری به تکمیل شدن یک عمل دلالت می‌کنند.

ساخت نتیجه‌ای: به وضعیت‌هایی اشاره می‌کند که در نتیجه یک رویداد در گذشته به وجود آمده‌اند؛ مانند مثال (2) (به نقل از Drinka 2017).

- 2) Traktor dolgo slomavši byl.
'the tractor was broken for a long time'.

شایان ذکر است که نتیجه‌ای‌ها معمولاً افعال وضعیتی (بودن یا داشتن) را به عنوان فعل معین به کار می‌برند، از این رو، بسیار مشابه افعال مجهول‌اند، با این تفاوت که نتیجه‌ای‌ها ممکن است شامل افعال ناگذر هم باشند؛ در صورتی که افعال مجهول فقط از افعال گذرا ساخته می‌شوند. نتیجه‌ای‌ها به لحاظ معناشناختی به پیشینی‌ها نیز بسیار شبیه‌اند، ولی بر خلاف آنها دارای ارجاع فعلی نیستند.

ساخت پیشینی: به طور سنتی، به ساخت‌های کامل و یا حال کامل اطلاق می‌شود و

1. Completive	2. resultative	3. anterior
4. Perfective	5. past	6. finish

بیان‌کننده رویدادی در گذشته اما مرتبط با زمان کنونی است؛ به نمونه‌های (3) که ساخت حال کامل در زبان انگلیسی را نشان می‌دهند توجه کنید (مثال برگرفته از Drinka 2019):

- 3) a. The reporter has just finished her article
b. The visitors have finally left.

پیشینی‌ها از تکمیلی‌ها با توجه به وضعیت ارتباط آنها با رویداد گذشته متمایز می‌شوند. به بیان دیگر، پیشینی‌ها وضعیت‌هایی را توضیح می‌دهند که قبل از زمان ارجاع رخ داده‌اند، ولی با آن ارتباط دارند.

ساخت متکامل: ناظر بر وضعیتی است که، به لحاظ زمانی، وابسته و مبتنی بر روایت رویدادهای مجزاست. متکامل‌ها شبیه گذشته ساده‌اند و همچنین برای روایت زنجیره‌ای از رویدادهای گذشته به کار می‌روند، ولی در بیان رویدادها، با نامتکامل‌ها تفاوت دارند. مثلاً «او غذايش را خورد» جمله‌ای است که، طبق نظر بایبی و همکاران، می‌توان آن را نمونه‌ای از متکامل در نظر گرفت.

ساخت گذشته: به وضعیت‌هایی ارجاع می‌دهد که قبل از زمان حال، یعنی پیش از لحظه بیان کلام رخ داده‌اند.

بایبی و همکاران (۱۹۹۴: ۳۰۲) برآن‌اند که شکل‌گیری ساخت‌های نتیجه‌ای، تکمیلی و پیشینی تعمیمی قابل پیش‌بینی در مسیر دستوری‌شدگی نشان می‌دهد و این فرایند یک امر جهانی در زبان‌های مختلف است. درینکا (۲۰۱۷) جهانی بودن نمود کامل و مقولات مرتبط با آن در زبان‌های مختلف را به چالش می‌کشد. به زعم وی، اگر قرار است ساخت کامل را یک ساخت جهانی در نظر بگیریم، باید آن را یک جهانی درجه دو به شمار آوریم که تمایلی برای بیان افعال نتیجه‌ای و تکمیلی، یا معتبر ساختن کلام و یا ایجاد دقت نظر بیشتر در مورد عامل یا شاهد بودن، یا بیان دلیل و مدرک برای رویداد مورد بحث در سخنگویان زبان‌های مختلف نشان می‌دهد. درینکا به پیروی از ویمر و گیگر^۲ (۲۰۰۵: ۳۴) می‌گوید که ساخت کامل یک ساخت اجباری در زبان‌ها نیست؛ به دیگر سخن، یک جزء ضروری در سازه‌های

شناختی هر انسان محسوب نمی‌شود، بلکه، مجموعه‌ای از ارزش‌های معنایی است که از سوی گویندگان طرح می‌شود تا گرایش ذهنی‌شان را در کلامشان بازنمایاند.

بایی و همکاران (۱۹۹۴) مسیر دستوری‌شدگی از ساخت کامل پیشینی و یا نتیجه‌ای به ساخت گواه‌نما را یکی از مسیرهای ممکن دستوری‌شدگی در این ساخت می‌دانند. به زعم ایشان (همان: ۹۵)، تمام پیشینی‌ها، در جریان دستوری‌شدگی، به متکامل و یا گذشته ساده تبدیل نمی‌شوند، یا دست‌کم این تغییر بلافاصله و در طی زمانی کوتاه رخ نمی‌دهد. مسیر دیگری که برای گسترش ساخت‌های پیشینی در برخی زبان‌ها مشاهده شده است، هدایت آنها به سمت برخی ساخت‌های گواه‌نماست. واحدهای گواه‌نما نشان‌دهنده منبع اطلاعات در کلام گوینده‌اند. تمایز در انواع ساخت‌های گواه‌نما از آنجا ناشی می‌شود که گوینده اطلاعات را از طریق شواهد مستقیم، که خود شاهدش بوده، کسب کرده است یا از طریق شواهد غیرمستقیم. این شواهد غیرمستقیم، خود، ممکن است به دو گروه امر گزارش‌شده^۱ (که در آن، گوینده اطلاعات را از گوینده دیگری کسب کرده است) و یا امر استنباطی^۲ (که در آن، گوینده موقعیت را از طریق نتایجش و یا با استدلال استنباط کرده است) تقسیم شود. بسط ساخت نتیجه‌ای و پیشینی به ساخت گواه‌نما در ترکی، بلغاری، و مقدونیه‌ای کاملاً شناخته شده است؛ ولی زبان‌هایی هم از خانواده‌های دیگر زبانی وجود دارند که دارای این ساخت‌اند؛ مانند زبان‌های تبتی، اودمورت^۳ (زبانی در مرکز و غرب روسیه)، اینوییت^۴ (در گرینلند)، و توکانو^۵ (در کلمبیا).

در مواردی، همچون زبان ارمنی، بلغاری، مقدونیه‌ای، گرجی و توکانو، که ساختار مورد نظر از افعال معین^۶ با معنای «بودن» به اضافه صفت‌های فعلی^۷ مشتق از فعل اصلی ساخته می‌شود، و یا همچون زبان ترکی از اجزای فعلی وضعیتی و یا مجهول بدون فعل معین شکل می‌گیرد، چنین می‌نماید که مرحله نتیجه‌ای منجر به معنای گواه‌نما می‌شود؛ زیرا افعال نتیجه‌ای بیانگر آن‌اند که وضعیتی که فعل نشان می‌دهد حاکی از نتیجه عملی

1. reported evidence

2. inferred evidence

3. Udmurt

4. Inuit

5. Tucano

6. auxiliary

7. participles

است که در گذشته رخ داده است. این معنی بسیار نزدیک به معنای استنباط از نتایج است که نشان می‌دهد رویدادی در گذشته، بر اساس وضعیت موجود، شناسایی و یا استنباط شده است. ساخت‌های گواه‌نما، افزون بر رویدادهای گذشته، کیفیتی از وضعیت کنونی را نیز توضیح می‌دهند.

بایی و همکاران (۱۹۹۴: ۹۶) بحث کرده‌اند که نقش گواه‌نمای ساخت‌های پیشینی از طریق بسط نتیجه‌ای‌ها حاصل می‌شود و چنین استدلال می‌کنند که تنها آن ساخت‌های دارای ویژگی پیشینی که کاربرد نتیجه‌ای نیز دارند به ساخت‌های گواه‌مدار بسط می‌یابند. منظور آنها همان پیشینی‌هایی است که دارای افعال وضعیتی‌اند.

درواقع، برای دستوری‌شدگی ساختِ کامل در زبان‌های مختلف نمی‌توان مسیر واحدی قائل شد، و همان‌طور که درینکا بیان می‌کند، ما با ساخت‌های متعدد کامل در زبان‌ها روبه‌رویم و نه صرفاً یک نوع ساخت کامل. یکی از مواردی که ساخت کامل در آن بحث می‌شود، در مقوله نمود فعلی است. ساخت کامل بیشتر هویت نمودی دارد تا زمانی؛ زیرا این ساخت ذاتاً زمان دستوری نیست، بلکه در تقابل با زمان‌های دستوری دیگر است که کاربرد دارد. به علاوه، همهٔ زبان‌ها دارای ساخت کامل نیستند (Drinka 2017: 65 →). از این رو، بر اساس مدل نمودی مورد نظر در پژوهش حاضر، ما در اینجا ساخت کامل را نمود در نظر می‌گیریم و در ادامه، با بررسی ویژگی در زمانی نمودی ساخت کامل فارسی، به کاربردهای مختلف و گسترش کاربردی آن اشاره می‌کنیم.

ایستن دال^۱ (۲۰۱۱: ۲۶۶) زمان دستوری و نمود و ارتباط بین آنها را چنین توضیح می‌دهد: زمان دستوری و نمود دو بُعد مکمل در ساختار زمانی اطلاعات در جمله هستند. تفاوت در معنا میان صورت زمان حال ساده مانند eats و زمان گذشته ساده مانند ate بر تفاوت زمان دستوری تأکید دارد، در حالی که تفاوت بین گذشته ساده مثل ate و گذشته استمراری مانند was eating به نمود اشاره می‌کند. نشانگرهای زمان دستوری بر ارتباط بین زمان کلام (زمانی که در آن صحبت می‌شود) با زمان جهان بیرونی (زمانی که در مورد آن

1. Eystein Dahl

صحبت می‌شود) تأکید دارند، در حالی که نشانگرهای نمودی ارتباط بین زمان ارجاع و زمان رویداد را مشخص می‌کنند.

موقعیت‌ها در زبان ممکن است یا به مثابه یک کل در نظر گرفته شوند و به عنوان اجزای بخش‌ناپذیر یک کل مفهوم‌سازی شوند، و یا در رویارویی با سازه‌های درونی آنها ملحوظ گردند. نگاه کلی به یک موقعیت مرزهای بیرونی آن موقعیت را مد نظر قرار می‌دهد و با نگاه درونی ویژگی‌های جاری در درون یک موقعیت بررسی می‌شوند. این تفاوت‌ها عموماً ذیل مبحث نمود توضیح داده می‌شوند؛ مقوله واژگانی و دستوری چندبعدی‌ای که همکردهایی نیز در سطح کلام دارد. ما، به پیروی از هیوسن و بوبنیک^۱ (۱۹۹۷: ۱۳) به نظام نمودی سه‌گانه متکامل، نامتکامل و کامل^۲ در زبان فارسی قائلیم و در پی آنیم که ساخت‌های موسوم به نقلی و بعید در زبان فارسی و مشتقات آنها را ذیل مقوله نمود بررسی کنیم. در نظریه هیوسن و بوبنیک (همان‌جا) نمود به مثابه بازنمایی زمانی است که در زمان تحقق فعل (زمان رویدادی) تعریف می‌شود؛ زمانی که برای آن پنج موقعیت مهم بر روی محور زمان تعریف می‌شود: آینده، آغازی، نامتکامل، متکامل، کامل. بررسی نمود در چارچوب این نظریه شامل محور زیر است:

AIB-----C-----DIE

نمودار ۲ - طبقه‌بندی انواع نمودی در محور زمان (برگرفته از 14: Hewson & Bubeník 1997)

1. J. HEWSON & V. BUBENÍK

۲. شایان ذکر است که نگارندگان، ضمن آگاهی از واژه‌های مرسوم پیشین در حوزه نمود (از قبیل تام، غیر تام/کامل، ناقص/کامل، ناکامل)، اصطلاحات متکامل، نامتکامل و کامل را جهت اشاره به این تمایز نمودی سه‌گانه در زبان فارسی برگزیده‌اند. این معادل‌ها برای نخستین بار در فارسی به این صورت به کار برده شده‌اند و هدف اصلی تمایز میان نمود متکامل و کامل است. متأسفانه، در تحقیقات پیشین فارسی بر روی نمود، یکدست نبودن اصطلاحات به تداخل‌های مقوله‌ای بسیار منجر شده است؛ به طور مثال، نمود کامل را یا متکامل در نظر گرفته‌اند و یا نامتکامل و... به این تقسیم‌بندی و معادل‌های برگزیده فعلی، زمان دستوری ناکامل (imperfect) را نیز می‌توان افزود که به گذشته نامتکامل ارجاع دارد و در زبان‌هایی مثل زبان فرانسه و فارسی کاربرد دارد. بنابراین، مقولاتی چون استمراری، عادتی، و ناکامل همه زیرمجموعه‌ای از نمود نامتکامل‌اند. این تمایزها در مطالعات زمان دستوری و نمود بسیار مهم است، زیرا به علت درهم‌تنیدگی این مفاهیم در فعل گاهی به‌سادگی با هم خلط می‌شوند.

که در آن A زمان معطوف به آینده^۱ است، B در جایگاه نمود آغازین^۲، C نمود استمراری^۳ (زیر مجموعه‌ای از نمود نامتکامل)، D نمود متکامل، و E نمود کامل است. در اینجا، وقتی از A، B، C، D، E بر روی محور زمان برای نمود صحبت می‌کنیم، در فاصله بین حال و گذشته بحث می‌کنیم، نه آینده. به بیان دیگر، این بازنمایی منظر گوینده را در زمان حاضر در بیان رویدادهای گذشته، در حال جریان، و نگاه به پیش رو نشان می‌دهد. در ادامه، با این طبقه‌بندی نظام‌مند نمودی ساخت کامل فارسی (نقطه E در نمودار ۱) را به مثابه نمود بررسی می‌کنیم.

در زبان‌های مختلف تنوع‌های معنایی و کاربردی در ساخت کامل دیده می‌شود. زبان‌شناسان، در بحث‌های مربوط به این تنوع کاربردی ساخت‌های کامل، آنها را در چهار طبقه عمده آورده‌اند که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم (Comrie 1976; McCawley 1981; Ritz 2012):

الف) ساخت کامل جهانی؛ یا «موقعیت پایدار»^۴: این ساخت به وضعیتی اشاره دارد که در طی یک فاصله زمانی ادامه یافته است؛ مانند

4) Matilda has lived in Sydney for two years (and she still lives there).

ب) ساخت کامل وجودی^۵ یا تجربی^۶: ساختی است که در آن، رویدادی مطرح می‌شود که دست کم یک بار در فاصله زمانی‌ای که از گذشته آغاز شده و تا لحظه کنونی ادامه دارد، رخ داده است؛ مانند:

5) Dean has been to Adelaide.

ج) ساخت کامل نتیجه‌ای یا وضعیتی^۷: این ساخت نشان‌دهنده نتیجه یا پیامد موقعیتی در گذشته است که تا لحظه کنونی ادامه دارد؛ مانند

6) Dean has arrived (he is here).

د) ساخت کامل گذشته نزدیک و یا «اخبار داغ»^۸: ساختی است مبنی بر موقعیت یا خبری که نقش و کارکرد و پیامدهای آن در حال حاضر مشهود و موجود است؛ مانند

7) The Reserve Bank has just announced an increase in interest rates.

معمولاً معنای اصلی ساخت کامل در قالب ارتباط با زمان حال عنوان شده است. این

1. prospective	2. inceptive	3. progressive	4. universal
5. persistent situation	6. existential	7. experiential	8. stative
9. hot news			

بدین معنی است که جمله بیان شده با ساخت کامل، بیشتر به زمان دستوری حال مرتبط است تا زمان دستوری گذشته ساده. علاوه بر این، ساخت کامل، به لحاظ بیان مسئله‌ای استنباطی و یا نتیجه‌ای و نیز کاربرد پیشینی، تنوع‌های معنایی دیگری نیز دارد.

۴ نمود کامل در زبان فارسی

همان‌طور که در پیشینه ذکر آن رفت، در سنت دستورنویسی فارسی، اصطلاحاتی که برای این ساخت به کار می‌رود بر اساس ارتباط آن با زمان دستوری و همچنین نقش آن بوده است. ساخت کامل را در فارسی با اصطلاحات «ماضی نقلی» و «ماضی بعید» نام می‌برند؛ در صورتی که مثلاً در زبان انگلیسی آنچه ما ماضی نقلی می‌نامیم حال کامل می‌دانند. این ساخت از دوره‌های کهن زبان‌های ایرانی در ساختار این زبان‌ها با کاربردهای معنایی گوناگون وجود داشته، ولی در طی زمان دچار تغییراتی شده است، که در اینجا ما قصد داریم روند این تغییرات را نشان دهیم. پس از ذکر تغییرات در زمانی ساخت کامل در زبان فارسی، به طبقه‌بندی انواع آن در فارسی امروز نیز خواهیم پرداخت.

۴-۱ نمود کامل در ایرانی باستان

ساخت کامل در متون به‌جامانده از زبان فارسی باستان دیده نمی‌شود، ولی در متون اوستایی نمونه‌هایی از آن وجود دارد که برای ارجاع به صورت‌های کهن زبان‌های ایرانی می‌توان از آنها استفاده کرد.^۱ ستاک کامل در ایرانی باستان به نظر می‌رسد که مقوله‌ای نشاندارتر از زمان حال و گذشته را بیان می‌کند. در وهله اول، این نمود با زمان حال گسترده ارتباط دارد و به نظر می‌رسد تنها به صورت حاشیه‌ای و جزئی با زمان گذشته ارتباط داشته باشد. به زعم ایستن دال (۲۰۱۰: ۵۷) و کومیل^۲ (۲۰۰۰: ۶۶)، ستاک کامل در زبان هندوایرانی اشاره به نمود پیشینی دارد. نمود کامل در وجه اخباری در زبان‌های هندوایرانی به این

۱. همچنین، به دلیل نزدیکی زبان‌های ایرانی و آریایی، در شاخه زبان‌های هندوایرانی پژوهشگران از مثال‌های سانسکریت نیز استفاده می‌کنند.

صورت ساخته می‌شود که پایانه‌های نمود کامل به صورت تکرار هجای اول ریشه افزوده می‌شود؛ مانند /dā-dar s-a/ به معنی «دیده‌ام». این ساخت به وضوح یک ساخت ترکیبی^۱ است که، در آن، نمود کامل (در اینجا هجای مضاعف) از طریق تصریف بر روی فعل نشان داده می‌شود.

دال (همان‌جا) دو خوانش را برای ساخت اخباری کامل در هندوایرانی معرفی می‌کند: (۱) صورت‌های حال اخباری از گزاره‌های فعلی غایی که به صورت فاحشی با معنای «نتیجه‌ای» پیوند خورده‌اند و برای بیان وضعیتی به کار می‌روند که نتیجه تکمیل شدن وضعیتی در یک رویداد گذشته را در زمان بیان رویداد نشان می‌دهند؛ مانند مثال‌های ۸ و ۹، که از زبان اوستایی‌اند (برگرفته از Skjærvø 2009: 133; Dahl 2011).

8) ā m ā aēšəmō hazas ~ cā rəmō Hišāiiā
at I: ACC.SG wrath: NOM.SG violence: NOM.SG and restraint: NOM.SG bind: PRF3SG
wrath and violence, restraint have bound me (and now keep me bound).

(۲) ساخت اخباری کامل که برای بیان وضعیت یا فرایندی به کار می‌روند که از زمانی در گذشته آغاز می‌شود و همچنان در زمان بیان رویداد ادامه دارد. این خوانش از ساخت اخباری کامل همان کاربردی از کامل است که برخی آن را «جهانی» نامیده‌اند و شامل ارجاع به یک زمان حال گسترده می‌شود (Dahl 2011: 276)؛ مانند

9) yō nō daḍa yō tataša
Who: NOM.SG we: ACC.PL place: PRF.3SG who: NOM.SG from: PRF.3SG
yō tuṽruiiē yō mainiiuš spəṽamō
who: NOM.SG nourish: PRF.3SG who: NOM.SG spirit: NOM.SG most.devine: NOM.SG
(Ahura Mazda) who has set us in place, who has fashioned us, who has nourished us, the most devine spirit (Yasna 1.1).

در مجموع، در پژوهش‌های گوناگون عنوان شده است که نمود کامل در زبان‌های ایرانی باستان نوعی از نمود پیشینی است که به گفته دال (همان‌جا) با افعال غایتمند^۲ خوانش نتیجه‌ای دارد و با افعال غیرغایتمند^۳ خوانش جهانی (Kummel 2000; Skjærvø 2009 a; Dahl 2011). بنابراین،

1. Synthetic

2. telic

3. atelic

ساخت تصریفی کامل کاربردهای نتیجه‌ای و جهانی را در زبان‌های ایرانی باستان از جمله اوستایی می‌توان دید.

۲-۴ نمود کامل در فارسی میانه

ساخت کامل در زبان فارسی میانه دچار تحول شگرفی شد. صورت تصریفی این ساخت کم‌کم جای خود را به ساختی تحلیلی داد. در این ساخت اطنابی^۱ صورت کامل از طریق افزودن فعل معین «بودن» و «ایستادن» به ستاک گذشته ساخته می‌شد؛ برای مثال، صرف فعل «رفتن» در کامل و گذشته کامل به صورت جدول (۱) بوده است:

جدول ۱- ساخت کامل فعل «رفتن» در فارسی میانه (برگرفته از Skjærvø 2009 b: 218)

گذشته کامل ^۲ اخباری	[حال] کامل اخباری	
Šud estād h-am	Šud est-am	اول شخص مفرد
Šud estād h-ē	Šud est-ē	دوم شخص مفرد
Šud estād ø	Šud est-ēd	سوم شخص مفرد
Šud estād h-ēm	Šud est-ēm	اول شخص جمع
Šud estād h-ēd	Šud est-ēd	دوم شخص جمع
Šud estād h-ē-nd	Šud est-ēnd	سوم شخص جمع

در نظام فعلی فارسی میانه، در برخی ساخت‌ها، افعال گذرا و ناگذر متفاوت صرف می‌شوند. در نمودهای دستوری نامتکامل (زمان حال و گذشته)، گذرا بودن فعل تفاوتی در تصریف ایجاد نمی‌کند، ولی در نمود تکامل و نمود کامل این تمایز معنادار می‌شود. در این دو ساخت نمودی، افعال ناگذر، همانند زمان حال، با ستاک متفاوت (ستاک گذشته) صرف می‌شوند، ولی افعال گذرا با ساخت کنایی (عامل/ مجهول) صرف می‌شوند (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۱۱؛ رضایی باغبیدی ۱۳۸۱: ۱۳۹؛ در این باره ← Skjærvø 2009b: 220). این نظام صرفی اغلب نظام کنایی دوشقی^۳ نامیده می‌شود.

1. Periphrastic

2. Pluperfect

3. split ergativity

ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۷۵) در مورد ساخت کامل در فارسی میانه آورده است: فعل ماضی نقلی لازم از ماده ماضی لازم با صورت‌های مضارع از *-ēst* در فارسی میانه ساخته می‌شود. فعل ماضی نقلی مجهول^۱ از ماده ماضی لازم با صورت‌های ماضی از *-ēst* ساخته می‌شود؛ مانند *nibišt ēstēd* (نوشته شده است). فعل ماضی بعید لازم از ماده ماضی لازم با صورت‌های ماضی از *-ēst* ساخته می‌شود؛ مانند *raft ēstād* (رفته بود). فعل ماضی بعید مجهول از ماده ماضی متعدی با صورت‌های ماضی از *-ēst* ساخته می‌شود؛ مانند *guft ēstād* (گفته شده بود). بنابراین، همان‌طور که دیدیم، ساخت کامل از ایرانی باستان به ایرانی میانه تغییراتی کرده است که، به لحاظ ساختی، می‌توان آن را مرحله میانی تغییر از ساخت ترکیبی باستانی به ساخت تحلیلی در فارسی نو معاصر دانست. در فارسی میانه، دستوری‌شدگی^۲ فعل «بودن» و «ایستادن» در کاربرد فعل معین رخ داده است. با از دست دادن ساخت کنایی در زبان فارسی نو و عدم تمایز میان ساخت‌های گذرا و ناگذر در صرف افعال گذشته، فعل «ایستادن» نیز این نقش دستوری خود را در جایگاه فعل معین از دست داده است؛ اما روند دستوری‌شدگی فعل معین «بودن» همچنان در فارسی نو معاصر ادامه دارد. در بخش بعدی مقاله به این تغییر در فارسی نو می‌پردازیم و کاربردهای مختلف ساخت کامل را در فارسی نو معاصر بررسی می‌کنیم.

۳-۴ نمود کامل در فارسی نو

۱-۳-۴ ویژگی‌های صرفی ساخت کامل در فارسی نو

ساخت کامل در زبان فارسی از ستاک کامل و صورت تصریف‌شده فعل معین «بودن» در زمان حال (برای حال کامل / ماضی نقلی) و فعل معین «بودن» در زمان گذشته (برای گذشته کامل /

۱. ابوالقاسمی برای ذکر افعال گذرا (با ساخت کنایی) آنها را صورت مجهول نامیده است، زیرا در ساخت کنایی عبارت به صورت مجهول بیان می‌شود. در مورد اینکه این ساخت‌ها از صفت فعلی مجهول ساخته شده‌اند یا معلوم بحث‌های بسیاری شده است (برای آگاهی از آخرین مباحث مربوط به ساخت کنایی و خاستگاه آن در زبان‌های ایرانی ← Jügel 2012: 404).

ماضی بعید) ساخته می‌شود. با آنکه صورت تحلیلی ساخت کامل از دوره فارسی میانه در زبان فارسی آغاز شده بود، ولی ساخت کامل در زبان فارسی امروز با کاربرد آن در فارسی میانه تفاوت دارد. همان‌طور که ذکر شد، در فارسی میانه دو فعل معین «ایستادن» و «بودن» برای ساخت کامل استفاده می‌شد. در طی زمان، زبان فارسی صورت کامل با ساخت «ایستادن» را از دست داده و تنها ساخت همراه با «بودن» را حفظ کرده است. با این حال، در متون ادبی فارسی نو آغازین، نوعی از کاربرد ساخت کامل دیده می‌شود که همراه با «است» اما بدون همزه آمده است. این ساخت از ترکیب ستاک گذشته و «است» و ضمیر فعلی ساخته شده است. احمدی گیوی (۱۳۸۴) این فعل را از مصدر «استیدن» با حذف همزه نامیده است: رفتستم، رفتستی، رفتی؛ رفتیم، رفتید، رفتستند (احمدی گیوی ۱۳۸۴: ۱۳۰). ملک‌الشعراى بهار این ساخت کامل را از افعال نیشابوری به شمار آورده (۱۳۴۹: ۴۵/۲) و خانلری آن را صورت گویشی نامیده است (← خانلری ۱۳۶۵: ۲/۲۴۹)؛ این در حالی است که برخی پژوهشگران دیگر آن را مشخصه گویش‌های شمال شرقی ایران و بازمانده ساخت کامل با فعل «ایستادن» از فارسی میانه می‌دانند (Lazard 1963; Johanson & Utas 2000; Paul 2002). رضایتی کیشه‌خاله و غیوری (۱۳۹۱: ۹) نیز در مثال‌هایی که با این ساخت از شاهنامه آورده‌اند آن را ذیل فعل کمکی /-est/ (بودن و ایستادن) ذکر کرده‌اند. مثال‌های فراوانی در متون ادبی فارسی نو آغازین از این نوع به چشم می‌خورد؛ مانند

(۱۰) آن شنیدستی که در اقصای غور (گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲۲)

(۱۱) که بودستم ز دیدار تو فرد (دیوان انوری، قصیده شماره ۹)

(۱۲) اگر نه مسخ شدستی ز لعنت مورود (دیوان شمس، غزل ۹۱۴)

بنابراین، دو نظر مختلف در مورد خاستگاه این ساخت‌ها وجود دارد. سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا این «است»‌های بی‌همزه بازمانده «ایستادن» در فارسی میانه‌اند و یا صورت کامل فعل صرف‌شده «بودن» (استن). در جدول (۱) دیدیم که صورت کامل فعل «شدن» در فارسی میانه با ستاک گذشته فعل معین «ایستادن» به علاوه صورت صرف‌شده فعل

«بودن» hē صرف شده است. بنابراین، در آن ساخت با دو مورد دستوری شدگی روبه‌رو هستیم: فعل «بودن» و فعل «ایستادن». نگارندگان بر این باورند که در این صورت‌های گسترده کامل فارسی (همراه با «ست») آنچه دیده می‌شود دوره میانی بین فارسی میانه و فارسی نو معاصر از دستوری شدگی فعل «بودن» به مثابه فعل معین در ساخت کامل است. می‌توان گفت، در ابتدای دوره فارسی دری که زبان در حال از دست دادن ساختار کنایی و فعل معین «ایستادن» بود، در جهت شکل‌گیری ساخت کامل، زبان به صرف کامل «استن» در جایگاه فعل معین در ساخت تحلیلی کامل گرایش داشته است، اما به‌مرور این «است» کوتاه شده، و همین صورت کوتاه‌شده «بودن» دستوری شده و فعل معین کامل‌ساز را در زبان فارسی شکل داده است؛ تا جایی که در فارسی محاوره‌ای کنونی حتی همزه فعل معین نیز حذف می‌شود و تنها از طریق جایگاه تکیه می‌توان گذشته متکامل را از کامل تشخیص داد. می‌توان این روند تغییر را در ساخت کامل فارسی نو به این صورت نشان داد:

raft-[ʔ]ast-i > rafte / -ʔ-i > raft-i: /

همان‌طور که می‌بینیم، پس از شکل‌گیری صورت جدید کامل با استفاده از فعل معین و صفت فعلی، کم‌کم نشانه‌های فعل معین نیز کمرنگ‌تر می‌شوند و فعل در صورت کامل و متکامل تنها بر اساس یک عنصر زبرزنجیری (تکیه) متمایز می‌شود.^۱ بنابراین، با در نظر گرفتن نمود کامل در نظام نمودی زبان فارسی، ما به ستاک کامل نیز قائل خواهیم بود که شامل ستاک گذشته + /e/ خواهد بود. ساخت کامل در زبان فارسی، علاوه بر نقش‌های مختلفی که پذیرفته، در کاربرد گواه‌نما نیز تحول یافته است. در تمام این کاربردها تنها صورت نمودی آن نمود «کامل» است و این نمود کامل با نمود متکامل و نمود نامتکامل متفاوت است. همان‌طور که در بخش نظری این پژوهش اشاره شد، ویژگی نمودی افعال، فارغ از زمان دستوری و وجه، به نحوه دید گوینده بستگی دارد؛ بنابراین، حتی به محض اینکه صورت فعلی ما نشانه نمودی دیگری بپذیرد، مقوله نمودی آن تغییر می‌کند. از همین روست که برخی

۱. این کوتاه‌تر شدن صورت فعل معین که تحت عنوان کاهش واجی (phonological reduction) در مطالعات صرف تاریخی شناخته می‌شود پدیده‌ای مرسوم در روند دستوری‌شدگی است (ANDERSON 2010: 124).

پژوهشگران، در بحث ساخت کامل، آن را با زمان دستوری خلط کرده‌اند (Perry 2000: 229).

۴-۳-۲ کاربردهای ساخت کامل در فارسی نو معاصر

ساخت کامل ساختی است که در زبان‌های مختلف نقش‌های متنوعی می‌پذیرد. در زبان فارسی نیز این ساخت دارای کاربردهای متفاوت است که در ادامه به آنها می‌پردازیم. چنان‌که پیش از این گفتیم، ساخت کامل ساختی است که، به لحاظ زمانی، در مرز بین چند زمان دستوری اتفاق می‌افتد. اگر بنا را بر ساخت کامل بگذاریم و اختلاط مرزهای زمان دستوری را در بین زمان گذشته و زمان حال در نظر بگیریم، با فرض اینکه کامل یک ساخت نمودی است، می‌توانیم نمود کامل را، در زبان فارسی، در دو بخش مجزا یعنی ارتباط با زمان دستوری گذشته و ارتباط با زمان دستوری حال بررسی کنیم و انواع آن را از این منظر در نظر بگیریم. همان‌طور که می‌دانیم، ساخت نمودی دیدگاه‌گوینده را دربارهٔ رویداد بیان‌شده نشان می‌دهد. اگر بخواهیم رویدادی در زمان گذشته را به لحاظ ارتباط آن با زمان حال بیان کنیم، با کاربردهای زیر در ساخت کامل روبه‌رو خواهیم بود: ساخت کامل جهانی، تجربی، نتیجه‌ای، و اخبار داغ. حال اگر بخواهیم راجع به رویدادی در گذشته صحبت کنیم که خود شاهد آن نبوده‌ایم ولی از طریق شواهد، شنیده‌ها، استنباط شخصی و یا گواه‌ها به وقوع آن پی برده‌ایم، با کاربرد پیشینی، استنباطی، و گواه‌نما سروکار خواهیم داشت. در ادامه، به توضیح انواع این کاربردها خواهیم پرداخت و در قسمت بعدی مقاله بحث کاربرد گواه‌نما را، که پدیده‌ای نسبتاً جدید در پژوهش‌های اخیر در زبان فارسی است، مطرح خواهیم کرد.^۱

نمود کامل در زبان فارسی را در ارتباط معنایی با زمان گذشته‌ای که یا سپری شده و یا در حال سپری شدن و اتصال به زمان حال است در مثال‌های (۱۳الف) تا (۱۳د) می‌توان مشاهده کرد:

(۱۳الف) در این مدت باید دستگیرت شده باشد که با چه جور خلاقیتی سروکار داشته‌ای (کلیدر،

ج ۱۰).

^۱ - تعدادی از مثال‌های این بخش برگرفته از احمدی گیوی (۱۳۸۴) هستند.

(ب) من به قیمت خونم این مردم را شناخته‌ام، گل محمد! (کلیدر، ج ۱۰)
(ج) او سال‌ها در تهران زندگی کرده است و در دانشگاه تهران تدریس کرده است.
(د) علی ایستاده است. امین و امید و الهه نشسته‌اند.

این کاربرد در زبان فارسی بسیار شبیه به کاربرد جهانی ساخت کامل است، که از رویدادی در گذشته صحبت می‌کند که طی دوره‌ای در جریان بوده و امکان دارد همچنان هم ادامه داشته باشد.

(۱۴) این دنیا را سعدی نیافریده است، دیده است و درست وصف کرده است... سیر کرده است و زیر و روی آن را دیده (زرین‌کوب ۱۳۵۵: ۲۳۵).

در مثال (۱۴)، فعل اول از کاربرد جهانی کامل و فعل‌های بعدی از مقوله تجربی‌اند.

(۱۵) الف) من او را زینهار داده‌ام (تاریخ بلعمی ۱۳۴۱: ۲۵۷).

(ب) عباس او را اسیر کرده است (همان: ۲۷۵).

مثال‌های (۱۵) الف) و (ب) نمونه‌هایی از کاربرد نتیجه‌ای هستند.

(۱۶) از وی جدا مانده‌ام و عیش بر من منغص گشته و زندگانی بر من تلخ بوده (نیشابوری ۱۳۴۰: ۱۷۳).

در مثال (۱۶)، فعل اول از مقوله جهانی و فعل‌های بعدی از مقوله نتیجه‌ای هستند.

از مقوله «اخبار داغ» که در مورد واقعه‌ای که در گذشته خیلی نزدیک اتفاق افتاده و به عنوان خبر قابل ذکر بیان می‌شود نیز مثال‌های فراوانی در زبان فارسی می‌توان یافت؛ به عنوان مثال، به نمونه (۱۷) توجه کنید:

(۱۷) بانک مرکزی اعلام کرده است نرخ سود بانکی در آینده نزدیک تغییر خواهد کرد.

بخش دیگری از کاربردهای ساخت کامل در زبان فارسی مربوط می‌شود به رویدادهایی که در گذشته صورت گرفته و گوینده لزوماً شاهد آن نبوده و از طریق شنیده‌ها و یا استنباط خود آن را بیان می‌کند. این گروه از فعل‌ها را می‌توان به پیشینی‌ها، استنباطی‌ها، و گواه‌ها تقسیم کرد.

(۱۸) وقتی به خانه آمدم، دیدم برادرم به خانه آمده و کتاب‌هایش را برداشته و به دانشگاه رفته است.

مثال (۱۸) نمونه‌ای از کاربرد پیشینی ساخت کامل است، اما در عین حال، می‌توان آن را استنباطی نیز در نظر گرفت؛ یعنی گوینده از شواهدی که دیده، از جمله نبودن کتاب‌های برادرش، به این نتیجه رسیده است که برادرش به دانشگاه رفته است. از نوع کاربرد استنباطی، مثال‌های دیگری نیز می‌توان ارائه کرد؛ برای نمونه، به مثال (۱۹) توجه کنید:

(۱۹) مدتی است از مریم خبر ندارم؛ حتماً به سفر رفته است.

کاربرد دیگر همان کاربرد گواه‌نماست که در کتاب‌های دستور (← احمدی گیوی ۱۳۸۴: ۱۲۷) هم تحت عنوان «نقل واقعه نادیده» از آن نام برده شده است؛ چه بسا اصطلاح ماضی نقلی در زبان فارسی نیز از همین کاربرد نشئت گرفته باشد. در بخش بعد به تفصیل به توضیح این کاربرد می‌پردازیم.

۵ کاربرد گواه‌نمای نمود کامل در فارسی

آیخنوالد (۲۰۰۴: ۱) در تعریف گواه‌نمایی آورده است: در یک چهارم زبان‌های دنیا، در بیان جملات، باید مشخص شود که منبع خبری آن از چه نوع بوده است؛ از جمله مثلاً اینکه گوینده آن را دیده، یا در مورد آن شنیده، یا بر اساس شواهد آن را استنباط کرده، و یا اینکه از طریق شخص دیگری از آن مطلع شده است. این مقوله دستوری، که معنای اولیه آن منبع خبر است، گواه‌نمایی نامیده می‌شود. در فارسی نو معاصر نیز این مقوله دستوری وجود دارد، گرچه به زعم امیدواری و گلفام (۱۳۹۶: ۹۴) ساختوازی نیست. آنها در مقاله خود آورده‌اند: با توجه به اینکه تاکنون صورت ساختوازی مشخصی مانند وند واژه‌بست برای صورت‌های گواه‌نما در فارسی یافت نشده است، پیش‌بینی می‌شود که این زبان در گروه زبان‌های دارای گواه‌نمای دستوری نباشد و بازنمایی مقولات گواه‌نما در آن به شیوه‌های دستوری در قالب عناصر زبانی دیگر توجیه شود (همان: ۸۰).

در زبان فارسی معاصر، برای گواه‌نمایی، از ساخت کامل و مشتقات آن استفاده می‌شود. ویندفور (۲۰۰۹: ۴۶۱) این طبقه جدید کاربرد گواه‌نما یا گذشته نادیده افعال کامل در زبان

فارسی را، در کنار افعال استمراری، تحت عنوان «نظام بسط‌یافته فعل در زبان فارسی نو معیار» معرفی کرده است. وی می‌گوید: زبان فارسی نو زیرگروهی از صورت‌های گواه‌نما دارد که نشانه آن نه یک نشانگر واحد صرفی، بلکه صورت‌های مشتق از صفت فعلی به‌کاررفته در ساخت کامل‌اند. این زیرگروه گواه‌نماها، به لحاظ مقوله‌ای، دقیقاً موازی زیرگروه گذشته هستند؛ بنابراین، «رفته است» دارای نقش دوگانه فعل نتیجه‌ای و فعل کامل گواه‌نماست. جدول (۲) این توازی نقش‌ها را به‌خوبی نشان می‌دهد:

جدول ۲ - صورت‌های گذشته در تقابل صورت‌های گواه‌نما در فعل «رفتن» (برگرفته از Windfuhr 2009: 461)

نامتکامل	متکامل	نتیجه‌ای - وضعیتی	حالت
mi-rav-ad	raft	raft-e ast	حال
mi[raft-e] ast	[raft-e] ast	[raft-e bud-e] ast	گواه‌نما
mi-raft	raft	raft-e bud	گذشته

ویندفور (همان‌جا) ادامه می‌دهد: این وجه گواه‌نما محدود به زمان گذشته است و نقش و محدوده آن شبیه همان نقش و محدوده‌ای است که یوهانسن (۲۰۰۰: ۷۴) برای ترکی توصیف کرده است. وجه گواه‌نما رویداد یا وضعیتی غیرآشکار را بیان می‌کند که عموماً در بردارنده کیفیت گزاره‌هایی حاکی از دانش دست دوم و یا نتیجه‌مدار است که اغلب در گزارش‌های تاریخی و خاطره‌های شخصی آورده می‌شود و، در ترجمه آنها از زبان‌های غربی، اغلب از عبارت‌هایی همچون می‌گویند، ظاهراً، آن‌طور که پیداست و... استفاده می‌شود. در حالی که گواه‌نمایی هم در زبان‌های ایرانی و هم در فارسی افغانستانی وجود دارد، تنها در فارسی تاجیکی است که به صورت کامل بسط یافته است. ویندفور و پری (۲۰۰۹: ۵۰۹) این تحول ساخت کامل در زبان‌های ایرانی را ترکی‌شدگی^۱ این زبان‌ها می‌دانند. به زعم وی، این زبان‌ها تحت تأثیر مجاورت با زبان‌های ترکی این ویژگی گواه‌نمایی را از آنها وام گرفته‌اند و در حالی که آن زبان‌ها پیوندی‌اند، زبان‌های وام‌گیرنده آن را به صورت تحلیلی به

کار برده‌اند. به باور ویندفور (همان‌جا)، این هم به طور آشکار تحت تأثیر زبان ترکی و نشانگر واحد صرفی emiš در این زبان است. با توجه به اینکه، بر اساس توضیح بایی و همکاران (۱۹۹۴: ۹۵) این تحول از ساخت کامل نتیجه‌ای به ساخت گواه‌نمایی یک تحول معمول است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا گویشوران زبان فارسی تحت تأثیر زبان ترکی نیاز به بیان گواه‌نما پیدا کرده‌اند؛ یا چون ساخت کامل به دلیل ماهیت معنایی‌اش برای این منظور مناسب بوده، این مقوله را به زبان خود افزوده‌اند. لونوو - اُتر (۲۰۱۲: ۲۰۳) نیز به این موضوع پرداخته و نتیجه گرفته است که ساخت گواه‌نمایی فارسی نمی‌تواند تحت تأثیر زبان ترکی بوده باشد.

چنان‌که زبان‌شناسان مختلف از جمله لازار ذکر کرده‌اند، نکته قابل توجه در مورد این کاربرد در فارسی ساخت نظام‌مند آن در نظام فعلی فارسی است و ظاهراً برای هر صورت فعلی در زمان گذشته یک ساخت گواه‌نمای معادل برای آن به وجود آمده است. همین ساخت نظام‌مند و مقایسه با ساخت کامل در زبان‌های دیگر گاهی بدفهمی‌هایی را هم موجب می‌شود؛ مثلاً برخی از پژوهشگران صورت استمراری را در ساخت کامل فارسی با ساخت مشابه آن در انگلیسی مقایسه کرده‌اند، در صورتی که این دو متفاوت‌اند (← والی رضایی، ۱۳۹۱). در فارسی، ساخت کامل تنها در صورتی نشانه نمودی نامتکامل را می‌پذیرد که در وجه گواه‌نما باشد. والی رضایی (۱۳۹۱: ۹۰، پی‌نوشت ۱۲)، در توضیح کوتاهی در مورد ماضی نقلی استمراری، می‌گوید: این نشان می‌دهد که زبان فارسی می‌تواند مانند انگلیسی هم‌زمان دارای نمود کامل و استمراری باشد؛ در صورتی که این ویژگی در فارسی تنها در یک کاربرد خاص (ساخت گواه‌نما) رخ می‌دهد و، علاوه بر این، هر فعلی تنها یک نمود دستوری می‌پذیرد. وقتی ساخت کامل در کاربرد گواه‌نما با فعل کمکی «داشتن» نمود استمراری می‌پذیرد، به صرف وجود نشانه نمود نامتکامل، ساخت نمودی آن به نمود نامتکامل تبدیل می‌شود.

آیخ‌نوالد (۲۰۰۴: ۱۱۴) نیز مثال زیر را از فارسی آورده و عنوان کرده است که کامل استمراری می‌تواند معنای خبر دست دوم را بدهد، و نمود نامتکامل ممکن است به خبر

دست اول دلالت کند.

(۲۰) توی خانه ما که کار می‌کرد، همیشه شعر می‌خواند. بلند بلند می‌خوانده است. وی در توضیح این جمله آورده است: [زن همسایه گفت:] خونه ما که کار می‌کرد همیشه شعر می‌خواند (نامتکامل، اطلاعات دست اول)؛ [طبق گفته زن همسایه،] او بلند شعر می‌خوانده (کامل، اطلاعات دست دوم). وی (همان: ۱۱۵) چنین ادامه می‌دهد: جمله ذکر شده که فعل به صورت نامتکامل آمده در نقل مستقیم است و نشان می‌دهد که گوینده شاهد موقعیت بوده است. نویسنده می‌گوید: این در موقعیت خاصی است که نامتکامل می‌تواند در نقل قول مستقیم بیاید و کامل در نقل قول غیر مستقیم. در واقع، ویژگی نمودی به‌تنهایی نمی‌تواند مبین ساخت گواه‌نمایی باشد، بلکه وجود ستاک کامل است که لازمه گواه‌نمایی در فارسی معاصر است. به بیان دیگر، آن‌که رویدادی را بر اساس شنیده‌هایش نقل می‌کند می‌تواند رویدادی را در کلیت آن تعریف کند. نمود متکاملی که در نقل قول غیر مستقیم به صورت ساخت کامل بیان می‌شود، به همین ترتیب، می‌تواند رویداد در جریانی را به نقل از شخص دیگری با نمود نامتکاملی که دارای ستاک کامل است بیان کند؛ برای مثال، همین نمونه‌ای که آبخنوالد آورده، می‌توانست این طور بیان شود: [زن همسایه می‌گفته که] او وقتی خانه آنها کار می‌کرده، همیشه شعر می‌خوانده. در واقع، در این مورد، گوینده یک امر عادت‌ی را به نقل از شخص دیگری بیان کرده است.

می‌توان به برخی از صورت‌های ساخت کامل در زبان فارسی نو به صورت نوعی از چندمعنایی نیز نگاه کرد. به گفته لازار (۱۹۸۹: ۲۶۸)، صورت‌های «می‌رفته است»، «داشته می‌رفته است»، «رفته بوده است» کاربرد دیگری ندارند، اما به عکس، «رفته است» هم به عنوان ساخت کامل و هم به عنوان ساخت استنباطی به کار می‌رود؛ بنابراین، برای این ساخت، دو جایگاه کامل و استنباطی در نظام معناشناختی فعل در نظر می‌گیریم. این نشان می‌دهد که، به لحاظ در زمانی، مقوله استنباطی از راه جوانه زدن از طریق کاربردهای مشتق از کامل شکل گرفته است. این صورت صرفی جدید، که هم در زمان حال و هم در زمان گذشته کاربرد یافته، باعث تحول در این گونه شده است.

در جستجو برای توضیح گسترش ساخت کامل در زبان‌های مختلف، پژوهشگران دیگری نیز، در کنار بایی و همکاران (۱۹۹۴)، نظراتی را مطرح کرده‌اند. درینکا (۲۰۱۹) به برخی از این مطالعات، از جمله پژوهش دتج^۱ (۲۰۰۰: ۳۵۴) اشاره می‌کند. دتج، بر اساس شواهدی متقاعدکننده از تاریخ زبان‌های لاتینی، اسپانیایی و انگلیسی، چگونگی تغییر ساخت کامل از کاربرد نتیجه‌ای به نقطه تمرکز بر روی مشخصه‌های معنایی متنوع دیگر را مورد توجه قرار داده است. وی ادعا می‌کند که تجدید نقطه تمرکز باعث این حرکت شده است. همچنین او بر این باور است که این تغییر نقطه تمرکز باعث به وجود آمدن کاربردهای نوآورانه و عوامل کاربردشناختی شده است، نه از دست دادن ارزش‌های معنایی؛ برای مثال، گویشوران تلاش می‌کنند شنوندگان را درباره صحت اظهاراتشان از وقایع رخ داده در گذشته متقاعد کنند.

بر این اساس، می‌توان گفت، در میان گویشوران زبان فارسی، اضافه کردن این کاربرد جدید به ساخت کامل نه تنها موجب از بین رفتن ارزش‌های معنایی پیشین این ساخت نشده، بلکه یک مشخصه معنایی جدید به این معناها افزوده است. همان‌طور که درینکا (۲۰۱۷) اشاره کرده، در کنار عوامل شناختی که تغییرات دستوری را به سمت مسیرهای خاص خودشان سوق می‌دهند، باید نقش انگیزش‌های اجتماعی را نیز در نظر گرفت؛ سازوکاری که هر گویشور را قادر می‌سازد که مسیرهای استعاری گویشوران دیگر زبان‌ها را شناسایی کند یا بسط‌های معنایی ظریف و یا لایه‌بندی اجتماعی را برای دریافت استنباطی متقاعدکننده دریابد و سپس تمام این نوآوری‌ها را در فهرست شیوه‌های بیانی خود قرار دهد. با این نگاه، تغییر یک مقوله دستوری و یا افزوده شدن ساخت دستوری جدید به زبان نیاز به بررسی‌ها و مطالعه‌های گسترده‌تری دارد تا بتوان به نقطه آغازین این تغییرات پی برد. بر خلاف اوتاس (۲۰۰۰: ۲۵۹) که اظهار می‌کند در فارسی دری هیچ نشانه معناداری مبنی بر کاربرد گواه‌نمای ساخت کامل در زبان پیدا نکرده است، لونوو-آتز (۲۰۱۲: ۲۳۴) به برخی از شاهدهایی که در متون کلاسیک یافته اشاره می‌کند و احتمال وجود این ساخت در دوره‌های پیشین زبان فارسی را مطرح می‌کند. مثالی که وی می‌آورد «همی معلوم کرده است» با خوانش استنباطی است؛ ولی در این مورد می‌توان گفت که «همی»، در آن دوره

زبان فارسی، احتمالاً همچنان کاربرد قیدی داشته و هنوز از طریق دستوری‌شدگی به پیشوند نامتکامل‌ساز تبدیل نشده بوده است. یکی از پژوهش‌های آینده در این مورد می‌تواند بررسی نقطه آغاز این تحول ساختی و کشف انگیزه‌های این تحول باشد.

نگارندگان برآن‌اند که، در مطالعات بعدی، بیشتر بر روی متون کهن و سیر تحول این ساخت نمودی و نقطه آغاز پیدایش ساخت گواه‌نما در متون فارسی تمرکز کنند. همچنین، با بررسی حوادث اجتماعی آن دوره و میزان دوزبانگی سخنگویان فارسی و ترکی، شاید بتوان فرضیه قرص گرفتن این ساخت از ترکی را نیز بررسی کرد و به نتایجی در زمینه علت و ریشه افزوده شدن این کاربرد به نظام زبان فارسی دست یافت.

۶ نتیجه

در این جستار ساخت «کامل» را در مقوله واحد نمودی با کاربردهای مختلف در نظر گرفتیم. ساخت کامل، در گذر از ایرانی باستان به فارسی نو، از صورت ترکیبی به تحلیلی تغییر کرده و این تغییر از دوره فارسی میانه آغاز شده است. بعد از دوره فارسی میانه، که زبان ساخت کنایی را از دست داد، ستاک گذشته جای خود را به صفت فعلی‌ای داد که ستاک کامل را در زبان فارسی شکل داد. ستاک کامل از ستاک گذشته به علاوه /e/ تشکیل شده، که در کنار فعل معین «بودن»، ساخت کامل را در زبان فارسی شکل می‌دهد. در فارسی میانه، با ساخت کنایی، صورت کامل با استفاده از ستاک گذشته (متکامل) و صورت‌های صرف‌شده فعل معین «بودن» و «ایستادن» ساخته می‌شده است. با بررسی کاربردهای مختلف، به این نتیجه رسیدیم که ساخت کامل در زبان فارسی امروز دارای کاربردهای نتیجه‌ای، تجربی، جهانی، و بیان اخبار اخیر و داغ است؛ همچنین، در مقوله بیان واقعه نادیده، فارسی دارای کاربردهای استنباطی، پیشینی و گواه‌نماست. کاربرد گواه‌نما در زبان فارسی یک پدیده نسبتاً جدید محسوب می‌شود که، به صورت نظام‌مند، معنایی را به ساخت کامل در زبان افزوده است. برخی معتقدند این تغییر تحت تأثیر زبان ترکی در فارسی به وجود آمده است؛ ولی با اینکه فرایند دستوری شدن از ساخت نتیجه‌ای به ساخت

گواه‌نما یک فرایند قابل پیش‌بینی در زبان است، برای اطمینان از دلایل اصلی این تغییر مقوله باید بررسی بیشتر و دقیق‌تری صورت گیرد.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: معین.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی: فعل، تهران: نشر قطره.
- امیدواری، آرزو و ارسلان گلغام (۱۳۹۶)، «بررسی گواه‌نمایی در زبان فارسی: رویکردی رده‌شناختی»، جستارهای زبانی، ش ۱ (پیاپی ۳۶)، ص ۷۹-۹۹.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین علی بن محمد (۱۳۶۴)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران: نشر سکه - پیروز.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ.
- بهار، محمدتقی (۱۳۴۹)، سبک‌شناسی، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- خانلری، پرویز (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی، چاپ هجدهم، تهران: توس.
- _____ (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۷)، کلیدر، تهران: فرهنگ معاصر.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و معصومه غیوری (۱۳۹۱)، «نوع خاصی از ماضی نقلی در شاهنامه»، فنون ادبی، ش ۶، ص ۱-۱۲.
- رضایی، والی (۱۳۹۱)، «نمود استمراری در فارسی معاصر»، فنون ادبی، ش ۱ (پیاپی ۶)، ص ۷۹-۹۲.
- _____ (۱۳۹۳)، «گواه‌نمایی در زبان فارسی امروز»، پژوهش‌های زبانی، ش ۵، ص ۲۱-۴۰.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۱)، دستور زبان پارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵)، با کاروان حله، چاپ سوم، تهران: نشر جاویدان.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۸)، دستور سال سوم آموزش متوسطه عمومی، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۳)، «گذشته نقلی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، گویش‌شناسی، ش ۲، ص ۶۶-۸۹.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۳)، کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: هرمس.

نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور (۱۳۴۰)، قصص الانبیاء، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- Andersen, H. (2010), "From Morphologization to Demorphologization", *The Continuum Companion to Historical Linguistics*, S. Luraghi and V. Bubeník (eds.), London: Bloomsbury Publishing, pp.117-46.
- Bybee, J. L., R. Perkins, and W. Pagliuca, (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*, Chicago: University of Chicago Press.
- Comrie, B. (1976), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dahl, E. (2010), *Time, Tense and Aspect in Early Vedic Grammar. Exploring Inflectional Semantics in the Rigveda*, vol. 5, Brill.
- (2011a), "Tense and Aspect in Indo-Iranian, Part 1: The Present and Aorist", *Language and Linguistics Compass*, 5 (5), pp. 265-281.
- (2011b), "Tense and Aspect in Indo-Iranian, Part 2: The Perfect, Futurate, Participial and Periphrastic Categories", *Language and Linguistics Compass*, 5 (5), pp. 282-296.
- Detges, U. (2000), "Time and Truth: The Grammaticalization of Resultatives and Perfects within a Theory of Subjectification", *Studies in Language*, 24, pp. 345-377.
- Drinka, B. (2017), *Language Contact in Europe: The Periphrastic Perfect Through History*, Cambridge: Cambridge University Press.
- (2019), "Questioning the Universality of the Perfect", *Tense and Aspect: New Perspectives (Proceedings of the Colloquium 'Towards Uni Versals in Tense and Aspect', Brno, May 2016)*, V. Bubenik et al (eds.), Vienna: Baar Verlag.
- Hewson, J. and V. Bubeník, (1997), *Tense and Aspect in Indo-European Languages: Theory, Typology, Diachrony*, John Benjamins Publishing.
- Jahani, C. (2000), "Expressions of Indirectivity in Spoken Modern Persian", *Empirical Approaches to Language Typology*, 24, pp. 185-208.
- Johanson, L. (2000), "Turkic Indirectives", *Evidentials: Turkic, Iranian and Neighbouring Languages*, L. Johanson & B. Utas (eds.), Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- Johanson, L. and B. Utas, (eds.) (2000), *Evidentials: Turkic, Iranian and Neighbouring Languages*, Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- Jügel, T. (2012), *Die Entwicklung der Ergativkonstruktion im Alt- und Mitteliranischen— Eine korpusbasierte Untersuchung zu Kasus, Kongruenz und Satzbau [The Development of the Ergative Construction in Old and Middle Iranian: A Corpus-Based Approach]*, Doctoral dissertation, Frankfurt: Goethe University Frankfurt.
- Kümmel, M. J. (2000), *Das Perfekt im Indoiranischen*, Wiesbaden: Reichert.
- Lazard, G. (1963), *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris: Klincksieck.
- (1985), "L'inférentiel ou passé distancie en persan", *Studia Iranica*, 14 (1), pp. 27-42.

- (1989), "Le persan", *Compendium Linguarum Iranicarum*, pp. 263-293.
- (2000), "Le mé diatif: considérations théoriques et application à l'iranien", *Evidentials: Turkic, Iranian and Neighbouring Languages*, L. Johanson & B. Utas (eds.), Berlin and New York: Mouton de Gruyter, pp. 209-228.
- (2001), "On the Grammaticalization of Evidentiality", *Journal of Pragmatics*, 33, pp. 359-367
- Lenepveu-Hotz, A. (2012), *Diachronic Study of Persian Verbal System (10th-16th Centuries): From a Balance to Another?*, doctoral dissertation, Paris: École Pratique des Hautes Études.
- McCawley, J. D. (1981), "Notes on the English Present Perfect. *Australian Journal of Linguistics*", 1, pp. 81-90.
- Paul, L. (2002), *Grammatical and Philological Studies on the Early Judaeo-Persian Texts from the Cairo Geniza*, thèse de habilitation non publiée, soutenue à Göttingen, pp. 202-254 (Textes).
- Perry, J. R. (2000), "Epistemic Verb Forms in Persian of Iran, Afghanistan and Tajikistan", *Empirical Approaches to Language Typology*, pp. 229-258.
- Ritz, M. E. (2012), "Perfect Tense and Aspect", *The Oxford handbook of tense and aspect*, R. I Binnick, (ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Shokouhi, H., C. Norwood, and S. Soltani, (2015), "Evidential in Persian Editorials", *Discourse Studies*, 17 (4), pp. 449-466.
- Skjærvø, P. O. (2009a), "Old Iranian", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), London: Routledge, pp. 43-195.
- (2009b), "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), London: Routledge, pp. 196-278.
- Utas, B. (2000), "Traces of Evidentiality in Classical New Persian", *Evidentials: Turkic, Iranian and Neighbouring Languages*, L. Johanson & B. Utas (eds.), Berlin and New York: Mouton de Gruyter, pp. 259-274.
- Wiemer, B. and M. Giger (2005), "Resultativa in den nordslavischen und baltischen Sprachen", *LINCOM Studies in Language Typology*, 10, Munich: LINCOM.
- Windfuhr, G. L. (1979), *Persian Grammar: History and State of Its Study*, vol. 12, Berlin: Walter de Gruyter.
- (1982), "The Verbal Category of Inference in Persian", *Acta Iranica*, 22, pp. 263-287.
- (1987a), "Convergence: Iranian Talyshi and Turkic Azari", *Select Papers from Sala 7, South Asian Languages Roundtable*, E. Bashir et al. (eds.), Michigan: Ann Arbor, pp. 385-405.
- (1987b), "Persian", *The World's Major Languages*, B. Comrie (ed.), London: Routledge.
- (1989), "New Iranian Languages: Overview", *Compendium Linguarum Iranicarum*, R. Schmitt (ed.), Wiesbaden: Ludwig Reichert, pp. 246-262.

- (2009), "Dialectology and topics", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), London: Routledge, pp. 5-42.
- Windfuhr, G. and J. R. Perry, (2009), "Persian and Tajik", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr(ed.), London and New York: Routledge, pp. 416-544.

«ه/ه» معرفه در متون کهن فارسی

محمود ندیمی هرنندی (استادیار دانشگاه پیام‌نور)
تهمینه عطائی کچوئی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: یکی از نشانه‌های معرفه در تداول امروز «ه/ه» بیان حرکت/های غیرملفوظی است که به آخر اسم الحاق می‌شود: «اسبه را خریدم». همگی اهل دستور و زبان‌شناسان این نشانه را خاص زبان گفتار می‌دانند و شواهدی که برای آن ذکر می‌کنند از زبان گفتار امروز است و در آثار گذشتگان از نوشته‌های صادق هدایت آن‌سوتر نمی‌رود. در مقاله حاضر قدیم‌ترین نمونه‌های کاربرد این ساخت را در متون نظم و نثر فارسی قرن ششم هجری به بعد شناسایی کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که در شعر سوزنی و عطار، شاعران حوزه سمرقند و نیشابور و زنده در قرن ششم نمونه‌هایی دارد.

کلیدواژه‌ها: «ه/ه» معرفه، واژه‌بست «ه»، تکواژ «ه»، دستور تاریخی، متون کهن فارسی.

۱ مقدمه

اسم بدین لحاظ که برای مخاطب شناخته شده باشد یا نباشد بر دو قسم است: نکره و معرفه. نشانه‌های اسم معرفه^۱، بنا بر آنچه گفته‌اند، عبارت است از: (۱) اسم خاص؛ (۲) موصوف

۱. برای آگاهی از بحث‌هایی که محققان درباره اسم معرفه در زبان فارسی طرح کرده‌اند ← قریب و دیگران ۱۳۸۰

صفت‌های اشاره؛ ۳) اسمی که به اسم معرفه‌ای اضافه شده باشد؛ ۴) اسمی که واژه‌بست^۱ «ی» به آن افزوده شده باشد و، در جملهٔ پیرو، پیش از «که» ربطی بیاید؛ ۵) اسمی با نقش مفعول که با نقش‌نمای «را» همراه باشد؛ ۶) اسمی که با واژه‌بست‌های «ه/ه» و «-ش» همراه شود؛ ۷) در بافت‌ها و موقعیت‌های خاصی تکواژ جمع معرفه‌ساز است؛ ۸) صفت برترین و عدد ترتیبی موصوف و معدود خود را معرفه می‌کند؛ ۹) ضمیرهای شخصی و اشاره و مشترک همیشه معرفه‌اند (طباطبائی ۱۳۹۵: ۴۹۱-۴۹۴).

چنان‌که گفتیم یکی از نشانه‌های معرفه، «ه/ه» است که به آخر اسم افزوده می‌شود. دستوردانان سنتی و زبان‌شناسان اتفاق نظر دارند که این‌های معرفه‌ساز مخصوص زبان گفتار است و شواهدی که برای آن ذکر کرده‌اند همه از زبان گفتار امروز است. ما در نوشته حاضر، پس از مرور پیشینه تحقیق، قدیم‌ترین نمونه‌های کاربرد این ساخت را در متون فارسی شناسایی کرده‌ایم و سابقه کاربرد این نشانه معرفه را تا قرن ششم هجری رسانده‌ایم.

۲ پیشینه تحقیق

نخستین کسی که درباره «ه/ه» معرفه سخن گفته رضاقلی خان هدایت (وفات: ۱۲۸۸ق) است. او در مقدمه انجمن‌آرای ناصری (تألیف: ۱۲۸۸ق/ ۱۲۵۰ش) یکی از انواع «های مختفی» را «های تحقیر جانشین ضمائر منفصل دانسته است:

‘های مختفی [= بیان حرکت/ غیرملفوظ] بر شش نوع بود: اول، ‘های تأنیت...؛ دوم، ‘های تحقیر که به آخر بعضی اسماء متصل گشته، مفید معنی تحقیر باشد، چنان‌که به لفظ «پسره» و

[چاپ اول در دو مجلد، مجلد اول: ۱۳۲۸، مجلد دوم: ۱۳۲۹]: ۳۲-۳۴؛ معین ۱۳۶۳: ۵۷ به بعد؛ مشکور ۱۳۵۰: ۲۳۲-۲۳۴؛ شریعت ۱۳۷۲: ۲۱۵-۲۲۱؛ انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۸: ۸۰-۸۱؛ لازار ۱۳۸۴: ۹۵-۹۶؛ فرشیدورد ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰؛ وحیدیان کامیار و اعوانی ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱؛ فاضل ۱۳۹۲: ۷۷-۷۹.

۱. «واژه‌بست (clitic) یکی از انواع کلمه به شمار می‌رود که کاربرد مستقل ندارد و مانند وندها به کلمه قبل یا بعد از خود می‌چسبد، ولی به خلاف وندها جزء ساخت این کلمه محسوب نمی‌شود. گروهی که به کلمه قبل از خود می‌پیوندند ‘پی‌بست’ و دسته‌ای که به کلمه بعد از خود می‌چسبند ‘پیش‌بست’ نامیده می‌شوند. واژه‌بست‌های فارسی همه پی‌بست‌اند» (کلباسی ۱۳۸۷: ۲۵؛ نیز — همان: ۳۲؛ طباطبائی ۱۳۹۵: ۵۴۰-۵۴۷)

«دختره»، مثلاً بگویی: «این پسره کسی را به خاطر نمی‌آورد»، و بعضی جا، 'های' «دختره» به جای ضمیر منفصل وارد است، مثلاً اگر دختر زید قابل عروسی شده باشد و زید از غم آن به تنگ آید، عمرو از راه غمخواری خطاب به دیگری کند که «زید را دختره حیران کرده است» یا خطاب به زید کند که «دختره تو را از غم و اندوه هلاک خواهد کرد» یا زید خودش بگوید که «دختره وقتی که رو به رو آید از خجالت می‌میرم». پس 'های' لفظ مزبور در قول اول به جای «او» و در دویم به جای «تو» و در سیم به جای «من» افتد. در این هر سه «دختره» بی استعمال «ها»، و با یکی از ضمایر مسطوره فصیح نبود (هدایت ۱۳۳۸: ۴۳).

رضاقلی خان هدایت در اینجا «ه/ه» معرفه را «های تحقیر» نامیده و آن را، به جای ضمیر منفصل، وارد دانسته است.

سید احمد خراسانی در مقاله‌ای با عنوان «نشانه معرفه و نکره»، که آن را در سال ۱۳۲۸ در مجله دانش (ش ۱۰-۱۱) به چاپ رساند، چنین نوشته است:

در زمان ما برای معرفه نیز نشانه‌ای می‌آورند. در شمال و مرکز ایران مانند خراسان و عراق «ه» است، مانند اسبه را خریدم. ... در شیراز نشانه معرفه «و» است، مانند اسبو را خریدم (خراسانی ۱۳۲۸: ۵۲۹).

خراسانی، پس از مدّت کوتاهی، مقاله خود را، در همان مجله (ش ۱۳) با ویرایش تازه، دوباره منتشر کرد و در آن تأکید کرد که این نشانه معرفه تنها در گفت و گو به کار می‌رود نه در نوشتن (همو ۱۳۲۹: ۴۷).

ژیلبر لازار در دستور زبان فارسی معاصر (تألیف: ۱۹۵۷/م ۱۳۳۵-۱۳۳۶ ش)، ضمن تأکید بر گفتاری بودن کاربرد «ه/ه» معرفه، نکات تازه‌ای درباره آن نوشت که، به طور خلاصه، عبارت‌اند از: (۱) کارکرد آن واضح‌تر کردن معرفگی است؛ (۲) تکیه می‌گیرد؛ (۳) تنها در پایان اسم مفرد می‌آید؛ (۴) کاربرد آن همیشه اختیاری است؛ (۵) می‌تواند با اسم اشاره یک‌جا جمع شود؛ این پسره؛ (۶) می‌تواند با اسمی همراه شود که صفتی پس از آن آمده باشد [ترکیب وصفی]. در این صورت «ه/ه» به پایان گروه [ترکیب وصفی] متصل می‌شود و کسره نیز حذف می‌گردد: «من یواشکی رفتم تو باغ پشت کاج‌بزرگه واسادم» (چوبک به نقل از لازار ۱۳۸۴: ۹۶).

محمد معین، در کتاب مفرد و جمع و معرفه و نکره (تألیف: ۱۳۳۷)، پس از نقل سخن خراسانی، به نکات تازه‌ای اشاره کرده است: (۱) این نشانه در تهران و قم هم مستعمل است و «e» تلفظ شود؛ (۲) به اسم‌های خاص نیز می‌پیوندد: حسین، علیه، محمد؛ (۳) در صورت الحاق به کلمات مختوم به «ا»، «و» و «ه» به جای «ه»، «هه» می‌آید: آقاهه، کوچولوهه، کوتولوهه (معین ۱۳۳۷: ۲۸۲).

زبان‌شناسان نیز به «ه/ه» معرفه پرداخته‌اند. ایران کلباسی آن را با عنوان واژه‌بست «e» نشانه معرفه معرفی کرده و استعمال آن را خاص زبان محاوره دانسته است (کلباسی ۱۳۸۷: ۳۲).

حسین عبدالملکی، در مقاله «واژه‌بست «e» تصغیر و معرفه در زبان فارسی»، تکواژ «e» را به عنوان «واژه‌بست تصغیر و معرفه» معرفی کرده و دو ویژگی اساسی برای آن برشمرده است:

از یک سو اسم جنس را به اسم معرفه تبدیل می‌کند و از سوی دیگر به اسم معرفه حالتی از تصغیر و تحیب می‌بخشد (عبدالملکی ۱۳۸۵: ۹۷).

فریبا قطره، در مقاله «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز»، «ه/ه» معرفه را با عنوان «پسوند تصریفی ه/ه» یکی از مشخصه‌های تصریفی اسم دانسته است (قطره ۱۳۸۶: ۶۳). محمد راسخ‌مهند، در مقاله «معرفه و نکره در زبان فارسی»، واژه‌بست «e» را خاص زبان محاوره امروزی دانسته و کاربرد آن را علاوه بر اسم و صفت، برای مصدر هم ممکن دانسته است: «بازی‌نکرده مهم نیست» (راسخ‌مهند ۱۳۸۸: ۸۹-۹۱).

نوید فاضل، در دستور زبان پارسی (تألیف: ۱۳۹۲)، «ه/ه» معرفه را تحت عنوان پرده شناختی «e» مطرح کرده و درباره آن نوشته است:

کاربرد این نمود شناختی فراگیر نیست، چون: (۱) این نمونه در ادبیات کلاسیک پارسی به کار نرفته؛ (۲) تنها اسم‌های مفرد در عهد ذکری یا ذهنی پرده شناختی /e/ به خود می‌گیرند (فاضل ۱۳۹۲: ۷۹).

چنان‌که دیدیم اهل دستور و زبان‌شناسان، از خراسانی تا فاضل، کاربرد «ه/ه» معرفه را

خاصّ زبان گفتاری امروز می‌دانند و قدیم‌ترین شواهدی که ذکر کرده‌اند از صادق هدایت (وفات: ۱۳۳۰ش) فراتر نرفته است:

دختره به کُلّی از یادم رفته بود (صادق هدایت به نقل از فاضل ۱۳۹۲: ۷۹).
اون [= خداوند] دنیاقتشنگه را کُن فیکون کرد» (صادق هدایت و مسعود فرزاد به نقل از لازار ۱۳۸۴: ۹۶).

ما در مقاله حاضر، با ارائه شواهدی، نشان داده‌ایم که کاربرد «ه/ه» معرفه در قرون گذشته، از قرن ششم هجری نیز سابقه داشته است.

۳ شواهد

نمونه‌هایی که در اینجا آمده در محدوده‌ای است که ما جست‌وجو کرده‌ایم. چه بسا در آثار دیگر نمونه‌هایی یافت شود. قدیم‌ترین شواهدی که یافته‌ایم از دیوان سوزنی سمرقندی (وفات: ۵۶۲ یا ۵۶۹ق) است؛ در یکی از قصاید او «در هجاء یاقوتی جولاهه»:

از تیغ هجای پدر من پدر تو	صدره به هزیمت شد و سر بُرد و سپر ماند
هرچند ندارد پسر من خبر از شعر	از خنجرِ هجوش پسرت خواهد سر ماند
گویی پسره گوی هنر بُرد ز آقران	بر سبلیت آقرانش ری، ار مُرد و اگر ماند
تو هیچ کسی در ره شعر و پسرت هم	من وصف شما گفتم و بر راهگذر ماند

(سوزنی ۱۳۳۸: ۲۴)

جز شعر سوزنی، در شعر عطار نیشابوری (وفات: ۶۲۷ق) نیز به این نوع «ه» برخورده‌ایم. زبان عطار به زبان گفتاری و محاوره بسیار نزدیک است و عرصه را برای حضور ساخت‌های دستوری زبان گفتاری فراهم کرده است.^۱ عطار در مصیبت‌نامه، در حکایت میره عبدالسلام^۲ و آنکه خرش را گم کرده بود، آورده است:

۱. استادان ارجمند، محمدرضا شفیعی کدکنی و محمود عابدی و تقی پورنامداریان درباره ویژگی‌های زبانی و سبکی عطار به تفصیل سخن گفته‌اند (— شفیعی کدکنی ۱۳۸۵: ۸۸-۱۰۰؛ عابدی و پورنامداریان ۱۳۹۰: ۶۳-۷۲).

۲. میره، فرزند عبدالسلام، از مشاهیر واعظان عصر و از رجال نیمه اول قرن ششم هجری بود (شفیعی کدکنی ۱۳۸۸: ۵۸۴).

نام بودش میره عبدالسلام
 خلق آنجا جمع گشتی بی‌شمار
 روزِ مجلس پیشِ آن مردم شدی
 پس نشان جستی ز خلق آن جایگاه
 زانکه خر گم کرده بود آن بیقرار
 مردِ خرگم کرده آمد در خروش
 چه خر و چه اسب، آن دُلْدُل که یافت؟
 مرد شد بر خاک از آن غم خون‌فشان
 دفترِ عشاق از هم باز کرد
 وز کمالِ عشق آشفتن گرفت
 جمله در عشق‌اند پیدا و نهان
 یا کمالِ عشق را لایق نبود؟
 کو به سرِ عشق کم برده‌ست راه؟
 کانکه عاشق نیست کاری‌ست آن عظیم
 هرگزم عشقی نبوده‌ست، ای امام
 رو فساری آر و گیر این مرده را
 منت ایزد را که اینجا یافتی

(عطار نیشابوری ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۵)

در این شاهد از عطار، «ه» معرفه همراه با معنای تصغیر و تحقیر است و برابر با گونه‌
 آشناتر امروزی: «مردک/ مردکه». در اینجا میره عبدالسلام به آن مرد خرگم کرده گفته است:
 برو افساری بیاور و این مردک را بگیر.

عطار همچنین، در حکایت آن نانو که از کسب و نانوایی روی گرداند، آورده است:

نان‌پزی دیوانه و بیچاره شد	وز میان نان‌پزان آواره شد
شهر می‌گشتی چو پی‌گم‌کرده‌ای	گرده‌ای می‌خواستی بی‌کرده‌ای
سائلی پرسید ازو کای حیل‌جوی	گرده‌ای بی‌کرده چون باشد بگوی؟
گفت تا من پختمی یک گرده نان	گرده‌ای نو در رسیدی همچنان
تا بپختی گرده‌ای این بی‌خبر	در بر ریشم نهادندی دگر

چون سری پیدا بُد این گرده را سر بگردید از جنون این مرده را
بر دلم چیزی درآمد از اله گفت صد گرده میز، یک گرده خواه
روز تا شب گرده نان می‌بست گرده آخر رسد از صد کست
خوش خوشی می‌رو میان راه تو گرده‌ای بی‌گرده‌ای می‌خواه تو

(همان: ۳۰۵)

در این شاهد نیز، همچون نمونه پیش، «ه» معرفه همراه با معنای تصغیر و تحقیر است. در اینجا شاعر می‌گوید: چون منشأ حواله اِرْزاق پیدا نبود، این مردک از دیوانگی متحیر شد. بر اساس این شواهد، می‌توان اظهار داشت که قدمت کاربرد «ه/ه» معرفه در بعضی لهجه‌ها و گونه‌های زبان فارسی به قرن ششم هجری می‌رسد.

از این گذشته، شواهد دیگری نیز در دست است که صد سال از شواهد صادق هدایت کهن‌تر است:

قائم مقام فراهانی (مقتول در ۱۲۵۱ق)، که نثر متکلف عصر خود را به نثر ساده و نزدیک به گفتار طبیعی مردم تغییر داد، در منشآت خود، در نامه‌ای به میرزا صادق مروزی وقایع‌نگار نوشته است:

کاغذ را مثل ابنای زمان دُم‌بریده کردم، ان شاء الله ناجور نیست؛ مثل آن شب که مدبری منحوس با من معارض بود، کاغذی معکوس به میان انداختم (قائم مقام فراهانی ۱۳۸۹: ۱۲۸).

و در نامه دیگری که از خراسان به نواب طهماسب میرزا نوشته، چنین آورده است:

در نظر شریف هست که هنگام ادراک حضور، مکرر در خلوت‌های اوتراق و روزهای سواری، عجز و الحاح و اضطراری می‌کردم که شما راضی شوید دست از این پیره‌زنه بردارم، یکباره طلاقش بدهم (همان: ۲۶۹).

و در نامه‌ای دیگر نوشته است:

مگر یادت رفته است آن روز در بالاخانه میرزا تقی مرا بالمشافهه محصل فرمودند و وصول نوشتجات به تحصیل من مقرر شد؟! بسم الله این سر و این چماق کافرکوب، یا بزن و بشکن و بکوب یا مخواب و بنشین و بنویس. گفتم: جان من، این جسارت تازه است، از کجا پیدا کردی؟ گفت: از آن روز بالاخانه که مرا بر تو گماشتند، به همان نشانه که آن پسر قزوینی

مورچه‌پی‌زده [= ریش‌تراشیده] نکلتوگذاشته [= سیبل‌گذاشته]، شستِ پاش از درزِ جوراب درآمده... (همان: ۲۸۹).

و در انتهای همین نامهٔ اخیر آورده است:

آن شب هیچ یک از ستاره‌ها خواب نکردند و ملائک آسمان در عذاب بودند تا، آخر همه، نوبت به این کاغذ رسید (همان: ۲۹۰).

احمد بن خداوردی در کتاب اخبارنامه (تألیف: ۱۳۰۷ق) می‌نویسد:

گفت که من این پسر را نوکر می‌گرفتم که شما این قدر به او اظهار مروت و مهربانی می‌نمایی (احمد بن خداوردی ۱۳۸۳: ۳۲).

مصطفی‌خان یک نفر برادر خود معه همشیره آن پسر بر سیبل‌غلامی و کنیزی روانهٔ دربار شاهی نمود (همان: ۶۴).

دست بر اندام این دختر نزنید، این دختره، دختر میرحسن‌خان است (همان: ۱۳۸).

شهباده اردبیل فرمود که این پسر هر چه می‌گوید راست است (همان: ۱۷۵).

هر چند من به خود مغرور شدم، به حرف آن پسر اعتناء نمودیم (همان: ۲۱۳).

آن پسر بسیار محبوب و ساده بود. به من گفت: شما اسب خود را سوار شوید، من در ترک شما می‌نشینم می‌رویم. من به او گفتم: اگر در پیش بنشینم، راه را نمی‌دانم. پس مصلحت است شما در پیش بنشینید، ما را به ترک خود بگیرید. خلاصه پسر سوار شد و ما را در کفل خود نشاند (همان: ۲۱۸-۲۱۹).

حاجیه خانم علویه کرمانی در سفرنامهٔ خود موسوم به روزنامهٔ سفر حج عتبات عالیات و دربارِ ناصری (تألیف: ۱۳۰۹-۱۳۱۲ق)، نوشته است:

مادر میرزا شهاب‌الدین با این پسر رفته خانهٔ خواهرزاده‌اش را پیدا کرده، رفته‌اند (علویه کرمانی ۱۳۸۶: ۲۰۴).

در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه قاجار (وفات: ۱۳۱۳ق) به قم در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۹ هجری آمده است:

زیر چشم پسر زخم بود، اول گفتم پسر را بیرون کنند، زیر چشمش زخم است؛ خواستند بیرونش کنند، شاخ شانه می‌کشید. نمی‌رفت، می‌گفت اگر مرا بزنید این پسر نمی‌گذارد —

عزیزالسلطان را پسره می‌گفت — من دستم را بلند کردم گفتم می‌خواهی بزنت؟ آن هم دستش را بلند کرد که مرا بزنت (ناصرالدین شاه ۱۳۸۱: ۹۷).
امین‌السلطان گفت: محمدحسن‌خان پسر شجاع‌الملک است، از آذربایجان آمده است. این پسره هم نوه شجاع‌الملک، پسر محمدحسن‌خان است (همان: ۱۰۴).
به محمدعلی‌خان، پسر حاجی خازن‌الملک، دادند بخواند؛ این پسره نتوانست درست بخواند. به ابوالحسن‌خان فخرالملک دادند قرائت نماید؛ بالتسبیه بهتر بود (همان: ۲۰۱).

۴ نتیجه

یکی از نشانه‌های معرفه کاربرد «ه/ه» در پایان اسم یا صفت جانشین اسم یا مصدر است. این نشانه، به زعم اهل دستور و زبان‌شناسان، خاص زبان گفتار امروز است؛ اما در مقاله حاضر، سابقه کاربرد این نشانه معرفه را در اشعار قرن ششم هجری به این سو نشان دادیم. نکته قابل توجه آن است که در اغلب این شواهد، علاوه بر «ه/ه» معرفه، صفت‌های اشاره «آن» یا «این» هم وجود دارد.

منابع

- احمد بن خداوردی (۱۳۸۳)، اخبارنامه، به تصحیح حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش دوم، چاپ هفدهم، تهران: فاطمی.
خراسانی، سید احمد (۱۳۲۸)، «نشانه معرفه و نکره»، دانش، دی - بهمن، ش ۱۰-۱۱، ص ۵۲۴-۵۳۰ و ۵۷۹-۵۸۲.
_____ (۱۳۲۹)، «نشانه معرفه و نکره»، دانش، فروردین، ش ۱۳، ص ۳۷-۵۳.
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، «معرفه و نکره در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۵، ص ۸۱-۱۰۳.
سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.
شریعت، محمدجواد (۱۳۷۲)، دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: اساطیر.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «مقدمه» بر منطق‌الطیر ← عطار نیشابوری، ۱۳۸۵.
_____ (۱۳۸۸)، «تعلیقات» بر مصیبت‌نامه ← عطار نیشابوری، ۱۳۸۸.

- طباطبائی، علاء‌الدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- عابدی، محمود و تقی پورنامداریان (۱۳۹۰)، «مقدمه» بر منطق الطیر ← عطار نیشابوری، ۱۳۹۰.
- عبدالملکی، حسین (۱۳۸۵)، «واژه‌بست 'ع' تصغیر و معرفه در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۱، ش ۱-۲ (پیاپی ۴۲)، ص ۹۷-۱۰۴.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۵)، منطق الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸)، مصیبت‌نامه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، منطق الطیر، به تصحیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران: سمت.
- علویه کرمانی (۱۳۸۶)، روزنامه سفر حج عتبات عالیات و دربار ناصری، به تصحیح رسول جعفریان، قم: نشر مؤرخ.
- فاضل، نوید (۱۳۹۲)، دستور زبان پارسی، تهران: نشر آگه.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸)، دستور مفصل امروز، چاپ سوم، تهران: سخن.
- قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، منشآت، به کوشش سید بدرالدین یغمایی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- قریب، عبدالظیم و دیگران (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران: ناهید.
- قطره، فریبا (۱۳۸۶)، «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۳، ص ۵۲-۸۱.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۷)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، با توضیحات و حواشی هرمز میلانیان، تهران: انتشارات هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- مشکور، محمّدجواد (۱۳۵۰)، دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، چاپ هفتم، تهران: شرق.
- معین، محمّد (۱۳۳۷)، مفرد و جمع و معرفه و نکره، تهران: دانشگاه تهران.
- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۸۱)، سفرهای ناصرالدین شاه به قم، به تصحیح فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی (۱)، چاپ دهم، تهران: انتشارات سمت.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۳۸)، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

الگوهای نوشتار زبان فارسی در پیام‌رسان‌ها

(مطالعه موردی پیام‌رسان تلگرام)

عبدالعزیز تاتار (مربی پژوهشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دانشجوی دکتری علوم ارتباطات اجتماعی، دانشگاه تهران)

چکیده: امروزه در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها شاهد نوع جدید از نوشتار هستیم که تابع هنجارهای رسمی نوشتن نیستند. در این مقاله به بررسی الگوهای نوشتار و رسم الخط در پیام‌رسان تلگرام پرداخته شده است. مطالعه بر روی ۶۰۰۰ پیام دو کانال سرگرمی و لطیفه و یک گروه دوستان و دو کانال اطلاعات رسمی در پیام‌رسان تلگرام انجام شده است. تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که در نوشتن پیام‌های این پیام‌رسان ما با الگوهای نوآورانه متفاوتی همچون بازنمایی زبان شفاهی در نوشتار، انواع خلاصه‌نویسی، انواع املاهای اشتباه و سبک‌های نوشتاری و آوایی گوناگون مواجه هستیم که می‌توان آنها را در دو دسته الگوهایی که مابه‌ازایی در نوشتار رسمی ندارند و نوشته‌هایی که متأثر از گفتار و به نوعی بازنمایی گفتار در نوشتار هستند، تقسیم‌بندی کرد. بررسی الگوها نشان می‌دهد که این نوع نوشتن صرفاً نوع نوشتن جدید نیست و، در واقع، تمامی آنها راهبردهایی هستند در راستای انتقال معنا و لحن، بازنمایی صورت گفتاری در نوشتار، حفظ اقتصاد زبانی و گذر از سد فیلترینگ؛ در عین حال، یافته‌ها حاکی از آن است که این نوع نوشتار فقط در نوشته‌های غیررسمی دیده می‌شود و نوشته‌های رسمی در این شبکه‌ها از قاعده‌های معیار موجود پیروی می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان تلگرام، زبان فارسی، الگوهای رسم الخط.

۱ مقدمه

امروزه بسیاری از مردم به اینترنت به عنوان بخش مهمی از زندگی روزمره خود نگاه می‌کنند و از آن به شیوه‌های مختلف و با اهداف گوناگون استفاده می‌کنند. اینترنت از گمنامی کامل، به سرعت به زندگی ما نفوذ پیدا کرد و تقریباً تمام فضای فعالیت‌های انسانی، از خرید و تحقیق تا انقلاب‌ها و آشوب‌ها را در بر گرفت (Nazaryan & Gridchin 2006: 23). افراد قادرند تقریباً بیشتر فعالیت‌های خود شامل امور اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تجاری را از طریق اینترنت و دنیای مجازی انجام دهند. اطلاع‌جویی در مورد اخبار روز جهان، خرید، سرگرمی و حتی ایجاد ارتباط و همچنین بحث و مذاکره با افراد مختلف از جمله فعالیت‌هایی است که کاربران اینترنت در این محیط مجازی به آن مشغول‌اند. به لحاظ ارتباط افراد با یکدیگر، می‌توان گفت که اینترنت همانند یک محل مجازی ملاقات عمومی شهروندان جهان است. ایجاد محیطی تعاملی که کاربران در آن قدرت تولید محتوا دارند (Stewart 2002: 38) از دیگر مزایای آن است. سیستم‌های اطلاعاتی شبکه‌ای در بسیاری از حوزه‌ها، مانند حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و سرگرمی دیده می‌شوند (Teo et al 2003: 282). اینترنت به عنوان یک سگ‌ویا پلت‌فرم اطلاعاتی و ارتباطی در زندگی روزمره ما به یک ابزار اساسی و به «عنصری همه‌جا حاضر» (Mitra & Watts 2002: 480) تبدیل شده است و در کنار دیگر رسانه‌ها، به عنوان آخرین رسانه‌ای که به شدت رفتارهای ارتباطی ما را تغییر داده، مطرح شده است. همه اینها از جمله تحولات مثبت حاصل از ظهور اینترنت‌اند. اما اینترنت، به رغم اثرات مثبتی که در تمام عرصه‌ها داشته، هم‌زمان آسیب‌هایی نیز در برخی از حوزه‌ها به همراه داشته است؛ آسیب‌هایی همچون فحشا، تصاویر اغواکننده، قمار، سرقت هویت، هک کردن، ایمیل‌های دروغین به منظور اغوای مالی دیگران و سایر جرم‌های مجازی از اموری به شمار می‌روند که همگان آن را جرم و ناهنجاری اجتماعی می‌دانند (عاملی ۱۳۹۰: ۲۵-۲۶). ما هر روز گزارش‌های بسیار زیادی را در مورد هریک از آسیب‌های فوق‌شاهدیم و پیوسته شاکیان بسیاری را می‌توان یافت که به دنبال مجرمان‌اند. اینها آسیب‌هایی هستند که در سطح فردی و برای افراد مشکل‌آفرین‌اند؛ اما در سطح ملی و

فرهنگی و هویتی نیز آسیب‌هایی از سوی اینترنت متوجه جوامع بوده است. یکی از آسیب‌هایی که امروزه در جوامع در سطح ملی مطرح است تهدیدی است که از سوی اینترنت متوجه زبان ملی کشورهای جهان شده است.

زبان ساده‌ترین ابزار ارتباطی بشر است؛ ابزاری که انسان‌ها برای ایجاد ارتباط میان یکدیگر و انتقال اطلاعات، دانش و احساسات و ذهنیات خویش به کار می‌برند (فکوهی ۱۳۹۳: ۸۱). انسان برای بیان اندیشه‌های خود از زبان استفاده می‌کند و دنیای نمادین خود را با رمزگذاری در قالب واژه‌ها بیان می‌کند. به عبارت دیگر، «زبان وسیله‌ای است برای رمزگذاری و رمزگشایی، بیان جهان‌بینی، اندیشه‌ها و مفاهیم و وسیله‌ای است برای ساخت و تقویت روابط اجتماعی بین گروه‌ها» (Orbe 1998: 20). زبان، به عنوان یکی از عناصر فرهنگی، همواره در معرض هجوم و تعرض و در نتیجه تحلیل و تضعیف شدن است. شمار زبان‌های کنونی جهان به دلیل کاهش جوامع بومی و استیلای اجتناب‌ناپذیر فرهنگ‌های بزرگ‌تر بر فرهنگ‌های کوچک‌تر در بستر فرایندهای جهانی شدن به شدت رو به کاهش است؛ چنان‌که تا نیمه قرن بیست‌ویکم تعداد زبان‌ها به حدود هزار و شاید هم کمتر خواهد رسید (فکوهی ۱۳۹۳: ۸۲).

۲ بیان مسئله: تهدیدهای اینترنت برای زبان

تهدید زبان از سوی اینترنت از دو منظر قابل مطالعه است. نخست اینکه زبان انگلیسی بنا به دلایل مختلف به زبان اینترنت تبدیل شده است و امروزه بسیاری از کشورها این تهدید را احساس می‌کنند و به دنبال احیای زبان خود در اینترنت هستند. برای آنها این نگرانی وجود دارد که زبان علمی کشورشان به فراموشی سپرده شود و زبان انگلیسی جای آن را بگیرد. در حال حاضر، بیشتر متون اینترنتی به زبان انگلیسی منتشر می‌شود و واژه‌های جدید انگلیسی به واسطه مفاهیم جدید و علوم نوین به زبان دیگر کشورها وارد می‌شود. البته نگرانی در مورد نفوذ بیش از حد زبان انگلیسی نیز تنها به دوره کنونی محدود نیست. نباید فراموش کنیم که ورود واژه‌ها به زبان‌های دیگر پدیده‌ای نوین نیست که تنها از طریق اینترنت صورت گیرد. پدیده قرض‌گیری زبانی از قرن‌ها پیش وجود داشته است و به قبل از پیدایش اینترنت

برمی‌گردد. زبان‌ها، از زمان پیدایش، در حال بده‌بستان بوده‌اند، که پدیده‌ای طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است (اصغری ۱۳۹۳). اجتماعات انسانی به دلایل مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی، و جغرافیایی با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و، در این حین، از نظر زبانی نیز با هم برخورد می‌کنند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. از این برخوردهای زبانی پدیده‌های متفاوتی با رنگ و بوی اجتماعی چون قرض‌گیری زبانی، تداخل زبانی و... به وجود می‌آید (مدرسی ۱۳۸۷ به نقل از اصغری، ۱۳۹۳: ۱۵۰-۱۵۱). اما آنچه درباره‌ی فضای مجازی مطرح است فراگیر شدن برخی زبان‌ها و تأثیرگذاری بیش از حد آنهاست.

اگرچه شمار وبگاه‌ها به زبان‌هایی غیر از زبان انگلیسی در حال افزایش است، زبان انگلیسی، زبان غالب کاربران اینترنتی است و بیشتر محتواهای اینترنتی به زبان انگلیسی نوشته می‌شود. در سال ۲۰۰۳، ۷۰ درصد کل محتوای اینترنت به زبان انگلیسی بوده است (Flammia & Saunders 2007: 1899) و این امر به بیشتر قدرت یافتن زبان انگلیسی در عرصه جهانی منجر می‌شود؛ چرا که ارزش یک شبکه زبانی با افزایش تعداد گویشوران و کاربران آن زبان افزایش می‌یابد. اینترنت، بی‌تردید، یکی از ابزارهای مهم برای گسترش زبان انگلیسی است (Gandal & Shapiro 2001).

ظهور زبان انگلیسی به عنوان زبان میانجی^۱ در اینترنت یک واقعیت است و، با وجود تلاش‌های گسترده برای به میان آوردن زبان‌های بین‌المللی دیگر و مجموعه نویسه‌های مختلف از اولین مراحل ظهور آن، هنوز به عنوان یک دل‌مشغولی عمیق باقی مانده است (Baasanjav 2014: 962). امروزه، محتوای اینترنتی، بیش از هر زبان دیگر، به زبان انگلیسی وجود دارد. برخی مسئله تسلط یک زبان و فقدان تنوع زبانی را به «شکاف دیجیتال»^۲ نیز ربط داده‌اند. محققان شکاف دیجیتال معتقدند که اختلاف بزرگ بازنمایی زبانی در اینترنت یکی از عوامل دخیل در شکاف دیجیتال جهانی است (ibid).

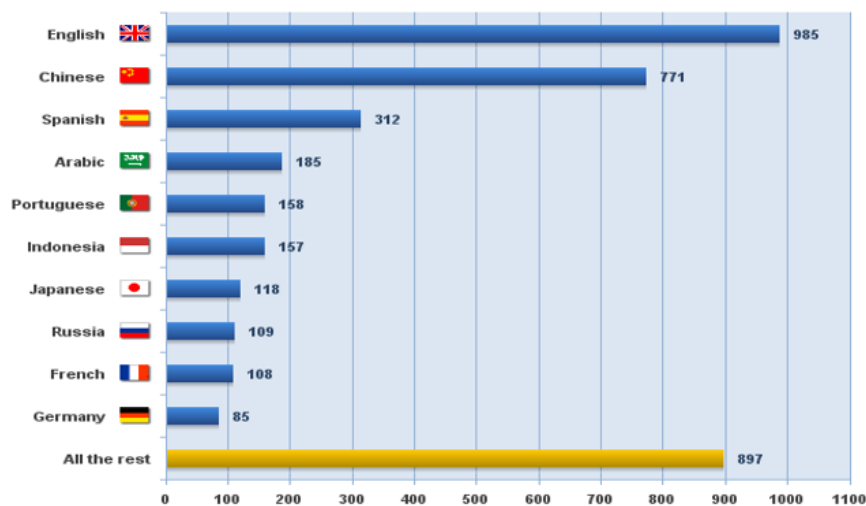
بنا بر گزارش وبگاه آمار جهانی اینترنت^۳ در سال ۲۰۱۷ انگلیسی پرکاربردترین زبان در اینترنت بوده است و ۹۸۵ میلیون کاربر از این زبان در اینترنت استفاده کرده‌اند و، پس از آن،

1. lingua franca

2. digital gap

3. <http://www.internetworldstats.com/>

چینی و اسپانیایی زبان‌های پرکاربرد اینترنت‌اند. امروز کشورهای بسیاری چون کشورهای عربی و چینی و روسی‌زبان در تلاش برای ثبت دامنه‌های اینترنتی با زبان و خط خودشان هستند. بسیاری از دولت‌ها بر نیاز به حکمرانی دموکراتیک، شفاف و چندجانبه بر اینترنت برحسب زبان اصرار دارند و حکمرانی امریکایی محور و خصوصی منابع اینترنت را به چالش کشیده‌اند. در این بحث، موضوع هویت ملی و غرور ملی و مباحث امنیتی نیز مطرح است (ibid).



نمودار ۱- ده زبان برتر در اینترنت، برحسب میلیون کاربر، ژوئن ۲۰۱۷
(برگرفته از www.internetworldstats.com)

فلامیا و ساندرز (۲۰۰۷: ۱۸۹۹) چندین دلیل برای تسلط زبان انگلیسی بر اینترنت بیان می‌کنند: اولین دلیل، از نظر آنها، رهبری ایالات متحده آمریکا در توسعه اینترنت است و منطقی می‌دانند که زبان انگلیسی زبان اینترنت باشد. دلیل دوم آنها سلطه اقتصادی آمریکا و ریشه‌های تاریخی اینترنت و تقویت سلطه زبان انگلیسی در هنگام استفاده از اینترنت در تجارت است. آنها دلیل سوم خود را برای استفاده از زبان انگلیسی در اینترنت از زبان کریستال^۱ (۲۰۰۳) این‌گونه بیان می‌کنند که اولین پروتکل برای انتقال داده‌ها در شبکه برای

1. D. Crystal

الفبای انگلیسی بود. دلیل چهارم این است که اینترنت از یک زیرساخت ارتباطی استفاده می‌کند که، به لحاظ اقتصادی، توسط شرکت‌های امریکایی تحت سلطه قرار گرفته است و دلیل پنجم را، با توجه به نظر اسپکتر^۱ (۱۹۹۶)، این موضوع می‌داند که الگوهای زبان‌شناختی، معماری اصلی و نرم‌افزار در اینترنت، تقریباً همگی، توسط انگلیسی‌زبان‌ها خلق می‌شود. البته نباید فراموش کنیم که زبان انگلیسی نیز در معرض خطر قرار دارد. نگارش و کاربرد زبان انگلیسی توسط کاربران و گویشوران غیربومی که زبان انگلیسی زبان اصلی آنها نیست به طور بالقوه می‌تواند برای ساختار نحوی و صرفی و واژگانی، به سبب کاربرد اشتباه، آسیب‌هایی را به بار آورد و موضوعی برای نگرانی انگلیسی‌زبان‌ها باشد؛ چراکه در فضای مجازی متون بسیار زیادی توسط افراد غیربومی به زبان انگلیسی در حال نگارش است که اشتباهات فراوانی در آنها مشاهده می‌شود. رعایت نکردن نکات دستوری و نیز، ساختن واژه‌های اشتقاقی نادرست و ترکیبات بی‌معنی که هیچ‌گاه در زبان انگلیسی و در فرهنگ‌های انگلیسی دیده نمی‌شود و ممکن است درست فرض شوند از نمونه‌های شاخص این آسیب‌هاست. تنها کافی است به یکی از رایگاه‌های موجود در مورد زبان انگلیسی مراجعه کنیم تا اشتباهات فراوان کاربران را مشاهده کنیم.

نگرانی در مورد اینکه زبان‌های ملی در معرض خطر قرار گرفته‌اند ممکن است سیاست‌گذاران را برای ایجاد وبگاه‌هایی که به زبان ملی بارگذاری شود وا دارد. فرانسه قوانین زیادی برای حفظ و حمایت از زبان فرانسوی در اختیار دارد. در ایالت کبک کانادا همه وبگاه‌ها باید به زبان فرانسه باشد. در برزیل، که بزرگ‌ترین صنعت اینترنت در امریکای جنوبی را در اختیار دارد، قانونی به تصویب رسیده است که از به‌کارگیری لغات خارجی جلوگیری می‌کند (3: Gandal & Shapiro 2001). ما، از یک سو، باید نگران ورود واژه‌های بیگانه از طریق اینترنت باشیم و، از سوی دیگر، باید دغدغه‌فراگیر شدن یک زبان در فضای مجازی جهانی را داشته باشیم و شاهد تولید بیشترین محتوا به یک زبان باشیم.

إِلْتَا وَ كَلْبِك نَگَاة خَوْشِيَانَه‌اِي بَه اسْتفَاة اَز زَبَان‌هَآي مَخْتَلَف دَر فِصَاةِي مَجَاذِي دَارَنَد وَ

آن را یکی از راه‌های گسترش استفاده از اینترنت در کشورهای توسعه‌نیافته می‌دانند. آنها معتقدند که افزایش تعداد کاربران اینترنت از بخش‌های مختلف جهان استفاده از زبان‌های مختلف را نیز افزایش داده است و، به یمن افزایش تنوع زبان‌ها در اینترنت و پشتیبانی از خط‌های غیرلاتین، افراد بیشتری از ارتباطات، یادگیری و تجارت و به اشتراک‌گذاری منابع بهره‌مند می‌شوند (Eleta & Golbeck 2014: 424). در عین حال، آنها یادآوری می‌کنند که باید توجه داشت چندزبانی در اینترنت باعث چالش‌هایی همچون انفکاک فضاهای اطلاعاتی و ارتباطی توسط زبان می‌شود که ظرفیت اینترنت را برای کشف، گفتگوی بین‌فرهنگی و همکاری‌های بین‌المللی کم می‌کند (ibid).

شایان ذکر است که نقش اینترنت در قبال زبان همیشه نقشی آسیب‌زا نیست. در واقع، نقش اینترنت در قبال زبان نقشی دوگانه است؛ از یک سو می‌تواند باعث حفظ و شناخته شدن و یادگیری آن شود و سوی دیگر ممکن است باعث فراموشی آن گردد. اینترنت به بسیاری از زبان‌ها همچون لینگالا^۱ کمک کرده است که پیکره‌ای از متون اینترنتی برای آن جمع‌آوری شود. لینگالا زبان بومی ده میلیون نفر از کنگویی‌ها است، که کمتر از هزار کتاب به این زبان نوشته شده است و در حال حاضر در حال جمع‌آوری پیکره‌واژگانی آن از روی متون اینترنتی هستند. بیشتر متون موجود مذهبی‌اند، اما اینترنت باعث شده است که متون غیرمذهبی نیز به این پیکره‌زبانی افزوده شود (Sene-Mongaba 2015). همچنین می‌توان به نقش اینترنت در یادگیری زبان‌های دیگر و استفاده معلمان از آن در امر آموزش (Chen 2008) اشاره کرد. اینترنت منابع زیادی را برای آموزش زبان‌های دیگر در اختیار قرار می‌دهد و می‌تواند بر حضور و مشارکت و انگیزه دانش‌آموزان در یادگیری زبان تأثیر داشته باشد (Mohammadi, Ghorbani & Hamidi 2011). در سال‌های اخیر، اینترنت به یک ابزار تدریس زبان تبدیل شده است و در بسترهای آموزشی برای یادگیری بهتر دانش‌آموزان استفاده می‌شود (Hismanoğlu 2010: 106).

منظر دوم، که می‌توان از آن به تأثیرگذاری اینترنت بر روی زبان یک کشور نگریست، موضوع نوع استفاده از یک زبان در درون همان کشور توسط کاربران و گویشوران آن در

فضای مجازی است. استفاده از یک زبان واحد و فراگیر در اینترنت یک موضوع است و تخریب زبان در اینترنت توسط کاربران آن موضوعی دیگر. ممکن است زبانی در اینترنت مورد استفاده قرار نگیرد و به همان سلامت باقی بماند؛ اما استفاده‌های نابجا، غلط‌های املایی، واژه‌های عجیب و نامأنوس، استفاده از واژه‌های بیگانه، ورود الگوهای گفتاری در نوشتار و موارد دیگر می‌تواند به شاکله و ساختار یک زبان آسیب بزند. این موضوع از هنگامی بیشتر مورد توجه قرار گرفت که شبکه‌های اجتماعی و نرم‌افزارهای پیام‌رسان ظهور و گسترشی بی‌رویه یافتند. در این شبکه‌ها و نرم‌افزارها ما شاهد نوعی زبان و به‌خصوص نوشتار متفاوت هستیم. نگرانی عمیق‌تر این است که زبان اینترنت در حال خراب کردن شیوه‌ای است که ما به طور سنتی می‌نوشتیم و حتی به صورت چهره‌به‌چهره صحبت می‌کردیم (Baron 2008: 176). در این نوشته نیز قصد داریم از این منظر به الگوهای نوشتار در زبانی فارسی در این شبکه‌ها و نرم‌افزارهای پیام‌رسان بپردازیم.

در سال‌های اخیر، شبکه‌های اجتماعی به عنوان شبکه‌های افقی ارتباطات ظهور پیدا کردند، جایی که در آنجا کنش‌های پیچیده بین رسانه‌های اصلی، روزنامه‌نگاران، کنشگران سیاسی، مردم عادی، فعالان اجتماعی، شهروندان و فناوری اتفاق می‌افتد (Castels 2007 به نقل از Eleta & Golbeck 2014: 424). استفاده‌های عمومی از وبگاه‌های شبکه‌های اجتماعی، توجه محققان را به این موضوع جلب کرده است که این وبگاه‌ها نحوه رفتار مردم، هویت‌بخشی و ارتباط برخط^۱ با دیگران را تغییر داده‌اند (Kožuh et al 2016: 295). این شبکه‌های اجتماعی تأثیر چشمگیری بر اطلاعات و زیرساخت‌های رسانه‌ای و جامعه‌ای ما داشته‌اند (Johnson 2009 به نقل از Naaman et al 2011). شبکه‌های اجتماعی کاربردهای فراوانی همچون به اشتراک‌گذاری اخبار و اطلاعات روزانه در مورد احوالات فرد تا عقاید را به همراه داشته‌اند (Naaman et al 2011). با توجه به همه‌جا حاضر بودن، سرعت و دسترس‌پذیری، شبکه‌های اجتماعی به یک رسانه بالفعل برای به اشتراک‌گذاری اطلاعات و ارتباطات در مورد موضوعات مختلف از اخبار فوری تا داستان‌های شخصی تبدیل شده‌اند

(Hu et al 2013: 1). این شبکه‌ها اجازه می‌دهند که کاربران آنها محتواهای سبک از پیام‌های کوتاه گرفته تا پیوند‌های شبکه‌ها و وبگاه‌ها، تصویر و ویدئو را برای یکدیگر ارسال کنند (Naaman et al 2011). در بافت گفتگوی فناوری محور و رایانه محور نیز شبکه‌های اجتماعی نقش مهمی در تغییر وضعیت‌های موجود در ارتباطات داشته‌اند و کردارهای گفتگویی جدید را آغاز کرده‌اند (Piata 2016).

اما آنچه در این میان اتفاق افتاده است به وجود آمدن نوع جدیدی از زبان نوشتاری در درون این شبکه‌های اجتماعی است؛ تا جایی که از این گونه نوشتن با عناوین مختلفی همچون زبان الکترونیکی (Nazaryan & Gridchin 2006)، زبان شبکه‌ای (Androutsopoulos 2011) و نونویسی^۲ (Anis 2007) یاد کرده‌اند. در این شبکه‌ها، برای ارتباط، از تصویر و صوت و ویدئو و نوشتار استفاده می‌شود، اما برای گفتگو، از زبان نوشتاری بیشتر استفاده می‌شود و، در مجموع، در این شبکه‌ها نوشتن اهمیت بیشتری دارد. افراد بسیاری از چیزهایی که در دنیای واقعی نمی‌توانند با یکدیگر در میان بگذارند در درون این شبکه‌ها می‌نویسند و آن را به صورت مکتوب بیان می‌کنند یا بسیاری از دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های خود را در این شبکه‌ها، با نوشتن، به اشتراک می‌گذارند. به زعم آندروتسوپولوس (۲۰۱۱: ۱۵۲)، با توسعه نوشتن در درون این شبکه‌ها، منبع زبان نوشتاری در سطوح فردی و اجتماعی گسترش یافته است. اما نوشتار در درون این شبکه‌ها با نوشتار معمول و رسمی کمی متفاوت است و شکل خاص و دیگری دارد (همان). با تبدیل شدن شبکه‌های اجتماعی به یک برنامه کاربردی یا اپلیکیشن^۳ مهم برای پردازش زبان طبیعی، ما با زبانی مواجه می‌شویم که بسیار با معیارهای رسمی متفاوت است.

تفاوت بین نوشتار در شبکه‌های اجتماعی و دیگر اشکال زبان نوشتاری یکی از موضوعات جالب برای حوزه زبان، فناوری و زبان‌شناسی است (Eisenstein 2013a). کاربران ارتباطات رایانه‌ای شیوه‌های جدیدی از نوشتن برخط را توسعه داده‌اند (Androutsopoulos 2011: 152). برخی معتقدند که گفتگو در اینترنت گونه‌ای جدیدی از ارتباطات است که

1. Link

2. neography

3. application

واژگان، نظام نویسه‌ای^۱، دستور و شرایط استفاده خود را دارد (Crystal 2001: 48) و نوعی هرچه‌گرایی^۲ زبان‌شناختی عام رخ داده است (Baron 2003: 5).

آنچه موجب نگرانی در این شبکه‌ها شده است، شلخته‌نویسی و املاهای نامعلوم و تهدید زبان نوشتاری رسمی است. چیزی که امروز در این شبکه‌ها شاهد آن هستیم استفاده از املاهای عجیب (مانند عاغا به جای آقا) و واژه‌های غریب (همچون عجنم، عجیجم، داداچ) و ... است که در نوشتار دیده می‌شود و گاهی به گفتار نیز سرایت می‌کند. در زبان انگلیسی نیز naber به جای neighbor، undr به جای under، ur به جای your استفاده می‌شود. حتی مشاهده شده که، برخی اوقات، از شکلک‌ها در نوشته‌های دستی و معمول استفاده شده است (Androutsopoulos 2011: 148). امروزه دیدن علائم رایانه‌ای در تبلیغات، نوشته‌های بیلبرد و جلد کتاب‌های مرتبط با رایانه پدیده تازه‌ای نیست. البته نمی‌توان جهت این سرایت را به طور دقیق مشخص کرد و نمی‌توان به روشنی گفت که این صورت‌های غیرمعمول نوشتاری ابتدا در گفتار تولید می‌شوند و سپس به نوشتار راه می‌یابند یا برعکس؛ اما نمود عینی و آشکار آن را می‌توان در پیام‌ها و نوشته‌های شبکه‌های اجتماعی، پیامک‌ها و در زبان الکترونیکی و شبکه‌ای و پیام‌رسان‌ها بیشتر ملاحظه کرد. البته بیشتر این نوشته‌ها به گفتار و زبان رسمی راه پیدا نمی‌کند و در همان سطح غیررسمی باقی می‌ماند. کمتر ملاحظه می‌شود مردم در زبان روزمره و عادی خود آنها را به کار ببرند، چراکه بیشتر سوءتفاهماتی را به وجود خواهد آورد. خیره شدن مسافران اتوبوس به مردی که در سریال تلویزیونی «لیسانسه‌ها» در مکالمه خود از این واژه‌ها استفاده می‌کند و تعجب آنها از به‌کارگیری چنین واژه‌هایی در دنیای واقعی برای خود کاربران آن نیز شاهدهی بر این گفته است و این موضوع اشاره دارد به سخن سولر^۳ (به نقل از Kožuh et al 2016) دالّ بر اینکه مردم در فضای سایبر معمولاً چیزی می‌گویند یا کارهایی انجام می‌دهند که در دنیای واقعی و در ارتباط چهره‌به‌چهره نمی‌گویند یا انجام نمی‌دهند؛ به این معنا که آنها در دنیای مجازی راحت‌تر خود را ابراز می‌کنند.

1. graphology

2. whateverism

3. J. Suler

علاوه بر املاهای غریب یا نادرست، سجاوندی غیرمعیار، نوشتن با حروف بزرگ و خطاهای دستوری از جمله اشتباهاتی هستند که در این شبکه‌ها دیده می‌شوند (Eisenstein 2013b: 359). این گونه نوشتن ممکن است مشکلاتی را نیز به همراه داشته باشد و تنها موضوع زبان‌شناختی صرف مطرح نیست. یکی از مشکلاتی که این‌گونه نوشته به بار می‌آورد، ایجاد اشکال در سیستم‌های پردازش زبان است؛ برای مثال، به منظور شناسایی مقوله دستوری، دقت سیستم نشانه‌گذار استاندارد^۱ از ۹۷ درصد برای متون روزنامه وال استریت^۲ به ۸۵ درصد در پیام‌رسان توییتر^۳ کاهش نشان داده است (ibid).

بیشتر نگرانی‌ها در این باره این است که این گونه نوشتن وارد زبان نوشتاری رسمی نوجوانان و جوانان و به‌خصوص دانش‌آموزان شود، چراکه نوجوانان و جوانان بیشترین استفاده‌کنندگان این نوع زبان نوشتاری به شمار می‌روند و این خطاها بیشتر در نوشته‌های آنها دیده می‌شود. ویژگی‌های خاص زبان نوشتاری جدید از ویژگی‌های نوشتاری نسلی جدید به نام «بومیان دیجیتال»^۴ است (Androutsopoulos 2011: 144). به نظر می‌رسد تأثیر ارتباطات رایانه‌ای بر روی زبان گفتار، در مقایسه با تأثیرات بالقوه آن بر زبان نوشتار، کمتر مورد توجه است و نگرانی چندانی درباره آن وجود ندارد. دغدغه و نگرانی اصلی درباره زبان نوشتار، به‌ویژه در مورد نوشته‌های مدرسه‌ای است. این باور که دانش‌آموزان ممکن است از زبان شبکه‌ای به شیوه‌های پیام‌نویسی در تکالیف مدرسه‌شان استفاده کنند به شدت در حال تبدیل شدن به یک اسطوره زبان‌شناختی در زمینه ارتباطات رایانه‌ای است (ibid: 147).

در بین مطالعات صورت‌گرفته، اجماعی درباره اینکه این زبان چه ویژگی‌هایی دارد و چه خصوصیتی را شامل می‌شود وجود ندارد. این پدیده به قدری جدید است که حتی امکان وقوع آن نیز دور از انتظار است (Crystal 2011: 57). برخی معتقدند که این نوع زبان شبکه‌ای بیشتر خصوصیات زبان گفتاری را دارد و برخی نیز برآنند که این زبان دارای خصوصیات زبان نوشتاری است و، در واقع، گونه جدیدی از نوشتن را نوشتن شبکه‌ای یا نوشتن الکترونیک شکل می‌دهد. تاگلیامونته و دنیس^۵ (۲۰۰۸) معتقدند که، براساس شواهد، مکالمات رایانه‌ای

1. standard tagging system
4. digital natives

2. *The Wall Street Journal*
5. S. A. TAGLIAMONTE & D. DENIS

3. Twitter

بیشتر شبیه گفتار است تا نوشتار. وری^۱ (۱۹۹۶: ۶۱) معتقد است که ارتباطات رایانه‌ای شیوه گفتگویی و زبان گفتاری چهره‌به‌چهره را بازتولید و شبیه‌سازی می‌کند. وری بر این نکته پافشاری می‌کند که ارتباطات رایانه‌ای دارای ویژگی‌های غیررسمی و گفتارمانند همچون اختصارات، چرخش نوبت کوتاه گفتگو، و حذف فعل‌های کمکی و ضمائر هستند؛ به‌ویژه بدین لحاظ که این صحبت‌ها به سرعت و به صورت کارآمد باید تایپ شوند.

بخشی از مطالعات نیز به دلایل این نوع نوشتن و املاها پرداخته‌اند. شورتیس دلیل املاهای غیرمعمول را عواملی همچون سواد فناورانه کاربران، نگاه آنها به مخاطبان و اهدافشان، و محدودیت‌های فیزیکی تولید پیام می‌داند. املاهای غیرمعمول ممکن است به سبب شبیه‌سازی زبان گفتاری باشد یا به واسطه ادغام ابزارهای گرافیکی با ابزارهای حسی و یا بر اساس اقتصاد زبانی^۲ و تقلیل ورود متن به کار رود (Shorties 2009: 230-231). از نظر برودی و دیاکوپولوس^۳ (۲۰۱۱)، طولانی نوشتن کلماتی مانند coooooool برای بیان عاملیت و احساس به کار می‌رود.

آیزنشتاین، بر اساس تحقیقات، معتقد است که یکی از دلایل این غلط‌نویسی‌ها یا شلخته‌نویسی در شبکه‌های اجتماعی انگلیسی‌زبان، ندانستن املاهای صحیح واژه‌هاست (Eisenstein 2013b: 360)؛ اما از نظر جونز مردم دوست دارند روش و لهجه نوشتاری شخصی خود را داشته باشند (Jones به نقل از ibid). به اعتقاد برخی مفسران، نویسندگان زبان غیراستاندارد در شبکه‌های اجتماعی صرفاً از زبان استاندارد ناآگاه‌اند یا قادر به استفاده از آن نیستند (Thurlow 2006 به نقل از Eisenstein 2013b: 360). البته دروین و دیویس^۴ (۲۰۰۹) هیچ اختلاف فاحشی در درجه سواد افرادی که در پیام‌نویسی از کلمات استاندارد استفاده نمی‌کنند، ندیده‌اند. برخی از این اختصارنویسی یا شلخته‌نویسی‌ها نیز به منطقه جغرافیایی، لهجه یا زبان تخصصی آنها یا به مشخصات جمعیت‌شناختی نویسندگان آنها ربط پیدا می‌کند (Eisenstein et al 2010). استفاده از زبان غیراستاندارد اغلب به عنوان شکلی از ابراز

1. C. C. WERRY
3 S. Brody & N. Diakopoulos

2. linguistic economy
4. M. Drouin & C. Davis

هویت، به معنای اقتدار و صلاحیت، قدرتمندی، مقاومت در برابر هنجارهای تحمیل شده از بالا (Bucholtz & Hall 2005) دیده می‌شود. در برخی موارد، مانند توئیتر نیز محدودیت ۱۴۰ حرفی باعث کوتاه‌نویسی و املائی غیر معمول می‌شود. زبان مورد استفاده در توئیتر، به دلیل محدودیت ۱۴۰ حرفی، به شدت فشرده و اجمالی است. شاید بتوان این گونه نوشتن را میراث پیام کوتاه دانست و شاید از توئیتر وام گرفته شده باشد؛ چراکه افراد به طور مرتب از شبکه‌های اجتماعی مختلف استفاده می‌کنند.

ابعاد نوآوری در زبان نوشتار دیجیتال را می‌توان تحت سه مضمون کلی تقسیم‌بندی کرد:

- (۱) شفاهیت مفهومی^۱: اشاره دارد به تمامی جنبه‌هایی که یادآور وجود زبان گفتاری تصادفی در زبان نوشتاری است (تمایل به نوشتن به عنوان نمودی از گفتار).
 - (۲) نشانه‌های جبران^۲: تلاش برای جبران عدم حضور حالات چهره‌ای و الگوهای لحنی با استفاده از صفحه‌کلید و تایپ؛ شامل شکلک‌ها، استفاده از اختصاراتی به معنی خنده، و استفاده از شبیه‌سازی‌های واج‌شناختی با استفاده از حروف و سجاوندی.
 - (۳) اقتصاد زبانی: شامل هر نوع راهبرد برای کوتاه کردن شبکه پیام که ممکن است ناشی از مسائل فناورانه منتسب به سرعت در ارتباطات هم‌زمان، ملاحظات اقتصادی یا محدودیت در اندازه پیام باشد (Androutsopoulos 2011: 149).
- نونویسی شیوه استاندارد نیست؛ اما مجموعه‌ای از روش‌هاست که هر نویسنده در شرایط ارتباطی خاص در هنگام نوشتن یک پیام خاص و تحت تأثیر محدودیت‌های خاص از آن استفاده می‌کند (Anis 2007: 110). این محدودیت‌ها می‌تواند اقتصادی، فناورانه، روان‌شناختی - اجتماعی یا زبان‌شناختی باشد (Androutsopoulos 2011: 152). نونویسی در ایمیل‌ها و گروه‌های خبری کمتر دیده می‌شود، اما در پیامک‌ها و گپ‌های اینترنتی (چت‌ها) بسیار جلب توجه می‌کند (ibid).

زبان فارسی نیز، به واسطه ورود فناوری‌های نوین و گسترش آنها، از این قاعده نونویسی و املاهای عجیب و واژه‌های نادرست - همان‌طور که در بالا نمونه‌هایی از آنها ذکر شد -

1. conceptual orality

2. semiotics of compensation

مستثنا نبوده است. اعتراض‌های فراوانی در رسانه‌ها در مورد این نوع نوشته، به‌خصوص در حوزه‌های زبان‌شناسی، صورت گرفته است؛ همچنین هشدارهای فراوانی در این مورد داده می‌شود و بیم آن می‌رود که این نوع املا و واژه‌های نادرست به زبان رسمی راه پیدا کند و بر پیکره زبان فارسی، که قرن‌ها برای حفظ آن تلاش شده است، ضربه بزند. اما تلاش‌های عملی کمی در این راستا صورت گرفته است. در این نوشته قصد داریم الگوهای موجود از این شلخته‌نویسی و نونویسی در شبکه‌های اجتماعی را بررسی کنیم.

۳ تحقیقات پیشین

مطالعه بر روی تأثیرات ارتباط رایانه‌ای بر زبان در ادبیات بین‌المللی از دهه ۱۹۸۰ شروع شده است؛ چیزی که تحت عنوان گفتگوی رایانه‌ای یا گفتگوی نوشتاری تعاملی نامیده شد (Androutsopoulos 2011: 144). زبان به‌اصطلاح الکترونیکی علاقه بسیاری از زبان‌شناسان و روان‌شناسان را برانگیخته است و بسیاری از آنها جذب این موضوع شده‌اند که زبان الکترونیک ممکن است تأثیراتی بر روی زبان و روان‌شناسی به طور عام داشته باشد (Nazaryan & Gridchin 2006: 23). با وجود این، در ایران مطالعات بسیار ناچیزی (تنها دو تحقیق) در این زمینه انجام شده است. در خارج از ایران مطالعات بیشتری در این باره صورت گرفته است. در ادامه، به مرور این تحقیقات و نتایج آنها می‌پردازیم.

تحقیق محضری و چوپان‌زاده (۱۳۹۲) بر روی پیامک‌های موبایلی، با عنوان «بررسی زبان‌شناختی پیامک‌های ۲ ختران فار ۳۰ زبان»، یکی از تحقیقاتی است که در این زمینه انجام شده است. برای این تحقیق، آنها ۵۴۷ پیامک فارسی فنگلیش را از دختران ۱۸ تا ۳۵ ساله انتخاب کرده‌اند و به بررسی الگوهای موجود در این متن پرداخته‌اند. یافته‌های آنها الگوهای مختلف صرفی، نحوی، آوایی و سبکی را نشان می‌دهد که تنها به خلاصه‌سازی واژه‌ها ختم نمی‌شود؛ این نوشته‌ها خصوصیات دارند که آن را به گونه زبانی جدید غیرمعیار تبدیل می‌کند. نویسندگان معتقدند که این گونه برخاسته از فناوری جدید است که در بین جوانان رواج دارد و از طریق بازی‌های زبانی و نوآوری خلق شده است و این فرایندهای

زبانی چیز ناخوشایند و عجیبی نیستند و نباید در برابر آنها موضع‌گیری کرد. تحقیق دیگر، مشابه تحقیق حاضر، مطالعه شهریاری فرد و چلمقانی (۱۳۹۲) بر روی زبان فارسی در شبکه‌های اجتماعی است. این تحقیق بخش نظری بسیار کوتاهی دارد. در این تحقیق، آنها به دنبال الگوهای جدید زبانی در شبکه‌های اجتماعی بوده‌اند و، پس از بررسی ۲۰۰۰ پُست عمومی با ۵۰۰۰ مدخل از کاربران، به چند الگو دست یافته‌اند، از جمله نوشتن صورت گفتاری کلمات، اصطلاحات، ترکیبات جدید و ترکیبات جعلی؛ نوشتن کلمات غیرفارسی؛ افزودن بار معنایی و عاطفی به کلمات؛ و تغییر در یک حرف. مطالعه هو و همکاران (۲۰۱۳) به بررسی زبان و کشف نوع زبان مورد استفاده در توییتر و مقایسه زبان نوشتاری توییتر با رسانه‌های دیگر از لحاظ ویژگی‌های زبان‌شناختی و زبان‌شناسی روان‌شناختی زبان مورد استفاده در آنها اختصاص دارد. هو و همکاران، در بخش اول، به بررسی املائی معمول و اجزای دستوری برای کمی‌سازی شیوه‌های زبان‌شناسی رسانه پرداخته‌اند و در ادامه، با استفاده از چارچوب تحلیلی و اعمال آن بر پیکره‌های مختلف، مطالعه‌ای آماری را برای مقایسه توییتر و دیگر رسانه‌ها، از طریق مطالعه مقایسه‌ای کمی، انجام داده‌اند. نتایج نشان داده است که:

- ۱) در مجموع، توییتر، به رغم اینکه دقت و تعاملی بودن را با خود به همراه دارد، در مقایسه با پیامک و گپ برخط (چت)، بسیار محافظه‌کارانه‌تر، رسمی‌تر و کمتر قراردادی است.
- ۲) در مقایسه با دیگر رسانه‌ها، کاربران توییتر در حال توسعه شیوه نگارش بیگانه‌ای هستند.
- ۳) در مقایسه با چت و پیامک، در توییتر بیشتر از ارجاعات زمانی استفاده می‌شود.
- ۴) توییتر، در مقایسه با ایمیل، وبلاگ و اخبار، کمتر از انواع تأثیرات استفاده می‌کند و بیشتر متمایل به خلق و خوی مثبت است.

نتیجه‌گیری کلی در مطالعه مذکور این است که زبان توییتر منبع پویایی برای موضوعات زبان‌شناختی است و زبان توییتر، برخلاف کوتاه بودن و محدودیت طولی آن، نمودی از زبان یک رسانه رسمی است. توییتر از پیامک و گپ برخط رسمی‌تر است و اینکه بیشتر شبیه یک رسانه نوشتاری است نه یک رسانه گفتاری.

پژوهش پالفریمن و الخلیل^۱ (۲۰۰۳) بر روی زبان عربی در نرم‌افزارهای پیام‌رسان آنی یا IM^۲ها است. مطالعه نشان داده است که افراد، به جای استفاده از عربی نو، از لهجه‌های مختلف محلی در این پیام‌رسان‌ها استفاده می‌کنند. بنا به گفته نویسندگان، در نوشتار عربی نوعاً از لهجه استاندارد و زبان معیار استفاده می‌شود. استفاده از لغات و املاهای دست و پا شکسته و شلخته نشان می‌دهد که زبان ارتباطات رایانه‌ای بیشتر بازتاب‌دهنده گفتار است تا نوشتار.

مطالعه بارون در سال ۲۰۰۴ یکی از چند نمونه تجربی مطالعات بر روی نرم‌افزارهای پیام‌رسان است. در این پژوهش، به بررسی تفاوت‌های گفتاری زن و مرد در این نرم‌افزارها، به لحاظ طول جملات و مدت هر نوبت سخن گفتن برای یک فرد در دقیقه، پرداخته شده است. مطالعه بارون مبتنی است بر یک پیکره جمع‌آوری شده از دانشجویان امریکایی. یافته‌ها نشان داده است که مکالمات IM در این پیکره ترکیبی است از زبان گفتار و نوشتار. از دیگر نتایج این تحقیق این است که، به خلاف بسیاری از ارتباطات رایانه‌ای یک به چند، گفتگوها در محیط IM دارای الگوهای جنسیتی است که بازتاب‌دهنده تمایز زن و مرد، به لحاظ گفتار و نوشتار، در محیط برون خط^۳ است. یافته‌های پژوهش بارون نشان می‌دهد که طول یک بخش از گفته‌های زنان، در مقایسه با مردان، بلندتر است و زنان کمتر از فشرده‌سازی جملات استفاده می‌کنند. همچنین تحقیق مذکور این نکته را بازتاب می‌دهد که گفتگوهای زنان در محیط IM بیشتر شبیه شیوه نوشتن زنانه است تا شیوه گفتار آنها و اینکه زنان علاقه دارند که IM را به عنوان یک رسانه نوشتاری استفاده کنند تا یک رسانه گفتاری. یافته دیگر این است که زنان بیشتر از مردان از شکلک‌ها استفاده می‌کنند. کشف چشمگیر بارون این است که IMها، به خلاف ادعای مطبوعات، محیطی بسیار محافظه‌کارانه‌اند. تنها ۳ درصد کاربران از کلمات اختصاری (مانند hrs و chz) استفاده کرده‌اند و کمتر از ۸ درصد از سرواژه‌نویسی (مانند lol و brb) و ۴ درصد نیز از شکلک‌ها – شامل شکلک‌های خنده و مشابه آن – استفاده کرده‌اند. همچنین ۶۵ درصد افراد در مواردی از فشرده‌سازی (مانند Im به جای Iam) استفاده کرده‌اند.

1. D. Palfreyman & M. Al Khalil

2. instant messaging

3. offline

تاگلیامونته و دنیس (۲۰۰۸)، در پژوهش خود، به بررسی الگوهای زبانی نوجوانان در متن‌نویسی در نرم‌افزارهای پیام‌رسان و پیامدهایی که این نوع نوشتن و اختصارات ممکن است برای زبان به همراه داشته باشد، پرداخته‌اند. برای این مطالعه، آنها یک میلیون واژه از محیط IM و ۲۵۰ هزار کلمه از گفتگوهای جهان واقعی در میان ۷۱ نفر (شامل ۳۰ مرد و ۴۱ زن) را در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ مورد ارزیابی قرار داده و الگوهایی زبانی از این نرم‌افزارهای پیام‌رسان استخراج کرده‌اند. سن افراد، در این بررسی، بین پانزده تا بیست سال بوده است. نتایج این پژوهش حاکی از به کارگیری اختصارات، شکل کوتاه واژه‌ها و همچنین استفاده از نمادها در این نرم‌افزارهای پیام‌رسان است. بیشترین اختصار استفاده‌شده *lol* بوده است، که البته فراوانی آن با بالا رفتن سن افراد رابطه عکس دارد. از بین ضمائر شخصی، ضمیر اول شخص، با ۶۲ درصد، بیشترین استفاده را داشته است. استفاده از قیدهای تأکید^۱ (قیدهایی که معنا را تقویت می‌کنند) مانند *really*, *very*, *so* بیشترین استفاده‌ها را داشته‌اند. از بین این سه قید تأکید، *really* بیشترین استفاده را داشته است. فعل کمکی آینده *will*، با ۵۶ درصد، بیشترین استفاده را داشته است، *going to* و *gonna* باقی را تشکیل داده‌اند. افعال کمکی الزام در پیام‌رسان‌ها بیشتر شامل *must* و *got to* بوده است، در حالی که در زبان روزمره بیشتر *have to* به کار می‌رود. استفاده از سرنام^۲، شکل کوتاه و زبان عاطفی کمتر از حد تصور عام است. استفاده از *i* به جای *I* و *u* به جای *you* جنبه شخصی و سلیقه‌ای داشته است. نتیجه‌گیری کلی مطالعه تاگلیامونته و دنیس این است که زبان مورد استفاده در پیام‌رسان‌ها بیشتر شبیه گفتار است تا نوشتار.

ایزنشتاین (۲۰۱۳ب)، در پژوهشی با عنوان «درباره زبان بد در اینترنت چه باید کرد»، با نگاهی آواشناختی به مطالعه زبان مورد استفاده در شبکه‌های اجتماعی پرداخته است. این مطالعه با توجه به متغیر آواشناختی تقلیل خوشه حروف بی‌صدا (یا ساده‌سازی خوشه حروف بی‌صدا و حذف) انجام شده است. در این مطالعه، تغییرات آوایی واژه‌های *just*, *left*، *know*، *doing*، *going*، *with*، به ترتیب، به صورت *kno*، *doin*، *goin*، *wit*، *jus*، *lef* بوده است.

1. Intensifier

2. acronym

داده‌های این مطالعه از مجموعه‌ای از پیام‌های توئیتر (شامل ۱۱۴ میلیون پیام از ۲ میلیون و ۷۷۰ هزار کاربر) از آگوست ۲۰۰۹ تا سپتامبر ۲۰۱۲ گردآوری شده است. در این مطالعه، پیام‌های کاربرانی ارزیابی شده است که کمتر از هزار پی‌خوان^۱ داشتند و کمتر از هزار نفر را دنبال می‌کردند. برای هر واژه، ده‌هزار پیام بررسی شده است. نتایج نشان داده است که آواشناسی در نوشتار شبکه‌های اجتماعی در سطح واژه و فراتر از آن تأثیر دارد؛ مانند تقلیل خوشه حروف بی‌صدا، شامل تبدیل th به t و حذف g از ing است. تقلیل خوشه حروف بی‌صدا و حذف h از th تحت تأثیر بافت آواشناختی صورت می‌گیرد و بستگی به این دارد که واژه بعدی با حروف صدادار شروع می‌شود یا خیر؛ و این بدین معنی است که کاربرانی که در شبکه‌های اجتماعی گفتار را به نوشتار تبدیل می‌کنند صرفاً در حال جایگزینی املاي واژه‌ها نیستند. شبکه‌های اجتماعی نمایانگر تأثیرپذیری از ویژگی‌های ساختاری نظام آواشناختی هستند.

برودی و دیاکوپولوس (۲۰۱۱)، در مقاله خود، ابتدا توجه مخاطبان را به پدیده طولانی کردن واژه‌ها با یک حرف، به عنوان یک پدیده در میکرو بلاگ‌ها و پیام‌رسان‌های اجتماعی جلب می‌کنند و به بیان اهمیت مدیریت صحیح آن می‌پردازند. در این مطالعه، آنها دو فرضیه دارند. فرض اول آنها این است که طولانی کردن کلمات، با استفاده از تکرار یک حرف، روشی است برای نشان دادن تأکید و، در واقع، جایگزین کشیدن و تغییر لحن است. در این حالت، واژه طولانی شده اهمیت خاصی دارد. فرضیه دوم آنها این است که این طولانی کردن عملی تصادفی نیست و برای تأکید بر اهمیت واژه و بیان احساس و عواطف است. برای انجام این مطالعه، آنها به توئیتر مراجعه کرده‌اند. نیم میلیون توئیٹ در ماه مارس سال ۲۰۱۱ از توئیتر جمع‌آوری شده است. جمع‌آوری داده‌ها به گونه‌ای بوده است که توئیٹ‌ها از همه مناطق جغرافیایی آمریکا را شامل شود. تعدادی توئیٹ نیز از بریتانیا جمع‌آوری شده است تا زبان انگلیسی به طور کامل تحت پوشش قرار گیرد. تقریباً ۶/۵ میلیون واژه از نیم میلیون توئیٹ به صورت خالص استخراج شده، که شامل ۲۲۰۰۰ واژه

1. follower

است که تقریباً ده بار یا بیشتر تکرار شده‌اند. نتایج تحلیل‌های آنها نشان می‌دهد که طولانی کردن واژه‌ها پدیده‌ای عام در مجموعه داده‌ها بوده است. ۱۰۸۷۶۲ واژه، یعنی ۱۷ درصد از این واژه‌ها، طولانی شده‌اند. با توجه به محدودیت ۱۴۰ حرفی پیام‌ها در توئیتر، استفاده از این شیوه شگفت‌آور است. در پژوهش برودی و دیاکوپولوس، فرضیه دوم نیز تأیید شده است و اینکه این عمل تصادفی نیست و در واژه‌هایی استفاده شده است که بیانگر احساس و عواطف هستند؛ ۷۹ درصد از واژه‌هایی که برای بیان احساس و عواطف به کار می‌روند با استفاده از تکرار حرف طولانی شده بودند.

۴ روش پژوهش

برای انجام این مطالعه، بررسی متون استفاده‌شده در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها ضرورت داشت. پیام‌رسان تلگرام، به علت گسترش روزافزون آن در ایران و فیلتر نشدن و رسمیت داشتن آن در کشور انتخاب شد^۱. بنا بر گزارش وبگاه تکراسا^۲ در سال ۲۰۱۶، ۶۰ درصد از ایرانیان عضو شبکه پیام‌رسان تلگرام بوده‌اند. تلگرام تنها یک پیام‌رسان نیست و سکویی است با کارکردهای شبکه‌های اجتماعی. هنگامی که یک کانال تلگرامی محتوایی را ارسال می‌کند، افراد این پیام‌ها را به سوپرگروه‌ها، جایی که میلیون‌ها نفر در آنجا جمع شده‌اند تا مطالب مورد علاقه خود را ببینند، ارسال می‌کنند.

با عضویت در دو کانال تلگرامی و تشکیل یک گروه دوستان، متن‌های فارسی استخراج شد. کانال‌های انتخاب‌شده کانال‌های سرگرمی بودند. معمولاً در این کانال‌ها همه نوع محتوا، از لطیفه گرفته تا اخبار و اطلاعات علمی و تصویر و صوت، برای اعضای آن ارسال می‌شود. روزانه حدود ۳۰ پیام در هر یک از این کانال‌ها برای کاربران فرستاده می‌شود. بیشتر این کانال‌ها پیام‌های یکدیگر را کپی می‌کنند و از آنها در کانال‌های خود استفاده می‌کنند. برای بررسی متن‌ها، پیام‌ها طی سه ماه، یعنی از اول اکتبر تا پایان دسامبر ۲۰۱۷، مورد

۱. شایان ذکر است که پیام‌رسان تلگرام در زمان انجام مطالعه فیلتر نشده بود و پس از آن فیلتر شد.

۲. <http://techrasa.com/>

مطالعه قرار گرفتند. در این مرحله، بیش از ۶۰۰۰ پیام بررسی شد و صورت‌های مختلف غیرمعمول نوشتاری و زبانی استخراج گردید. استخراج الگوها تا جایی پیش رفت که دیگر الگوی جدیدی مشاهده نشد. در کنار آن، متن‌های نوشته‌شده در گروه دوستان نیز بررسی شد و از درون آن هم الگوهایی استخراج گردید. انتخاب گروه دوستان بدین دلیل بود که افراد در این گروه‌ها در نوشته‌های خود چندان پایبند الگوهای رسمی نیستند و، در نوشته‌های خود، به ندرت از معیارهای رسمی دستورخط فارسی پیروی می‌کنند. هم‌زمان، دو کانال رسمی اطلاع‌رسانی، که اطلاعات جدی را در اختیار کاربران قرار می‌دادند، مورد بررسی قرار گرفت و نوشته‌های آنها نیز رصد شد تا مشخص شود که آیا کاربران در هنگام نوشتن متون جدی نیز از نونویسی یا صورت‌های جدید نوشتاری استفاده می‌کنند یا خیر.

۵ یافته‌ها

در این بخش، الگوهای مشاهده‌شده در کانال‌های غیررسمی و گروه دوستان دسته‌بندی و فهرست‌وار ارائه می‌شود و، در صورت امکان، در مورد دلیل یا دلایل پدید آمدن هر یک از آنها توضیحی داده خواهد شد. در این مطالعه متوجه شدیم که این نوشته‌ها، به لحاظ رسم‌الخطی، از دو الگو پیروی می‌کنند: دسته اول شامل نوشته‌هایی است که صورت‌های نوشتاری جدید و غیرمعیار دارند و به گونه‌ای از دستورخط رسمی عدول می‌کنند؛ دسته دوم نوعی نوشتن است که بیشتر تابع تلفظ در گفتارند و صورت‌هایی نیز در نوشتار معیار دارند و، در واقع، بازنمایی گفتار در نوشتار هستند، که به کمک رسم‌الخط این امر را تحقق می‌بخشند و، بدین ترتیب، صورت‌های جدیدی را در نوشتار خلق می‌کنند. در هر کدام از این دسته‌ها می‌توان زیرالگوهایی را نیز مشاهده کرد، که در هر بخش آنها را به طور مجزا آورده‌ایم. همچنین در این تحقیق مواردی نیز مشاهده شدند که چندان به رسم‌الخط مربوط نیستند، بلکه بیشتر به گونه‌های زبانی ربط دارند؛ اما صورت‌های جدیدی هستند که بیشتر در نوشته‌های موجود در پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی دیده می‌شوند و کمتر در گفتار روزمره شاهد آنها هستیم.

۵-۱ الگوهای صرفاً رسم‌الخطی

دسته اول الگوهایی هستند که عمدتاً مسئله‌ای رسم‌الخطی دارند و در آنها صورت‌های نوشتاری عجیب نیز دیده می‌شود. این دسته شامل موارد زیر است:

۵-۱-۱ استفاده از صدای اعداد در کنار حروف، برای نوشتن واژه یا هم‌آوایی عددی - بد ۲ به جای بدو، بیا ۲ به جای بیا تو، مر ۳۰ به جای مرسی.

نکته جالب اینکه در این نوع نوشتن، در کنار حروف فارسی، از اعداد انگلیسی و آوای آنها نیز استفاده می‌شود. این الگو در زبان‌های دیگر نیز دیده می‌شود؛ برای مثال، در انگلیسی نیز به جای for you از 4u استفاده می‌شود یا به جای حرف اضافه to عدد 2 به کار می‌رود. در فرانسه، به جای واژه demain از 2main یا 2m1 با تلفظ «دومن» استفاده می‌شود. عدد یک در زبان فرانسه «آن» تلفظ می‌شود و عدد ۲ نیز «دوو». به نظر می‌رسد در زبان فارسی، در بیشتر مواردی که کاربران قصد دارند یک جزء از کلمه را با حروف یا اعداد انگلیسی بنویسند، آن جزء باید جزء دوم/آخر باشد؛ برای مثال مر ۳۰ (= مرسی) را به راحتی می‌شود خواند، اما خواندن Dگه (= دیگه) دشوار است - حتی حدس زدنش نیز آسان نیست. نباید فراموش کنیم که در این بحث سرعت و کوتاه‌نویسی نیز مطرح است و افراد برای سرعت بخشیدن به نوشتن متن خود از این راهبرد استفاده می‌کنند.

۵-۱-۲ غلط‌نویسی - تعیین عمدی یا غیرعمدی بودن و تعیین هدف کاربران کاری دشوار است، اما بر اساس تجربه می‌توان حدس‌هایی زد:

الف) استفاده نکردن از تنوین و استفاده از الف به تنهایی، مانند اصلا، ناموسا؛ یا استفاده از «ن» به جای تنوین مانند اصلن، کلن، بعدن، خواهشن، ناموسن. به نظر می‌رسد استفاده نکردن از تنوین دلایل مختلفی دارد، از جمله نبود نشانه تنوین در صفحه کلید تلفن‌های همراه، در ابتدای ورود آنها و یا پیدا نکردن آن در صفحه کلید و دشواری در تایپ آن. بدین ترتیب، کاربران، برای رعایت آن، مجبور بودند از «ن» استفاده کنند و این امر به صورت عادت درآمده است. با اینکه امروز این مشکل با طراحی صفحه‌کلیدهای جدید تصحیح شده است، اما

همچنان این کار انجام می‌شود. در برخی موارد ممکن است این امر عامدانه و برای شوخ‌طبعی و طنز نیز صورت گیرد. گاهی نیز به دلیل عربی‌ستیزی و سره‌گرایی انجام شده است، که خود سابقه‌ای تاریخی دارد و در برخی متون قدیمی نیز دیده می‌شود، ولی امروزه در فضای مجازی نمود بیشتری یافته است. مشکلی که در این خصوص پیش می‌آید این است که این امر گاهی اوقات باعث اشتباهاتی در تلفظ واژه‌ها می‌شود؛ برای مثال، ممکن است تلفظ واژه کلن (به جای کلا) با تلفظ واژه شهر کلن آلمان اشتباه گرفته شود. از سوی دیگر، امروزه ما گاهی شاهد ورود این نوع نوشتن به متون جدی نیز هستیم.

ب) نوشتن کلمه با آشناترین صورت و حرف، یعنی برای حروف هم‌صدا؛ مانند بزار به جای بذار که از بگذار گرفته شده است و اما در اینجا با «ز» نوشته می‌شود. از این الگو برای مطابقت نوشتار با گفتار و نوشتن کلمه با آشناترین صورت و حرف استفاده می‌شود؛ یعنی برای حروف هم‌صدا (مثل ذ ز ض ظ؛ ث ص س) یکی از علائم (پرکاربردترین و بی‌نشان‌ترین) را انتخاب می‌کنند. برای مثال، اگر بخواهیم Salvador را به فارسی بنویسیم آن را سالوادور می‌نویسیم نه سالوادور یا تالوادور.

ج) غلط‌نویسی عمدی با استفاده از حروف هم‌صدا یا واج‌گونه‌ها، برای افزودن لحن شوخی؛ مانند عاقا به جای آقا، دغیغاً به جای دقیقاً، عایا به جای آیا، صابط به جای ثابت، اثلاً به جای اصلاً.

۳-۱-۵ جدانویسی - جدا نوشتن حروف کلمات برای بیان کلمات زشت یا مسائل جنسی و استفاده از نقطه، خط تیره یا علامت‌های دیگر بین حروف؛ مانند س.ک.س.ی، س.کسی، س.کسی و... این کار اغلب برای عبور از فیلترها و به چشم نیامدن (رفع استهجان ظاهری) واژه‌ها به کار می‌رود و عمومیت پیدا کرده است. این راهبرد ممکن است با شناسایی راهبردهای قبلی تغییر کند؛ برای مثال، استفاده از علامت‌هایی همچون ستاره، بعد از استفاده از نقطه و خط تیره رواج یافت.

۴-۱-۵ تبدیل واج‌ها - تبدیل واج‌هایی که به لحاظ آوایی شبیه و نزدیک به یکدیگرند؛ برای

مثال «ت» یا «ط» به «د»، مانند دخدرآ به جای دخترا، لدفن به جای لطفأ. البته این امر توجیه آوایی دارد؛ بدین معنی که هر واج تعدادی واج‌گونه دارد و برخی واج‌گونه‌های یک حرف شبیه دیگری تلفظ می‌شود مثلاً «ت» گاهی شبیه «د» و یا «پ» شبیه «ب» شنیده می‌شود، و کاربران از این واج‌گونه‌ها به جای یکدیگر استفاده می‌کنند. اما استفاده از این الگو در نوشتار برای افزودن لحن طنزآمیز به متن است.

۵-۱-۵ اضافه کردن حرف به واژه - سه حالت برای آن مشاهده شده است:

الف) اضافه کردن حرف برای بازنمایی تأکید و لحن طنزآمیز؛ مانند بعله به جای بله یا گولم به جای گلم. این امر بیشتر برای بازنمایی نوعی تأکید یا شوخ‌طبعی انجام می‌شود. بعید به نظر می‌رسد که کاربری املائی صحیح واژه گل را نداند.

ب) استفاده از حرف «ع»، به جای صامت میانجی یا همزه آخر در برخی واژه‌ها؛ مانند تابلوعه. ج) افزودن «ه» بیان حرکت به جای کسره (هکسره)؛ مانند تبعیضه نژادی به جای تبعیض نژادی، بینه به جای بین (بینه خودمون).

۵-۱-۶ کوتاه‌سازی - به دو صورت مشاهده شد:

الف) استفاده از اولین حرف یک واژه برای اختصار؛ مانند «س» به جای سلام. نکته مهم در این الگو این است که این اختصارسازی تنها در نوشته اعمال می‌شود، اما خواننده، در هنگام خواندن متن، صورت کامل آن را ادا می‌کند. این راهبرد، به نوعی، راهبرد صرفه‌جویانه در استفاده از تعداد حروف و زمان صرف شده برای نوشتن پیام است. ب) حذف واو معدوله؛ مانند خاهر به جای خواهر، خاهش به جای خواهش، خابگاه به جای خوابگاه.

۵-۲ الگوهای متأثر از گفتار

گروه دوم الگوهای تغییرات در رسم‌الخط، ناشی از بازنمایی صورت گفتاری در نوشتار است که کلمات به‌گونه‌ای مصداق خارجی اما به صورت گفتاری دارند. این الگوها به

فوق‌العاده‌س به جای فوق‌العاده است.

ج) کوتاه کردن فعل ربطی «است»، به صورت اس و س؛ مانند خسته‌اس، فوق‌العاده‌س، و نیست به صورت نیس.

د) حذف حرف «ه» ملفوظ از پایان واژه؛ مانند دانشگاه، خوابگا و خابگا.

ه) حذف حرف «ع» (با تلفظ واج همزه)؛ مانند ینی به جای یعنی، جفر به جای جعفر.

و) کوتاه کردن حروف اضافه و ربط به یک حرف و حذف حرف آخر آنها (بریده‌سازی)؛

مانند تبدیل «که» به «ک» (گفت ک میرم) یا حرف اضافه «به» به «ب» (ب من گفت).

باید یادآوری کنیم که در برخی موارد نیز ترکیبی از فرایندها صورت می‌گیرد. مانند لدفن (= لطفاً) که هم تغییر حرف رخ داده است و هم «ن» به جای تنوین آمده است؛ یا واژه‌ای مانند ژوووون (= جون) که هم در آن تغییر حرف رخ داده است و تکرار یک یا چند حرف برای بیان احساس و هم به کارگیری لحن طنزآمیز.

۳-۵ الگوهای مختلف زبانی

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در این تحقیق شاهد مواردی بودیم که چندان به رسم‌الخط مربوط نیستند و بیشتر به گونه‌های زبانی ربط دارند. این موارد صورت‌های جدیدی هستند که در نوشته‌های پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی دیده می‌شوند و در نوشتار یا گفتار رسمی کمتر با آنها مواجه می‌شویم. به عبارتی، در زبان اینترنتی دیده می‌شوند، اما در مواردی نیز به گفتار راه یافته‌اند. در ادامه، به مواردی از این دست اشاره می‌کنیم.

۳-۵-۱ استفاده از صورت طنزآمیز - در این حالت، واژه‌ها به واژه‌هایی که به لحاظ آوایی شبیه واژه اصلی هستند تغییر می‌یابند؛ مانند خُجَل به جای خوشگل (خُجَل شدی)، بوخودا به جای به خدا، ابرفرض به جای اباالفضل، عِجغم به جای عشقم، عجیجم و عسیسم به جای عزیزم.

۳-۵-۲ استفاده از گونه‌های زبانی غیررسمی، به‌خصوص زبان لاتی - باس به جای باید و بایست

(زن باس آشپز باشه)، واس به جای برای (واس ما شکلاتی).

۳-۳-۵ استفاده از مصدر برساخته و صرف آنها - مانند زنگیدن (بهت می‌زنم)، حرفیدن (بعداً می‌حرفیم)، می‌تلم (به معنی تلفن کردن)، هنگیدن. آنچه در اینجا قابل توجه است ساختن مصدرهای برساخته از واژه‌های انگلیسی همچون هنگیدن به معنی هنگ کردن است.

۴-۳-۵ استفاده از لهجه‌ها و گویش‌ها - برای مثال، در پیام‌های مربوط به استان گلستان می‌توان کلمه شون را، به جای اینا که در تهران رواج دارد، مشاهده کرد؛ مانند رفتیم خونه فرهادشون به جای خونه فرهاد اینا. همچنین کلمه تامام به جای تمام که از لهجه ترکی گرفته شده است.

۵-۳-۵ استفاده از واژه‌های غیرفارسی - مانند استفاده از مین (minute) به جای دقیقه (ی مین دیگه میام)، لفت (left) دادن به جای ترک کردن (من از این گروه لفت دادم). فالو کردن و آنفالو کردن (به معنی «پی‌خوانی کردن») و «عدم پی‌خوانی»). نکته اینکه فعل مرکب لفت دادن مختص زبان اینترنتی است و برآمده از بافت شبکه‌های اجتماعی است. در اینجا مشاهده می‌شود که در این زبان، گاه، با همکردهای فارسی فعل مرکب می‌سازند؛ مانند رل زدن به معنی «رابطه برقرار کردن» (realationship).

الگوهای فوق همگی، مواردی بودند که در بررسی متون و نوشته‌های کانال‌های سرگرمی و تفریحی و گروه دوستان مشاهده شده‌اند؛ اما در بررسی پیام‌های کانال‌های رسمی بسیار به‌ندرت به چنین مواردی برخورد کردیم. در واقع، کاربران این کانال‌های رسمی در نوشتن پیام‌های خود تلاش می‌کنند از دستورخط رسمی و بیان رسمی، که الگوی نوشتاری کتابی است، تبعیت کنند. گرچه همانند نوشته‌های دنیای واقعی این نوشته‌ها نیز نیاز به ویرایش‌های فنی دارند، اما در آنها شاهد الگوهای نونویسی، شلخته‌نویسی، یا استفاده از زبان اینترنتی نیستیم و خلاقیت‌های نامأنوسی در نوشته‌های آنها نمی‌بینیم.

۶ بحث و نتیجه‌گیری

در این تحقیق مشاهده کردیم که تعداد زیادی الگوهای نوشتاری جدید در شبکه‌های اجتماعی به وجود آمده است که با معیارهای سنتی سابق همخوان نیستند و نوشتن درون شبکه‌ای در تقابل با این پیش فرض زبان‌شناسی اجتماعی سنتی قرار دارد که، در آن، املا باثبات‌ترین ساختار زبان‌شناسی به شمار می‌رود (Androutsopoulos 2011: 151). اما شایان ذکر است که، براساس این پژوهش، تمام الگوهای نامأنوس ذکر شده، در کانال‌های سرگرمی و در گفتگوی دوستانه دیده می‌شود و در کانال‌های رسمی این موارد به ندرت مشاهده می‌گردد. در ارتباطات شبکه‌ای رسمی، شکل نوشته‌ها نیز به صورت رسمی و مطابق با هنجارهاست. یافته‌های این تحقیق مؤید برخی از یافته‌های پژوهش‌های دیگر است.

درباره یافته‌های این تحقیق دو نکته قابل طرح است: نخست اینکه بیشتر الگوهای به کار گرفته شده توسط کاربران صرفاً خلاقیت‌هایی در نوع نوشتن نیستند، بلکه راهبردهایی هستند که کاربران این پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی، برای رفع نیازهای گوناگون، به کار می‌گیرند. برخی راهبردها، راهبردهایی ارتباطی هستند برای بازنمایی لحن شوخی یا بیان احساس و جبران کمبودهای لحنی موجود در ارتباطات شفاهی و چهره‌به‌چهره از طریق افزودن حرف یا قلب حروف؛ و یا راهبردهایی هستند برای بازنمایی ویژگی‌های گفتار در نوشتار مثل قلب حروف و حذف یا اضافه کردن حروف، که از طریق این خلاقیت‌ها محقق می‌شوند؛ برخی نیز راهبردهایی برای حفظ اقتصاد زبانی و تسریع در انتقال پیام‌اند، مانند کوتاه‌نویسی و اختصار و راهکارهایی برای تسریع در پیام‌نویسی مثل استفاده از اعداد در کنار حروف یا استفاده نکردن از تنوین یا حذف حروف یا استفاده از یک حرف به جای یک واژه. در نهایت، راهبرد چهارم، فرار از فیلتر و نیز رفع استهجان با استفاده از جدانویسی و افزودن علامت بین حروف به‌ویژه در واژه‌های جنسی است. با مرور پژوهش‌های انجام شده به‌ویژه تحقیق آندروتسوپولوس (۲۰۱۱)، سه راهبرد اول در دیگر زبان‌ها نیز وجود دارد؛ آنچه وی ذیل سه مفهوم شفاهیت مفهومی، نشانه‌های جبران، و اقتصاد زبانی مقوله‌بندی می‌کند و معتقد است که نوآوری‌های نوشتار دیجیتال را می‌توان ذیل هر یک از این سه مقوله قرار داد. اما درباره راهبرد چهارم باید یادآوری کرد که به نظر می‌رسد، به دلیل نظام فیلترینگ در

ایران، این راهبرد مختص زبان فارسی و مختص ایران باشد و در بررسی پژوهش‌های انجام‌شده چنین موردی در دیگر زبان‌ها ذکر نشده است. بنابراین، می‌توان در زبان فارسی یک مقوله را به مقوله‌های آندروتسوپولوس تحت عنوان رفع فیلتر افزود، که در نوع خود بی‌نظیر است.

یافته دیگر این است که زبانی که در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها توسط کاربران فارسی استفاده می‌شود بیشتر شکل گفتاری دارد و انعکاسی است از ارتباطات کلامی شفاهی که به صورت مکتوب درمی‌آید؛ اما در همین نوع نوشته نیز تغییرات آوایی، صرفی و نحوی چندی دیده می‌شود. دیدن آنچه در کلام روزمره استفاده می‌شود در این شبکه‌ها غیرعادی نیست و آنچه در کلام گفته می‌شود به همان صورت در نوشته‌های شبکه‌های اجتماعی بازتاب می‌یابد؛ اما نکته اینجاست که این کلام شفاهی در نوشته آشکال عجیب و گاه نامأنوسی به خود می‌گیرد که با هنجارهای نوشتاری سابق هم‌خوانی ندارد. این یافته با نتایج پژوهش‌های تاگلیامونته و دنیس (۲۰۰۸)، وری (۱۹۹۶)، هو و همکاران (۲۰۱۳) دالّ بر اینکه زبان استفاده‌شده در شبکه‌های اجتماعی بیشتر بازتاب شفاهی است، هم‌خوانی دارد. همچنین تکرار حروف و کشیدن کلمات برای بیان احساس و عواطف نیز با یافته‌های برودی و دیاکوپولوس (۲۰۱۱) همسان است. در مطالعه حاضر شاهد استفاده از لهجه‌های محلی نیز بودیم که با یافته‌های ایزنشتاین و همکاران (۲۰۰۱) و پالفریمن و الخلیل (۲۰۰۳) هماهنگی داشت. کاربران شبکه‌های اجتماعی، در بسیاری مواقع، از اختصارات برای بیان استفاده می‌کنند که می‌تواند دلایل زیادی داشته باشد؛ اما در حوزه زبان‌شناسی استفاده از اختصارات و کوتاه‌نویسی برای حفظ اقتصاد زبانی است، آنچنان که آندروتسوپولوس (۲۰۱۱) نیز در تحقیق خود به آن اشاره می‌کند.

زبان شبکه‌ای را، چنان‌که بسیاری معتقدند، نباید تهدیدی برای زبان دانست، بلکه باید به عنوان یک گونه زبانی جدید مورد مطالعه قرار گیرد و ویژگی‌های آن مشخص شود. این زبان، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، تنها در بافت‌های غیررسمی استفاده می‌شود، اما در بافت‌های رسمی، افراد سعی می‌کنند مطابق با معیارهای رسمی پیش روند. مطالعه این

زبان هم می‌تواند به حوزه ارتباطات در شناساندن خصوصیات اینترنت به طور عام و شبکه‌های اجتماعی به طور خاص کمک کند و هم می‌تواند به زبان‌شناسی در بحث نوشتن‌های عامیانه یاری برساند. تحقیق حاضر تنها به بررسی الگوهای موجود پرداخته است و قدرت تبیین دلایل این گونه نوشتاری را ندارد. تحقیقات کیفی بیشتری لازم است تا بتوان از انگیزه‌های کاربران در انتخاب چنین سبکی از نوشتن آگاه شد. همچنین تحقیقاتی که، در آن، متغیرهای جمعیت‌شناختی نیز دخیل باشند، اطلاعات بسیار زیادی را در اختیار خواهد گذاشت. در ضمن، نباید فراموش کرد که بسیاری از سبک‌های زبان مخفی دوره‌ای هستند و پس از مدت کوتاهی کنار گذاشته می‌شود و شکل جدید رواج می‌یابد. بیشتر این نوشته‌ها به گفتار و زبان رسمی راه نمی‌یابند و در همان سطح غیررسمی باقی می‌مانند. کمتر ملاحظه می‌شود مردم در زبان روزمره و عادی خود آنها را به کار ببرند، چراکه بیشتر سبب سوء تفاهماتی خواهد شد.

منابع

- اصغری، فیروزه (۱۳۹۳)، «انگلیسیسم در فرانسه از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، دوره هفتم، شماره ۲، ص ۱۴۹-۱۶۸.
- شهریاری فرد، آذین و علی چلمقانی (۱۳۹۲)، «زبان فارسی در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان فارسی و اینترنت، به کوشش علی‌رضاقلی فامیان، تهران: نشر نویسه فارسی.
- عاملی، سید سعیدرضا (۱۳۹۰)، «رویکرد دوفضایی به آسیب‌ها، جرایم، قوانین و سیاست‌های فضای مجازی»، تهران: امیرکبیر.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۳)، مبانی انسان‌شناسی، تهران: نشر نی.
- محضری، آویشن و مرضیه چوپان‌زاده (۱۳۹۲)، «بررسی زبان‌شناختی پیامک‌های ۲ ختران فار ۳۰ زبان؛ زبان فارسی در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان فارسی و اینترنت، به کوشش علی‌رضاقلی فامیان، تهران: نشر نویسه فارسی.
- Androusoopoulos, J. (2011), "Language Change and Digital Media: A Review of Conceptions and Evidence", *Standard Languages and Language Standards in a Changing Europe*, N. Coupland and

- Frontier", *Journal of Computers in Human Behavior*, vol. 41, pp. 424-432.
- Flammia, M. and C. Saunders, C (2007), "Language as Power on the Internet", *Journal of The American Society for Information Science and Technology*, pp. 1899-1903.
- Gandal, N. and C. Shapiro (2001), "The Effect of Native Language on Internet Usage", *Language TPRC*, doc, 9/5/01.
- Hismanoğlu, S. (2010), "Telling ELT Tales out of School: Attitudes of L2 Teachers towards Internet-based Foreign Language Teaching", *Procedia Social and Behavioral Sciences*, vol. 3, pp. 106-111.
- Hu, Y., K. Talamadupula and S. Kambhampati (2013), "Dude, Srsly?: The Surprisingly Formal Nature of Twitter's Language", *Proceedings of the Seventh International AAI Conference on Weblogs and Social Media*, pp. 244-253.
- Kožuh, I., M. Hintermair and M. Debevc (2016), "Community Building among Deaf and Hard of Hearing People by Using Written Language on Social Networking Sites", *Journal of Computers in Human Behavior*, vol. 65, pp. 295-307.
- Mitra, A. and E. Watts (2002), "Theorizing Cyberspace: The Idea of Voice Applied to Internet Discourse", *Journal of New Media & Society*, vol.4 (4), pp. 479-498.
- Mohammadi, N., V. Ghorbani and F. Hamidi (2011), "Effects of E-learning on Language Learning", *Procedia Computer Science*, vol. 3, pp. 464-468.
- Naaman, M., H. Becker and L. Gravano (2011), "Hip and Trendy: Characterizing Emerging Trends on Twitter", *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, vol. 62 (5), pp. 902-918.
- Nazaryan, A. and A. Gridchin (2006), "The Influence of Internet on Language and 'Email Stress'", *Journal of Law and Politics*, vol. 4, No. 1, pp. 23-27.
- Orbe, M. P. (1998), "Constructing Co-cultural Theory: An Explication of Culture, Power, and Communication", California: Sage Publications.
- Palfreyman, D. and M. al Khalil (2003), "A Funky Language for Teenzz to Use: Representing Gulf Arabic in Instant Messaging", *Journal of Computer-Mediated Communication 9.1*, available at <http://jcmc.indiana.edu/vol9/issue1/palfreyman.html>.
- Piata, A. (2016), "When Metaphor Becomes a Joke: Metaphor Journeys from Political Ads to Internet Memes", *Journal of Pragmatics*, vol. 106, pp. 39-56.
- Sene-Mongaba, B. (2015), "The Making of Lingala Corpus: An Under-resourced Language and the

- Internet", *7th International Conference on Corpus Linguistics. Procedia - Social and Behavioral Sciences*, vol. 198, pp. 442-450.
- Shortis, T. (2009), "Revoicing Txt: Spelling, Vernacular Orthography and 'Unregimented Writing'", *Connected Minds, Emerging Cultures: Cybercultures in Online Learning*, S. Wheeler (ed.), Charlotte, NC: IAP, pp. 225-246.
- Stewart, D. W. (2002), "From Consumer Response Active Consumer: Measuring the Effectiveness of Interactive Media", *Journal of Marketing Science*, vol. 30 (4), pp. 376-369.
- Tagliamonte, S. A. and D. Denis (2008), "Linguistic Ruin? lol!: Instant Messaging and Teen Language", *Journal of American Speech*, vol. 83, No. 1, pp. 3-34.
- Teo, H. H., Oh, L.B., Liu, C., Wei, K. K. (2003), An Empirical Study of the Effect of Interactivity on Web User Attitude, *International Journal of Human-Computer Studies*, vol. 58, pp. 281-305.
- Werry, C. C. (1996). "Linguistic and Interactional Features of Internet Relay Chat", *Computer-Mediated Communication: Linguistic, Social and Cross-Cultural Perspectives*, C. Herring (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 47-63.

معرفی و نقد کتاب الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی

زهرا زندی مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، حسین سامعی و ملیحه تفسیری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۳، ۳۱۰ صفحه.

کتاب الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی تألیف حسین سامعی و ملیحه تفسیری برگرفته از طرح پژوهشی «الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی» است که در سال‌های پایانی دهه ۷۰ در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی مطرح شد. در این طرح، تنی چند از پژوهشگران گروه واژه‌گزینی با سرپرستی و نظارت علمی دکتر حسین سامعی به جمع‌آوری اطلاعات پرداختند.

این مجموعه با هدف دستیابی به روش‌های گوناگون و صحیح ساخت واژه در زبان فارسی و استخراج قواعد حاکم بر فرایندهای طبیعی ساخت واژه و شرایط عملکرد هر قاعده در زبان فارسی فراهم آمده است.

کتاب الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی بانک اطلاعاتی قواعد واژه‌سازی طبیعی زبان فارسی است. منظور از قاعده یک الگوی معین واژه‌ساختی است که بخشی از دانش زبانی سخن‌گویان فارسی‌زبان است و برای ادراک یا تولید واژه‌های غیربسیط (مرکب) تازه، به صورتی منظم، به کار گرفته می‌شود. منظور از قواعد طبیعی آن قواعدی است که اهل زبان در کاربردهای زبانی روزمره خود به کار می‌گیرند و بخشی از توانایی طبیعی و نسبتاً فعال زبان آنان محسوب می‌شود.

به کمک این بانک اطلاعاتی، می‌توان دستورالعمل کلی برای ترکیباتی که به صورت قاعده‌مند ساخته می‌شوند، ارائه کرد.

منظور از زبان فارسی گونه معیار (گفتاری و نوشتاری) این زبان است، یعنی زبانی که فارسی‌زبانان امروز ایران از آن به عنوان وسیله‌ای برای ارتباط کلامی، انتقال اطلاعات، آموزش و نیز خلق آثار ادبی بهره می‌گیرند. بنابراین، فرایندهای واژه‌سازی در گونه‌های غیرمعیار (گویش‌های داخل و خارج ایران) و نیز گونه‌های تاریخی (فارسی میانه، باستان و جز آن) مورد بررسی قرار نگرفته است.

مخاطبان اصلی این مجموعه کسانی هستند که به صورتی حرفه‌ای با مسئله واژه‌سازی سر و کار دارند، مانند اعضای کارگروه‌های تخصصی واژه‌گزینی.

بنا به گفته مؤلفان، روش کار در این پژوهش بدین نحو بوده است که ابتدا الگوهای واژه‌سازی در قالب مجموعه‌ای محدود و معین از قواعد متمایز و مشخص بازنموده شدند. در جزوه نخست، پسوندهای فارسی بررسی و به مسئله ساخت واژه با استفاده از پسوند پرداخته شده است؛ همچنین معنا و نوع اجزای ترکیب، معنا و نوع ترکیب حاصل، سبک و زیبایی و فراوانی آن با شواهد ارائه شده است.

پیکره زبانی این تحقیق واژه‌هایی است که فارسی‌زبانان در انواع تولیدات زبانی خود — اعم از گفتاری، نوشتاری، ادبی یا علمی — به کار می‌برند. استخراج قواعد از طریق مراجعه به این پیکره و دسته‌بندی صوری و معنایی آن صورت گرفته است. دستیابی به مجموعه‌ای واحد از ویژگی‌های ساختی، دستوری، معنایی و سبکی ملاک تعیین دسته‌های گوناگون و

تعلق هر یک از آنها به یک قاعده معین بوده است. اطلاعات ساختاری، دستوری، معنایی و سبکی و آماری هر یک از قواعد، که از رهگذر مقایسه دائمی داده‌ها با یکدیگر و مراجعه مکرر به پیکره زبانی و آثار موجود فراهم آمده، به همراه شواهد هر قاعده، بر روی یک کاربرگه ضبط شده و هر کاربرگه نماینده یک قاعده است. مجموعه کاربرگه‌ها، که در واقع، تصویری است از داده‌های واژه‌ساختی زبان فارسی، در یک برنامه بانک اطلاعاتی ذخیره شده است. ذخیره‌سازی واژه‌ساختی این طرح در برنامه رایانه‌ای به ایجاد بانکی از داده‌ها انجامید که می‌توان، با مراجعه به آن، به انواع اطلاعات واژه‌ساختی دسترسی یافت. داده‌های این بانک می‌تواند اطلاعاتی را در یک حوزه یا، هم‌زمان، در چند حوزه جستجو کند: ساخت قاعده، نوع آغاز، معنای آغاز، نوع پایانه، معنای پایانه، نوع ترکیب.

این مجموعه، افزون بر دیباچه، مشتمل است بر پیشگفتار و بخش‌های اصطلاحات و نشانه‌ها، قواعد، الگوهای واژه‌سازی، نمایه‌ها و کتابنامه.

کتاب، که در ۳۱۰ صفحه تنظیم شده، با دیباچه گروه واژه‌گزینی آغاز می‌شود. در این بخش به پیشینه تحقیق و معرفی تنی چند از پژوهشگران گروه واژه‌گزینی، که نام آنها در صفحه اطلاعات کتاب ذکر شده و در انجام این طرح و گردآوری اطلاعات تحت سرپرستی و نظارت علمی دکتر حسین سامعی همکاری داشته‌اند، اشاره شده است. همچنین، در ادامه، یادآوری شده که نسخه کامل اولی در سال ۱۳۸۵ به صورت نرم‌افزاری در فضای اِکسِل طراحی، ویرایش و حروف‌نگاری شده است. در سال ۱۳۹۰، پس از مشورت با چند تن از همکاران، برنامه جدیدی برای انتقال اطلاعات ذخیره‌شده در نرم‌افزار به صورت یک اثر چاپی ارائه شد و، براساس آن برنامه، مجموعه حاضر تدوین گردید.

در پیشگفتار به این مسئله اشاره شده که این مجموعه بانک اطلاعاتی قواعد واژه‌سازی طبیعی زبان فارسی است و به هر یک از اصطلاحات به‌کاررفته در این تعریف، نظیر قاعده، قواعد طبیعی و زبان فارسی به طور مستقل پرداخته شده است. سپس مخاطبان اصلی این مجموعه معرفی شده‌اند. در ادامه، به بخش‌های دیگر این مجموعه اشاره شده است. این مجموعه بر این فرض استوار است که همه قواعد واژه‌ساختی تنها از دو سازه تشکیل

می‌شوند؛ بنابراین، اگر در ساختمان کلمه‌ای بیش از سه سازه مشاهده شود، به این معنی است که در ساختمان آن بیش از یک قاعده اعمال شده و نمونه آن ارائه گردیده است. پس از آن، تعریفی از مفهوم ترکیب ارائه و به عناصر سازنده یک ترکیب اشاره شده است. به دست دادن تعریفی از عناصر ثابت و متغیر موضوع بعدی این بخش است.

در ادامه، به تعریف الگو و انواع آن پرداخته شده است و، در سه قاعده از قواعد ارائه شده، به نقش کلیدی عنصر ثابت اشاره گردیده است. در سه قاعده، عنصر ثابت وجود ندارد و نقش کلیدی به عهده رابط میان دو عنصر متغیر/ ستاک موجود در این قواعد است. در یکی از قواعد، سه نوع رابطه میان ستاک‌ها برقرار می‌شود: تباین، تابع و تکرار. سپس هر یک از این روابط توضیح داده شده است. در دو قاعده، سه نوع رابطه میان ستاک‌ها برقرار است: وصف، اضافه، اسناد. سپس به هر یک از آنها پرداخته شده است. پس از آن، ستاک یا ستاک‌هایی که در ساخت یک ترکیب شرکت دارند و نوع یا نوع دستوری آن ستاک معرفی گردیده است. انواع دستوری اشاره شده در این مجموعه عبارت‌اند از: اسم، صفت، قید، فعل، عدد، صوت و لفظ، که هر یک از آنها در بخش اصطلاحات و نشانه‌ها تعریف شده‌اند. مورد بعدی در متن قواعد تنها به آن انواع دستوری اختصاص دارد که مصادیق یک قاعده تقریباً به صورتی منظم و قاعده‌مند، و نه اتفاقی، در آنها به کار رفته‌اند.

پس از پیشگفتار و پیش از پرداختن به قواعد، بخش «اصطلاحات و نشانه‌ها» آمده است. در این بخش، ابتدا نشانه‌ها، که مشتمل بر زیرمجموعه‌های «نشانه‌ها» و «نشانه‌های الگوها» است، ارائه شده است. بخش بعدی «اصطلاحات» است، که به معرفی اصطلاحاتی چون بافت معنایی (معنای سازه‌ها)، بسامد، روابط ستاک‌ها، زایایی، ساخت قواعد، سبک، معنی ترکیب، نوع دستوری اختصاص دارد.

«قواعد» عنوان بخش بعدی این مجموعه است. در بخش قواعد — که بخش مرکزی این مجموعه به شمار می‌رود — برای هر قاعده این اطلاعات درج شده است: الگو، سازه‌ها، نوع دستوری سازه‌ها، نوع دستوری حاصل ترکیب، مقوله معنایی سازه‌ها. مقوله معنایی حاصل ترکیب، میزان زایایی، میزان فراوانی مصادیق، سبک مصادیق، شواهد موجود و پاره‌ای

یادداشت‌های پراکنده درباره ساخت یا کاربرد ترکیبات.

به علاوه، هر قاعده با یک نشانه انحصاری مشخص شده است. اطلاق یک نشانه معین به هر قاعده و آرایش قواعد برحسب نشانه‌ها اجازه می‌دهد، در ویرایش‌های متوالی این مجموعه، به عنوان یک سامانه باز، امکان حذف، اضافه، تجزیه یا ادغام پاره‌ای از قواعد به راحتی فراهم باشد، بی‌آنکه نشانه یا جایگاه قواعد دیگر تغییر کند. الگوهای واژه‌سازی با عناوینی چون فرایندهای اسم‌ساز، فرایندهای صفت‌ساز و فرایندهای قیدساز فهرست شده‌اند.

بخش پیش از بخش پایانی «نمایه‌ها» است، که به ترتیب، برحسب عناوینی همچون بافت معنایی، پسوند، پیشوند، فرایندهای اسم‌ساز، فرایندهای صفت‌ساز، فرایندهای قیدساز، معنی ترکیب، نوع آغاز و نوع پایانه ارائه شده است. این نمایه‌های چندگانه امکان جست‌وجو و بازیابی منظم قواعد را براساس یک یا بیش از یکی از اطلاعات مندرج در آنها (سازه، نوع، معنی، سبک، بسامد و زیایی) فراهم می‌کند. ارجاع در این نمایه‌ها به کمک نشانه قواعد، و نه شماره صفحه، انجام گرفته است. «کتابنامه» پایان بخش این کتاب است. تعاریف ارائه شده در آغاز کتاب از مزایای این اثر محسوب می‌شود. مؤلف اثر در پی آن بوده است که، بر مبنای اصول واژه‌سازی، نکات راهگشایی را در اختیار واژه‌گزینان قرار دهد. تفکیک بخش‌ها و موضوعات از دیگر فواید این کتاب است. به رغم مباحث و اصطلاحات تخصصی این کتاب، زبان ساده و روان مؤلف به درک بهتر خواننده کمک شایانی می‌کند. وجود نکته یا نکته‌های موجود در پایان هر قاعده مزیت دیگر این مجموعه است. در این قسمت به برخی نکات مهم و ارزشمند اشاره شده است، از جمله اینکه در ترکیبات پیچیده، گاهی یک ساختار واحد دو مقوله متفاوت تولید می‌کند؛ برای مثال، ساختار «به + اسم (چیز)» هم صفت می‌سازد (مانند اقدام بموقع) و هم قید (مانند به موقع اقدام کرد). توضیح مربوط به این پیشوند در صفحه ۵۱، «نکته ۲» آمده است. افزون بر این ویژگی، در بخش «نکته‌ها»، به برخی ویژگی‌های آوایی ترکیبات نیز اشاره شده است؛ برای نمونه، می‌توان به توضیحی که در صفحه ۲۰۴، بخش مربوط به نکته پسوند «-ی» آمده، اشاره کرد:

از آنجا که این وند، در اینجا و در سایر قواعد مشابه آن، تنها از یک مصوت تشکیل شده است و آغازهای آن ساخت‌های آوایی متنوعی دارند، در هنگام الحاق آن، تغییرات آوایی در ترکیبات حاصل صورت می‌گیرد. نگاه کنید به ذیل قاعده ۴۰۰۰۱.

در این کتاب به مواردی اشاره نشده است، از جمله آنکه تصریح نشده که پیکره زبانی مورد استفاده در این اثر از چه منبع و یا منابعی اقتباس گردیده است. از جمله موارد دیگری که در این مجموعه بدان اشاره نشده، موانع واژه‌سازی است که از آن جمله می‌توان به «محدودیت‌های واژه‌سازی»، که هسپلمت^۱ (۲۰۰۲) دلیل نیمه‌زایا بودن قواعد در **ساخت واژه** را وجود این محدودیت‌ها می‌داند، و یا پدیده مسدودسازی، که یکی دیگر از عواملی است که عملکرد قواعد واژه‌سازی را دچار اختلال می‌کند، اشاره کرد. تمرکز اصلی کتاب بر فرایندهای ترکیب و اشتقاق است و به سایر فرایندهای واژه‌سازی چندان توجهی نشده است.

از نظر رسم‌الخط، کتاب مورد وصف، در اکثر موارد، به‌ویژه از نظر فاصله‌گذاری، از قواعد مندرج در جزوه دستور خط فارسی فرهنگستان تبعیت کرده است؛ با وجود این، صورت‌هایی نظیر «فعلگروه» و «صفتگروه» (ص ۱۶، مورد ۱۶، س ۵ و ۶) و «ساخت واژه» (عنوان روی جلد) که با قواعد دستور خط فرهنگستان همخوانی ندارد، در آن مشاهده می‌شود.

کتابنامه

اسلامی، محرم و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۸۴)، به کوشش علی کافی، «واژه‌گزینی و واج‌آرایی»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
حسینی بهشتی، ملوک‌السادات (۱۳۹۲)، ساختواژه، اصطلاح‌شناسی و مهندسی دانش، تهران: نشر چاپار.
حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰)، «بلوای واژه‌سازی»، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، تهران: نیلوفر.
سامعی، حسین (۱۳۷۵)، واژه‌سازی در زبان فارسی: یک انگاره نظری، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۷۶)، «الگوهای واژه‌سازی در زبان فارسی: گزارشی از یک طرح پژوهشی»، نامه

- فرهنگستان، سال سوم، شماره سوم (مسلسل ۱۱)، ص ۱۷۵-۱۸۳.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۰-۱۳۷۲)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۱-۱۲)، نشر دانش، شماره‌های خرداد و تیر ماه ۱۳۷۰ تا آذر - اسفند ۱۳۷۲.
- طباطبائی، علاء‌الدین (۱۳۸۲)، ساختمان اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۹۵)، ترکیب در زبان فارسی؛ بررسی ساختاری واژه‌های مرکب، تهران: پردیس دانش. طیب، محمدتقی (۱۳۸۴)، «اهمیت ساختار موسیقایی در واژه‌گزینی»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، به کوشش علی کافی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۴۵۶-۴۶۸.
- عباسی، آریتا (۱۳۸۴)، زیایی در فرایند اشتقاق زبان فارسی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تهران.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر اول (۱۳۸۴)، گروه واژه‌گزینی فرهنگستان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کافی، علی (۱۳۷۱)، «بررسی واژه‌های فرهنگستان اول»، تهران: نشر دانش، سال دوازدهم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت، ص ۳۳-۴۱.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۱)، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- Aitchison, J. (2003), *Words in the Mind. An Introduction to the Mental Lexicon*, third edition, Oxford: Blackwell Publishing.
- Aronoff, M. and K. Fudeman (2005), *What is Morphology?*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Bauer, L. (1983), *English Word-Formation*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Booij, G. (2005), *The Grammar of Words*, Oxford: Oxford University Press.
- Cruse, D. A. (2003), "The Lexicon", *Handbook of Linguistics*, M. Aronoff and J. Rees-Miller (eds.), Oxford: Blackwell Publishing.
- Haspelmath, M. (2002), *Understanding Morphology*, London: Arnold.
- Lieber, R. (2004), *Morphology and Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Matthews, P. (1991), *Morphology*, second edition, Cambridge: Cambridge University Press.

نقدی بر کتاب دستور زبان فارسی ۲

تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی

بهرام شعبانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم)

چکیده: در این مقاله، به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به نقد و بررسی کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، به عنوان سرفصل درس دستور زبان فارسی ۱ در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی پرداخته‌ایم. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که این کتاب، به لحاظ انسجام مطالب، در برداشتن بیشتر مباحث دستور سنتی، نمونه‌های متنوع و شیوه درست آموزشی، منبع مناسبی برای این درس محسوب می‌شود، اما به لحاظ انطباق با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌ها، نارسایی‌های قابل تأملی نیز دارد. نبود مقدمه‌ای در تاریخچه دستور زبان فارسی، پرداختن به تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش، کاستی در تبیین سرفصل‌هایی چون ساختار زبان فارسی، قواعد حاکم بر ساخت جملات و معرفی و نقد منابع، درهم آمیختن مباحث دستور سنتی با مباحث دستور ساختگرا، بررسی چندگانه برخی مقوله‌های دستوری، نابسامانی در دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی و نادرستی برخی از نمونه‌ها از مهم‌ترین این نارسایی‌هاست.

کلیدواژه‌ها: حسن احمدی گیوی، حسن انوری، نقد کتاب دستور زبان فارسی ۲.

۱ مقدمه

هرچند اهالی زبان فارسی به‌ویژه صاحب‌اثران، در سده‌های گذشته، به فن دستور زبان فارسی کم‌توجهی نشان داده و آثار درخوری در این زمینه تألیف نکرده‌اند، در دوران معاصر، صاحب‌نظران و اندیشمندان بسیاری به آن پرداخته و آثار آموزشی و پژوهشی ارزشمندی را در این زمینه در اختیار کاربران و دوستداران زبان فارسی گذاشته‌اند. این مقوله، از آغاز تأسیس دانشگاه تهران تاکنون، به‌حق جزء سرفصل‌ها و منابع درسی دانشجویان دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی بوده و در سال‌های اخیر در فرایند یکسان‌سازی سرفصل‌ها و منابع دروس رشته‌های دانشگاهی، چاپ سوم کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، طبق مصوبه هشتادمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مورخ ۱۳۹۱/۴/۴، به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی ۱ پیشنهاد و تصویب گردیده است. این منبع به لحاظ دربرداشتن بیشتر مباحث دستور سنتی و شیوه آموزشی منسجم آن، برای این هدف، منبعی کارآمد و مناسب است، اما نارسایی‌های قابل تأملی نیز دارد، که رفع آنها ضروری به نظر می‌رسد. همچنین نتایج این پژوهش و توجه مؤلف محترم به آن در چاپ‌های بعدی کتاب، در آموزش بهتر مفاهیم دستور زبان به دانشجویان دوره کارشناسی بسیار مؤثر خواهد بود. در این نوشتار، نارسایی‌های این کتاب را در چهار بخش ناهمخوانی با سرفصل‌های تعیین شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها بررسی می‌کنیم.

۱-۱ روش تحقیق

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی - تحلیلی در قالب پژوهشی کیفی به انجام رسیده و از آنجا که چاپ سوم کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی در دسترس دانشجویان نیست، آخرین چاپ آن (۱۳۹۳)، به عنوان منبع اصلی سرفصل درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) برای دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، اساس تحقیق قرار گرفته است.

۱-۲ پیشینه تحقیق

ایرانیان که در دوره اسلامی، بسیاری از علوم را به زبان عربی یا بر پایه زبان عربی، به عنوان زبان قرآن و زبان دین اسلام، آفریدند و علوم بررسی ادبیات مانند معانی، بیان، بدیع و عروض را از زبان عربی برگرفتند، ناگزیر قرن‌ها به دستور زبان فارسی، نپرداختند. عبدالرسول خیامپور در این باره می‌نویسد:

اما در ایران و در زبان فارسی باید اذعان کرد که نسبت به دستور زبان چندان توجهی نشده و اگر از بعضی تألیفات که اغلب در هندوستان به عمل آمده و از پاره‌ای مسائل دستوری که بعضی فرهنگ‌نویسان در مقدمه فرهنگ‌ها (مانند فرهنگ انجمن آرای ناصری و برهان قاطع و برهان جامع و غیر آنها) که تألیف آنها هم از زمان ما چندان دور نیست نوشته‌اند، قطع نظر شود، اقدام به تدوین و تألیف دستور زبان فارسی به معنی حقیقی خود بسیار تازه است (خیامپور ۱۳۷۳: ۱۳).

پیشینه تحقیقات جدی و علمی ایرانیان در این مقوله به کمتر از یکصد سال اخیر برمی‌گردد و به نظر می‌رسد ضرورت تألیف کتاب‌هایی در این موضوع برای برنامه‌های درسی دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، در آغاز به کار دانشگاه‌ها به صورت امروزی و به تقلید از جوامع اروپایی، عامل اصلی پرداختن استادان عبدالعظیم قریب، جلال همایی، ملک‌الشعرای بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر و غلامرضا رشیدآسمی به دستور زبان فارسی بوده است؛ موضوعی که برخی از این صاحب‌نظران باز هم در تحقیقاتشان آن را چندان جدی نگرفتند. بعد از این پنج استاد اما نظریه‌پردازان دستورنویسانی همچون عبدالرسول خیامپور، خسرو فرشیدورد، پرویز ناتل خانلری، عبدالرحیم همایون‌فرخ، محمدرضا باطنی، محمدجواد شریعت، حسن انوری، حسن احمدی گیوی، مهدی مشکوة‌الدینی و غلامرضا ارژنگ به دستور زبان فارسی جان تازه‌ای بخشیدند و اکنون هرچند هنوز این دستور زبان گرفتار چندگانگی ماهوی، آشفتگی و کم‌توجهی صاحبان زبان فارسی است، پژوهش‌ها و منابع ارزشمند و آموزنده‌ای فرا روی گویندگان، دوستان و آموزندگان این زبان قرار گرفته است. در این تحقیق به نقد یکی از این منابع به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی^۱ در برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، یعنی دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی پرداخته‌ایم، که تاکنون با این نگاه بررسی نشده است.

۲ نارسایی‌ها

همان‌طور که در مقدمه پژوهش اشاره کردیم، کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، به لحاظ انطباق مطالب با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها، نارسایی‌های قابل تأملی دارد، که در این بخش از مقاله به تفصیل به بررسی آن می‌پردازیم.

۱-۲ ناهمخوانی مطالب با سرفصل‌ها

در برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی که زیر نظر کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی تدوین و در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۴ در هشتصدمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تصویب شده، سرفصل‌های درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) کد ۱۱ به شرح ذیل آمده است: ۱) تاریخچه دستور زبان‌نویسی؛ ۲) تعریف دستور زبان و بررسی نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش؛ ۳) ساختار زبان فارسی؛ ۴) طبقه‌بندی مقوله‌ها، اصطلاحات، انواع و نقش‌های دستوری؛ ۵) انواع کلمه، نقش و روابط میان کلمات؛ ۶) قواعد حاکم بر ساخت جملات و انواع آنها؛ ۷) معرفی و نقد منابع. در اینجا مطابقت مطالب کتاب با این سرفصل‌ها را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

۱-۱-۲ نبود مقدمه‌ای در تاریخچه دستور زبان فارسی

دستور زبان فارسی، تاریخچه پرماجرا و نسبتاً آشفته‌ای دارد. از یک سو، اصل زبان فارسی از خانواده زبان‌های هند و اروپایی است و دستورنویسان ساخت‌گرا و زبان‌شناس، تحت تأثیر مطالعات علم جدید زبان‌شناسی، قواعد آن را بر اساس زبان‌های اروپایی به‌ویژه زبان انگلیسی بررسی می‌کنند و، از سوی دیگر، این زبان از دوره فارسی باستان تاکنون، به‌ویژه در الفبا، لغات، و برخی قواعد و مفاهیم، تحت تأثیر خانواده زبان‌های سامی بوده است و، از همین رو، دستورنویسان سنتی آن را بر اساس قواعد زبان عربی بررسی کرده‌اند؛ به طوری که همه اصطلاحات دستور زبان فارسی مانند اسم، فعل، حرف، ضمیر، صفت، قید،

شبه جمله یا صوت، فاعل، مفعول، مسند، مسندالیه، تمیز، متمم، منادا، مضاف‌الیه، معطوف و... به زبان عربی وضع شده است. این مسئله، از ابتدای دستورنویسی در زبان فارسی، نگاه‌هایی متفاوت و گاه متناقض و در نتیجه برخی نابسامانی‌ها را در حوزه دستور زبان فارسی پدید آورده است.

این نابسامانی‌ها پرداختن به تاریخچه دستور زبان فارسی و تبیین علل پیدایش دیدگاه‌های گوناگون را در آغاز کتاب‌های دستور زبان ناگزیر می‌سازد و برخی صاحب‌نظران به تفصیل و با دقت به این مبحث پرداخته‌اند (← خیامپور ۱۳۷۳: ۱۱؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۴). از آنجا که کتاب دستور زبان فارسی ۱ به عنوان منبع اصلی برای تبیین دیدگاه سنتی دستور زبان فارسی انتخاب شده، ضروری است مؤلفان محترم مبحثی را در بیان تاریخچه، شیوه‌های دستورنویسی و علل پیدایش آن که به ماهیت زبان فارسی برمی‌گردد بر مباحث کتاب بیفزایند.

۲-۱-۲ نپرداختن به تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش معمولاً در آغاز هر کتاب، مقاله و نوشته علمی موضوع آن، هرچند مختصر، معرفی می‌شود. برخی از دستورنویسان زبان فارسی نیز موضوع کلی، یعنی دستور زبان را تعریف کرده‌اند (از جمله ← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۱۱؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۰؛ باطنی ۱۳۷۶: ۷؛ خیامپور، ۱۳۷۳: ۱۵).

همچنین علم زبان‌شناسی و دستور زبان، محصول نظریه‌ها و روش‌های گوناگون و بستری مناسب برای آفرینش نظریه‌ها و روش‌های جدید است که دستور زبان فارسی نیز از آن بی‌بهره نمانده است؛ محمدرضا باطنی در کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، «نظریه زبانی مقوله و میزان» را اساس کار دستورنویسی خویش قرار داده و عبدالرسول خیامپور و خسرو فرشیدورد، نظریه‌پردازی‌های تازه و سودمندی در این حوزه داشته‌اند. برخی نیز بر اساس دیدگاه سنتی، کتاب دستور زبان تألیف کرده‌اند. این تفاوت و تنوع در دیدگاه‌ها، بیشتر به پویایی دستور زبان فارسی انجامیده و البته در مواردی نیز سبب نابسامانی و آشفتگی برخی مباحث دستور زبان فارسی شده است.

کتاب دستور زبان فارسی ۲ برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، که در دوره متوسطه،

بیشتر بر اساس دیدگاه‌های زبان‌شناسان، دستور زبان فارسی را آموخته‌اند و، در دوره کارشناسی، تقریباً برای نخستین بار با دیدگاه سنتی آشنا می‌شوند، به عنوان منبع اصلی برگزیده شده است؛ بنابراین، گنجاندن مباحثی با موضوعات تعریف دستور زبان، نظریه‌ها به‌ویژه نظریه‌های دستور سنتی، روش‌ها و قلمرو دستور ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۱-۳ کاستی در تبیین برخی سرفصل‌ها

مؤلفان محترم، در بخش اول کتاب با عنوان «مقدمه و تعاریف»، موضوعات گوناگون و مهمی را که تبیین هر یک از آنها خود به یک بخش یا یک فصل نیاز دارد، بسیار فشرده و درهم‌آمیخته گنجانده‌اند. در قسمتی از مطالب این بخش نیز، که حدود ده صفحه از آن را در بر می‌گیرد، مفاهیم مرتبط با زبان فارسی مانند زبان فارسی، تاریخ زبان فارسی، واجگاه یا دستگاه صوتی، واحدهای زبانی واج، تکواژ، واژه، گروه، واحدهای زیرزنجیری تکیه، درنگ و آهنگ و مبحث اساسی ژرف‌ساخت و روساخت به طور ناقص آمده و واحدهای بند و جمله مغفول مانده است. این مطالب که در چاپ‌های اولیه کتاب وجود نداشته، برای پوشش برخی مباحث که زبان‌شناسان در کتاب‌های زبان فارسی مقطع متوسطه و برخی منابع دانشگاهی آورده‌اند، در چاپ‌های بعدی به کتاب افزوده شده است. از آنجا که در چپ‌نیش جدید دروس دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، درس دستور زبان فارسی از دو واحد به چهار واحد افزایش یافته و هدف از آن، آموزش مباحث دستور سنتی در درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) و آموزش نظریه‌های دستوری ساخت‌گرا و گشتاری در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) است، بهتر است برخی از این مطالب به صورت فشرده در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) بررسی شود و، به جای آن، مباحث مرتبط با دستور سنتی، همچون تاریخچه زبان فارسی، ساختار زبان فارسی، معرفی صاحب‌نظران دستور زبان فارسی، شرح مختصر اصطلاحات دستوری و قواعد حاکم بر ساخت جملات زبان فارسی، معرفی و نقد منابع دستور زبان فارسی و شرح کامل‌تر برخی مباحث مهم و موجود در بخش اول کتاب، مانند نقش‌ها و روابط میان کلمات، بر مباحث کتاب افزوده شود.

۲-۲ نارسایی‌های ساختاری

۲-۲-۱ ساختار مفاهیم و موضوعات

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مهم‌ترین ایراد ساختاری کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، آمیختن برخی مباحث جدید دستور زبان ساختگرا – آن‌هم به شکلی ناقص – با مباحث دستور سنتی است؛ توضیح اینکه در پی تغییر کتاب‌های زبان فارسی مقطع متوسطه، از حدود بیست سال قبل، نگاه زبان‌شناسانه به دستور زبان فارسی قوت گرفت و، در نتیجه، برخی مباحث زبان‌شناسی نیز در این کتاب‌ها گنجانده شد. در اثر این تحول و هم‌زمان با آن، در دانشگاه‌ها نیز دیدگاه زبان‌شناسان درباره دستور زبان فارسی، بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ و گنجاندن دو واحد درسی دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) در سرفصل‌های برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نیز پیامد همین تحولات است.

مؤلفان کتاب مورد نقد نیز، قبل از تغییر چینش دروس دوره کارشناسی، با هدف گنجاندن برخی مباحث مرتبط با دستورهای ساختگرا، مطالب پراکنده‌ای را به‌مرور در چاپ‌های مختلف کتاب، به‌طور ناقص، افزوده‌اند، که هم به ساختار کتاب آسیب وارد کرده و هم برخی اشکالات محتوایی را در کتاب پدید آورده است. این مطالب بیشتر در بخش اول کتاب آمده و البته گاه در میان مطالب بخش‌های دیگر کتاب نیز اضافه شده، که در قسمت بعدی مقاله به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. نمونه آشکار این نابسامانی ساختاری که حاصل همان نگاه پوشش‌محور نیز هست، بخش نامنظم و فشرده اول کتاب است. در این بخش، بسیاری از مفاهیم بنیادین دستور زبان فارسی چه از دیدگاه سنتی و چه از دیدگاه زبان‌شناسان ساختگرا به‌طور کاملاً فشرده و ناقص طرح شده؛ مثلاً در قسمتی از این بخش، تعاریف جدید زبان‌شناسان از واج، واج همخوان، واکه و صامت در کنار جدول حروف الفبا، همراه با نام‌های سنتی و برگرفته از الفبای عربی (مانند یای مثناه تحتانی)، ذهن هر خواننده‌ای به‌ویژه دانشجویان ناآشنا با هر دو مبحث را با آشفتگی روبه‌رو می‌کند. نکته دیگر اینکه مباحث مهم مقوله‌های دستوری و نقش‌های دستوری از دیدگاه سنتی، یعنی کل

دستور زبان سنتی، در چند صفحه به طور ناقص و نامنظم طرح شده است. بهتر است، با یک دسته‌بندی منظم و متناسب با این مباحث، نخست مقوله‌های هفتگانه کلمات، که در بخش‌های بعدی کتاب به تفصیل تبیین شده، به اختصار و به ترتیب بیان شود و سپس مبحث بنیادین نقش یا جایگاه دستوری کلمات، که توضیح کامل آن در جاهای دیگر کتاب نیامده، منظم‌تر و کامل‌تر از آنچه هست توضیح داده شود. همچنین از نگاه ساختاری، مبحث مهم واحدهای زبانی که «از بزرگ‌تر به کوچک‌تر عبارت‌اند از جمله، بند، گروه، کلمه و واژه» (باطنی ۱۳۷۶: ۴۵)، به صورت ناقص و نابسامان، در یکی دو صفحه گنجانده شده است. اولاً در کتابی که برای بخش سنتی دستور زبان به عنوان منبع انتخاب شده، بیان این مطالب چندان نیاز نیست و بهتر است در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی)، بررسی شود؛ دوم اینکه این مبحث بنیادین و گاه چالش‌برانگیز با نگاهی ساده‌انگارانه و به طور ناقص بیان شده، یعنی واحدهای بند و جمله حذف و واحدهای گروه، واژه و تکواژ نیز ناقص بررسی شده‌اند. افزون بر اینها، مباحث مهم و تخصصی دستگاه صوتی (واجگاه)، ژرف‌ساخت و روساخت، مباحث مرتبط با شکل‌های زبانی گونه، گویش و لهجه، واحدهای زبرزنجیری تکیه، آهنگ و درنگ و مبحث قواعد هم‌نشینی نیز بیش‌وکم به همین وضعیت دچار شده‌اند. بنابراین پیشنهاد می‌شود مطالب مرتبط با دیدگاه ساختاری در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) طرح شود؛ یا اگر در این درس باقی می‌ماند، در قسمتی از بخش اول، جدا از مباحث دستور سنتی، به تفصیل به آن پرداخته شود.

این نگاه پوشش‌محور، ایراد ساختاری دیگری نیز پدید آورده و آن، بررسی چندگانه برخی ویژگی‌های مقوله‌های دستوری است، که نمونه آشکار آن را در مباحث مرتبط با ساختمان اسم می‌توان دید. توضیح اینکه بر اساس دیدگاهی سنتی و برگرفته از زبان عربی، اسم به دو نوع جامد و مشتق تقسیم شده و در تعریف اسم مشتق آمده: «اسم‌هایی را که با بن ماضی یا مضارع فعل فارسی ساخته می‌شوند، مشتق می‌نامند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۸۴)؛ و اسم‌هایی که در ساختمان آنها بن فعل وجود ندارد، جامد نامیده شده‌اند (همان‌جا). این در حالی است که در جایی دیگر نیز، با نگاهی سنتی، اسم، به لحاظ ساختمان، به ساده و

مرکب تقسیم شده و در تعریف هرکدام آمده: «اسم گاهی دارای یک جزء است و نمی‌توان آن را به دو یا چند بخش معنی‌دار تقسیم کرد، به عبارت دیگر، یک تکواژ است و از دو یا چند بخش ترکیب نشده است» (همان: ۱۰۰)؛ و «گاهی از دو یا چند بخش ترکیب یافته است؛ در این صورت، آن را مرکب گویند» (همان‌جا). همچنین بعد از این تقسیم‌بندی و تعاریف، بلافاصله تقسیم‌بندی معمول در نگاه زبان‌شناسان در قالب یادآوری و بسیار فشرده بیان شده است: «برخی‌ها اسم را، از حیث ساخت، سه دسته می‌شمارند و واژه‌های وندی را مشتق می‌نامند: ۱) ساده: کتاب ۲) مرکب: کتابخانه ۳) مشتق: کاروان» (همان‌جا). این تقسیم‌بندی‌ها، گذشته از اشکالاتی که به تعاریف آن وارد است و در جای خود به آن خواهیم پرداخت، به لحاظ دسته‌بندی نیز چندگانه و ناهماهنگ است و ذهن دانشجویان را آشفته و سردرگم می‌کند. پیشنهاد این است که مبحث قدیمی و ناآشنای «جامد و مشتق» از کتاب حذف و، با تکیه بر دیدگاه سنتی، اسم، به لحاظ ساختمان، به «ساده و مرکب» دسته‌بندی و با تعاریف دقیق‌تر تبیین گردد^۱ و مبحث تقسیم اسم از نگاه زبان‌شناسان (ساده، مشتق، مرکب و مشتق‌مرکب) ترجیحاً در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) طرح یا در همین کتاب به‌طور کامل تشریح شود.

۲-۲-۲ دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی

ساختار مطالب کتاب به‌ویژه در دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی، اشکالات بسیاری دارد که باید اصلاح شود. در اینجا، برای نمونه، به چند مورد از این اشکالات در بخش اول اشاره می‌کنیم:

در آغاز بخش اول، عنوان «زبان» به‌درستی با شماره ۱-۱ شماره‌گذاری شده که بیانگر مبحث اول از بخش اول است؛ اما در ادامه، مطالب فرعی «زبان فارسی»، به جای اینکه در دسته‌بندی، زیرشماره عنوان اصلی «زبان» قرار گیرد، مانند شماره‌گذاری اول، به صورت ۱-۱ تا آخر شماره‌گذاری شده است. درست آن است که «زبان فارسی» با زیرشماره ۱-۱-۱ عنوان فرعی «زبان» قرار گیرد و مطالب فرعی‌تر «خط فارسی»، «واج» و...، به صورت

۱. مثلاً در تعریف اسم ساده و مرکب به جای واژه‌های «بخش» و «تکواژ»، واژه «جزء» به کار رود.

۱-۱-۱ و ۱-۱-۱-۲، زیرشماره‌های آن باشد. این شماره‌گذاری‌ها، پشت سر هم ادامه یافته تا اینکه مبحث مستقل «مقوله‌های دستوری» به صورت ۱-۱۴ شماره‌گذاری شده؛ گویی این مبحث از بخش اول، زیرمجموعه و فرع مباحثی مانند زبان، خط، واج تا قواعد هم‌نشینی به شمار آمده؛ حال آنکه خود یک مبحث مستقل دستوری است و باید زیرشماره دوم از بخش اول (۱-۲) قرار گیرد. همچنین لازم است کلمات «جمله»، «فعل» و «اسم» از کنار این عنوان حذف و به صورت زیرعنوان از ۱-۲-۱ تا ۱-۲-۷ شماره‌گذاری شود؛ یعنی مقوله‌های هفتگانه «اسم»، «فعل»، «ضمیر»، «صفت»، «قید»، «حرف» و «شبه جمله» هر کدام یک مبحث فرعی و زیرعنوان برای مبحث اصلی «مقوله‌های دستوری» قرار گیرد. این عنوان اصلی (مقوله‌های دستوری) نیز می‌تواند به عنوان‌های دقیق‌تر و گویاتری مانند «مقوله‌های هفتگانه زبان» یا «انواع کلمات» که در صفحه ۱۰ کتاب به آنها اشاره شده، تغییر کند. بین عنوان‌ها و شماره‌ها نیز باید نشانه «خط تیره» یا «نقطه» اضافه شود.

این اشکال در صفحه ۱۱، عنوان «۱-۱۹ گروه، واژه، تکواژ» نیز کاملاً به چشم می‌آید؛ با این توضیح که چون این مبحث، جدا از مباحث قبل و مرتبط با واحدهای زبانی است، باید عنوان اصلی سوم از بخش اول (۱-۳) باشد. همچنین لازم است این عنوان اصلی به «واحدهای زبانی» تغییر یابد و مباحث «گروه»، «واژه» و «تکواژ»، همراه با دیگر واحدهای زبانی (جمله و بند یا جمله وابسته) که از آنها یاد نشده، به صورت منظم؛ یعنی یا از کوچک به بزرگ یا از بزرگ به کوچک، به صورت ۱-۳-۱ تا ۱-۳-۵، زیرشماره و فرع عنوان اصلی «واحدهای زبانی» قرار گیرد.

در صفحه ۱۴، عنوان «۱-۲۰ نقش گروه‌ها و واژه‌ها» نیز همین اشکال دیده می‌شود که بهتر است اولاً این مبحث به عنوان چهارمین مبحث اصلی از بخش اول، به صورت (۱-۴) شماره‌گذاری و کلمات «نهاد»، «مفعول»، «قید» و «متمم» از عنوان حذف شود. دوم، نقش‌های دوازده‌گانه نهاد (فاعل، مسند‌الیه)، فعل، مفعول، مسند، تمیز، صفت، مضاف‌الیه، بدل، قید، متمم، منادا، و دو نقش معطوف و تأکید — که به تازگی به نقش‌ها اضافه شده‌اند —

به ترتیب و با زیرشماره‌های ۱-۴-۱ تا ۱-۴-۱۴ ذیل آن شرح داده شود. در این قسمت به همین چند اشکال بسنده و تأکید می‌شود که این دسته‌بندی‌ها و شماره‌گذاری‌ها در همه بخش‌های کتاب به بازبینی و اصلاح نیاز دارد.

۲-۳ ایرادهای محتوایی

چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، به‌ویژه در اثر برخی نارسایی‌های ساختاری، اشکالاتی محتوایی نیز در کتاب پدید آمده است؛ این اشکالات، بیشتر در بخش‌هایی از کتاب که مؤلف در آن به مباحث مرتبط با زبان‌شناسی پرداخته، یا در جاهایی از کتاب که تحت تأثیر نگاه زبان‌شناسان مطالبی افزوده، به چشم می‌خورد. در این بخش، در دو مبحث، ایرادها در تعاریف و مفاهیم، و ایرادها در نمونه‌مثال‌ها را بررسی می‌کنیم.

۲-۳-۱ ایراد در تعاریف و مفاهیم

۲-۳-۱-۱ هجا

در تعریف هجا آمده: «از ترکیب واج‌ها هجا به وجود می‌آید. هجا کوچک‌ترین مجموعه واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود و می‌توان آن را در یک دم زدن بی فاصله و قطع ادا کرد» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۴). در این تعریف، چند اشکال وجود دارد؛ نخست اینکه اصولاً مبحث هجا از مباحث بنیادین علم عروض است و با دستور زبان سنتی فارسی تناسب چندانی ندارد. دوم، هجا در عبارت اول، بر اساس دیدگاه ساختاری تعریف شده؛ چنان‌که گویی هجا یکی از واحدهای زبانی است. توضیح اینکه در نگاه ساختاری، زبان‌شناسان برای واحدهای زبانی، چنین تعریف‌هایی را به کار می‌گیرند؛ مثلاً در تعریف ساختاری واژه می‌گویند: «کلمه به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک واژک یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود» (باطنی ۱۳۷۶: ۱۷۸). اشکال دیگر در عبارت دوم تعریف است؛ زیرا فقط هجا کوچک‌ترین مجموعه واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود، به شمار نمی‌آید، بلکه این عبارت در دیدگاه ساختاری، بیش از هر چیز، تعریف «تکواژ» است. بنابراین، بهتر است مبحث هجا مطابق با دیدگاه‌های جدیدتر آواشناسی، به

طور کامل و دقیق تبیین گردد، یا بر اساس نگاه عروضیان، این گونه تعریف شود: «هجای فارسی مجموعه‌ای از یک مصوت و یک یا دو یا سه صامت است» (شمیسا ۱۳۷۰: ۱۷).

۲-۱-۳-۲ قواعد هم‌نشینی

در تعریف قواعد هم‌نشینی آمده: «قواعدی که به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم، از ترکیب تکواژها یا واژه‌های مناسب، گروه‌های اسمی، قیدی و فعلی مناسبی تولید کنیم به قواعد هم‌نشینی معروف‌اند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۸). اشکال این تعریف آن است که این قواعد را به چگونگی ترکیب دو واحد «تکواژ» و «واژه» محدود کرده؛ حال آنکه «رابطه هم‌نشینی در اصل رابطه موجود میان واحدهایی است که در ترکیب با یکدیگر قرار می‌گیرند و واحدی را از سطح بالاتر تشکیل می‌دهند» (صفوی ۱۳۸۳: ۲۷؛ نیز ← نجفی ۱۳۷۶: ۴۴).

۲-۱-۳-۲ گروه، واژه، تکواژ

ذیل عنوان «۱-۱۹ گروه، واژه، تکواژ»، واج نیز جزء واحدهای زبانی به شمار آمده: «چنان‌که می‌بینیم واج کوچک‌ترین واحد زبانی، و جمله بزرگ‌ترین واحد زبانی است» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۳). درباره این مطلب نیز ذکر نکات زیر لازم است: اولاً بهتر است مبحث «واحدهای زبانی» در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی)، بررسی شود؛ دوم، دستورنویسان زبان‌شناس در اینکه آیا «واج» جزء واحدهای زبانی است، نظریات گوناگونی بیان کرده‌اند. باطنی آن را جزء واحدهای زبانی به شمار نیاورده: «در زبان فارسی پنج واحد وجود دارد که به ترتیب بزرگ‌تر به کوچک‌تر عبارت‌اند از جمله (sentence)، بند (clause)، گروه (phrase) یا کلمه (word) و واژک (morpheme)» (باطنی ۱۳۷۶: ۶۰). مشکوة‌الدینی نیز در کتاب جامع ساخت آوایی زبان به این نکته خاص پرداخته؛ اما در کتاب دستور زبان فارسی، که به نظر می‌رسد در بسیاری از مباحث آن از باطنی پیروی کرده، ذیل «واحدهای زبانی» — که آن را «واحدهای دستوری» نامیده — از «واج» نامی نبرده است (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۷: ۲۵-۳۱).

۲-۱-۳-۲ نقش گروه‌ها و واژه‌ها: نهاد، مفعول، قید، متمم

مطالبی که ذیل این عنوان آمده، ناقص است و آن را پوشش نمی‌دهد (← انوری و احمدی

گیوی ۱۳۹۳: ۱۴). توضیح اینکه، بر اساس عنوان، باید هم نقش گروه‌ها و هم نقش واژه‌ها توضیح داده شود؛ حال آنکه مطالب ذکر شده فقط در تبیین نقش گروه‌هاست و نقش واژه‌ها ذکر نشده است. بنابراین، باید در جمله نمونه مثال «دانش‌آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را با قلم‌های خودکار خیلی سریع نوشتند»، که پنج گروه در آن مشخص شده، نقش واژه‌های دانش‌آموزان، کلاس، پنجم، تمرین‌ها، ریاضی، خود، قلم‌ها، خودکار، خیلی و سریع، که به ترتیب نهاد، مضاف‌الیه، صفت، مفعول، مضاف‌الیه، مضاف‌الیه، متمم، صفت، قید و قید هستند، نیز تبیین و مشخص شود.

۲-۳-۱-۵ اجزای پیشین فعل

در این کتاب، عناصر «ی»، «م»، «می»، و «ن» جزء پیشین فعل نامیده شده‌اند (همان: ۲۵). از آنجا که در برخی کتاب‌های دستور زبان در مبحث «فعل مرکب»، فعلیار و همکرد با عنوان‌های «جزء صرفی» و «جزء نحوی» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۳۱)، «جزء فعلی» و «جزء غیرفعلی» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۱۳) و «جزء اول فعل مرکب» (شریعت ۱۳۷۱: ۱۴۰) آمده، بهتر است این عناصر با عنوان‌هایی چون «پیشوند فعلی» (مشکوٰۃ‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۱۸) و، مناسب‌تر از آن، «پیشوندهای صرفی فعل» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۷۶) خوانده و شناسانده شود.

۲-۳-۱-۶ راه‌های تشخیص فعل مرکب

ذیل این عنوان، فقط به یکی از راه‌های تشخیص فعل مرکب اشاره شده: «۱. جزء صرفی ترکیب با جزء نحوی آن، رابطه نحوی نداشته باشد» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۳۱). برای تشخیص فعل مرکب، راه‌های دیگری نیز وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱) اگر پایه یا فعلیار از فعل مرکب حذف شود، عنصر فعلی باقی مانده، معنای ویژه‌ای را که در فعل مرکب داشته، نخواهد داشت؛ مثلاً فعل «داده است» به‌تنهایی با معنای آن در فعل مرکب «فریب داده است» برابر نیست؛ حال آنکه فعل «خریده است» به‌تنهایی با فعل در جمله «کتاب خریده است» برابر است. ۲) در فعل مرکب، کارکرد فعلیار و همکرد با یک فعل واژگانی برابر است؛ مثلاً فعل‌های مرکب «فریب داد» و «گریه کرد» به‌ترتیب با فعل‌های واژگانی «فریفت» و

«گریست» برابر است. ۳) در مجموع، می‌توان گفت که در فعل مرگب، عنصر فعلی یا همکرد از معنای حقیقی خود خارج شده و معنای مجازی یافته است؛ مثلاً در فعل مرگب «زمین خورد»، عنصر فعلی «خورد» معنای حقیقی ندارد. ۴) در برخی فعل‌های مرگب، میان فعلیار و همکرد کلماتی با نقش‌های صفت و مانند آن می‌تواند اضافه شود؛ مثال: «او را فریب سختی داد» یا «او فریب بدی خورد». البته در برخی فعل‌های مرگب، این گسترش‌پذیری صورت نمی‌گیرد؛ مانند فعل‌های «بست نشست»، «دامن زد» و «دل بست» (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۳۳-۱۳۶).

۲-۳-۱-۷ ماضی نقلی مستمر

در این کتاب با عنوان «ماضی نقلی مستمر» مواجه می‌شویم (← انوری و احمد گیوی ۱۳۹۳: ۵۵). از آنجا که این فعل از ترکیب «می» استمراری و ماضی نقلی ساخته می‌شود و در صفحات ۶۰ و ۶۵، به ترتیب، در کنار عنوان فعل‌های ماضی ملموس و مضارع ملموس، واژه «مستمر» نیز به کار رفته، بهتر است این عنوان به «ماضی نقلی استمراری» تغییر یابد. فرشیدورد - که مبحث اقسام فعل را با توجه به ترکیبی از زمان، وجه و نمود، با دقت خاصی بررسی کرده - و مشکوة‌الدینی نیز این ساخت را «ماضی نقلی استمراری» نامیده‌اند (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۰۱؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۲۷).

۲-۳-۱-۸ ماضی مستمر (ملموس)

عنوان دیگری که در این کتاب به کار رفته «ماضی مستمر (ملموس)» است (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۶۰). نگارنده معتقد است این فعل پیش و بیش از آنکه بیانگر استمرار باشد، بر ملموس بودن دلالت دارد؛ یعنی در جمله «داشتم ناهار می‌خوردم که علی وارد شد»، گویی گوینده خوردن ناهار و وارد شدن علی را هنوز لمس و حس می‌کند و بیش از استمرار آن برایش اهمیت دارد. این نکته درباره فعل مضارع مستمر (ملموس) (← همان: ۶۵) نیز صادق است. بنابراین، بهتر است این فعل‌ها، ماضی و مضارع ملموس نام‌گذاری شوند.

۲-۳-۱-۹ اسم جامد، اسم مشتق

در این کتاب، اسم به دو نوع جامد و مشتق تقسیم شده است (← همان: ۸۴). تقسیم اسم به جامد و مشتق، برگرفته از زبان عربی است و اشکالاتی بر آن وارد است: نخست اینکه، در تعریف این دو نوع اسم، ملاک تشخیص، داشتن یا نداشتن بن فعل بیان شده؛ حال آنکه در زبان عربی، «مشتق اسمی است که از دیگری گرفته شده است» (صالح‌بک ۱۳۸۸: ۱۸۶) و «جامد اسمی است که از دیگری گرفته نشده است» (همان‌جا)؛ همان نکته‌ای که ختّامپور به درستی به آن توجه داشته است: «اسم صریح اگر از کلمه دیگر ساخته شده باشد مشتق است؛ و آلا جامد است» (ختّامپور ۱۳۷۳: ۳۵). دوم، در تعریفی رایج و مبتنی بر دیدگاه زبان‌شناسی، «اسم مشتق آن است که با ضمیمه‌های اشتقاقی یعنی با پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی به وجود می‌آید» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۹۳)؛ و در برابر آن، به جای اسم جامد، در برخی تقسیم‌بندی‌ها، اسم ساده و در برخی دیگر، اسم ساده و مرکب قرار می‌گیرد. بنابراین، بهتر است مبحث قدیمی «جامد و مشتق»، که برگرفته از زبان عربی است، از کتاب حذف شود و در مبحث ساختمان اسم و حتی دیگر کلمات زبان فارسی، اصطلاح مشتق بر اساس دیدگاه زبان‌شناسان به کار رود. این اشکال بر مبحث «صفت جامد، صفت مشتق» (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۶۴) نیز وارد است.

۲-۳-۱-۱۰ کاربرد اسم در جمله

ذیل این عنوان، نقش‌های اسم در جمله یکجا طرح شده؛ اما از نقش «فاعل» (یکی از نقش‌های پرکاربرد اسم) نامی به میان نیامده است (همان: ۱۱۸). همچنین «منادا» جزء نقش‌های اصلی و «قید» جزء نقش‌های وابسته آمده که باید اصلاح شود.

۲-۳-۱-۱۱ نهاد پیوسته

ذیل عنوان «نقش نهادی» (از نقش‌های اسم) آمده: «تظاهر نهاد تنها در اسم (یا گروه اسمی) نیست که در آغاز جمله می‌آید، بلکه شناسه فعل نیز که در آخر جمله می‌آید، جزئی از نهاد است؛ از این رو، می‌توان نهاد را به دو جزء نهاد جدا و نهاد پیوسته تقسیم کرد» (همان: ۱۲۰). «نهاد پیوسته» نامیدن

شناسه‌ها به دلایل زیر قابل تأمل است: نخست اینکه اغلب دستورنویسان زبان فارسی جمله را به دو قسمت نهاد و گزاره تقسیم کرده‌اند، که شناسه در قسمت گزاره واقع می‌شود (← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۲۱۴؛ خانلری ۱۳۷۰: ۱۳؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۱۶؛ شریعت ۱۳۷۱: ۷۸؛ همایون‌فرخ ۱۳۶۴: ۹۹۲؛ انوری ۱۳۹۳: ۳۱۰)؛ و نام‌گذاری شناسه — که طبق تعاریف ارائه‌شده برای جمله، جزئی از گزاره است — با عنوان «نهاد پیوسته»، در مرتبه اول، با همین تعاریف که نهاد را از گزاره جدا دانسته، ناسازگار است. دوم آنکه، در دوره‌های مختلف، شناسه نیز، مانند ریشه، زمان، وجه، شخص و شمار، از عناصر فعل بوده و گاه شکل و تلفظ آن برای فعل‌های مختلف، تغییر می‌کرده است؛ مثلاً در فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی، فعل‌های مضارع اخباری و مضارع التزامی، هرکدام با شناسه‌های خاص خود ساخته می‌شده است (← ابوالقاسمی ۱۳۹۳: ۱۲۵-۱۲۶). سوم آنکه، برای این نام‌گذاری، به هیچ‌یک از منابع معتبر دستوری نمی‌توان استناد کرد. در دستور زبان فارسی، تألیف پنج استاد، این الفاظ، ضمایر شخصی متصل فاعلی تعریف شده‌اند (قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۷۴). ختّامپور مبحث «ضمیر»، درباره این ضمایر سخن نگفته اما در مبحث «شخص فعل»، بدون ذکر عنوان شناسه، در مثال‌های مربوط به صیغه‌های شش‌گانه فعل، به آنها پرداخته است (ختّامپور ۱۳۷۳: ۷۹). خانلری شناسه را نیز، مانند ماده یا بن، جزئی از فعل دانسته است: «شناسه جزئی از فعل است که در هر صیغه تغییر می‌کند و مفهوم شخص و عدد را به فعل می‌افزاید» (خانلری ۱۳۷۰: ۲۵). فرشیدورد این الفاظ را ضمیرها یا پسوندهای صرفی فاعلی نامیده و، به دلیل نامعلوم بودن هویت دستوری شناسه، کاربرد لفظ «شناسه» را برای نام‌گذاری این الفاظ مناسب ندانسته است (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۷۶). مشکوة‌الدینی این الفاظ را شناسه نامیده و آن را از عناصر تشکیل‌دهنده فعل واژگانی دانسته است (مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۱۸)؛ و باطنی آنها را ضمایر متصل فاعلی نامیده که جایگاه پی‌بند را اشغال می‌کند (باطنی ۱۳۷۶: ۱۱۶).

نتیجه‌ای که از تحلیل این مباحث می‌توان به دست آورد این است که اغلب دستورنویسان، با تأکید بر کارکرد این الفاظ در صرف فعل و تعیین شخص و شمار آن — نه نقش دستوری‌شان در فعل یا جمله — آنها را شناسه نامیده‌اند؛ تنها فرشیدورد از این الفاظ با عنوان ضمیرها یا پسوندهای فاعلی نام برده و اصولاً لفظ «شناسه» را فاقد هویت دانسته و آن را به کار نبرده

است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود در این مبحث، «نهاد پیوسته» حذف و این الفاظ با همان عنوان متداول «شناسه» تعریف شوند؛ البته در کنار این تعریف، می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که در دستورهای قدیم، شناسه‌ها را ضمایر متصل فاعلی می‌نامیده‌اند.

۲-۳-۱-۱۲ اقسام ضمیر شخصی

در توضیح مختصر شناسه‌ها آمده: «در بخش فعل دیدیم که مفهوم شخص از شش لفظ م، ی، د، یم، ید، ند برمی‌آید و آن را شناسه می‌نامیم» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۹۴). در این توضیح باید مفهوم شمار نیز اضافه شود.

۲-۳-۱-۱۳ قید مختص

در این کتاب، افزون بر چهار دسته کلماتی که «قید مختص» معرفی شده‌اند (کلماتی مانند «هرگز»، کلمات تنوین‌دار، برخی ترکیبات عربی و ترکیباتی مانند «به‌سرعت») (همان: ۲۳۰)، دسته‌های دیگری از کلمات نیز قید مختص به شمار می‌روند؛ مانند برخی کلمات با پیشوند «نا»، مثل «ناگاه»، «ناگهان»؛ ترکیباتی که از کلمات مکرر ساخته می‌شوند، مثل «گاه‌گاه»، «دسته‌دسته»، «گروه‌گروه»، «شوخی‌شوخی»، «سال تا سال»، «زود به زود»؛ و ترکیباتی که از برخی کلمات و صفت فاعلی ساخته شده با «ان» تشکیل می‌شوند، مانند «زاری‌کنان»، «دامن‌کشان» (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۴).

۲-۳-۱-۱۴ قید مشترک

نگارنده درباره تقسیم‌بندی قید به لحاظ مقوله دستوری یا نوع (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۳۳) نیز پیشنهادی دارد. از آنجا که قید هم یکی از انواع هفت‌گانه و هم یکی از نقش‌های دوازده‌گانه (یا بیشتر) کلمات فارسی است، در تقسیم‌بندی آن به لحاظ مقوله دستوری، تسامحی پیش آمده و آن طرح «قید مشترک» در مقابل «قید مختص» است. توضیح اینکه بیشتر دستورنویسان قید را از نظر مقوله دستوری به دو دسته قید مختص و قید مشترک (اسم و صفت مشترک با قید) دسته‌بندی کرده‌اند. اشکال این تقسیم‌بندی آن است که

کلماتی که، در اصل، اسم یا صفت‌اند و نقش قید می‌گیرند، در مبحث اسم و صفت، نوع دستوری‌شان بررسی و مشخص شده؛ مثلاً کلمه «خوب» از نوع صفت و کلمه «شب» از نوع اسم است؛ همان‌طور که کلمه «اگر»، از نوع حرف و کلمه «افسوس»، از نوع صوت یا شبه جمله است. حال اگر این کلمات در جمله در جایگاه قید واقع شوند، نوع دستوری‌شان تغییر نمی‌کند، بلکه نقش دستوری‌شان تغییر می‌یابد. از سوی دیگر، چون نوع این کلمات اسم و صفت است، لازم نیست نوع دیگری نیز برایشان قائل شویم و آنها را قید مشترک بنامیم؛ همان‌طور که کلمات «اگر» و «افسوس» را، که نوع دستوری‌شان به ترتیب حرف و شبه جمله است، وقتی نقش قید بگیرند، قید مشترک با حرف و شبه جمله نمی‌نامیم. بنابراین، در جملات «او خوب می‌نویسد»، «شب می‌آیم»، «اگر بیایی، می‌آیم» و «افسوس که فلانی از دنیا رفت»، کلمات «خوب»، «شب»، «اگر» و «افسوس» به ترتیب از نوع صفت، اسم، حرف و شبه جمله است؛ اما همگی در جایگاه قید قرار گرفته‌اند. این نکته را با مثال دیگری روشن‌تر می‌کنیم: صفت نیز مانند قید هم یک نوع از انواع هفت‌گانه کلمات فارسی است و هم یک جایگاه و نقش دستوری است؛ حال اگر کلمه‌ای غیر از صفت، در جمله‌ای، در جایگاه صفت قرار گیرد (مثلاً فعل امر «برو» در جمله «ماشین برویی دارد»)، دیگر آن را صفت مشترک با فعل نمی‌نامیم، بلکه می‌گوییم فعل در نقش صفت به کار رفته یا به صفت تغییر مقوله داده است. می‌توان گفت خیامپور، آنجا که تعریف قید را خاص قید مختص دانسته، به این نکته ظریف اشاره داشته است: «قید مختص عدّه معدودی بیش نیست و مقابل آن قید مشترک است، یعنی کلمه‌ای که در اصل قید نیست، بلکه صفت یا اسمی است که گاه در جمله حالت قیدی پیدا می‌کند» (خیامپور ۱۳۷۳: ۸۹). و فرشیدورد نیز، به طریقی به آن، توجه داده است: «چنان‌که گفتیم، بسیاری از قیود با کلمات دیگر مشترک است به این معنی که اسم، صفت، حرف ربط، فعل، صوت، ضمیر هم در بسیاری از موارد می‌توانند نقش قید بازی کنند» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۵). نگارنده، با استناد به این توضیحات، بر این باور است که، به لحاظ مقوله دستوری، تنها یک نوع قید وجود دارد و آن قید مختص است، که البته صورت‌های گوناگونی دارد؛ و انواع دیگر کلمات که در نقش قید واقع می‌شوند، نوع دستوری‌شان قید نیست.

۲-۳-۱-۱۵ اقسام قید (از حیث نشانه)

در کتاب، ذیل این عنوان، چنین آمده: «قید از حیث نشانه دو دسته است: نشانه دار، بی نشانه» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۴۸) و، در ادامه، قیدهای مختص و دیگر کلمات مشترک با قید، در کنار هم، در این دو دسته قرار گرفته‌اند. اشکال عمده این مبحث آن است که، در آن، قید به لحاظ ظاهر و نشانه تقسیم‌بندی شده است.

به نظر می‌رسد مؤلفان محترم، برای پوشش این مبحث در کتاب‌های زبان فارسی دبیرستان، آن را در چاپ‌های اخیر، به مطالب کتاب افزوده‌اند و مؤلفان کتاب‌های دبیرستان نیز اصل این مطلب را از این عبارت کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی برگرفته‌اند: «گروه‌های قیدی را می‌توان به گروه‌های قیدی با علامت و گروه‌های قیدی بی‌علامت طبقه‌بندی کرد» (باطنی ۱۳۷۶: ۱۷۱). در اینجا ذکر این نکته لازم است که باطنی، در بیان مطلب، از فعل «می‌توان» استفاده کرده و این طبقه‌بندی را به عنوان یک پیشنهاد، و نه یک نظر ثابت شده، ارائه کرده است. افزون بر این، اصولاً مبنای دسته‌بندی‌های گوناگون کلمات فارسی، از جمله قید، هیچ‌گاه و در هیچ منبع معتبر دستوری بر اساس ظاهر نبوده و معمولاً جنبه‌هایی مانند مقوله دستوری، ساختمان، شمار، مفهوم، زمان، و امثال آن، هرکدام برای نوع یا انواعی از کلمات، ملاک دسته‌بندی قرار گرفته‌اند. در اینجا برای نمونه، به بررسی معیارهای دسته‌بندی قید در کتاب‌های دستوری معتبر می‌پردازیم. در دستور زبان فارسی پنج استاد، قید، از جنبه مقوله دستوری، به مختص و مشترک و، از جنبه مفهوم، به انواع زیادی تقسیم شده است (← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۱۸۹-۱۹۰). خانلری قید را به عنوان یکی از وابسته‌های فعل، به اختصار مطرح کرده و، به لحاظ مفهوم، به انواعی از آن پرداخته است (← خانلری ۱۳۷۰: ۱۶۹-۱۷۱). خیامپور در بحثی مفصل، انواع قید را، از نظر مقوله دستوری، به مختص و مشترک؛ از نظر ساختمان، به مفرد، مرکب و مؤول؛ و از نظر معنا و مفهوم، به دوازده نوع تقسیم‌بندی کرده است (← خیامپور ۱۳۷۳: ۸۸-۹۸). فرشیدورد نیز انواع قید را، از نظر معنا و مفهوم، مقوله دستوری و ساختمان، به تفصیل بررسی و نتیجه آن را در جدولی خلاصه کرده است (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۰-۴۸۳). مشکوة‌الدینی، قید را به

لحاظ ساخت و رابطه دستوری، به دو دسته «گروه قیدی» و «گروه اسمی و حرف اضافه‌ای» تقسیم و، از نظر معنا، بیش از سی مورد قید را تبیین کرده است (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۲۰۷-۲۱۴). شریعت نیز بر مبنای الگوی خیامپور قید را دسته‌بندی کرده است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود مبحث قید در همان شکل و قالبی که اغلب صاحب‌نظران دستور زبان به آن پرداخته‌اند، طرح و از سه جنبه مقوله دستوری، ساختمان و مفهوم بررسی شود.

۲-۳-۱-۱۶ شبه جمله

در چرایی «صوت» نامیدن شبه جمله آمده: «در برخی از دستورها شبه جمله‌ها را اصوات و صوت نامیده‌اند. این نام‌گذاری از آن سبب است که برخی از شبه جمله‌ها شبیه اسم صوت هستند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۵۰)؛ و در ادامه، راهکار تشخیص شبه جمله از صوت این‌گونه بیان شده است: «می‌توان اصطلاح شبه جمله را به همه کلمه‌های این مقوله دستوری اطلاق کرد و اصطلاح صوت را فقط در مورد آن شبه جمله‌هایی به کار برد که شبیه اسم صوت هستند» (همان‌جا). در کتاب‌های معتبر دستور زبان فارسی، پنج استاد (قریب و همکاران) با نام «اصوات»، خیامپور با نام «شبه جمله»، خانلری با نام «صوت»، فرشیدورد با نام «صوت و گروه صوتی»، همایون‌فرخ با نام «آواها (اصوات)» و شریعت - با برداشت از خیامپور و فرشیدورد - این نوع کلمات را با نام «اصوات یا شبه جمله» طرح و بررسی کرده‌اند و دستورنویسان ساخت‌گرا همچون باطنی و مشکوة‌الدینی به این نوع کلمه نپرداخته‌اند. بر این اساس، بیشتر دستورنویسان اصطلاح «صوت» را برای همه این نوع کلمات به کار گرفته‌اند. درباره وجه تسمیه «صوت» نیز در هیچ‌یک از این منابع مطلبی نیامده، اما به نظر می‌رسد علت اصلی این نام‌گذاری آن است که این کلمات با تکیه و آهنگی خاص برای بیان احساسات و عواطف به کار می‌روند و گویی با نوعی آواز و صدا همراه می‌شوند و، به همین علت، گاه به اسم صوت یا نام‌آوا شبیه هستند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود همه این نوع کلمات با نام صوت یا شبه جمله طرح و بررسی شوند.

در همین صفحه، درباره منادا نیز مطلبی آمده که نارساست: «منادا نیز چون مفهوم جمله را می‌رساند، چه با نقش‌نماهای آی، ای، یا، ایا بیاید یا بدون نقش‌نما، شبه جمله محسوب می‌شود»

همان‌جا). در توضیح باید گفت که اولاً منادا یک نقش دستوری است نه یک نوع دستوری مانند اسم یا فعل، که بخواهیم آن را شبه جمله محسوب کنیم؛ دوم اینکه منادا به این دلیل با مفهوم صوت یا شبه جمله ادراک می‌شود که نشانه‌های ندا، خود، صوت محسوب می‌شوند و، در حقیقت، همین نشانه‌ها یا معانی پنهان آن است که کلمات همراه خود را منادا می‌کند؛ چنان‌که فرشیدورد، ذیل اقسام صوت، نشانه‌های ندا را یکی از انواع صوت دانسته: «۱- صوت ندا، مانند 'ای' و 'یا' و پسوند 'ا'» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۵۱۲) و ذیل مبحث «صوت‌های ویژه» نیز نشانه‌های ندای «ای، یا و ایا» را جزء صوت‌های ویژه آورده است (همان: ۵۱۹). بنابراین، بهتر است بگوییم نشانه‌های ندا خود از اصوات یا شبه جمله‌ها هستند و نقش کلمات همراه آن نیز همیشه منادا است.

۲-۳-۱-۱۷ کاربرد شبه جمله

در مبحثی با عنوان «کاربرد شبه جمله»، پنج نقش برای شبه جمله آمده است:

۱) در جایگاه نهاد قرار می‌گیرد، با حرف اضافه به کار می‌رود و متمم می‌گیرد: مرحبا به این فهم و ادراک؛ ۲) جانشین جمله پایه است که همراه حرف ربط که می‌آید و جمله پیرو دارد: افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند؛ ۳) بی همراهی حرف اضافه و ربط به کار می‌رود و حکم جمله مستقل دارد: آفرین! خوب نوشته‌ای؛ ۴) بی همراهی حرف اضافه و ربط می‌آید و نقش قیدی پیدا می‌کند: آری شود ولی به خون جگر شود؛ ۵) بی همراهی حرف اضافه و حرف ربط، در جایگاه مسند: خوشا شیراز و وضع بی مثالش (انوری ۱۳۸۹ به نقل از انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۵۴).

در این کتاب، اصطلاح «کاربرد» معمولاً به جای «نقش» به کار رفته، مثلاً در مبحث اسم و صفت (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۱۸، ۱۷۸)؛ اما در مبحث شبه جمله، این اصطلاح دقیقاً به معنای نقش دستوری به کار رفته و، در مثال‌های موارد ۲ و ۳، آنچه به عنوان کاربرد شبه جمله بیان شده با نقش‌های دوازده تا چهارده‌گانه شناخته‌شده دستوری انطباق ندارد و باید بررسی شود. همچنین می‌توان گفت که «افسوس» در مثال شماره ۲، فعلیاری یا جزء پیشین فعل مرکب «افسوس می‌خورم» بوده که جزء فعلی آن حذف شده و، در واقع،

شبه جمله نقش فعل دارد. در مثال شماره ۳ نیز می‌توان گفت که «آفرین»، در واقع، «آفرین بر شما باد (باشد)» بوده و، مانند مثال شماره ۱، همان نقش نهاد برای قسمت‌های محذوف شبه جمله (جمله) را ایفا کرده است.

نکته قابل تأمل و مهم در مبحث «کاربرد شبه جمله» از دیدگاه مؤلفان محترم این است که نقش‌هایی که در مثال‌های شماره ۱، ۴ و ۵ برای شبه جمله ذکر شده با نقش‌های شناخته‌شده در دستور زبان فارسی مطابقت دارد و، همراه با مثال‌های آن، می‌تواند، برای تشخیص جایگاه دستوری شبه جمله در جمله، الگوی مناسبی قرار گیرد. بنابراین، برای تعیین جایگاه اجزای شبه جمله، باید مانند این مثال‌ها، بخشی از جمله را که در شبه جمله حذف گردیده، در نظر گرفت و، با توجه به قسمت محذوف، نقش آن را مشخص کرد.

۲-۳-۱-۱۸ تبدیل مصوت 0 به i قبل از شناسه

در صفحه ۳۵۷، این عنوان برای بیان کاربرد قدیم فعل «افتاد» به صورت «افتید» آمده، که باید به این صورت اصلاح شود: تبدیل مصوت بلند a به مصوت بلند i قبل از شناسه.

۲-۳-۲ ایراد در نمونه مثال‌ها

در نمونه مثال‌ها نیز ایرادهایی به چشم می‌خورد، که در ادامه به آنها می‌پردازیم:
- ص ۴، در مثال‌های هجای کوتاه و بلند، چند اشکال آشکار است: نخست آنکه هجای کوتاه که «از یک صامت و یک مصوت کوتاه تشکیل می‌شود؛ مانند 'ز' در 'زدن'» (ماهیار ۱۳۷۶: ۱۵) مغفول واقع شده، و واژه‌هایی که برای هجای کوتاه به عنوان مثال آمده (سر، گل، پر) هجای بلند است. همچنین مثال‌هایی که برای هجای بلند ذکر شده (پیل، دور، کاشت)، هجای کشیده است (همان: ۱۵-۱۶). بنابراین، پیشنهاد می‌شود مبحث هجا، که در درس دو واحدی «عروض و قافیه»، تدریس می‌شود، از این کتاب حذف شود؛ یا اگر باقی می‌ماند، به طور دقیق و کامل از دیدگاه آواشناسی یا از نگاه عروضیان تبیین گردد.

- ص ۴۲ و ۱۰۹، کلمه «دیده»، برای اسم آلت، نمونه مثال آمده که قابل تأمل است. در فرهنگ فارسی معین در معانی این کلمه نوشته شده: «۱- (امف.) رؤیت‌شده، نگاه‌کرده‌شده،

منظور. ۲- دیدبان. ۳- (ا.) چشم، عین. ۴- مردمک چشم. ۵- نگاه، نظر» (معین ۱۳۷۱: ذیل دیده). یقیناً مؤلفان محترم از معانی این نمونه‌مثال، چشم یا مردمک چشم را در نظر داشته‌اند؛ اما از تعاریف و مثال‌هایی که در کتاب‌های دستور زبان برای «اسم آلت» آمده، اسم‌هایی که بر ابزار کارهای معمول مادی دلالت می‌کنند، برداشت می‌شود؛ مثلاً فرشیدورد در تعریف آن نوشته: «اسم آلت یا نام‌افزار آن است که بر آلت و ابزار کار دلالت کند» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۲۴۰)؛ و نمونه‌های فارسی «پای‌آورنجن، اُسْتره، گیره» و عربی «مفتاح و ملعقه» را مثال آورده است. (همان‌جا). دیگر دستورنویسانی که برای اسم آلت تعریفی آورده‌اند نیز همین دیدگاه را داشته‌اند (← شریعت ۱۳۷۱: ۲۲۸؛ همایون‌فرخ ۱۳۶۴: ۹۰). بنابراین، «دیده» نیز، مانند دیگر اعضای بدن همچون گوش، چشم، زبان و بینی، اسم معمولی است و اسم آلت به شمار نمی‌آید.

- ص ۴۳، نمونه‌های «گفت‌وگو»، «جست‌وجو»، رفت و روب»، از شماره ۱۲، و «بود و نبود» و «آمد نیامد»، از شماره ۱۵، نیز اسم مصدرند، که اسم مرکب (اسم) نامیده شده‌اند (نیز ← ص ۱۱۵).

- ص ۴۴، صفت «خوانا» به معنای «واضح و قابل فهم» است؛ نه به معنای «خواندنی»، یعنی صفت لیاقت نیست.

- ص ۴۶، کلمه «شناسه» اسم آلت نامیده شده، که درست نیست و اسم معمولی است.

- ص ۴۷، نمونه «سوخت و سوز» در شماره ۱۴ اسم نامیده شده، که اسم مصدر است.

- ص ۴۷، بن مضارع «گزین» در برخی ترکیبات، مانند «خلوت‌گزین»، صفت فاعلی می‌سازد و در برخی کاربردها به معنای «پسندیده»، صفت مفعولی است؛ اما در معنای اسمی کاربرد ندارد.

- ص ۷۳، در بیان نمونه‌های معروف‌ترین فعل‌های اسنادی، «استیدن» آمده که کاربرد ندارد و معمولاً در زبان فارسی از این مصدر به صورت «استن» نام می‌برند (← معین ۱۳۷۱: ذیل استن).

- ص ۱۲۳، برای مطابقت فعل با نهاد اسم جمع که هم جمع و هم مفرد می‌آید، اسم

جمع «مردم» نیز به عنوان مثال ذکر شده که کاربرد ندارد. اسم جمع «مردم» تنها با فعل جمع به کار می‌رود.

- ص ۱۴۸ و ۱۵۰، برای صفت فاعلی و صفت مفعولی مرگب مرخم نمونه‌هایی آمده که قابل تأمل است. توضیح اینکه بسیاری از کلماتی که صفت فاعلی یا مفعولی مرگب مرخم نامیده شده‌اند، یا خود اصالت دارند و صورت‌های اصلی فرضی آن در زبان کاربرد نداشته یا هر دو صورت فعلی و فرضی آن در متون قبل از اسلام کاربرد داشته است؛ مثلاً نمونه‌مثال «دستکش» که کوتاه‌شده صفت فاعلی مرگب با نشانه «نده» (دست‌کشنده)، با مفهوم صفت مفعولی دانسته شده است، اولاً باید مخفف کلمه «دست‌کشیده» به شمار آید تا مفهوم مفعولی داشته باشد؛ دوم، این کلمه با این صورت فرضی (دست‌کشنده) در گذشته زبان فارسی کاربرد نداشته و به همین صورت فعلی اصالت دارد (برای توضیحات بیشتر ← فرشیدورد ۱۳۹۳: ۵۲).

- ص ۱۵۲، برای صفت نسبی، مثال «دمپایی» نیز ذکر شده است. این واژه امروزه به اسم تغییر مقوله داده و اهل زبان دیگر آن را به معنای «پای‌پوشِ دمِ پایی» یا «کفشِ دمِ پایی» به کار نمی‌برند که صفت نسبی به شمار آید.

- ص ۱۵۳، از واژه‌های «استانداری، شهرداری، روانپزشکی، سفیدی، سیاهی، سبزی، چنایی، سهراهی، دوراهی و یکبارگی»، فقط کلمات «چنایی» آن‌هم به صورت «آنچنایی» و «یکبارگی» می‌توانند صفت نسبی باشند؛ بنابراین، توضیح پاورقی باید به «بیشتر این ترکیبات در مفهوم اسمی به کار می‌روند» تغییر یابد.

- ص ۱۵۷، واژه‌های «ابلاغیه، احضاریه، اخطاریه»، که به عنوان نمونه‌هایی برای صفت نسبی ساخته شده با پسوند «یه» آمده، بیشتر به صورت اسم به کار می‌روند تا صفت نسبی.
- ص ۱۷۹، برای نقش بدلی صفت، بهتر است، به جای جمله «احمد، راننده، آمد»، مثال بهتری ذکر شود.

- ص ۱۸۰، واژه «فداکاری»، در جمله «ما مفهوم فداکاری را هم، مانند بسیاری از معانی دیگر، درست نفهمیده‌ایم»، به عنوان مثال برای کاربرد صفت بیانی در نقش اسم آمده که نادرست

است؛ زیرا این واژه، اسم مصدر است و صفت بیانی نیست که در نقش اسم آمده باشد.

- ص ۲۰۹، ذیل کاربردهای ضمیر اشاره، کاربرد وصفی (صفتی) نیز آمده و جمله «این میوه از آن باغ است» به عنوان مثال ذکر شده، که این مطلب باید حذف شود؛ توضیح اینکه کلمات «این» و «آن» اگر همراه با اسم به کار روند، صفت اشاره‌اند؛ یعنی نوع دستوری‌شان صفت است و صفت، خود، یکی از انواع هفتگانه کلمات است. بنابراین، این کلمات در جمله مذکور اصولاً ضمیر نیستند که کاربرد وصفی (صفتی) داشته باشند. این اشکال در صفحات ۲۱۱ و ۲۱۳ و ۲۱۹ و ۲۲۲ نیز دیده می‌شود که باید اصلاح شود.

- ص ۲۱۷، در مصرع «اصلاح کار کجا و من خراب کجا»، ضمیر پرسشی «کجا» که به عنوان مثال برای مفعول ذکر شده، در هر دو مورد، مسند است و باید اصلاح شود.

- ص ۲۹۲، مثال‌های «ان»، برای نسبت پدری، به صورت «اردشیر بابکان» و «خسرو قبادان» قابل فهم‌تر است.

- ص ۲۹۴، به جای «ن»، به اشتباه، «تن» پسوند مصدر نوشته شده، که باید اصلاح شود.

- ص ۲۹۶، پسوند «ستان» برای ساختن صفت فاعلی نیز به کار می‌رود؛ مانند کاربرد امروزی کلمه «دادستان».

- ص ۳۰۲، در مثال‌های مورد «پ»، به جای «یکشبه»، به اشتباه، «یکشنبه» آمده که باید اصلاح شود.

- ص ۳۲۱، در مثال‌هایی که برای جمله خبری آمده، جمله «محمود شاید به مسافرت برود» التزامی و از نوع جمله‌های عاطفی است و باید در مثال‌های جمله عاطفی طرح شود.

۳ نتیجه

در سال‌های اخیر، در فرایند یکسان‌سازی سرفصل‌ها و منابع دروس رشته‌های دانشگاهی، درس دستور زبان فارسی از دو واحد به چهار واحد درسی افزایش یافته و هدف اصلی این برنامه، بررسی و تدریس دو نگاه سنتی و ساخت‌گرا به طور جداگانه بوده است. در این برنامه درسی، کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، طبق

مصوبه هشتادمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مورخ ۱۳۹۱/۴/۴، به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی ۱، پیشنهاد و تصویب شده است. در این تحقیق، با توجه به این تغییر سرفصل، به نقد و بررسی این کتاب به لحاظ همخوانی مطالب آن با سرفصل‌های برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها پرداخته‌ایم. با توجه به این بررسی، نکات زیر به مؤلفان محترم پیشنهاد می‌شود:

(۱) با افزودن مباحثی با موضوعات تاریخچه دستور زبان فارسی، تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش و معرفی و نقد منابع، می‌توان ناهمخوانی عمده مطالب با سرفصل‌های درس را برطرف کرد.

(۲) از آنجا که برنامه‌ریزان دروس رشته زبان و ادبیات فارسی به این نتیجه رسیده‌اند که دو دیدگاه دستوری سنتی و ساخت‌گرا جداگانه بررسی و تدریس شود، بهتر است مباحث مرتبط با دیدگاه زبان‌شناسی از این کتاب حذف و در درس دستور زبان فارسی ۲ بررسی و تدریس شود؛ یا منظم‌تر و کامل‌تر توضیح داده شود.

(۳) بسیاری از نارسایی‌های محتوایی با پیشنهادهایی که در پایان مطالب مرتبط با این مباحث طرح شده و نیز نمونه‌مثال‌های نادرست، که با ذکر دقیق صفحه مشخص گردیده، با مصلحت‌دید مؤلفان محترم، قابل بررسی، بازنگری و اصلاح است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۳)، تاریخ زبان فارسی، چاپ سیزدهم، تهران: سمت.
انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش چهارم، تهران: فاطمی.
باطنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
حق‌شناس، علی محمد (۱۳۸۲)، آواشناسی (فونتیک)، چاپ هشتم، تهران: آگاه.
خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، چاپ یازدهم، تهران: توس.
ختیامپور، عبدالرسول (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی، چاپ نهم، تهران: کتابفروشی تهران.
شریعت، محمدجواد (۱۳۷۱)، دستور زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، آشنایی با عروض و قافیه، چاپ ششم، تهران: فردوس.

- صالح‌یک، مجید (۱۳۸۸)، روش نوین در آموزش زبان عربی، تهران: اندیشه مولانا.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۲، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۳)، دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: زوآر.
- _____ (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران: سخن.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی (بنج استاد)، چاپ یازدهم، تهران: جهان دانش.
- کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی (۱۳۹۱)، برنامه درسی دوره کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی، سرفصل‌ها و منابع درس دستور زبان فارسی ۱، ص ۱۵.
- ماهیار، عباس (۱۳۷۶)، عروض فارسی، چاپ سوم، تهران: نشر قطره.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- _____ (۱۳۷۷)، ساخت آوایی زبان، چاپ چهارم، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۶)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: نیلوفر.
- همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴)، دستور جامع زبان فارسی، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

نقشی از هلیدی (به مناسبت درگذشت زبان‌شناسی شهیر)

محمدرضا رضوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱ مقدمه

مایکل الکساندر کِرک‌وود هلیدی^۱، زبان‌شناس شهیر و پایه‌گذار زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند و بی‌گمان از برجسته‌ترین زبان‌شناسان هم‌عصر ما، روز پانزدهم آوریل ۲۰۱۸ (بیست و ششم فروردین ماه ۱۳۹۷) درگذشت. او زاده انگلستان بود، در سیزدهم آوریل ۱۹۲۵ در شهر لیدز^۲. دوره کارشناسی زبان و ادبیات چینی را در دانشگاه لندن به پایان رساند و برای ادامه تحصیل در زبان‌شناسی به دانشگاه پکن رفت. آنجا مدتی به مطالعه و پژوهش پرداخت و زبان‌شناسی تاریخی را با تمرکز بر زبان‌های چینی - تبتی فرا گرفت؛ اما سرانجام برای اتمام تحصیلات به سرزمین مادری بازگشت و در سال ۱۳۴۴ شمسی (۱۹۵۵ میلادی) دوره دکترای زبان‌شناسی را با ارائه رساله‌ای درباره زبان چینی قرن چهاردهم در دانشگاه کمبریج به پایان رساند. او کاوش‌های علمی و نظرآزمایی‌های خود را در زمینه زبان عمدتاً با زبانی غیر از زبان مادری و اساساً غیرهندواروپایی، یعنی زبان چینی آغاز کرد.

1. Michael Alexander Kirkwood Halliday

2. Leeds

ژرف‌اندیشی او به مسئله و بینش عمیقش به زبان در همین انتخاب به چشم می‌خورد. خود درباره آن می‌گوید:

می‌پنداشتم که در کل سودمند خواهد بود که از همان بدو امر ضرورتاً با یک زبان غیرهندواروپایی مواجه شوم... . زبان‌شناسی در اروپا... طبعاً بر پایه زبان‌های هندواروپایی شکل گرفته... بنابراین، چینی نخستین برخورد عمیق من با یک زبان دیگر بود. چینی... مسلماً تفاوت‌های بسیاری [با انگلیسی] دارد...؛ در چینی دگرگونی‌های صرفی وجود ندارد، به عبارتی شما یک‌راست وارد ابعاد آشکارا معناسازتر زبان می‌شوید، بدون آنکه مجبور باشید زمان خیلی زیادی را صرف کار روی صیغگان‌های حالات اسمی کهن و صورت‌های فعلی بکنید... (رضوی ۱۳۹۱: ۱۶۰).

بدین ترتیب، کل صیغگان‌ها و نظام‌های تصریفی که در زبان‌های اروپایی اهمیت دارند و در زبان‌شناسی برخاسته از آن آموزش داده می‌شوند به کناری نهاده می‌شوند و ویژگی‌های زبانی غیرعالم‌گیر و کمتر شناخته‌شده مورد توجه قرار می‌گیرند. هلیدی از این راه توانست مستقیماً سراغ پرسش‌های مربوط به معناشناسی و واژگان - دستور^۱ برود که در مرکز علائق وی قرار داشتند. می‌توان گفت که تجزیه و تحلیل زبان چینی مسیر را برای طرح چارچوب زبان‌شناختی عام‌تری در زبان انگلیسی برای او هموار کرد (همان‌جا). دستور نقش‌گرای نظام‌مند حاصل تعمقات وسیع او در داده‌های زبان‌های انگلیسی و چینی است. گستره فعالیت‌های فکری و آثار قلمی هلیدی به حوزه دستور محدود نمی‌شود؛ وسعت اندیشه‌ورزی او در عرصه زبان شگفت‌انگیز و مثال‌زدنی است. نقش‌های زبان، زبان‌آموزی کودک، تحلیل متن و گفتمان، زبان علم و استعاره دستوری، آموزش، و پردازش زبان نمونه‌هایی از رویارویی ذهن تحلیلگر او با ابعاد جهان زبان است. تفکر هلیدی شالوده‌رویکرد فراگیر و پرمنزلی را در مطالعات زبان پی‌ریزی کرد که اکنون زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند^۲ خوانده می‌شود. در ادامه، نگاهی کوتاه به پاره‌ای از آراء هلیدی و مفاهیم زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند خواهیم داشت.

۲ مفاهیم زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند

۲-۱ زبان و دستور

زبان نظامی معنایی و نشانه‌ای است. یک نظام نشانه‌ای یا نشانه‌شناختی^۱ اساساً با معنی سروکار دارد. چنین نظامی معنی‌ساز است و معنی را خلق و منتقل می‌کند. در میان همه نظام‌های نشانه‌ای نظیر پوشاک، شکلک‌ها و علائم راهنمایی و رانندگی، زبان پیچیده‌ترین آنهاست. نظام‌های نشانه‌ای دوسطحی عملکرد ساده‌ای دارند. از یک سو، مجموعه‌ای از معانی را در بر می‌گیرند، و از سوی دیگر، صورت‌هایی را برای بیان و بازنمایی آن معانی در اختیار دارند؛ برای مثال، چراغ راهنمایی مفهوم توقف و حرکت (حوزه محتوا^۲) را با نورهای قرمز و سبز (حوزه صورت^۳) نشان می‌دهد. اما در زبان، معنی به‌طور مستقیم با آوا یا حرف پیوند نمی‌خورد. زبان، افزون بر این، سطح واژگان - دستور را در میان راه دارد. واژگان - دستور سطحی در حوزه محتواسست متشکل از واژگان و دستور که بین معنی‌شناسی (محتوا) و واج‌شناسی (صورت) قرار دارد. وظیفه این سطح دستوری آن است که، با آرایش واژه‌ها و ایجاد ساخت‌ها، معنی را به واحدها برش بزند و به شکل زنجیره کلام به فعلیت برساند. به عبارت دیگر، واژگان - دستور مسئول تبدیل معنی به واژه و ساخت است. تکواژ، واژه، گروه، بند ساده و بند مرکب همگی واحدهای این سطح از زبان‌اند. این واحدها، سرانجام، به شکل آوا یا حرف تحقق می‌یابند. بدین ترتیب، برخلاف چراغ راهنمایی و سایر نظام‌های نشانه‌ای، برای زبان سه لایه مفروض است: معنی‌شناسی، واژگان - دستور و واج‌شناسی، که دو لایه نخست به حوزه محتوا یا معنی تعلق دارد و لایه آخر به حوزه صورت.

زبان همچنین پدیده‌ای اجتماعی است و فقط در بافت اجتماع است که می‌توان آن را مشاهده و مطالعه کرد و درباره‌اش نظریه پرداخت. زبان برآمده از نقش‌هایی است که طی هزاران سال برای آنها به کار رفته است. نقش‌هایی مثل اطلاع دادن، درخواست کردن یا پرسیدن. زبان را عموماً برای اهدافی عام نظیر اندیشیدن درباره محیط و فهم آن، یا تأثیر بر آن محیط و تعامل با افراد آن به کار می‌بریم. هلیدی و پیروان مکتب او به چهار ادعای نظری

1. semiotic system

2. content plane

3. expression plane

درباره زبان پایبندند: ۱) کاربرد زبان نقشی است؛ ۲) نقش زبان ایجاد معنی است؛ ۳) معنی تحت تأثیر بافت فرهنگی و اجتماعی قرار دارد؛ ۴) کاربرد زبان فرایندی نشانه‌شناختی است، یعنی فرایندی برای انتخاب معنی از میان گزینه‌های گوناگون. اینکه زبان را نقشی، معنایی، بافتی و نشانه‌شناختی بدانیم، جوهره اصلی زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی است. در این رویکرد، معنی برابر است با نقش و نقش‌ها برآمده از کاربردند. اصطلاح «نقش‌گرا» یا «نقشی» به این معناست که ساختمان زبان با توسل به نقش‌های آن توصیف می‌شود. اصطلاح «نظام» یا «سیستم» اشاره دارد به مجموعه‌ای از انتخاب‌ها در محور جانشینی. درون سیستم زبان، هر گزینش در تقابل با گزینش‌های دیگر قرار می‌گیرد و در مجموعه گزینش‌های جانشین‌پذیر، هر گزینه معنی متفاوتی را رقم می‌زند. برای مثال، در سیستم انتخاب‌های دستوری بند^۱، سه گزینه بند اخباری، بند پرسشی و بند امری وجود دارد، که با انتخاب هر یک، معنی متفاوتی رقم می‌خورد. زبان نظامی از انتخاب‌ها را برای معناسازی در اختیار کاربران قرار می‌دهد؛ از این رو، این رویکرد «نظام‌مند» یا «سیستمی» نامیده می‌شود.

بنابراین، یک دستور نظام‌مند نقش‌گرا به توصیف تجلی نقش‌ها و معنی‌ها در کلمات و سازه‌ها می‌پردازد. در مجموع، هر کاربرد زبان به‌طور عمده برای بیان سه معنا است: ۱) برای بیان تجربه از جهان و حالات و موجودات آن؛ ۲) برای ارتباط با دیگران و اظهار عقاید و احساسات؛ ۳) برای نظم و انسجام دادن به خود پیام، همسو با سایر پیام‌های متن گفتاری یا نوشتاری. از منظر نقشی و سیستمی، این معانی در ساختمان بند تجلی می‌یابند. بند، که بزرگ‌ترین واحد دستوری در سلسله‌مراتب عناصر دستوری (تکواژ- واژه- گروه- بند) است، این نقش‌ها را در قالب سه نقش کلان یا فرانش^۲ به نمایش می‌گذارد: ۱) فرانش تجربی^۳؛ ۲) فرانش بینافردي^۴؛ ۳) فرانش متنی^۵. یک بند واحد محل ظهور هم‌زمان این فرانش‌هاست. به بیان دیگر، ساختمان و عناصر هر بند را می‌توان با استفاده از این فرانش‌ها تفکیک و تحلیل کرد؛ برای نمونه، در بندی مانند مادر به بچه شیر داد، واژه مادر، که

1. clause

2. metafunction

3. experiential metafunction

4. interpersonal metafunction

5. textual metafunction

در دستور سنتی صرفاً فاعل خوانده می‌شود، هم‌زمان سه نقش متمایز را بر عهده دارد. از این رو، دستور نقش‌گرا سه اصطلاح فنی برای تشخیص این نقش‌ها به کار می‌گیرد. جایگاه فاعل این بند (مادر) از دیدگاه تجربی کنشگر است، یعنی او در فرایند مورد اشاره (شیر دادن) انجام‌دهنده کار و کنشی بوده است (برابر با فاعل منطقی^۱). از دیدگاه بینافردی فاعل است، زیرا اعتبار گزاره (شیر دادن به بچه) به آن بستگی دارد، یعنی صدق و کذب گزاره با توجه به او و نه شخص دیگری سنجیده می‌شود (برابر با فاعل دستوری^۲). از دیدگاه متنی آغازگر است، یعنی جایی که پیام از آنجا آغاز می‌گردد و موضوع مورد بحث پیام است (برابر با فاعل روان‌شناختی). تحلیل نقش‌گرایانه هر یک از عناصر و سازه‌های بند را با نقش‌هایی از این دست در فرانش‌ها پیوند می‌زند و، از این طریق، بند را توصیف می‌کند.

۲-۲ زبان کودک

این پرسش که کودک چگونه زبان را فرا می‌گیرد همواره برای نظریه‌های زبانی چالش‌برانگیز بوده و هر نظریه، در پی یافتن پاسخی قانع‌کننده، موضعی اتخاذ کرده است. هلیدی از منظری نقش‌گرایانه و معنی‌محور به این پدیده می‌نگرد. زبان، در مسیر طولانی شکل‌گیری و تکاملش، به شکلی یگانه، برای ایفای معنی و نقش سامان یافته است. این روند تکاملی در فراگیری زبان توسط کودکان نیز مشاهده می‌شود. طبیعی است که کودک انسان، از همان بدو تولد، در تلاش برای رساندن معنی باشد. او در محیطی قرار می‌گیرد که با دیگران در تعامل است؛ به توجه آنها نه تنها نیاز دارد، بلکه این توجه برای بقایش حیاتی است؛ و خواسته‌های بسیاری از آنها دارد. کودک سرشار از معنی است و، از ابتدا، رفتارهای نشانه‌شناسانه از خود بروز می‌دهد. او، به آرامی، می‌آموزد که چگونه معنی را منتقل کند. هلیدی، با مشاهده تیزبینانه، ثبت دقیق و تحلیل موشکافانه رفتارهای ارتباطی فرزندش نایجل، از سن نه ماهگی تا دو سال و شش ماهگی، هفت نقش را در مراحل نخستین زبان‌آموزی بازمی‌شناسد. کودکان زبان را، برای مقاصد خود، در یکی از این نقش‌ها به کار می‌برند: ۱) نقش ابزاری^۳؛ هنگامی که

1. logical subject

2. grammatical subject

3. instrumental

کودک نیازش را بیان می‌کند: شیر می‌خوام. (۲) نقش نظارتی^۱؛ هنگامی که کودک بر رفتار دیگران نظارت می‌کند و به آنها می‌گوید که چه کنند: برو بیرون. (۳) نقش بینافردی^۲؛ هنگام ایجاد روابط با دیگران: مامانو دوس دارم. (۴) نقش شخصی^۳؛ هنگامی که کودک احساس، فکر و هویت خود را نشان می‌دهد: دختر خوبی‌ام. (۵) نقش کاوشی^۴؛ هنگام شناخت محیط و کسب معلومات از پیرامون خود: اسمش چیه؟ (۶) نقش تخیلی^۵؛ هنگام داستان‌سرایی و ایجاد جهانی خیالی، مانند زمانی که کودک در حین بازی کردن صدای خروس را تقلید می‌کند. (۷) نقش بازنمایی^۶ یا اطلاعی^۷؛ هنگام خبر دادن از امور: باید به چیزی بگم. زبان کودک، پس از طی مراحل و با گذر از این نقش‌ها، به زبان بزرگسالان نزدیک می‌شود و سرانجام نظام فرانش‌های تجربی، بینافردی و متنی تکوین می‌یابد.

۲-۳ زبان علم و استعاره دستوری

هلیدی، در کنار مفهوم سنتی استعاره، سازوکاری را در واژگان - دستور شناسایی می‌کند که پدیدآورنده گونه خاصی از استعاره است. او آن را «استعاره دستوری»^۸ می‌نامد. طرح این مفهوم بسیار خلاقانه و راهگشاست. استعاره دستوری به‌ویژه برای مطالعه گونه‌های مختلف یک زبان، نظیر گونه علمی یا زبان علم، ابزار کارآمدی را فراهم ساخته است. استعاره، که به‌طور سنتی به کاربرد مجازی و غیرتحت‌اللفظی^۹ واژه در مفهومی تازه براساس نوعی شباهت با معنی اولیه دلالت می‌کرد، از نگاه هلیدی معنایی دیگر به خود می‌گیرد و در ساختمان دستور عمل می‌کند. به گفته هلیدی، این نوع استعاره الگوی طبیعی نمود یافتن معنی در زبان را دگرگون می‌کند و، برای مثال، موجب می‌شود معنای یک مقوله دستوری، نظیر فعل، توسط مقوله دستوری دیگری، نظیر اسم، نمود یابد. از این طریق، معنایی که ذاتاً در حالت غیراستعاری همواره با مقوله دستوری معینی بیان می‌شود، تحت تأثیر استعاره دستوری، در قالب مقوله دستوری متفاوتی ظاهر می‌شود. از نگاه نقش‌گرایانه هلیدی، زبان

1. regulatory

2. interpersonal

3. personal

4. heuristic

5. imaginative

6. representational

7. Informative

8. grammatical metaphor

در سیر تکامل، الگوهای اولیه‌ای را شکل داده است که با وظیفه‌نقشی خود سازگاری و انطباق دارند؛ برای مثال، فرایندها ماهیتاً با فعل‌ها، و اشیاء ماهیتاً با اسامی انطباق دارند؛ به عبارتی، فرایندهایی که تجربه می‌شوند در ابتدا و به‌طور طبیعی در زبان به فعل بدل می‌گردند و پدیده‌ها نیز طبعاً به اسم تعبیر می‌شوند. این الگوها، که با نقش ذاتی یک مقوله هماهنگ‌اند، «سازگار»^۱ نامیده می‌شوند. هنگامی که این هماهنگی بر هم بخورد و برای مثال یک اسم فرایند را نمایش دهد، الگوی «غیرسازگار»^۲ پدید می‌آید. حال عملکرد استعاره‌دستوری چیست؟ بر هم‌زدن انطباق و ایجاد الگوی غیرسازگار. استعاره‌دستوری می‌تواند، از طریق فرایندهایی مانند اسم‌سازی، آنچه را ماهیتاً یک فعل یا صفت است به اسم بدل کند. بدل شدن فعل حرکت کردن به اسم حرکت، یا صفت گرم به اسم گرم یا گرمایش نمونه‌هایی از عملکرد این استعاره‌اند. بنابراین، دستور زبان، در گام نخست، با ایجاد صورت سازگار، تجربه را معنادار می‌کند؛ سپس، با بازتعبیر دستوری یا شکل‌دهی دوباره به آن، صورت فنی یا ناسازگار را به دست می‌دهد. اما این عمل به چه کار می‌آید؟ از این طریق ما می‌توانیم تجربه را بازتعبیر کنیم، انتظارات و گمانه‌هایی را بر اساس تجربه بسازیم و آن را مبنای فکر کردن درباره‌ی امور قرار دهیم. گویی رویدادها و ویژگی‌های گذرا به اشیاء و موضوعاتی ثابت بدل می‌شوند که می‌توان آنها را رد و بدل کرد و گفتمانی را پیرامون آنها تشکیل داد. از این طریق، ما از یک تجربه منفرد به سمت گمانه‌زنی و انگاره‌پردازی درباره‌ی تجربه‌های آینده می‌رویم و، بدین ترتیب، تفکر نظری شکل می‌گیرد. فرایند بازتعبیر یا استعاره‌دستوری اساس ایجاد نظریه‌های علمی است (Reeves 2005: 39-41). به گفته‌ی هلیدی، «گرافه نیست اگر بگوییم که استعاره‌دستوری زیربنای هر نوع تفکر علمی است» (Halliday 2009: 118). هنگامی که اصطلاحاتی نظیر حرکت وضعی، حرکت انتقالی، گرمایش جهانی، و یا گرمایش زمین را به کار می‌بریم، با عبور از مسیر استعاره‌دستوری به این مفاهیم دست یافته‌ایم.

1. congruent
2. non-congruent

۳ زبان‌شناسی هلیدی در برابر زبان‌شناسی چامسکیایی

زبان‌شناسی هلیدی و زبان‌شناسی چامسکیایی، با توجه به نگرش‌های متفاوتشان به زبان و نیز مفاهیمی که نظریه را بر آن بنا می‌نهند، از اساس با هم تفاوت دارند و هریک در دو میدان کاملاً مجزا و رویاروی قرار می‌گیرند. زبان‌شناسی زایشی زبان را نظامی از قواعد انتزاعی در نظر می‌گیرد و هدف بررسی زبان را کشف قواعد حاکم بر کنارهم‌نشینی سازه‌ها و تشکیل جملات دستوری می‌انگارد. دستور مورد ادعای چامسکی می‌خواهد جملات دستوری را از نادرستی بازشناسد و نگذارد جمله‌ای نادرستی تولید شود پس باید صریح و بدون ابهام عمل کند. از این رو، زبان از اجتماع و بافت منفک در نظر گرفته می‌شود؛ گویی نحو در آزمایشگاه عمل می‌کند و جملات در خلأ تولید می‌شوند. چامسکی آن صورتی از زبان را در نظر دارد که به‌غایت ذهنی و انتزاعی است، آنچنان‌که هیچ عاملی نتواند در آن رخنه کند. ریشه این نگرش به زبان در نگاه کلان چامسکی به علم قرار دارد، آنجا که می‌گوید: «واقعیت بیش از اندازه درهم و برهم و بسیار پیچیده است. آنچه ما در علم انجام می‌دهیم این است که انگاره‌ای بسیار آرمانی از واقعیت بنا سازیم»^۱. نگاه تقلیل‌گرایانه به زبان و آرمانی‌سازی جملات موجبات کم‌توجهی به پژوهش‌های میدانی، توصیفی و پیکره‌بنیاد را فراهم آورد و انتقاداتی را برانگیخت، به طوری که زبان‌شناسان پیرو چنین روش‌هایی، به کنایه، «زبان‌شناسان صندلی‌نشین» (یا به ترجمه تحت‌اللفظی واژه انگلیسی *armchair linguistics*) «زبان‌شناسی صندلی‌راحتی» لقب گرفتند. اختلاف نظر بنیادین دیدگاه هلیدی با چنین نگرشی به زبان از همین‌جا آغاز می‌گردد.

اگر دو جریان کلان زبان‌شناسی را سنت انضمامی و سنت انفصالی بنامیم، زبان‌شناسی هلیدی به سنت انضمامی و زبان‌شناسی صورت‌گرای زایشی به سنت انفصالی تعلق دارد (Thompson & Collins 2001: 137-138). در سنت انفصالی، زبان پدیده‌ای منفصل و فارغ از نظام گسترده‌تر اجتماع در نظر گرفته می‌شود که پیامد آن مستقل دانستن نحو و جدا شدن

۱. این عبارت را چامسکی در سخنرانی خود در جشن پنجاهمین سالگرد تولد نحو زایشی (۱۶ جولای ۲۰۰۵) که نگارنده در آن حضور داشت بیان کرد.

رشته‌هایی مثل کاربردشناسی و جامعه‌شناسی زبان از بدنه اصلی زبان‌شناسی است. در سنت انضمامی، زبان همواره در بافت اجتماع بررسی می‌شود و اساساً وجود جملات خارج از بافت یا بافت زودوده پذیرفتنی نیست. از این رو، جداسازی کاربرد و اجتماع از زبان ممکن نیست (ibid).

هلیدی وجود دستور جهانی را نیز منتفی می‌داند و معتقد است که شواهد موجود همگی خلاف آن را تأیید می‌کنند. به گفته او، کودک در سنین بین یک سالگی تا هجده ماهگی نظام زبانی مخصوص به خود را ایجاد می‌کند. زبان کودک، که وی آن را «زبان آغازین»^۱ می‌نامد، بعدها، در جریان رشد، جای خود را به زبان و نحو بزرگسالان می‌دهد. هلیدی می‌گوید که اگر کودک از قبل و به شکل ذاتی اصول زبان بزرگسالان را در اختیار دارد، پس چه لزومی دارد که در ابتدا زبانی کاملاً متفاوت داشته باشد. او همچنین استدلال فقر محرک‌ها را مردود می‌داند. براساس این استدلال، ماهیت دانش زبانی کودک چنان است که نمی‌توان فراگیری آن را به محیط و داده‌های ناقص و ناکافی آن نسبت داد؛ به عکس، او عقیده دارد که محیط پیرامون کودک بی‌نهایت غنی است و تا سن چهار سالگی کمابیش نیم‌میلیون بند به گوش کودک می‌خورد. این میزان برای هر فردی کافی است تا ساختمان دستور خود را بر پایه آن پی‌ریزی کند (رضوی ۱۳۹۱: ۱۶۴-۱۶۵). در بحث جایگاه زبان‌شناسی در میان علوم، هلیدی پیوستاری بین دو قلمرو مادی و نشانه‌شناختی در نظر می‌گیرد. به گفته او، «تمامی علوم در مکانی در این پیوستار قرار می‌گیرند که یک سوی آن فیزیک است که عمدتاً با ماده سر و کار دارد... سپس از زیست‌شناسی و... علوم اجتماعی گذر می‌کنیم، و دقیقاً در سوی دیگر، به زبان‌شناسی، که نظریه معناست، می‌رسیم» (همان: ۱۶۵-۱۶۶). در این پیوستار، ابعاد مادی زبان‌شناسی مانند مطالعه امواج صوتی و نمادهای مختلف نیز جای می‌گیرند. هلیدی به روشنی بیان می‌کند که «زبان‌شناسی، در اصل و اساس، مطالعه معناست» (همان: ۱۶۶). جدول زیر برخی مفاهیم مقایسه‌پذیر این دو رویکرد را نشان می‌دهد:

زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی	زبان‌شناسی صورت‌گرای چامسکی
معنا آغاز تحلیل و نظریه‌پردازی است	صورت آغاز تحلیل و نظریه‌پردازی است
متن و گفتمان محور	جمله‌محور
نظام معنایی بنیان زبان است	نحو بنیان زبان است
زبان شبکه‌ای از روابط است	زبان فهرستی از ساخت‌هاست
زبان اکتسابی و محیطی است	زبان فطری و ذاتی است
زبان برای تعامل است	زبان برای تفکر است
توجه به معنی گوینده‌مدار و بافتی	توجه به معنی جمله‌مدار و گزاره‌ای
دستور زبان طبیعی است	دستور زبان قراردادی است
تنوعات زبانی اهمیت دارند	ویژگی‌های همگانی زبان‌ها اهمیت دارند
تحلیل جملات متنی و واقعی	تحلیل جملات خودساخته

۴ زبان‌شناسی هلیدی و زبان‌شناسی شناختی

به همان اندازه که تفاوت‌های پیش‌گفته دو نظریه هلیدی و چامسکی را در دو قطب مقابل قرار می‌دهد، شباهت‌های زبان‌شناسی هلیدی و زبان‌شناسی شناختی آن‌چنان است که می‌توان آنها را در کنار هم نشانده. یکی از فرض‌های پایه رویکرد شناختی این است که نظام زبان به‌طور مستقیم با کاربرد در پیوند است، به گونه‌ای که کاربرد زبان شکل و نظم و سامان آن را پدید می‌آورد. پذیرش کاربردبنیاد بودن زبان همسو با سنت نقش‌گرایی است و رویکرد شناختی را در زمره رویکردهای نقش‌گرا قرار می‌دهد. در واقع، در دو رویکرد نقش‌گرا و شناختی اعتقاد بر این است که ساخت زبان برآمده از نقش‌هایی است که زبان ایفا می‌کند و آن را باید به مدد همان نقش‌ها توضیح داد.

رونالد لانگاکر^۱، واضع دستور شناختی، برای زبان دو نقش عمده برمی‌شمارد: (۱) نقش نشانه‌شناختی^۲؛ که به نمادین‌سازی مفهوم‌ها می‌پردازد. به عبارت دیگر، زبان مفهوم‌های ذهن را به شکل نمادهایی متشکل از آوا و معنی درمی‌آورد. (۲) نقش ارتباطی^۳؛ که به کارکرد ارتباطی زبان در اجتماع اشاره دارد. در واقع، زبان در برقراری ارتباطات اجتماعی یا اظهارنظر

1. R. LANGACKER

2. semiological function

3. interactive function

درباره عقاید و امور نقش دارد. در مقام مقایسه با دستور هلیدی، این نقش‌ها یادآور دو فرانش‌تجربی و بینافردی است. اما به رغم آنکه این دو نگرش، با تأکید بر معنا و نقش، در قطب مقابل رویکرد صورت‌گرای زایشی قرار می‌گیرند، تفاوت‌های آشکاری نیز دارند که آنها را متمایز می‌سازد. هلیدی می‌گوید:

میان دو رویکرد نقش‌گرا و شناختی مسئله تفاوت در اهداف وجود دارد... اساساً دیدگاه ما این است که از طریق زبان به شناخت می‌رسیم، زیرا انگاره‌ای موجه و توانمند از زبان در اختیار داریم و می‌دانیم چگونه آن را به کار گیریم و به وراى آن حرکت کنیم... بنابراین، ما به سوی شناخت می‌رویم، اما به شناخت به عنوان گونه‌ای از معنا می‌نگریم. در زبان‌شناسی شناختی عکس این را انجام می‌دهند. از بازنمایی و شناخت آغاز می‌کنند و از آن برای پرتو افکندن بر معنا بهره می‌گیرند (همان: ۱۶۶-۱۶۷).

ما از طریق واج‌شناسی و واژگان - دستور و با گذر از معنی‌شناسی، یعنی با استفاده از ابعاد آشکارتر و در دسترس‌تر به سمت شناخت گام برمی‌داریم (همان: ۱۶۷). بنابراین نخست باید انگاره‌ای از زبان داشت تا بتوان با استفاده از آن به سراغ توصیف شناخت و فرایندهای شناختی رفت (Thompson & Collins 2001: 142). جدول زیر نمایی کلی از شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو رویکرد را به دست می‌دهد:

زبان‌شناسی نظام‌مند	زبان‌شناسی شناختی
اولویت معنی و ساختمان زبان بر شناخت و فرایندهای شناختی در تحلیل	اولویت شناخت و فرایندهای شناختی بر معنی و ساختمان زبان در تحلیل
نگرش کاربردبنیاد به دستور	نگرش کاربردبنیاد به دستور
مردود دانستن دیدگاه توانشی به دستور	مردود دانستن دیدگاه توانشی به دستور
تمایل به مطالعه جنبه ارتباطی زبان	تمایل به مطالعه معنی‌شناسی مفهومی
بهره‌گیری از نمونه‌های پیکره‌بنیاد	بهره‌گیری از نمونه‌های ساختگی یا برگزیده
تعبیر ^۱ ، فرایند نشانه‌شناختی واژگان - دستور برای ایجاد کردن معنی	تعبیر، فرایندی ذهنی که گویشور، از طریق آن، انتخاب می‌کند بازنمود مفهومی را به چه شکل بیان کند
بررسی استعاره‌های دستوری	بررسی استعاره‌های مفهومی

۵ هلیدی و اندیشمندان زبان و اجتماع

از جمله اندیشمندانی که بر سیر اندیشه و مکتب فکری هلیدی تأثیر داشته‌اند باید از سه تن یاد کرد: بسیل برنارد برنشتاین^۱، برونیسلاو مالینفسکی^۲ و جان روپرت فرث^۳. برنشتاین جامعه‌شناسی بود که به مطالعه رابطه زبان و اجتماع پرداخته و در جامعه‌شناسی زبان صاحب نظریه بود. نظرات برنشتاین درباره نقش خانواده در شکل‌گیری رمزگان‌های زبانی متفاوت در کودکان طبقات اجتماعی مختلف، و تأثیر آن بر آینده تحصیلی کودکان بزرگ‌شده در آن طبقات، توجه هلیدی را جلب کرد و تأثیر بسزایی بر دیدگاه او در زمینه ارتباط زبان و اجتماع گذاشت. به گفته هلیدی «او [برنشتاین] ... تنها جامعه‌شناس سرآمدی بود که به واقع زبان را در نظریه‌اش جای داده بود» (ibid: 134). مالینفسکی مردم‌شناسی علاقه‌مند به زبان‌شناسی بود که درباره زبان نظورری می‌کرد. مفهوم بافت فرهنگی از نوآوری‌های اوست. مالینفسکی، با کار میدانی روی بومیان جزایر ملانزی، دریافت که برای فهم دقیق واژه‌های آنان، حتماً باید درک کاملی از بافت فرهنگی که در آن به کار می‌روند داشت. این بافت، بافتی موقعیتی و غیرزبانی است که برای درک مناسب متن باید همراه با بافت زبانی در نظر گرفته شود. این مفهوم در آراء هلیدی جایگاه ویژه‌ای یافت (ibid: 181). اما از این میان، فرث بیشترین تأثیر را بر او داشته است. فرث، که در کالج لندن با مالینفسکی همکاری می‌کرد، همین مفهوم را بسط داد و در نظریه‌اش به کار گرفت. فرث زبان‌شناسی بود که در زمینه زبان‌های آسیایی و آفریقایی به تحقیق پرداخته و بینش‌های فراوانی از آنها به دست آورده بود. کارهای او عمدتاً به بافت موقعیتی و آواشناسی و واج‌شناسی اختصاص داشت و کمتر به دستور پرداخته بود. او، که استاد مستقیم هلیدی بود، بیشترین تأثیر را بر آراء وی داشته است، به نحوی که برخی دیدگاه هلیدی را مکتب نوفرثی خوانده‌اند. هلیدی مشخصاً مفهوم نظام - ساخت را از فرث وام گرفته و در نظریه دستوری خود به کار برده است (ibid: 178-183).

1. Basil Bernard BERNSTEIN
2. Bronislaw Malinowski
3. John Rupert Firth

۶ حضور هلیدی

همایش بین‌المللی نقش‌گرای نظام‌مند همایشی سالانه است که هر بار کلیه نظریه‌پردازان و پژوهشگران زبان‌شناسی هلیدی را از سرتاسر جهان گرد هم می‌آورد تا، با ارائه مقالات، ایراد سخنرانی‌ها و برگزاری کارگاه‌ها، به تبادل آراء و تازه‌ترین یافته‌ها در این حوزه بپردازند. تابستان سال ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ میلادی) مصادف بود با چهلمین سال برگزاری این همایش در شهر گوانزو در کشور چین^۱ در آن همایش، بخت آن را یافتیم با مایکل هلیدی دیدار داشته باشیم. فرصتی تکرارنشده برای گفتگو با یکی از بزرگ‌ترین متفکران حوزه زبان، که کل آن همایش بر پایه نظرها و نظریه او بنا شده بود. تا آن زمان، چهل همایش در باب زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند برگزار شده بود و، از آنجا که عدد چهل در فرهنگ چینی اهمیتی ویژه دارد و نشانه عبور از تردیدها، پختگی، خردمندی و دستیابی به ثبات است، دانشگاهیان و دانش‌ورزان گردآمده در همایش سنگ تمام گذاشتند و — آن‌گونه که شایسته هر سرزمین فرخنده‌ای است که قدر دانشمندان را بدانند — هلیدی را بر صدر نشانند و از او تجلیل و قدردانی کردند. همچنین کتابخانه تخصصی‌ای را که از تمامی کتاب‌های موجود در زمینه دستور نقش‌گرا در آن دانشگاه دایر شده بود، با افتخار، به نام مایکل هلیدی نامیده شد.

نتیجه آن دیدار و گفتگو در مجله زبان و زبان‌شناسی (شماره ۱۵، سال ۱۳۹۱) با عنوان «گفتگو با مایکل هلیدی، بنیان‌گذار دستور نقش‌گرای نظام‌مند» به چاپ رسیده است. روز دوم همایش بود که از او درخواست کردم برای مصاحبه زمانی را معین کنیم. او بی‌تکلف و با گشاده‌رویی پذیرفت. نخستین حس من از دیدار او این بود که، به رغم سالخورده‌گی، بسیار دقیق، حاضرالذهن و پربار بود. گفت که در پایان برنامه‌های آن روز، زمان و روز دقیق گفتگو را خواهد گفت؛ و به یادش ماند، و وقت را تعیین کرد. روز موعود، دقیقاً سر ساعت از راه رسید و مدتی مشخص (اندکی بیش از یک ساعت) ماند و با صراحت، روشنی و حضور ذهن آشکار به پرسش‌ها پاسخ داد. حضوری بسیار احترام‌برانگیز داشت، هرچند

۱. گزارشی از این همایش در مجله دستور، شماره ۹، سال ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است.

خودش برخوردار صمیمی و فروتنانه داشت، اما گفتگوی دوستانه و بی‌آلایش او با همه، از اساتید و پژوهشگران کشورهای مختلف گرفته تا دانشجویانی که دور و برش در رفت و آمد بودند، باعث نمی‌شد که آنان و حتی همکاران نزدیکش، درعین صمیمیت، تحت تأثیر گرانش حضور او نباشند و بودن پربارش را حس نکنند. وی، زمانی در پاسخ به این پرسش که جایگاه کار و اثر خود را در گسترش زبان‌شناسی چگونه ارزیابی می‌کند، گفته بود:

آن را بخشی از گسترش این حوزه می‌بینم. همواره باید بر مشترکاتم با سایر زبان‌شناسان تأکید کنم؛ هرگز حس نکرده‌ام و نخواسته‌ام گمان کنم که از دیگران متمایز هستم. هیچ‌گاه خود را یک نظریه‌پرداز ندیده‌ام. فقط به نظریه علاقه نشان داده‌ام، شاید به این دلیل که در رویکردهای نظری در دسترس، برخی حوزه‌ها چندان کافی نبودند تا پاسخی برای پرسش‌های مورد علاقه‌ام فراهم کنند (ibid: 133).

هلیدی نقش‌های سترگ زبان‌شناسی نقش‌گرا را برای ما به یادگار گذاشت. امروز هر پژوهشگر علاقه‌مندی می‌تواند نقش خود را ایفا کند و، در پرتو نظریه زبانی او، بسی داده‌های ناکاویده زبان فارسی را بکاود و با زبانی علمی و جهان‌شمول عرضه کند. غرض نقشی است که ما بازماند که هستی را نمی‌بینم بقایی

منابع

- رضوی، محمدرضا (۱۳۹۱)، «گفتگو با مایکل هلیدی، بنیان‌گذار دستور نقش‌گرای نظام‌مند» زبان و زبان‌شناسی، سال هشتم، شماره اول (پیاپی ۱۵)، ص ۱۵۵-۱۷۵.
- مهاجر، مه‌ران و محمد نبوی (۱۳۹۳)، به سوی زبان‌شناسی شعر، ویراست دوم، تهران: نشر آگه.
- Eggs, S. (2004), *An Introduction to Systemic Functional Linguistics*, London: Continuum.
- Evans, V. M. Green (2006), *Cognitive Linguistics; an Introduction*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Halliday, M.A.K. (2004), *The Language of Science*, (Collected Works of M.A.K. Halliday), vol. 5, J. Webster (ed.), London: Continuum.
- (2009), *The Essential Halliday*, J. Webster (ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. and C. Matthiessen (2004), *An Introduction to Functional Grammar*, 3rd edition, Hodder Arnold Publication.
- Halliday M.A.K. and J. Webster (2003), *The Language of Early Childhood* (Collected Works of

- M.A.K. Halliday), vol. 4, J. Webster (ed.), London: Continuum.
- Langacker, R. (2008), *Cognitive Linguistics; a Basic Introduction*, Oxford: Oxford University Press.
- (2009), *Investigations in Cognitive Grammar*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Mattissen, C. K. Teruya and M. Lam (2010), *Key Terms in Systemic Functional Linguistics*, London: Routledge.
- Nuyts, J. (2007), "Cognitive Linguistics and Functional Linguistics", *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, D. Geeraerts and H. Cuykens (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 543-565.
- Reeves, C. (2005), *The Language of Science*, London: Routledge.
- Thomas, M. (2011), *Fifty Key Thinkers on Language and Linguistics*, London: Routledge.
- Thompson, G. (2004), *An Introduction to Functional Grammar*, 2nd edition, London: Arnold.
- Thompson, G. and H. Collins (2001), "Interview with M.A.K. Halliday, Cardiff, July 1998", *DELTA*, vol. 17, No. 1, pp. 131-153.

کتاب‌شناسی آثار هلیدی

مجموعه‌ای از آثار قلمی پرشمار هلیدی آن‌گونه که میک آدانل (Mick O'Donnell)، یکی از زبان‌شناسان متخصص این حوزه، گردآوری کرده در ذیل آمده است.

- Halliday, M.A.K. (1955), *The Language of the Chinese Secret History of the Mongols*, Ph.D. Thesis submitted to Cambridge University.
- Published as: Halliday, M.A.K. (1959), *The Language of the Chinese Secret History of the Mongols*, Oxford: Basil Blackwell, Publications of the Philological Society XVII.
- The appendix "Phonological (prosodic) analysis of the new Chinese syllable (modern Pekingese)", was reprinted in Frank Palmer (ed.), 1970, *Prosodic Analysis*, London: Oxford University Press.
- (1956), "Grammatical categories in Modern Chinese", *Transactions of the Philosophical Society* 1956, pp 177- 224.
- Extract reprinted in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 36-51.
- (1956), "The linguistic basis of a mechanical thesaurus, and its application to English preposition classification", *Mechanical Translation*, 3, pp 81- 88.

(1957), "Some Aspects of Systematic Description and Comparison in Grammatical Analysis", In J.R. Firth (ed.), *Studies in Linguistic Analysis* (Special Volume of the Philological Society), Oxford: Blackwell, pp.54-67.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster. (2002), *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 1. Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1961), *Categories of the Theory of Grammar*, Word 17.

Reprinted in Bertil Malmberg (ed.) (1972), *Readings in modern linguistics*, Stockholm, Läromedelsförlagen-Mouton, pp. 157-208.

Reprinted (abridged) in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 52-72.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar. Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1961), "Linguistique generale et linguistique appliquee a l'enseignement des langues", *Etudes de Linguistique Appliquee*, 1. pp.5-42.

(1962), "Linguistics and machine translation", *Zeitschrift fuer Phonetik, Sprachwissenschaft und Kommunikationsforschung*, 15.

(1963), "The tones of English", *Archivum Linguisticum*, 15.1, pp. 1-28.

(1963), "Intonation in English Grammar", *Transactions of the Philological Society*, pp.143-169.

(1963), "Class in relation to the axes of chain and choice in language", *Linguistics*, 2, pp. 5-15.

Extract reprinted as "Chain and Choice in Language," in Gunther Kress (ed.), (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 84-87.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster. (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster(ed.), London: Continuum.

(1964), "Descriptive Linguistics in Literary Studies", in Alan Dithie (ed.), *English Studies Today* (third series), pp. 26-39.

Reprinted in McIntosh & Halliday (1966), pp. 56-69.

Republished in Donald C. Freeman, *Linguistics and Literary Style*, New York: Holt Rinehart and Winston (1970), pp. 57-72.

(1964), "Syntax and the Consumer", in C. Stuart (ed.), *Report of the Fifteenth Annual (First International) Round Table Meeting on Linguistics and Language Study*, (Monograph Series in Languages and Linguistics 17), Washington D.C.: Georgetown University Press.

Reprinted in M.A.K. Halliday & James R. Martin (eds.) (1981), *Readings in Systemic Linguistics*, London: Batsford.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics, Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1964), "The Linguistic Study of Literary Texts", in Horace Lunt (ed.), *Proceedings of the Ninth International Congress of Linguistics*, The Hague: Mouton, pp. 302-307.

Reprinted (revised) in Seymour Chatman and Samuel R. Levin (eds.) (1967), *Essays on the Language of Literature*, Boston: Houghton Mifflin, pp. 217-223.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1965), "Types of structure", *Working Paper for the O.S.T.I. Programme in the Linguistic Properties of Scientific English*.

Reprinted in M.A.K. Halliday & James R. Martin (eds.) (1981), *Readings in Systemic Linguistics*, London: Batsford.

(1966), "Patterns in words", *The Listener*, Vol. LXXV, No. 1920, pp. 53-55.

(1966), "Lexis as a linguistic level", in C. E. Bazell et al (eds.), *In Memory of J.R. Firth*, London: Longman, pp. 150-61.

Extract reprinted as "Lexical Relations", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 73-83.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster. (2002), *On Grammar. Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1966), "Some notes on 'deep' grammar", *Journal of Linguistics* 2.1, pp. 57-67.

Reprinted (abridged) as "Deep Grammar: system as semantic choice", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 88-98.

- Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar*, Collected Works of MAK Halliday, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.
- (1966), "The concept of rank: a reply", *Journal of Linguistics*, 2, pp. 110-118.
- Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar*, Collected Works of MAK Halliday, vol. 1, Jonathan Webster(ed.) Continuum.
- (1966), "The English verbal group: notes towards a specimen manual of analysis", *Nuffield Programme Work Paper*.
- Reprinted as "The English verbal group", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press. pp.136-158.
- (1967), *Grammar, Society, and the Noun*, London: H.K. Lewis (for University College London).
- Originally presented as an Inaugural Lecture (as Foundation Professor of General Linguistics) delivered at University College London, 24 November 1966.
- Reprinted in Halliday, M.A.K. (1977), *Aims and Perspectives in Linguistics*, Applied Linguistics Association of Australia, Occasional Papers Number 1.
- Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics*, Collected Works of MAK Halliday, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.
- (1967), "Linguistics and the Teaching of English", in James N. Britton (ed.), *Talking and Writing: A Handbook for English Teachers*, London: Methuen, pp. 80-90.
- (1967), *Some Aspects of the Thematic Organization of the English Clause* (Memorandum RM-5228-PR), Santa Monica, California: The RAND Corporation.
- Reprinted abridged in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 174-188.
- (1967), *Intonation and Grammar in British English*, The Hague: Mouton.
- (1967), "Notes on transitivity and theme in English; part I", *Journal of Linguistics*, 3.1, pp. 37-82.
- (1967), "Notes on transitivity and theme in English; part II", *Journal of Linguistics*. 3.2, pp. 199-244.
- (1968), "Notes on transitivity and theme in English; part III", *Journal of Linguistics*, 4.2, pp.

179-215.

(1969), "Options and functions in the English clause", *Brno Studies in English*, 8, pp. 82-88.

Reprinted in F.W. Householder (ed.) (1972), *Syntactic Theory 1: Structuralist*. London: Penguin, pp. 248-257.

Reprinted in M.A.K. Halliday & James R. Martin (eds.) (1981), *Readings in Systemic Linguistics*, London: Batsford.

(1969), "Language and Experience", *The Place of Language (Educational Review. University of Birmingham)*, 20.2, pp. 95-106.

(1969), "Linguistics and the Language Learner", (in Chinese), *Bulletin of the Teachers Training College*, Singapore.

(1969), "Relevant Models of Language", *The State of Language (Educational Review. University of Birmingham)*, 22.1, pp. 26-37.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1973), *Explorations in the Functions of Language*, London: Edward Arnold, pp. 9-21.

(1969), "A Brief Sketch of Systemic Grammar", *La Grammatica; La Lessicologia*, Bulzoni Editore.

Extract reprinted Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 3-6.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1969), "Types of Process", Unpublished Work Paper, Schools Council Programme in Linguistics and English Teaching.

Reprinted in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 159-173.

(1970), *A Course in Spoken English: Intonation*, Oxford: Oxford University Press.

Reprinted in part as "Intonation and meaning", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, 214-234.

(1970), "Functional diversity in language, as seen from a consideration of modality and

mood in English", *Foundations of Language*, 6.3, pp. 322-361.

Reprinted in part as "Modality and modulation in English" in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 189-213.

(1970), "Language structure and language function", in John Lyons (ed.), *New Horizons in Linguistics*, Harmondsworth: Penguin Books.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & J. Webster (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1970), "On Functional Grammars", *Paper read to the Seminar on the Construction of Complex Grammars*, Cambridge: Mass.

Printed as "The form of a functional grammar", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 7-25

Revised version in B. Bernstein (ed.) (1973), *Class Codes and Control*, Vol. II, London: Routledge & Kegan Paul.

(1970), "The place of 'Functional Sentence Perspective' in the system of linguistic description", *Paper Read at the International Symposium on FSP*, Marianske Lazne, OCt.

Reprinted as "Functions and universals of language", in Gunther Kress (ed.) (1976), *Halliday: System and Function in Language; Selected Papers*, Oxford: Oxford University Press, pp. 26-32.

(1971), *Linguistic Function and Literary Style: an enquiry into the language of William Golding's "The Inheritors"*, in Seymour Chatman (ed.), *Literary Style: A Symposium*, New York: Oxford University Press.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1973), *Explorations in the Functions of Language*, London: Edward Arnold, pp. 103-143.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

Halliday M.A.K. (1971), "Language in a Social Perspective", *The Context of Language (Educational Review, University of Birmingham)*, 23.3, pp. 165-188.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1973), *Explorations in the Functions of Language*,

London: Edward Arnold, pp. 48-71.

Halliday M.A.K. (1971), "Language Acquisition and Initial Literacy", Malcolm P. Douglass (ed.), *Claremont Reading Conference 35th Yearbook*, pp. 63-68.

Halliday M.A.K. (1971), "A 'Linguistic Approach' to the Teaching of the Mother Tongue?", *The English Quarterly* (Canadian Council of Teachers of English), 4.2. pp. 13-24.

Halliday M.A.K. (1972), "National Language and Language Planning in a Multilingual Society", *East African Journal*, 9, (manuscript 28pp.).

Halliday M.A.K. (1972), "Systemic Grammar", *La Grammatica; La Lessicologia*. Rome: Bulzoni (Atti del I e Del II Convegno di Studi, Societa di Linguistica Italiana), pp. 17-24.

(1972), *Towards a Sociological Semantics*, Urbino: Centro Internazionale de Semiotica e di Linguistica, Universita di Urbino (Working Papers and Republications C-14).

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1973), *Explorations in the Functions of Language*, London: Edward Arnold, pp. 72-102.

(1973), "Foreword", in B. Bernstein (ed.) (1973), *Class Codes and Control*, Vol. II, London: Routledge & Kegan Paul, pp. ix-xvi.

Reprinted as "The significance of Bernstein's work for sociolinguistic theory", in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold. pp. 101-107.

(1973), *Explorations in the Functions of Language*, London: Edward Arnold.

Review by M. Gregory, *Journal of Linguistics*, 3, 1967, pp. 177-198.

(1973), "The Functional Basis of Language", Basil Bernstein, (ed.), *Class, Codes and Control Vol. 2: Applied Studies towards a Sociology of Language*, London/ Boston: Routledge & Kegan Paul, pp. ix-xvi, 343-366.

Reprinted in Halliday (1973), *Explorations in the Functions of Language*, London: Edward Arnold, pp. 22-47.

Republished as "La Base Fonctionnelle du Langage", *Langages*, 34, 1974.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1973), "Foreword", in David Mackay, Brian Thompson & Pamela Schaub, *Breakthrough to Literacy: Teachers Resource Book*, Bowmar: California (American edition of the book), pp. iii-

x.

Reprinted in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold, pp. 205-210.

(1974), "Discussion", in Herman Parret (ed.), *Discussing Language*, The Hague: Mouton.

Reprinted in part as "A social-functional approach to language", in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold. pp.36-59.

(1974), *Language and Social Man*, London: Longman (Schools Council Programme in Linguistics & English Teaching, Papers, Series II, No. 3).

Reprinted in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold. pp.8-35.

(1974), "The place of 'functional sentence perspective' in the system of linguistic description", in Frantisek Danes (ed.), *Papers on Functional Sentence Perspective*, Prague: Academia.

(1974), "A Sociosemiotic Perspective on Language Development", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, (University of London), 37. 1, pp. 98-118.

(1974), Review of "Sociolinguistics: a cross-disciplinary perspective", *Language in Society*, 3, Cambridge: Cambridge University Press.

Reprinted as "Social Dialects and Socialization", ch. 4, in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold. pp.93-100.

(1975), "Language as social semiotic: towards a general sociolinguistic theory", Adam Makkai and Valerie Becker Makkai (eds.), *The First LACUS Forum*, Columbia: Hornbeam Press, pp. 17-46.

Reprinted in part as "Language as social semiotic", ch. 6, in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold, pp. 108-126.

(1975), "Learning How to Mean", in Eric Lenneberg & Elizabeth Lenneberg (eds.), *Foundations of Language Development. A multidisciplinary Approach*, Vol. 1, New York: Academic Press.

(1975), *Learning How to Mean. Explorations in the Development of Language*, London: Edward Arnold.

Reviewed in J. Dore(1977), *Language in Society*, 6, pp. 114-118.

Reviewed in G.J. Turner, *Nottingham Linguistic Circular*, 5, No. 2.

(1975), "Sociological Aspects of Semantic Change", in Luigi Heilman (ed.), *Proceedings of the Eleventh International Congress of Linguists*, Bologna: Mulino.

Reprinted in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold, pp. 60-92.

(1975), "Talking One's Way in: A Sociolinguistic Perspective on Language and Learning", Alan Davies (ed.), *Problems of Language and Learning*, London: Heinemann, pp. 8-25.

(1975), "Sociological Aspects of Semantic Change", Luigi Heilmann (ed.), *Proceedings of the Eleventh International Congress of Linguistics* (1972), Bologna: Il Mulino, pp. 853-879.

(1975), "The Context of Linguistics", Francis P. Dineen (ed.), *Report of the Twenty-Fifth Annual Round Table Meeting on Linguistics and Language Study*, Washington D.C.: Georgetown University Press (Monograph Series in Language and Linguistics 27), pp. 179-197.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1977), *Aims and Perspectives in Linguistics*. Applied Linguistics Association of Australia, Occasional Papers, No 1.

Reprinted in Halliday, M.A.K. and Jonathan Webster (ed.), (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1976), "English System Networks", Chapter 7, in Kress Gunther (ed.), *Halliday: System and Function in Language*. London: Oxford University Press, pp. 101-135.

The chapter was substantially written during May-August 1964, as materials to be used for a course given by Halliday at Indiana University during 1964.

(1976), "An Interpretation of the Functional Relationship between Language and Social Structure", (unpublished manuscript).

First printed in M.A.K. Halliday (1978), *Language as Social Semiotic*, London: Edward Arnold, pp. 183-193.

Published as "Eine Interpretation der funktionalen Beziehung zwischen Sprache und Sozialstruktur", Uta Quasthoff (ed.), *Sprachstruktur- Sozialstruktur: zur linguistischen Theorienbildung*, Königstein/ Ts.: Scriptor, 1978, pp.3-42.

(1976), "Anti-languages", *American Anthropologist*, 78.3, pp.570-584.

Reprinted (abridged) in Halliday, M.A.K. (1978), *Language as Social Semiotic; The social interpretation of language and meaning*, London: Edward Arnold, pp. 164-182.

(1976), "Aspects of Sociolinguistics, with Special Reference to Multilingual Education and the Teaching of Mathematics", from *Interactions between Linguistics and Mathematical Education* (Report of a Symposium sponsored by UNESCO-CEDO-ICMI, Nairobi, 1974.), (manuscript 27pp.).

Reprinted (abridged) as "Sociolinguistic aspects of mathematical education", ch. 11, in Halliday, M.A.K. (1978), *Language as Social Semiotic; The Social Interpretation of Language and Meaning*, London: Edward Arnold. pp. 194-204.

(1976), "The Teacher Taught the Student English: An Essay in Applied Linguistics", Peter A. Reich (ed.), *The Second LACUS Forum*, Columbia, South Carolina: Hornbeam Press, pp. 344-349.

(1976), "Early Language Learning: A Sociolinguistic Approach", William C. McCormack and Stephen A. Wurm (eds.), *Language and Man, Anthropological Issues*, The Hague: Mouton, pp.97-124.

(1977), "How Children Learn Language", K.D. Watson and R.D. Eagleson (eds.), *English in Secondary Schools: Today and Tomorrow*, Ashfield, N.S.W.: English Teachers' Association of New South Wales, pp. 20-37.

(1977), "Aims and perspectives in linguistics", *Occasional Papers*, 1, Brisbane: Applied Linguistics Association of Australia.

(1977), "Some Thoughts On Language in the Middle School Years", *English in Australia*, 42, pp. 3-16.

(1977), "Text as Semantic Choice in Social Contexts", Teun A. van Dijk and Janos Petofi (eds.), *Grammars and Descriptions*, Berlin/ New York: de Gruyter, pp. 176-225.

Reprinted (abridged) as "The sociosemantic nature of discourse", in Halliday, M.A.K. (1978), *Language as Social Semiotic; The Social Interpretation of Language and Meaning*, London: Edward Arnold, pp. 128-151.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2. Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1977), "Ideas about Language", *Occasional Papers*, 1, Brisbane: Applied Linguistics Association of Australia, pp. 32-55.

Originally presented as Inaugural Lecture (as Foundation Professor of Linguistics),

University of Sydney, 19 October 1976.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1978), *Language as Social Semiotic; The Social Interpretation of Language and Meaning*, London: Edward Arnold.

Reviewed by M. Berry, *Nottingham Linguistic Circular*, 11, 1982, pp. 64-94;

Reviewd by M. Gregory, *Applied Linguistics*, 1, 1980, Pp. 74-81.

(1978), "Is Learning a Second Language like Learning a First Language all Over Again?". D.E. Ingram and T.J. Quinn (eds.), *Language Learning in Australian Society. Proceedings of the 1976 Congress of the Applied Linguistics Associations of Australia*. Melbourne: Australian International Press & Publications, pp. 3-19.

(1978), "Meaning and the Construction of Reality in Early Childhood", Herbert L. Pick Jr. and Elliot Saltzman (eds.), *Modes of Perceiving and Processing of Information*, Hillsdale, N.J.: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 67-96, (manuscript 30pp.).

(1978), *Notes on 'Talking Shop. Demands on Language'*, Lindfield, NSW: Australian Film Commission.

(1979), "Development of Texture in Child Language", Terry Meyers (ed.), *The Development of Conversation and Discourse*, Edinburgh: Edingburgh University Press, pp. 72-87.

(1979), "Differences between Spoken and Written Language: Some Implications for Literacy Teaching", Glenda Page, John Elkins and Barrie O'Conner (eds.), *Communication Through Reading. Proceedings of the Fourth Australian Reading Conference*, Adelaid, S.A.: Australian Reading Association. Vol. 2. pp. 37-52.

(1979), "Modes of Meaning and Modes of Expression: Types of Grammatical Structure, and their Determination by Different Semantic Functions", D.J. Allerton, Edward Carney and David Holdcroft (eds.), *Function and Context in Linguistic Analysis: essays Offered to William Haas*, London: Cambridge University Press, pp. 57-79.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1979), "One Child's Protolanguage", Margaret Bullowa (ed.), *Before Speech. The*

Beginnings of Interpersonal Communication, Cambridge: Cambridge University Press. pp. 171-190.

(1979), "Some Reflections on Language Education in Multilingual Societies, as seen from the Standpoint of Linguistics", Madge Claxon (ed.), *Report of the 1977 Seminar on Language Education in Multilingual Societies*, Singapore: Regional Language Centre.

(1979), "The Ontogenesis of Dialogue", Wolfgang U. Dressler (ed.), *Proceedings of the Twelfth International Congress of Linguistics* (Innsbrucker Beiträge zur Sprachwissenschaft Special Volume), pp. 534-544.

(ed.). (1979), *Working Conferences on Language in Education; Report to Participants*, Sydney University: Extension Programme & Department of Linguistics.

(1980), "Three Aspects of Children's Language Development: Learning Language", Learning Through Language, Learning about Language", Yetta M. Goodman, Myna M. Hausser and Dorothy S. Strickland (eds.), *Oral and Written Language Development: Impact on Schools*, International Reading Association & National Council of Teachers of English (Proceedings from the 1979 and 1980 IMPACT Conferences). pp. 7-19.

(1980), "On Being Teaching", Sidney Greenbaum, Geoffrey Leech and Jan Svartvik (eds.), *Studies in English Linguistics: For Radolph Quirk*. London: Longman, pp. 61-64.

(1980), "The Contribution of Developmental Linguistics to the Interpretation of Language as a System", Even Hovdhaugen (ed.), *The Nordic Languages and Modern Linguistics: Proceedings of the Fourth International Conference of Nordic and General Linguistics; Oslo 1980*, Oslo: Universitetsforlaget, pp. 1-18.

(1980), "Context of situation", *Sophia Linguistica*, 6, pp. 4-15.

(1980), "Functions of language", *Sophia Linguistica*, 6, pp. 31-42.

(1980), "Register variation", *Sophia Linguistica*, 6, pp. 60-74.

(1981), "Text Semantics and Clause Grammar: Some Patterns of Realization", James E. Copeland and Philip W. Davis (eds.), *The Seventh LACUS Forum*, Columbia, South Carolina: Hornbeam Press, pp. 31-59.

Reprinted (combined with "How is a text like a clause?"), in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1982), "Linguistics in Teacher Education", Ronald Carter (ed.), *Linguistics and the*

Teachers, London/ Boston/ Melbourne/ Henly: Routledge & Kegan Paul, pp. 10-15.

(1982), "How is a text like a Clause? ", Stu Allen (ed.), *Text Processing: Text Analysis and Generation, Text Typology and Attribution*, (Proceedings of Nobel Nobel Symposium, 51), Stockholm: Almqvist & Wiksell International, pp. 209-247.

Reprinted (combined with "Text semantics and clause grammar"), in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1982), "The de-automatization of grammar: from Priestley's 'An Inspector Calls'", In John M. Anderson (ed.), *Language Form and Linguistic Variation: Papers Dedicated to Angus McIntosh*, Amsterdam: John Benjamins (Current Issues in Linguistic Theory, 15), pp. 129-159.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1983), "On the Transition from Child Tongue to Mother Tongue", *Australian Journal of Linguistics*, 3, pp. 201-215.

(1983), "Linguistics in Theory and Practice", *Waiyu Jiaoxue yu Yanjin* (Foreign Language Teaching and Research), 56, pp. 24-32.

(1984), "Language as Code and Language as Behaviour: a Systemic-functional Interpretation of the Nature and Ontogenesis of Dialogue", Robin Fawcett, M.A.K Halliday, Sydney M. Lamb and Adam Makkai (eds.), *The Semiotics of Culture and Language Vol.1: Language as Social Semiotic*, (OLS), London: Frances Pinter. pp. 3-35.

(1984), "Language as code and language as behaviour: a systemic-functional interpretation of the nature and ontogenesis of dialogue", in R.P. Fawcett, M.A.K. Halliday, S. Lamb and A. Makkai (eds.), *The Semiotics of Language and Culture*, Vol. 1, London: Pinter, pp. 3-35.

(1984), *Listening to Nigel*, Sydney University Linguistics Department. Mimeo.

(1984), On the ineffability of grammatical categories, A. Manning, P. Martin & K. McCalla (eds.), *The Tenth LACUS Forum 1983*, Columbia: Hornbeam Press, pp. 3-18.

Reprinted in James D. Benson, Michael J. Cummings and William S. Greaves (eds.), *Linguistics in a Systemic Perspective*, (CILT39), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 27-51.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (ed.) 2002, *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1984), "Grammatical Metaphor in English and Chinese". Beverly Hong (ed.), *New Papers in Chinese Language Use*, Canberra: Contemporary China Centre, Australian National University (Contemporary China Papers, 18), pp. 9-18.

(1984), "Linguistics in the University: the Question of Social Accountability", James E. Copeland (ed.), *New Directions in Linguistics and Semiotics*, Houston, Texas: Rice University, pp. 51-67.

(1985), *Introduction to Functional Grammar*, London: Edward Arnold.

Halliday, M.A.K. ms. *The Meaning of Modern English*, Unpublished Mimeo, being a previous version of *Introduction to Functional Grammar*.

Second Edition: Halliday, M.A.K. (1994), *Introduction to Functional Grammar*, 2nd edition, London: Edward Arnold.

Third Edition: Halliday, M.A.K. & C.M Matthiessen (2004), *Introduction to Functional Grammar*, 3rd edition, London: Edward Arnold.

(1985), "A grammar for casual conversation? Section 7 of On Casual Conversation, in Hasan (ed.).

Halliday, M.A.K. Halliday (1985), *Intonation et rythme*, Paris: Centre national de la recherche scientifique, (25 p.)

(1985), "Ch. 3 Dimensions of Discourse Analysis: Grammar", Teun A. van Dijk (ed.), *Handbook of Discourse Analysis Vol. 2: Dimensions of Discourse*, London: Academic Press.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.) London: Continuum.

(1985), "English intonation as a resource for discourse", *Beitraege zur Phonetik und Linguistik*, 48 (Festschrift in Honour of Arthur Delbridge), pp. 111- 117.

(1985), "It's a fixed word order language is English", *I.T.L. Review of Applied Linguistics*, 67-68, pp. 91- 116.

(1985), *Spoken and Written Language*, Deakin University Press (Language & Learning).

(1985), "Systemic Background", in James D. Benson and William S. Greaves (eds.), *Systemic Perspectives on Discourse*, Vol.1, (ADPS15), pp.1-15.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and*

Linguistics; Collected Works of MAK Halliday, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1986), *Learning Asian Languages*, Sydney: University of Sydney Centre for Asian Studies.

(1986), "Language Across the Culture", Makhan L. Tickoo (ed.), *Language in Learning: Selected Papers from the RELC Seminar on 'Language Across the Curriculum'*, Singapore, 22-26 April 1985, Singapore: SEAMEO Regional Language Centre (Anthology Series 16), pp. 14-29.

(1987), "Language and the Order of Nature", Nigel Fabb, Derek Attridge, Alan Durant and Colin MacCabe (eds.), *The Linguistics of Writing: Arguments between Language and Literature*, Manchester University Press, pp.135-154.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics. Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster(ed.), London: Continuum.

(1987), "Poetry as scientific discourse: the nuclear sections of Tennyson's 'in Memoriam'", in David Birch & Michael O'Toole (ed.), *Functions of Style*, London: Pinter.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1987), "Some basic concepts of educational linguistics", Verner Bickley (ed.), *Proceedings of the ILE International Seminar on Languages in Education in a Bilingual or Multilingual Setting*, Hong Kong: Institute of Language in Education, [in press].

(1987), "Spoken and written modes of meaning", in Rosalind Horowitz and S. Jay Samuels (eds.), *Comprehending Oral and Written Language*, New York: Academic Press, pp. 55-82.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.) Continuum.

(1988), "The history of a sentence: an essay in social semiotics", in Rosa Maria Bollettieri Bosinelli (ed.), *Language Systems and Cultural Systems: Proceedings of the International Symposium on Bologna, Italian Culture and Modern Literature* (University of Bologna, October 1988), (in press).

Reprinted as Halliday, M.A.K. (1992), "The History of a Sentence: an essay in social semiotics", in Vita Fortunati (ed.), *Bologna, La Cultura Italiana e le Letterature*

Straniere Moderne, Vol. 3, A. Longo Editore: Ravenna., pp. 29-45.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1988), "Foreword", in David Birch and Michael O'Toole (eds.), *Functions of Style* (Open Linguistic Series), London: Pinter, pp.vii-ix.

(1988), "Poetry as scientific discourse: the nuclear sections of Tennyson's 'in Memoriam'". In David Birch and Michael O'Toole (eds.), *Functions of Style* (Open Linguistic Series), London: Pinter.

(1988), "On the Language of Physical Science", Mohsen Ghadessy (ed.), *Registers of Written English. Situational Factors and Linguistic Features*, (OLS), London: Pinter, pp. 162-178.

(1988), "Language and Socialisation", Home and School'. Linda Gerot, Jane Oldenburg and Theo van Leeuwen (eds.), *Language and Socialisation: Home and School, Proceedings from the Working Conference on Language in Education; Macqarie University, 17-21 November 1986*, pp.1-16.

(1991), "Towards Probabilistic Interpretations", Eija Ventola (ed.), *Functional and Systemic Linguistics: Approaches and Uses* (TLSM55), Berlin/ New York: Mouton de Gruyter, pp. 39-61.

(1991), "Corpus Studies and Probabilistic Grammar", Karin Aijimer and Bengt Altenberg (eds.), *English Corpus Linguistics: Studies in Honour of Jan Svartvik*, Harlow: Longman, pp. 30-43.

(1991), "The place of dialogue in children's construction of meaning", Niemeyer (Beitrag zur Dialogforschung, Bd. 1), Dialoganalyse III: Referate der 3. Arbeitstagung, Bologna 1990, ed. Sorin Stati, Edda Weigand & Franz Hundsnurscher, Teil 1.

(1992), "Some Lexicogrammatical Features of the Zero Population Growth Text", William C. Mann and Sandra A. Thompson (eds.), *Discourse Description: Diverse Linguistic Analyses of a Fund-raising Text* (PBNS16), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 327-358.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster(ed.), London Continuum.

(1992), "The notion of 'context' in language education", *University of Tasmania, Language Education: Interaction and Development: Proceedings of the International Conference, Vietnam, 30 March- 1 April 1992*, Thao Le & Mike McCausland (eds.).

(1992), "Language as System and Language as Instance: the Corpus as a Theoretical Construct", Jan Svartvik (ed.), *Directions in Corpus Linguistics: Proceedings of Nobel Symposium 82 Stockholm, 4-8 August 1991*. (TLSM65), Berlin/ New York: Mouton de Gruyter. pp. 61-77.

(1992), "Systemic Grammar and the Concept of a 'Science of Language'", Zhu Yongsheng (ed.), *Language Studies and Textual Analysis: Proceedings of the Second National Seminar in Systemic-Functional Linguistics, Suzhou (China), 15- 18 July 1991*.

Reprinted in *Waiguoyu* (Journal of Foreign Languages, Shanghai International Studies University), No. 2 (General Serial No. 78), 1992.

Reprinted in *Network*, 19, 1992.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1992), "Language theory and translation practice", *Udine: Campanotto Editore, Rivista internazionale di tecnica della traduzione*, Numero 0.

(1992), "How do you mean? ". in M. Davies and L. Ravelli (eds.), *Advances in Systemic Linguistics: Recent Theory and Practice*. London, Pinter, pp. 20-35.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar, Collected Works of MAK Halliday*, vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1992), "New ways of meaning: a challenge to applied linguistics", *Greek Applied Linguistics Association (Journal of Applied Linguistics)*, vol. 6.

Paper presented at the Ninth World Congress of Applied Linguistics, Thessaloniki, Greece, April 1990.

Reprinted in Martin Putz (ed.) (1992), *Thirty Years of Linguistic Evolution: Studies in Honour of Rene Dirven on the Occasion of his Sixtieth Birthday*. Philadelphia/ Amsterdam: John Benjamins, pp. 59-95.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1993), *Language in a Changing World*, ACT: Applied Linguistics Association of Australia (Occasional Papers 13), pp.1-41.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1992), "Linguistic perspectives on literacy: a systemic-functional approach", in Frances Christie (ed.), *Literacy in Social Processes: Papers from the Inaugural Australian Systemic Linguistics Conference*, Deakin University, January 1990.

(1992), "The analysis of scientific texts in English and Chinese", in Halliday, M.A.K. & J.R. Martin (eds.), *Writing Science: Literacy and Discursive Power*, London & Washington D.C.: Falmer Press, pp. 124-132

(1992), "A systemic interpretation of Peking syllable finals", in Paul Tench (ed.), *Studies in Systemic Phonology*, London & New York: Pinter. pp. 98-121.

(1993), *Language in a Changing World*, ACT: Applied Linguistics Association of Australia (Occasional Papers 13).

(1993), "Language in a Changing World", in Halliday, M.A.K. (1993), *Language in a Changing World*, ACT: Applied Linguistics Association of Australia (Occasional Papers 13), pp. 62-81.

Paper presented at the Seventeenth Annual ALAA (Australian Linguistics Association of Australia) Congress (Sydney, July 1992).

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3. Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1993), "Quantitative studies and probabilities in grammar", in Michael Hoey (ed.), *Data, Description, Discourse: papers on the English language in honour of John M. Sinclair*, Harper Collins.

(1993), "A systemic interpretation of Peking syllable finals", in Paul Tench (ed.), *Studies in Systemic Phonology*, London: Pinter.

(1993), "Towards a Language-based Theory of Learning", *Linguistics and Education*. 5(2), pp. 93-116.

(1993), "The Act of Meaning", James E. Alatis (ed.), *Language, Communication and Social Meaning*, (Georgetown University Round Table on Language and Linguistics 1992), Washington D.C.: Georgetown University, pp. 7-21.

Reprinted in Halliday, M.A.K. (1993), *Language in a Changing World*, ACT: Applied Linguistics Association of Australia (Occasional Papers 13), pp. 42-61.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1993), "Systemic Theory", *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, Oxford: Pergamon, pp. 4505-4508.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1994), "So you say 'pass' ... thank you three muchly", in Allen D. Grimshaw (ed.), *What's Going on Here: Complementary Studies of Professional Talk*, Norwood: Ablex.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1994), "Investigating, learning and teaching intonation", *The Study of Sounds [Proceedings of the International Symposium of Japanese Prosody and its Education (sic)]*, Phonetic Society of Japan, vol 23.

(1994), "Contexts of English", in K. Carlon, Kristin Davidse and Brigida Rudzka-Ostyn (eds.), *Perspectives of English: Studies in Honour of Professor Emma Vorlat*, Peeters.

(1994), "The Construction of Knowledge and Value in the Grammar of Scientific Discourse, with Reference to Charles Darwin's *The Origin of Species*", Malcolm Coulthard (ed.), *Advances in Written Text Analysis*. London/ New York: Routledge, pp. 136-156.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1994), "On language in relation to the evolution of human consciousness", in Sture Allen (ed.), *Of Thoughts and Words (Proceedings of Nobel Symposium 92: The Relation between Language and Mind)*, Imperial College Press.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.),

London: Continuum.

(1995), "A Recent View of 'missteps' in Linguistic Theory", (Review of John M. Ellis, *Language, Thought and Logic*; Evanston, III: Northwestern University Press 1993), *Functions of Language*, 2.2, pp.249-267.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1995), "Computing Meanings; Some Reflections on Past Experience and Present Prospects", *Paper presented to PACLING II [Second Conference of the Pacific Association of Computational Linguistics]*, Brisbane: University of Queensland, Mimeo. (manuscript 59pp.)

(1995), "Fuzzy Grammars: a Systemic Functional Approach to Fuzziness in Natural Language" (Opening lecture), *Proceedings of FUZZ-IEEE/ IFES' 95* (The International Joint Conference of the Fourth IEEE International Conference on Fuzzy Systems and the Second International Fuzzy Engineering Symposium, March 20-24, 1995, Yokohama).

(1996), "Systemic Functional Grammar", Keith Brown and Jim Miller (eds.), *Concise Encyclopedia of Syntactic Theories*, Oxford: Pergamon. pp. 321-325.

(1996), "Literacy and Linguistics: a Functional Perspective", Ruqaiya Hasan and Geoff Williams (eds.), *Literacy in Society*, London: Longman, pp. 339-376.

(1996), "On Grammar and Grammars", Ruqaiya Hasan, Carmel Cloran and David G. Butt (eds.), *Functional Descriptions: Theory in Practice* (CILT121), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 1-38.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1997), "Linguistics as Metaphor", Anne-Marie Simon-Vandenberg, Kristin Davidse and Dirk Noel (eds.), *Reconnecting Language: Morphology in Functional Perspectives* (CILT154), Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 3-26.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.

(1998), "Language and knowledge: the 'unpacking' of text", in Desmond Allison, Lionel Wee, Bao Zhiming and Sunita Anne Abraham (eds.), *Text in Education and Society*, Singapore:

Singapore University Press and World Scientific, Ch. 10, pp.157-178.

(1998), "Things and Relations: Regrammaticising Experience as Technical Knowledge", in James R. Martin and Robert Veal (eds.), *Reading Science: Critical and Functional Perspectives on Discourses of Science*, London/ New York: Routledge, pp. 185-237.

(1998), "On the Grammar of Pain", *Functions of Language*, 5.1, pp. 1-32.

(1998), "The Notion of 'Context' in Language Education", Mohsen Ghadessy (ed.), *Text and Context in Functional Linguistics (CILT169)*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 1-24.

(1999), "Language and the Reshaping of Huma Experience", [in Greek, translated by Christina Lykou], *Glossikos Ipologistis* [Journal of the Centre for Greek Language], 1.1, pp. 19-32.

(1999), "Language teaching and linguistic science: a new look at an old question", *SPELT Journal* [Society of Pakistan English Language Teachers] 14.4, pp. 2-11.

(1999), "Grammar and the construction of educational knowledge", Roger Berry, Barry Asker, Ken Hyland and Martha Lam (eds.), *Language Analysis, Description and Pedagogy*, Hong Kong: Language Centre, The Hong Kong University of Science & Technology and Department of English, Lingnan University, pp. 70-87.

(2000), "On grammar in education: a personal view", [in Greek, translated by Christina Lykou], *Glossikos Ipologistis*, 1.2.

(2000), "Phonology past and present: a personal retrospect", *Folia Linguistica*, XXXIV, 1-2. pp. 101-111.

(2000), "Grammar and daily life: concurrence and complementarity", David G. Lookwood, Peter Fries and James Copeland (eds.), *Functional Approaches to Language, Culture and Cognition: Papers in Honour of Sydney Lamb (CILT163)*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp. 221-237.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum

(2000), "Is the grammar neutral? ", Jessica de Villiers and Robert Stainton (eds.), *Communication in Linguistics*, Tronto: GREF.

Reprinted in Halliday, M.A.K. & Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3, Jonathan Webster (ed.),

London: Continuum.

(2001), "On the grammatical foundations of discourse", in Ren Shaozeng, William Guthrie and I.W. Ronald Fong (eds.), *Grammar and Discourse: Proceedings of the International Conference on Discourse Analysis*, Macau: University of Macau Publications Centre, pp. 47-58.

(2001), "Towards a theory of good translation", in Erich Steiner and Colin Yallop (eds.), *Exploring Translation and Multilingual Text Production: Beyond Content*. Berlin and New York: Mouton de Gruyter, pp. 13-18.

Halliday, M.A.K. 2002. "M.A.K. Halliday", in Keith Brown and Vivian Law (eds.), *Linguistics in Britain. Personal History*, The Philological Society. pp.116-126.

(2002), *Judge Takes No Cap in Mid-sentence* (Sinclair Open Lecture S.), Birmingham: University of Birmingham.

[in press], "Language and socialization: home and school", in Linda Gerot & Theo van Leeuwen (eds.), *Proceedings of the Working Conference on Language in Education; Macquarie University, November 1986*.

[in press], "Language and the enhancement of learning", Bert Morris (eds.), *Proceedings of the Post-World Reading Congress Symposium on Language in Learning; Future Directions; Brisbane, July 1988*.

[in press], "Language and the theory of codes", in Alan Sadovnik (ed.), *Knowledge and Pedagogy: the Sociology of Basil Bernstein*, Norwood: Ablex.

[in press], "Lexicology", in Fred C. Peng (ed.), *Introduction to the Study of Language*, International Language Science Publishers.

[in Press], "Grammatical metaphor and its role in the construction of meaning", Salvio Matin Menendez and Laura Pardo (eds.), [*proceedings of the VIII Congreso de la Sociedad Argentina de Linguística, Mar del Plata*, pp. 20-23 September 2000.

[in Press], "Meaning and moving in the earliest months of life", J.A. Foley and Kay O'Halloran (eds.), *New Perspectives on Education and Discourse*, London & New York: Continuum.

COAUTHORED

Halliday, M.A.K. and J. Ellis (1951) (unpublished), "Temporal categories in the Chinese verb",

[submitted to a journal, accepted, but editor died, new editor rejected].

Halliday, M.A.K., A. McIntosh and P. Strevens (1964), *The Linguistic Sciences and Language Teaching*, London: Longman.

Chapter 4 reprinted in Joshua Fishman (1968), "Readings in the sociology of language", The Hague Mouton, pp. 139-169.

Translated into German as *Linguistik, Phonetik und Sprachunterricht*, (ubersetzt von Hans Dietmar Steffens), Heidelberg : Quelle & Meyer, 1972.

McIntosh, A. and Halliday, M.A.K (1966), *Patterns of Language: Papers in General, Descriptive and Applied Linguistics*, Longmans: London; and Indiana University Press: Bloomington, 1967.

Halliday, M.A.K. & Ruqaiya Hasan (1976), *Cohesion in English*, London: Longman.

Reviewed by R.D. Huddleston, *Lingua*, 45, pp. 333-354.

Reviewed by M. Montgomery, *MALS Journal*, New Series 1, pp. 59-61.

Halliday, M.A.K. and Ruqaiya Hasan (1980), *Text and Context: Aspects of Language in a Social Semiotic Perspective*, (Sophia Linguistica 6), Tokyo: Sophia University, Linguistic Institute for International Communication, Sophia Linguistica.

Republished as *Language, Context, and Text: a Social-semiotic Perspective*. Victoria, Australia: Deakin University Press (Language and Learning Series), with 'Foreword' added by Frances Christie, series editor.

Republished as *Language, Context, and Text: Aspects of Language in a Social-semiotic Perspective*, Oxford: Oxford University Press. 1989.

Halliday, M.A.K. and James R. Martin (eds.) (1981) *Readings in Systemic Linguistics*, London: Batsford.

Halliday, M.A.K. R.P. Fawcett, S. Lamb and A. Makkai (eds.) (1984), *The Semiotics of Language and Culture*, Vol. 1, London: Pinter.

Halliday, M.A.K. R.P. Fawcett, S. Lamb and A. Makkai (eds.) (1984), *The Semiotics of Language and Culture*, Vol. 2, London: Pinter.

Halliday, M.A.K. and G.A. Plum (1985), "On Casual Conversation", in Ruqaiya Hasan (ed.), *Discourse on Discourse*, ALAA: Wollongong, NSW.

Halliday, M.A.K. and Robin P. Fawcett (eds.) (1987), *New Developments in Systemic Linguistics; Volume 1: Theory and Description*. London: Frances Pinter.

- Halliday, M.A.K. and Robin P. Fawcett (eds.) (1987), *New Developments in Systemic Linguistics; Volume 2 Theory and Description*. London: Frances Pinter.
- Halliday, M.A.K. and Robin P. Fawcett (1987), "Introduction", in M.A.K. Halliday and Robin D. Fawcett (eds.), *New Developments in Systemic Linguistics; Vol.1: Theory and Description*, London: Frances Pinter, pp. 1-13.
- Halliday, M. A. K., John Gibbons, and Howard Nicholas (eds.) (1990) *Learning, Keeping, and Using Language: Selected Papers from the 8th AILA World Congress of Applied Linguistics; Sydney 1987*, (2 volumes).
- Halliday, M.A.K. and Z. L. James (1993), "A quantitative study of polarity and primary tense in the English finite clause", in John M. Sinclair, Michael Hoey and Gwyneth Fox (eds.), *Techniques of Description: Spoken and Written Discourse*, Routledge, pp. 32-66.
- Halliday, M.A.K. and James R. Martin (1993), *Writing Science: Literacy and Discursive Power*, London: Falmer (Critical perspectives on literacy and education) & Pittsburgh: University of Pittsburgh Press. (Pittsburgh Series in Composition, Literacy, and Culture).
- Halliday, M.A.K. and Christian M.I.M. Matthiessen (1999), *Construing Experience through Meaning: a Language-based Approach to Cognition*, London, New York : Cassell.
- Reviewed by John F. Sowa in *Computational Linguistics*, Vol. 27, Issue 1 (March 2001), pp. 140-42.
- Halliday, M.A.K. and Ruqaiya Hasan (2000), "System and Text: making links", *Text* 20.2, pp. 201-210.
- Halliday, M.A.K. and Jonathan Webster (2002), *On Grammar; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 1, Jonathan Webster (ed.), London Continuum.
- Halliday, M.A.K. and Jonathan Webster (2003), *Linguistic Studies of Text and Discourse; Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 2, Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. and Jonathan Webster (2003), *On Language and Linguistics. Collected Works of MAK Halliday*, Vol. 3. Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.
- Halliday M.A.K. and Jonathan Webster (2003), *The Language of Early Childhood; Collected Works of M A K. Halliday*, Vol. 4. Jonathan Webster (ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2004), *The Language of Science; Collected Works of M A K Halliday*, Vol. 5, Jonathan Webster(ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2005), *Computational and Quantitative Studies; Collected Works of M A K.*

- Halliday, Vol. 6, Jonathan, London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2005), *Studies in English Language; Collected Works of M A K Halliday*, Vol. 7. Jonathan Webster(ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2006), *Studies in Chinese Language; Collected Works of M A K Halliday*, Vol. 8. Jonathan Webster(ed.), London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2006) *Intonation in The Grammar Of English* (Equinox Textbooks and Surveys in Linguistics), London: Equinox.
- Halliday, M. A. K. (2008), *Complementarities in Language*, Beijing: The Commercial Press.
- Halliday, M.A.K. (2009), *The Essential Halliday*. Edited by Jonathan. London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2009), *Language and Education. Collected Works of M.A.K. Halliday*, Vol. 9. Edited by Jonathan. London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. (2009), *Language and Society. Collected Works of M.A.K. Halliday*, Vol. 10. Edited by Jonathan. London: Continuum.
- Halliday, M.A.K. and C. Matthiessen (2014), *Halliday's Introduction to Functional Grammar*, 4th ed., London and New York: Routledge.
- Matthiessen, C. and Halliday, M.A.K.(2009) *Systemic functional grammar. a first step into the theory*. China: Higher Education Press.
- Halliday, M.A.K. & C. Matthiessen (in press) *Outline of systemic-functional linguistics*, International Language Sciences Publishers.
- Halliday, M.A.K. & C. Matthiessen (in prep.). *Grammatical metaphor in text generation*.

